

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۵۰۹۳

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۷۴۲ م۷۲۱م ۱۳۲۱ مرجع ☐

سرشناسه: مقدس زنجانی، محمد بن محمد، - ۱۳۱۲ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: مفتاح الجنة للنار جنة؛ بضمیمه فضیلت صلوات

شرح پدیدآور:

کاتب: عبدالرزاق میرزا عبدالمطلب تاریخ کتابت: ۱۳۲۱ق

محل نشر: [بی جا] ناشر: احمد آقا تاجر تاریخ نشر: ۱۳۲۱ق

صفحه شمار: ۳۱۶ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☒

واقف: ارسالی از گوهرشاد تاریخ ثبت: آبان ۸۵

یادداشتها: مذیل، فهرست مطالب. عنوان دیگر: ثواب صلوات.
شرح عنوان: فضیلت صلوات / للمؤلف.

موضوع(ها): ۱. روضه خوانی - متون قدیمی تا قرن ۱۴
۲. وعظ. ۳. واقعه کربلا. ۴. ائمه اثنی عشر. ۵. صلوات.

شناسه(های) افزوده: الف. عبدالمطلب، کاتب. ب. عنوان: ثواب صلوات. ج. عنوان.

فهرستنگار: نیفی تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۸



نام کتاب:

مؤلف: ......

مترجم / ش

موضوع:

سال چاپ

کاتب:

طول: ......

شماره عم

وقفی / خر

مصور ☐

ملاحظات





هذا کتاب مفتاح

هذا کتاب مفتاح

این کتاب ... آقا

این کتاب ... آقا شیخ محمد

این کتاب ... آقا شیخ محمد

این کتاب آقا

این کتاب ... آقا شیخ محمد

این کتاب ... شیخ محمد

این کتاب شیخ محمد



بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك یا من دل علی ذاته بذاته وحارت العقول فی کنه صفاته وتاهت الاوهام
حقیقة آیاته ولا یمکن الممکن امکان حق عبادته وکلت الالسن عن اداء شکر
بلا شریك المالك بلا تملیك لا یعزب عن علمه شیء فی الارض ولا فی السماء ونصلی ونس
الانبیاء رتبة واعظمهم بلیة واکثرهم ذریة الذی لم یبق ملك مقرب فی السماء الا ونو
العلی الاعلی وکل یعترف بمخامس اصحاب الکساء ومن ارتضع من الابهام ولسان
وصیه وابن عمه السید المطهر والامام المظفر ابی شبر وشبیر صاحب اللواء والکو
من ضل وکفر ولا یبغضه الا من فی امره نظر القسیم الذی بیده مفاتیح الجنة وسقر و
المرضیین وخلفائهما الطیبین الطاهرین وعلی اعادیهم وظالمیهم لعاین الله ابدا
فبعد اعلموا یا اخوانی المؤمنین وشیعة سید الوصیین که جمله بنی
حتمی در پیش که منازل ومراحل او در غایت خوف وتشویش وخالی از صد

چهار مرحله که اول آن انها هنگام وداع از این دار فانی بسوی سرای جاودانی دوم قبر
تنك وتاریك وظلمانی سیم موقف محاسبه از جانب محاسب حقیقی چهارم صراط
باریك سوزان در فوق غضب نیران پس سبب نجات از این منازل خوفناك ومراحل ترسناك
جز تمسك باذیال ذریه لولاك وعلت ایجاد افلاك نیست خصوصا گریستن وگریانیدن
ومحزون ساختن در عزای مظلوم ترین آل الله وثالث شروط لا اله الا الله وقرة عین
رسول الله ابی ... حسین علیه السلم که نظر عنایت حضرت باری جل شانه العالی بسو
بعزاداران ... محبوب رسول انس وجان بی نهایتست لهذا بخاطر فاتر این
... حیران درایت رسید که با سوء حال وتشتت بال بعد از تالیف کتاب جمرة
... یوم المعاد وکتاب اثنی عشریه فی مصایب سادات البریه کتاب مختصری نیز در مصیبت
... مظلوم تالیف نمایم زیرا که آن شفیع عاصیان در همه این مراحل وجمیع این مواقف حاضر
وناظر است لعل این تالیف از این مور ضعیف بمنزله پای ملخی شرف قبول پذیرفته باعث تخفیف
سیئات وما یه نجات از این عقبات گردد وسمی گردانیدم آنرا بمفتاح الجنة للنار
جنة واعظم دواعی بر تالیف این کتاب استخاره بود که قبل از شروع بکتاب الله نمودم
ودر صدر صفحه این آیه شریفه ظاهر شد واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا
خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیك وجاعلوه من المرسلین
یعنی وحی نمودیم بمادر موسی که شیر بده او را ودر وقتیکه ترسی بر او بینداز او را بدریا پس
ومحزون مباش بدرستیکه ما او را بسوی تو بر میگردانیم واو را از پیغمبران خواهیم گردانید
بعد از مشاهده آیه شریفه کمال امید واری حاصل شده وبعد از تفال اظهار نمودم
... بمطلب ببعض اصدقاء خود گفتند بسیار نیکوست اراده نمودند باتمامش فشرعت الیه
مستعینا بالله ومتوکلا علی الله انه خیر موفق ومعین چون بمقتضای اخبار وارده از اهل
... طهارت سلام الله علیهم ارکان عرش خداوند رحمن چهاراند وکلمات التسبیح
... عظیم بواسطه آنها قائم است چهاراند وجناب سید الشهداء که گوشواره عرش
... جلیل متعال وچهارم ائمه وآل است مناسب بدیده که هر مجلسی از مجالس این کتاب

بذکر چهار مطلب ختم شود بدانکه وجوه این برهمن و شرافت چهار در بین اعداد آیه و اخبار بسیار
دارد چنانچه خداوند علی اعلا در قران مجید میفرماید که اِنَّ اللهَ اصْطَفٰى آدَمَ وَ نُوحًا
وَآلَ اِبْرٰهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ خداوند عالم اختیار فرمود از خانوادهای مبارکه
چهار خانواده را که آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران باشند از جمیع عوالم در تفسیر
اهل بیت علیهم السلم وارد شده است که مراد از آل عمران امیر مؤمنان و اولاد امجاد
ایشان سلام الله علیهم است و احادیث متواتره از ائمه هدی علیهم السلم در این
خصوص وارد شده و ابن عباس و ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت
کرده اند که فرمود آل عمران منم و آل ابراهیم علی ابن ابیطالب علیه السلم است و رسول
خدا صلی الله علیه و اله فرمودند که خداوند از روزها چهار روز اختیار نموده عید فطر
و عید اضحی و روز جمعه و عید غدیر و از ماهها چهار ماه ذیقعدة الحرام و ذیحجة الحرام
و محرم الحرام و رجب و از مکانها چهار مکان را اختیار فرموده زمین مکه و زمین مدینه
و زمین نجف اشرف و حایر امام حسین علیه السلم و در روایت دیگر فرموده که خداوند
اختیار فرموده از ملئکه ها چهار ملئکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و اختیار
کرده برای شمشیر و جهاد از پیغمبران چهار پیغمبر را ابرهیم و داود و موسی و مرا و از شهرها
چهار شهر پس فرمود وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِينِ پس تین
مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد الامین مکه و اختیار
کرد از زنها چهار زن مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه سلام الله علیها و علیهن اکفتند
افضل کتب چهار اند التورية و الانجیل و الزبور و الفرقان و زبدهٔ انبیا چهار اند
ابرهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله صلی الله علیه
و نهرهای بهشت چهار نهری از اب و نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر مقصود
اشاره بود و کرنه از این مقوله اخبار نه چندانست که جمیع آنها مناسب این مختصر باشد

پس این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و پنجاه مجلس و خاتمه

شروع مجلس خطبه علی سبیل الاختصار جهة اشارهٔ اجمالیه بر مطالب مجلس ایراد

مجلس اول

بعضی از فقرات آن ذکر میشود تا هر کس بهره مند شود و اگر کرم برادران ایمانی بعین عفو
نظر باین مختصر فرمایند بمحض استبعاد و هوای نفس مبادرت برد و اعتراض نفرمایند
و وحشت نکنند محمول بر امکان یا مقتضای حال یا جای مقال و از طریق سماع حقیر بمقتضای
کم ترک الاول للاخر اطلاع بر روایتی یا حکایتی رسانیده باشم عدم وجدان دلالت بر عدم وجود
نمیکند و جایز است بملاحظهٔ مناسبت مطلبی ادا کرده باشم و هکذا بجهة حصول رقت و
تحصیل فضیلت بکاء و ابکاء و ملحق نمودم پیش از خطبه پنجاه حدیث در فضیلت صلوات و بعد
خاتمه نیز پنجاه حدیث و اخبار و حکایات عجیبه که ذکر ین مصایب قبل از مقصود مجالس الذین اهل
مجلس عزا ذکر مینمایند و در آخر کتاب نیز پنجاه حدیث در فضیلت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه
سلام الله الملک المنان **اما مقدمه** بدانکه افضل مجالس چهار مجلس است **اول مجلسی** که در
آن تلاوت قران نمایند که یادگار رسول خداست و مامورند خلق از جانب آنجناب باحترام آنچه
باسانید معتبره از آن بزرگوار ماثور است که فرمود که من از میان شما میروم و دو چیز سنگین در میان
شما میگذارم یکی کتاب خدا که رشته ایست کشیده شده از آسمان بسوی زمین و دیگری عترت و اهل بیت
من اگر ببینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشان را چون خواهید داشت
از مضمون این حدیث شریف چنان مستفاد میشود که وسیلهٔ نجات میان خدا و بندگان او بعد از خاتم
انبیا صلی الله علیه و اله منحصر باین دو چیز است **اما کتاب خدا** که در او شفای و شناس سینه ها
واجر عظیمی در میان او ست بلکه اعظم فخار بر عالم جاودانی چنانکه از جناب جعفری منقولست که هر که
گوش دهد بقران شر دنیا از او دفع میشود از دهد و شنود از کتاب خدا آنکه خواند نویسد خدا برای
او حسنه و محو کند از او سیئه و بلند کرداند برای او درجه و از جامع الاخبار نقل شده که حضرت رسول فرمود
که دفع میشود از گوش دهنده بقران شر دنیا و دفع میشود از تلاوت کننده آن بلای آخرت و از حضرت علی بن
الحسین علیهما السلم رویتست که کسی که حرفی از قران را باد کیرد حقتعالی ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه
از او محو نماید و ده درجه برای او بلند کرداند و فرمود که نمیگویم که بهر آیه با او این ثواب میدهد بلکه بهر
حرفی و از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم رویتست که پدر و مادر قاری برادر روز قیامت تاجی بسر
نهند که نوران دوازده هزار ساله راه برود و دو حله در او پوشانند که قیمت دنیا چون ابوین ملاحظه
حله ها و تاج نمایند کویند الهی این شرف ما را از کجا باشد خطاب الهی رسد ثواب آن است که فرزند خود را

تعلیم قران نموده اید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش بخوردار میشود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف میدهند هر چند که کافر باشند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که نظر بروی علی ابن ابیطالب علیه السلم کردن عبادتست و نظر بروی پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و نظر بمصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست

دویم مجلسیکه در او تعلیم و تعلم علوم دینیه و احکام شرعیه میشود فرمودند رسول خدا بابا ذر که ای اباذر نشستن بقدر یکساعت وقت گفتگوی علم از اصول و فروع بهتر است از عبادت دنیا سال که روزها روزه دارد و شبها ایستاده باشد بجهت نماز و هر کس بیرون رود از خانه خود برای طلب یکمسئله دین هر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران در نامه عمل او ثبت نمایند و بهر حرفیکه میشنود یا مینویسد شهری در بهشت با و میدهند و بهر قدمیکه برمیدارد ثواب شهیدی از شهدای بدر با و عطا میشود و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند هر کس تعلیم یا تعلم یکمسئله نماید حقتعالی در روز قیامت هزار قلاده از نور در گردن او اندازد و هزار گناه او را عفو نماید و در بهشت هزار شهر برای او بنا کند از طلا و بهر موئی که در تن اوست ثواب حج و عمره بنویسد

سیم مجلسیکه در او ذکر فضایل و مناقب مولای متقیان میشود خداوند عالم بنظر رحمت باهل ان مجلس نظر میفرماید و ملئکه بر یکدیگر سبقت میکنند بجهت ورود بان مجلس و بالهای خود را فرش اهل مجلس میکنند و چشمیکه نظر بفضایل انجناب نماید اتش جهنم بر او حرام است و هم چنین مرویست که گفت قسم بخدائیکه روح من بدست قدرت اوست که اگر دریاها مداد دنیا ملائکه گردند و درختها که در کل دنیاست همه قلم گردد و هر که در روی دنیاست از ادمیان و جنیان همه نویسنده باشند و از روزیکه حقتعالی دنیا را افریده تا انروز که روز اخر دنیا باشد این کاتبان عشر من نور مناقب علی ابن ابیطالب علیه السلام و فضایل او را بنویسند نمیتوانند تمام را بنویسند شعر

کتاب فضل تراب بحر کافی نیست * که تر کند سر انگشت و صفحه بشمارند

و نیز از ابن عباس مرویست که علی را چهار فضیلت است که اگر یکی از انها بجمیع اهل زمین قسمت شود همه سعادتمند خواهند بود یکی انکه علی اول کسی بود که بر بساط ایمان قدم نهاد و پیشی گرفته است بر اسلم از همه کس دویم انکه هر وقت جبرئیل بر پیغمبر نازل میشد تا برگردد صدای شهپر او را می‌شنید

بهر غیر علی سیم انکه عقد فاطمه جناب بعلی از خداوند علی صادر شد و مجلس عقد او در زیر درخت طوبی و حاضرین در مجلس عقد ملئکه مقربین چهارم انکه یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر قدم نگذاشتند مگر بر سنگ خاک و اما ابو تراب وقت انداختن هبل از خانه کعبه قدم گذاشت بدوش خاتم نبوت پرسیدند که یا علی چگونه است حالت تو فرمودند چگونه است حالت کسیکه خداوند تبارک و تعالی در زیر پای او و خاتم انبیا در زیر قدم او باشد و ایضاً از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ذکر الله عبادة و ذکر علی عبادة و ذکر الائمة من ولده عبادة یعنی ذکر و یاد اوری خدا عبادتست و ذکر علی عبادتست و ذکر ائمه از اولاد علی عبادتست و خود ان بزرگوار بحارث همدانی فرمودند بدانکه من بنده خدایم و برادر رسول خدا و تصدیق او نموده ام در حالتیکه هنوز روح در جسد ادم نیامده بود منم ولی و وصی و صاحب نجوی و سر وحی و بمن داده اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قران و اسباب هزار مفتاح علوم در برخاطر من بودیعه نهاده اند که هر مفتاحی از ان مفتاح هزار باب علم بود و هر بابی مقتضی هزار و هزار عهد و مؤید شده ام بادراک لیلة القدر و بان دانا گشته ام و قدر ان را در یافته ام بشارت میدهم ای حارث که من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معتبره که ان نزد ممات و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث گفت یا امیر المؤمنین مقاسمه چه چیز است فرمود مقاسمه عبارت از تقسیم بندگان کردن از برای بهشت و دوزخ در روز قیامت بعضی مردمان را تعیین خواهم کرد از برای داخل شدن به نیران و جماعتی را از برای در امدن در روضه رضوان و در ان روز خطاب بر اتش خواهم کرد که این را بگیر و این را رها کن که دوست منست و انرا بگیر که دشمن منست پس اگر بگوئی هیچ از فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام ذکر نکردی میگوئیم مجموع فضایل امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خداست و امیر المؤمنین علیه السلام نیز با ائمه هدی علیهم السلام یکسانند لکن بجهت تیمن و تبرک دو فقره یکی از قران و دیگری از حدیث در فضیلت ان رسول انس و جان ذکر مینمایم بدانکه در شان و جلالت ان اشرف مکونات همین بس که پروردگار عزت جلت عظمته در کلام خود میفرماید لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون قسم بجان تو و اما حدیث لولاک لما خلقت الافلاک و در لیلة المعراج چون بمرتبه قاب قوسین رسید خطابی از حق تعالی بگوش ان حضرت

کردید که یا احمد خلقت الخلق لاجلک ای احمد وای حبیب من محمد صلی الله علیه و آله خلق را بطفیل وجود تو خلعت وجود پوشانیدم السید ابرار با نهایت عجز و انکسار عرض کرد یا رب ترکت الخلق لاجلک من نیز واگذاشتم خلق را و منقطع شدم از ایشان بجهت ذات اقدس تو مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنجناب فرمود ای مفضل بخدا سوگند که مستوجب نشد آدم که حقتعالی او را بید قدرت خود خلق نمود مگر بولایت علی و تکلم ننمود با موسی مگر بولایت علی و عیسی بن مریم را آیتی برای عالمیان قرار نداد مگر بخضوع نمودن او برای علی علیه السلم بعد مجمل آن را بتو بگویم هیچ خلقی از مخلوقات خدا اهلیت نهم نرسانید که حقتعالی نظر لطفی با و نماید مگر بسبب خضوع و خشوع نمودن او بجهت ما اهلبیت خلاصه فرمودند ما را از ورطه ربوبیت تنزیل دهید بعد آنچه مدحی که میتوانید بکنید و لکن ابدا نمیتوانید کنه فضیلت ما را فهمید و رسید **مجلس چهارم** قال الرضا علیه السلم من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب که جناب امام رضا علیه السلم فرمودند هر کس بنشیند در مجلسیکه احیای امر ما میشود در آن مجلس نمیرد قلب او روزیکه جمیع دلها میمیرند مراد از احیای امر در خبر مزبور بیان فضایل و مناقب اهلبیت و یاد کردن محنتها و مصایب ایشان است خاصه مصیبتی که بسید الشهداء رسیده باشد معلوم است مجلسی که ذکر مصیبت آن سرکرده سالکان طریق رضا در آن مجلس شود اول کسیکه بمجلس عزا حاضر میشود خاتون قیامت فاطمه زهراء است که با گروه ملئکه و حوریان جنان تشریف میآورند و حکم میکند اشک چشم گریه کنند کان را جمع میکنند و در شیشها ضبط مینمایند برای گریه کنندگان نگاه میدارند بجهت ذخیره آخرتش و مجلسی است که همیشه منظور نظر رحمت ختم انبیا انهیه و علی مرتضی و ائمه هدی است بلکه مسندنشین محمد المصطفی و صاحب عزا خدا است و خود آنجناب از عرش بمجلس ناظر است که از آنجمله است مجلس عزای او و مجلسی است که ملئکه ها بر یکدیگر سبقت میگیرند و بالهای خود را فرش عزاداران مینمایند و بعد عروج باسمان کرده بر یکدیگر فخر میکنند و غبار مجلس عزا را باسمان برده اسمانها را با آن گرد و غبار معطر و مزین مینمایند و مانند توتیا بر چشم میمالند و مجلسی است که وصفش به تحریر و تقریر نمی گنجد

مجلس چهارم در فضیلت

مجلس اول

مجلس اول در تعزیت داری آدم و حوا بجهت عزیز زهرا در جنة المأوی با ملائکه اسمانها و در زمین نینوا و ریختن خون خلیل و کلیم در آن صحرا و آب بخوردن

گوسفند آن ذبیح خدا و آهوان صحرا و در وقت قبول نمودن توبه او را و در حین ملاقات زوجه خود حوا و ضربت مالک ابن یسر و بوسیدن زینب گلوی برادر را و خطاب ام کلثوم بزنان کوفه و گفتگوی سکینه خواتون بنعش پدر و رنگین نمودن صورت و گیسوان خویش بزرگوار

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ابکانا فی عزاء من بکا علیه آدم و زوجته فی الجنة و وافقهما الملئکة و حملة العرش فی الصیحة و الضجة ثم عبر و جری دم رجله فی ارض الکرب و المحنة و اخبره امین الوحی بوقوع الوقعة و بکیا بکاء الثکلی فی تلک الزمن و صل اللهم علی المحمدیة المحمودة العالیة و الفاطمة المرضیة و علی عترته الطاهرة الزکیة و العن اللهم علی اعدائهم الکفرة الفجرة دوام الدنیا و الآخرة **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه این است حمد خداوندی را که ما را بگریاند در مصیبت آنکسیکه گریه کرد بر او حضرت آدم با زوجه خود در بهشت و موافقت نمود با ایشان در تعزیت داری ملئکه مقربین و حاملان عرش پروردگار جلیل در صیحه و ندبه و نیز گریست بر آنحضرت وقتیکه عبور نمود از زمین کربلا و صلوات فرست ای پروردگار من بر محمد صلی الله علیه و آله که پسندیده است و بر علی که بلند مرتبه است و فاطمه که روشن و انور و مرضیه است **بدانکه** حضرت آدم علیه السلم چهار دفعه بجناب سید الشهداء علیه السلم عزاداری نمود **اول** در بهشت در وقتیکه خلاف اولی از حضرت آدم را از کثم عدم بعرصه وجود در آورد و بجهة او جناب حوا را از دنبه بیافرید که مونس تنهائی او باشند و ایشان در کاشی سرای

مجلس اول

بهشت میکشند و تماشای مصنوعات صانع عالم میکردند و عکس چهرهٔ خود را در اشجار و انهار
و اوراق و اشجار میدیدند و از لطافت حسن و جمال خود تعجب میکردند بخاطرشان گذشت که آیا
بوده که از عالم در ملک و ملکوت از ما خوبتر صورت کسی آفریده است چون این خیال از خاطرشان
گذشت فی الحال جبرئیل امین نازل شده گفت ای آدم حقتعالی امر میکند که فردوس اعلا کنید
تا این مشکل بر شما حل گردد آدم و حوا بفرمودهٔ خدا در باغها و بناهای جنت در آمدند که ناگاه
گذارشان بر در قصر عظیمی افتاد قصری دیدند از یکدانه یاقوت و دیوارهای از زمرد و لولو و در دوام
آن از فیروزج و بطلا و جواهر مرصع و منقش و در آن قصر را بسته دیدند از جبرئیل سؤال نمودند که
در این قصر چه سر است جبرئیل گفت من حساب عمر خود را نمیدانم اما ستاره ایست در کوشهٔ فلک که در
هر سی هزار سال یکبار بر آید و برگرد فلک میگردد و من سی هزار بار آن ستاره را دیده ام بلکه بیشتر و مرا
معلوم نیست که در آن قصر چه سر است آدم بدرگاه خدای تعالی نالید تا از آن سر واقف گردد جبرئیل متوجه
قرب جلال لایزال شده بعد از زمانی آمد و بشارت آورد که در را بجهة آدم بگشاید فی الحال جبرئیل
دست بر در نهاد در قصر باز شد چون باندرون در آمدند تختی را دیدند از یاقوت سرخ که کرداگرد او
از کواکب رخشنده منور و مزین گشته و پیکر زیبائی بصورت دختر دیدند که در آن تخت آرام گرفته
و تاجی از نور بر سر نهاده و طوقی از زبرجد و طلا در گردن افکنده و دو گوشوارهٔ از در در گوش کرده
صد هزاران حوریان ماه پیکر برگرد تخت دست ادب بر سینه نهاده بخدمت او ایستاده اند چون آدم
و حوا آن صورت مظهر قدرت را بدیدند تعظیم آن کردند و اعتراف نمودند که هیچکس غلام و کنیز این صورت
نمیشود جبرئیل گفت هیچ میدانی که این چه صورت است گفت نمیدانم مرا معلوم کن جبرئیل گفت این صورت
دختر بهترین آدم و مقصود آفرینش عالمست که خاتم پیغمبرانست آدم گفت ای جبرئیل این تاج چیست
جبرئیل گفت این نور مهر ذات محمد است که پدر بزرگوار وی است آدم گفت این طوق که در گردن او است چیست
گفت این نور ذات امیر المؤمنین که جفت وی است آدم گفت این دو گوشواره که در گوش دارد چیست گفت این
دو نور دو فرزند وی است حسن و حسین علیهما السلام است آدم گفت ایشان چه کسانند جبرئیل گفت ای
آدم ایشان از نسل تواند و جملهٔ آفرینش را سبب وجود شریف ایشانست آدم گفت ای جبرئیل مرا مشکلی دیگر
در دل است گفت بگو گفت این دو گوشواره یکی سبز و دیگری سرخ از برای چیست جبرئیل گفت ای آدم

بدانکه یکی از ایشان را بزهر دغا اهل شهید کنند و یکی را به تیغ بیدریغ با هفتاد و دو تن از فرزندان
و برادران و خویشان و عزیزان و محبان شهید کردانند و آنرا که امام حسن است در دم آخر رنگش
از خوردن زهر سبز شود و این را که امام حسین است روی مبارک او بخون خود سرخ شود آدم و حوا
از شنیدن این قضایا دلتنگ شدند و بگریه در آمدند و زاری و فغان بسیار نمودند و گویند اول گریه
که مبنی نوع انسان کرد آن گریه بود که آدم و حوا در عزای امام حسین در بهشت کردند و ملائکه آسمانها
در گریه و زاری بموافقت آدم و حوا در آمدند و بتعزیت نشستند و امر شد بملائکه که صف در صف و گروه
گروه میامدند و آدم و حوا را در آن مصیبت تسلی میدادند آه آه جبرئیل عرض کرد که امام حسین روی
مبارکش بخون خود سرخ شود حالا تامل نما به بینم از خون کدام زخم آیا از خون پیشانی مبارکش که بسنگ
جفا شکسته یا از خون فرق شکافته اش از ضرب ملعونی که او را مالک ابن نسر گویند پیش آمده و بزبان بریده
خود ابجنا برادشنام داد پس شمشیری بر فرق مبارک آن مظلوم زد که برنس خزیکه بر سر آن مظلوم بود قطع
شده بفرق همایونش فرو رفت بنحویکه برنس پر از خون شد و بروایت مجلسی عمامهٔ آنجناب پر از خون شده
بر زمین انداخت با آن حالت فرق شکافته و سر و روی و محاسن و بدن پر از خون بدر خیمه گاه آمد فرمود یا زینب
یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام پارچه بیاورید که با بهم و ضع شمشیر بندم
آن بیکسان با گریه و افغان افتان و خیزان پارچه آوردند آن مظلوم بجراحت سر بست و کلاه بالای آن
گذاشت و عمامه بر آن پیچید زینب خواتون عرض کرد یا اخی ایقنت بالقتل فقال الحسین کیف لا ایقن
و لیس لی معین و لا نصیر فقالت زینب ردنا الی حرم جدنا فقال الحسین هیهات هیهات و کلامکم
غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرکاب و یسومونکم سوء العذاب ای برادر یقین بمرگ کرده
آنجناب فرمود چگونه بمرگ یقین نکند کسی که معین و ناصری ندارد پس زینب گفت برگردان ما را بحرم
جد ما جناب امام حسین فرمودند هیهات هیهات چه بسیار بعید است این خیال و گویا می بینم زمان
بسیار نکشد که شما را چون بندگان میرانند در جلو اسبان و بچشانند شما را عذابهای بد آنگاه مظلومه
بشدت گریه و ناله نمودند فریاد وا جداه و اقلة ناصراه آنگاه دست برآوردند و جامهٔ خود را چاک چاک
و موهای خود را پریشان و طپانچه بسر و روی خود میزدند سبد مظلومان روی کرد بزینب و فرمود مهلا یا
بنت المرتضی ان البکاء طویل اهسروا را ای دختر علی المرتضی که گریهٔ شما بسیار طول دارد انگاه

خواست از خیمه بیرون رود زینب چسبید بآنحضرت عرض کرد مهلاً یا اخی توقف حتی ازود من نظری فقد وداع لا تلاقی بعده زینب عرض کرد اهسته تر برو ای برادر و بایست تا اینکه توشه از تو بردارم بدیدن روی تو که این وداعی است بعد از این ملاقات ممکن نیست انگاه امام مظلوم رو سا بوزنان ریختند بدست و پای آنجناب میبوسیدند پس آنحضرت مراجعت بجهاد نمود نقل کرده اند وقتیکه سید الشهدا علیه السلام روانهٔ میدان شد زینب خاتون با اضطراب بر پشت سر برادر رفته شد پس آنجناب بعقب سر خود نگاه کردند دیدند که خواهر با جان برابر زینب خاتون با پای برهنه گریه کنان متابعت آن مسافر سفر شهادت مینماید و بندای ضعیف میگوید ای جان برادر اندک صبر کن وتامل فرما واز برای رفتن بقتلگاه خود شتاب مکن که مرا بتو حاجتی است پس آن بزرگوار صبر کرد چون آن مظلومه رسید عرض کرد ای برادر بزرگوار حاجت خواهرت آنست که یکدفعه دیگر حلقوم شریفت را که بوسه گاه جدم رسول خدا است ببوسم پس آنجناب از روی ذوالجناح خم شد آنخواهر و برادر دست در گردن یکدیگر آوردند و هر دو گریه های غریبانه شدید کردند و امام مظلوم حلقوم تشنهٔ او را بوسید و یکدفعه دیگر وداع کردند پس امام مظلوم غریب روانهٔ میدان قتال شد و زینب خاتون با دل پر خون روانهٔ خیمه گاه بی صاحب گردید آه واویلا زینب خاتون دفعهٔ دیگر نیز برادر را بوسید بعد از اسیری در دست کفار بقتلگاه رسید نزد آن زخمها که در سینهٔ برادر بود یک یک آنها میبوسید گفته اند در آنوقت خواست دست برادر را بر سینهٔ خود بگذارد تا شاید درد بیشتر شود نگاه کرد دید که هر دو دست برادر قطع نموده اند

امّا روایت وقتیکه حضرت آدم را بجانب زمین روانه کردند و آنحضرت در آنزمان همیشه ناله و زاری میکرد تا آنکه روزی از مناجات و دعا فارغ شد ساعتی آرام گرفت و خواست در آن بیابان تنها در بیابان راه رود حضرت حوا افتاد که هم صحبت و همراز او بود پس حضرت در آن بیابان گذشت که شاید اثری از مونس و غمخوار خود بیابد پس عبور آنحضرت بر زمین کربلا افتاد پس دید که بدون سببی و علتی غم عظیمی بر قلب مبارکش جای گرفت و سینه اش تنگ شد پس بموضع شهادت مظلوم کربلا یعنی بقتلگاه رسید پای مبارکش بسنگی خورده بر زمین افتاد و خون از پای آنحضرت جاری گردید پس سر بجانب آسمان نموده عرض کرد که ای خالق و پروردگار من آیا از من گناهی تازه صادر شده پس

عقاب کردی مرا بجهت آن پروردگار من همه اطراف زمین را گردیدم و بمن گزندی و بلائی نرسید مثل اینکه در این زمین رسید پس خداوند وحی فرمود که یا آدم گناه تازه نکردی و لکن در این زمین کشته میشود فرزند تو حسین از روی ظلم پس خون تو جاری شد بجهت موافقت کردن با جاری شدن خون حسین لا حول و لا قوة الا بالله و حضرت ابراهیم خلیل الرحمن روزی سواره بصحرای کربلا میگذشت اسب بسر در آمد و از اسب بیفتاد و سر مبارکش بر سنگی آمد و خون جاری شد پس ابراهیم شروع کرد باستغفار و گفت خداوندا چه گناه از من سرزده است که مستوجب این عقوبت و تادیب شدم جبرئیل نازل شد و گفت ای ابراهیم گناهی از تو صادر نشده است و لکن این موضعی است که نور دیدهٔ محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و فرزند دلبند علی المرتضی در این زمین کشته خواهد شد بجور و جفا و خدا خواست که تو نیز در این بلیه با او موافقت نمائی و خون تو نیز در این زمین ریخته شود چون خون او در این زمین خواهد ریخت و روزی حضرت موسی کلیم الله با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا رسیدند و چون داخل بر آن صحرا شدند بند نعلین حضرت کلیم گسیخته شد و پای مبارکش بخار و خاک مجروح گردید پس مناجات کرد و گفت پروردگارا سبب این حالت چیست حقتعالی باو وحی کرد که در همین زمین ریخته خواهد شد خون برگزیدهٔ من حسین پسر فاطمه خواستم که خون تو هم در این زمین ریخته شود یعنی با او موافقت نمائی و همچنین حشبان صحرا و حیوانات نیز با او موافقت کردند در تشنگی **چنانچه** شبان حضرت اسمعیل گوسفندان او را در کنار فرات میچرانید پس راعی خبر آورد که گوسفندان چند روز است که در موضع چرا میکنند و هر چند آنها را بکنار آب میبرد آب نمی آشامند گو با عرض کرد وقتیکه نظر بآب میکنند اشک از دیده ها جاری میکنند پس حضرت اسمعیل با حقتعالی مناجات کرد و سبب اینحالت را از پروردگار خود سؤال نمود جبرئیل نازل شد و گفت ای اسمعیل اینحالت را از گوسفندان خود سؤال کن چون سؤال کرد گوسفندان بزبان فصیح گفتند که بما خبر رسیده که فرزند تو حسین بن علی ابن ابیطالب جگر گوشهٔ محمد پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله در این زمین با لب تشنه شهید خواهد شد پس بسبب حزن و اندوه بر آنحضرت از این آب نیاشامیدیم و خواستیم در تشنگی با او موافقت کنیم هکذا گفتند اهو بر پیغمبر خدا عرض کرده ما وحشیان در روز عاشورا نه خوردیم و نه آب و علف میخوردیم و نه بچه هار اشیر میدهیم چنانچه تفصیلاً در مجالس آتیه خواهد آمد انشاء الله تعالی

الحاصل حضرت آدم عرض کرد ای پروردگار من این حسین پیغمبر است از پیغمبران تو است که نسل کرفرزند
زاده محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله با لب تشنه و جگر سوخته در این زمین گروه اشقیا شهیدش خواهند
کرد و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و یاوران او را در این صحرای پر جفا بخاک هلاک اندازند و دختران
و خواهران و اهل حرم آن مظلوم را اسیر کرده بجانب امیر ظالمان و سرکرده طاغیان یزید بن معاویه برند
ای آدم اگر خواهی که در روز قیامت در زمره شیعیان و تعزیه داران امام حسین محشور شوی لعنت کن
بر قاتلان امام حسین و بیزاری بجوی از دشمنان آنحضرت ای آدم در تعزیه آنجناب گریه کن که گریه
در تعزیه آن مظلوم دریاهای معصیت را خشک کند و کوههای آتش غضب را خاموش میکند راوی
گوید که حضرت آدم در آن صحرای پر بلا بخاک محنت و ابتلاء غلطیده و اشک حسرت از دیده مبارکه
میبارید اما ای عزاداران نمیدانم بکدام مصیبت آن مظلوم گریه کرد و در سینه عرض میکنم و اما تیم
و قتیکه مشیت خداوندی تعلق گرفت باینکه توبه حضرت آدم را قبول کند بواسطه گریه نمودن
بحضرت امام حسین علیه السلام جبرئیل نازل شد و گفت یا آدم انظر الی ساق العرش ای آدم نگاه
کن بساق عرش چون نگاه کرد دید اسماء مقدسه پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام را پس جبرئیل اسماء مبارکه
تعلیم حضرت آدم کرد گفت یا آدم بگو یا حمید بحق محمد صلی الله علیه و آله و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه
و یا محسن بحق الحسن و یا ذا الاحسان بحق الحسین چون اسم مبارک حسین بر زبان حضرت آدم جاری
شد فی الحال جبرئیل دل شکسته و خاطر افسرده اشک از دیده هایش جاری گردید پس فرمود ای برادر من جبرئیل
سبب چیست اسم پنجم را ذکر میکنم دل شکسته و دیده ام گریان میشود جبرئیل گفت یا آدم ولدک هذا
یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب ای آدم این فرزند ترا مصیبتی چند میرسد که کوچک میشود در نزد
او جمیع مصیبتها حضرت آدم فرمود ای برادر من جبرئیل بیان کن شمه از مصیبتهای او را که چیست حال اعزیز
من جبرئیل مرثیه خوان و حضرت آدم عزادار قال یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر و لا معین
ای آدم کشته میشود این فرزند تو در حالتی که بسیار تشنه است و غریب و بیکس و تنهاست و نیست از برای او معین
و لو تراه یا آدم و هو یقول واعطشاه و واقلة ناصراه و یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان الا
وا مصیبتاه جبرئیل گفت ای آدم اگر به بینی تو آن فرزند را در حالتیکه میگوید ای وای از تشنگی واه از کمی
یار و یاور و هر این امر عجیب و غریب خواهی دید پس گفت ای آدم اینقدر تشنه میشود که عطش حایل میشود

در میانه او و میانه آسمان مثل دود پس مثل چنین حالی کسی ندا های اسرور را و استغاثه های آن مظلوم را
جواب نمیدهند مگر شمشیرها و تیرها و نیزها و شماتت مرگ آه آه جبرئیل عرض کرد از شدت عطش تمام عالم
در نظر او تیره و تار گردد من عرض میکنم تیره گشتن عالم مثل دود همین تنها از تشنگی نیست بلکه کسیکه مانند
علی اکبر جوان هجده ساله او در نظرش پاره پاره شده باشد و مانند عباس برادری هر دو دستش از
بدن جدا شده باشد البته عالم در نظرش تاریک میشود و قوة بصرش کم میشود و کمرش خم میشود و قوه
از زانوهایش برداشته میشود آه و امظلوماه فقال جبرئیل یذبح ذبح الشاة من قفاه ای آدم
پس سر این فرزند تو را از بدن جدا کنند مانند سر گوسفند لکن نه از طرف پیش رو بلکه از طرف پشت
سر او و باین هم اکتفا نمیکنند و ینهب رحله اعداءه اسباب و اوضاع و خیمه های او را دشمنان بغارت خواهند
برد وا مصیبتاه سر مقدس او را با سرهای یاوران او و با زنان و دختران او شهر بشهر و دیار بدیار گردانند
ای آدم هم چنین کند شد است در علم خداوند یگانه فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی پس حضرت آدم و
جبرئیل هر دو گریستند مثل گریستن زن بچه مرده آه و اویلاه از جمله احوال شهر بشهر بردن
سرها و زنان است که چون اهل بیت داخل کوفه میگردند زنهای کوفیان ناله و گریه و فغان مینمودند
پس ام کلثوم سر از محمل در آورد و فرمودند که ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما مردان ما را میکشند و
زنان شما بر ما گریه میکنند و حاکم در میان ما و شما خدا وند است در روز جزا ناگاه صیحه عظیمی در میان
کوفیان ظاهر گردید چون ملاحظه کردند دیدند که هیجده سر از سرهای شهدا را میآورند و پیش از همه
آن سرها سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام بود و آن مانند کوکب تابنده نور میداد و شبیه
ترین خلق بود برسول خدا پس چشم زینب خواتون بر سر بریده برادرش افتاد پس سر خود را بچوب محمل
زد راوی میگوید که دیدم خون از زیر مقنعه آن مظلومه جاری گردید وا مصیبتاه از پی این در وقت
ملاقات حضرت آدم و حوا چون حقتعالی توبه حضرت آدم را بواسطه توسل باسماء خمسه النجباء و
بجهت گریه نمودن بجناب سید الشهداء قبول نمود خطاب کرده که ای آدم برو و بطلب حوا که ابلیس و
تلبیس تو بود او را پیدا کن و با او زندگانی نما پس حضرت آدم روانه شد و از انظر و جناب حوا گریه
زاری داشت تا اینکه آمدند بکوه عرفات در روز عرفه یکدیگر را شناختند و چون حضرت آدم و حوا با هم
مقابل شدند پس دست در گردن یکدیگر کرده ساعتی گریستند تا نزدیک تا دل ایشان آرام گرفت و بعد از آن

مجلس اول

وضو ساختند و مشغول عبادت شدند و بعد از عبادت ساعتی نزدیک یکدیگر نشستند و از یکدیگر
احوال گذشته را پرسیدند و حضرت آدم ذکر زمین کربلای پر بلا و قصه زخم شدن پای مبارکش
و حکایت شهادت سید الشهداء و ستمهای ظالمان را بحضرت حوا بیان نمود و کیفیت تشنگی که آن لب
تشنه مظلوم پس حضرت حوا نیز در تعزیه آنجناب بسیار گریه نمود و لعن بسیار بر قاتلان آنحضرت
کردند گویا حضرت آدم بر مصیبت مردان اهل بیت و حضرت حوا بجهة زنان گریه مینمود گویا بخاطر
آوردند آنوقتی را که عبور اسیران آل محمد بقتلگاه افتاد چون نظر ایشان بآن بدنهای بی‌سر و پاره
پارهٔ شهیدان افتاد و همه صداها را بناله بلند کردند و سیلیهای غم بر صورتهای پر الم زدند و خود را
از اشتران مثل برگ خزان بروی جسدهای کشتگان انداختند هر یک شهید برادر و شوهر جان کشیده
نوحه و ناله و وداع میکردند مثل آنکه جناب زینب جسد بی‌سر شاه شهیدان را چون روح روان در بر کشیده
و با او درد دل و راز و نیاز بود و مادر جناب علی اکبر آن نوجوان لخت جگر را در سینه جای داده بود و مادر
قاسم با عروس ماتم پوش جسد پاره پاره در هم شکسته آن نوداماد ناشاد را در میان گرفته نوحه و
ناله میکردند در آنوقت سکینه خاتون آمد بدو زانوی ادب در پهلوی نعش پاره پاره پدر نشست آه
اول کاری که کرد این بود که دست جراحت سید الشهدا را برداشت و در دامن خود گذاشت پس گاهی
دست پدر را می‌بوسید و گاهی او را بر سر دل خود گذاشت گویا میخواست که پدر را از شدت اضطراب
قلب خود خبردار کند یا دل سوختگی و تشنگی خود را باو بنماید یا آنکه قلب خود را بآن تسلی بدهد پس آن طفل
دست خود را بلند کرده از خون پدر رنگین نمود و گاهی از خون برگرفت و بر سر و صورت و گیسو و زلف خود
میمالید و میگفت ای پدر بزرگوار بکشتن تو روشن کردید چشمهای شماتت کنندگان و خوشحال و
خنک کردید قلبهای عداوت کنندگان یا ابتاه بنی امیه در این کوچکی مرا لباس یتیمی پوشانیدند و بر کام
من شربت ناگوار اسیری بخشند و حال آنکه من طفلم و تاب این بارگران ندارم یا ابتاه اذا اظلم اللیل
علی فمن یحمی حمای ای پدر جان بعد از آنکه جناب ترا کشتند چون شب در آید کیست که بیاید مرا مستور
شود و محافظت نماید و از شر اینهمه اعدا پناه دهد و ان عطشت یا ابه فمن یروی ظمای آه ای جان
پدر بعد از تو هرگاه تشنه شوم که مرا آب خواهد داد پس گوش خود را بپدر نشان داد و عرض کرد که ای پدر
جان گوشواره از گوشم بیرون کرده اند آه آه ای پدر جان مقنعه از سرم کشیده اند یا ابتاه انظر الی

مجلس دوم

رؤسنا المکشوفة واکبادنا الملتهفة ای پدر نگاه کن بسر و پا برهنه ما و ملاحظه فرما جگرهای
سوخته ما را و الی عمتی المضروبة و امی المحزونة ای پدر جان ای پناه بیکسان نگاه کن که دشمنان
گونه عمه مرا زده اند و مادر مرا با چشمهای گریان نشانده اند و از لب آب تشنه رسانیده اند و مرا از جهان و زندگی
سیر و بیزار کرده اند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دوم در خروج

و ناله او وردن چهار قافله ملائکه‌های آسمان و خروج شفیع عاصیان از مدینه خاتم پیغمبران و نقل
عبد الله ابن سنان در وقت سوار شدن آن بزرگواران و تزلزل افتادن بر زمین و زمان
و ورود مدینه با عمه‌های پرستار بیکسان بی اقربا و خویشان **بعد** از استعاذه و بسمله
الحمد لله الذی جعلنا من امة اول مهاجر هاجر الی الله لاظهار کلمة لا اله الا الله و الداعی الی
معرفة الله المدعو بحبیب الله محمد بن عبد الله علیه و علی آله الصلوة و السلام سیما ابن عمه و ولی
الله و وصی رسول الله و موضع سر الله و ناصر دین الله و نفس رسول الله ثم صل اللهم علی ولده
و مهجة قلبه و ثمرة فؤاده المجاهد فی سبیل الله و ریحانة رسول الله و ثالث شروط لا اله الا الله
الذی هاجر مع اولاده و اعوانه و انصاره عن حرم جده رسول الله الی بیت الله و ضیقوا علیه ذو
الطغیان الزمان و المکان و منعوه من اتمام الحج فی بیت الله الجلیل فارسل الیهم ابن عمه مسلم ابن
ثم ارتحلوا منها بالیأس و الحرمان و عزموا الی الحرم الذی اصطفاه الله و اختاره الله له و
لاهل بیته و معه سلالة الخلیل و ذریة اسماعیل و نجوم عالم اللاهوت و ملوک اهل الناسوت
سادات الشجعان و قروم الرکبان و علی اعدائهم لعائن الله دوام خلود اهل العدوان فی اسفل
درک النیران **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست پس صلوات فرست ای پروردگار
من بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و میوه قلب و چشمان کسیکه هجرت نمود و خارج شد با
اولاد و عشیره اش از مدینه طیبه حرم جد خود و روانه بیت الله الحرام شد که محل امن و امان بود
من دخله کان امنا لکن امت جفاکار او را چنان تنگ گرفتند اعمال حج را اتمام نکرد در خانه پروردگار
جلیل در نهایت یاس و محرومیت از خانه خدا کوچ نمودند و روانه شدند بجانب حرم مکه خدا و بلا زده
آن امام والامقام و اهل بیت او برگزیده بود اما اهل قافله در خدمت آنسرخیل کاروان الم کشیده

بودند سلالهٔ دودمان خلیل و ذریت جناب اسمٰعیل و ستاره های عالم لاهوت و پادشاهان عالم
ناسوت و سادات و شجاعان و اقایان قافلها عزیزتر چهار قافله در عالم جبرئیل و ملٰئکه اسمانها را بتعجب
و خروش اوردند دو قافله از انها جبرئیل بخدمت جناب رسول خدا صلی اللہ علیه و اله عرض نمود وقتیکه
انحضرت پرسید از او کہ از عجایب عالم چه دیده گفت دو قافلهٔ عظیم عجیب مشاهده کرده ام یکی بمصر دراند
و دیگری از مصر بیرون رفت کہ شش هزار و پانصد و هفتاد نفر بودند قافله سالار انها موسی کلیم بود
و چون بکنار دریا رسیدند از عقب نگاه کردند سپاه فرعون با مکمل مسلح بشتاب میایند که در مقدمهٔ
لشکر ششصد هزار کس بودند و در ساقهٔ لشکر او هزار هزار کس و فریاد و هلهلهٔ شادیانه میکردند و شور
عظیم در بنی اسرائیل افتاد که ای موسی همین ساعت است کہ لشکر فرعون ما را هلاک کنند کلیم فرمود
نترسید که خدا تعالی با ماست پس موسی بحضرت بیدست تضرع بدرگاه اله بلند کرده جبرئیل نازل شد کہ
موسی ان اضرب بعصاک البحر عصا را بدریا زد اول راه نیافت اضطراب و زیاده شد اما چون فتح هر
مهم و کشف هر مشکل بصلوات بر پیغمبر اخر الزمان و توسل بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است
دعا با صلوات فرستاد و توسل بخمسهٔ النجبا نموده اب کشاده شده و از ده شقه شد بعدد دوازده سبط
بنی اسرائیل چون شقهٔ اب هر یک ضخیم بود و حاجب ما و ایشان بود تمنا نمودند که موسی دعا کند تا شقهای اب مشبک
شود انگاه موسی عصا بر اب زد شقهای اب مشبک شد و زمین دریا خشک شد بحدیکه گرد از ان بر
میخاست تا اسرائیلیان همگی بیرون رفتند و فرعون و لشکرش از عقب رسیدند چون همگی داخل دریا شدند
انگاه بانگی عظیم از دریا بلند شد که همه را زهره ترکید تا بالفور همه عساکر فرعون در اب غرق و هلاک
شدند اما قافلهٔ دوئم که جبرئیل و ملٰئکهٔ اسمان را بخروش و اه و ناله اورد روز بیرون رفتن
اهل بیت رسول خدا صلی اللہ علیه و اله از شهر مدینهٔ پیغمبر صلی اللہ علیه و اله که قافله سالار ایشان
سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام بود و قتیکه انشاه کربلا ان قافلهٔ اشک و اه اراده
نمود که از مدینهٔ جد بزرگوارش بسمت مکهٔ معظمه روانه شود و امر فرمود که زنان و دختران را بمحملها و
کجاوها سوار نمودند و ذو الجناح را طلبیدند پا در رکاب نهاده سوار شدند و زنان بنی هاشم تمام
بنی عبد المطلب از هر جانب و بسوی ان اشرف اولاد بنی غالب روانه شدند و از هر جانب صدای ندبه و
نوحه بلند کردند و مانند ابر بهار در فراق ان بزرگوار و برگزیدهٔ اخیار میگریستند زیرا که از خمسه

امداد فرعون بعقب موسی

قافلهٔ دوئم بیرون شدن اهل بیت از مدینه

النجبا که اشرف اهل زمین بودند همین امام حسین علیه السلام بعنوان یادگار مانده بود و اهل مدینه
خود را در مفارقت رسول خدا صلی اللہ علیه و اله و علی مرتضی و حسن مجتبی سلام اللہ علیهما با جمال جهان
ارای انحضرت تسلی میدادند چون از مدینه حرکت میکرد و از ایشان مفارقت مینمود ایشان در مفارقت ان
یگانهٔ افاق شور گریه و ناله سر کردند که گویا از دنیا پیغمبر خدا صلی اللہ علیه و اله رفته ان بزرگوار هر چند
ایشان را تسلی میداد و امر بصبر مینمود نمیتوانستند صبر نمایند و میگفتند اگر بجهه چون تو امامی گریه نتوانیم
نکنیم پس بجهه کدام مصیبت نوحه کنیم امروز مثل روزیست که جد تو رسول خدا صلی اللہ علیه و اله از
دنیا رفت و پدر عالی مقدارت را کشتند و مانند روزیست که مادرت این دار فانی را وداع کرد ای حبیب
ابرار و ای یادگار اخیار پس اهل مدینه را وداع نموده روانه شدند و هم چنانکه موسی بن عمران از مصر
خائفا بیرون رفت انحضرت نیز با خوف از مدینهٔ طیبه بیرون رفت و این ایه را میخواند فخرج منها خائفا
یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین ابو مخنف از سکینه خاتون روایت میکند که فرمود وقتیکه ما از
مدینه بیرون رفتیم نبود احدی که خوف او و غم او زیاده تر باشد از ما اهل بیت پس انحضرت از راه راست
روانهٔ مکهٔ معظمه شدند و روایت کرده است عبد اللہ بن سنان کوفی از پدر از جد خود که او گفت نامهٔ اهل
کوفه را در مدینه بجناب امام حسین علیه السلام من رسانیدم بعد از خواندن سرور و خوشحالی شد
بعد از ان مدتی که عزم جزم کرد گفتم بروم به بینم که پادشاه حجاز بچه شان و اعزاز سوار میشود وقتیکه
رسیدم ان بزرگوار در بالای کرسی نشسته و جوانان هاشمی مانند ستاره ها که اسمان دور ماه شب چهارده را
گرفته و قریب چهل محمل دیدم همه با زینت تمام پس در ان هنگام جناب امام حسین علیه السلام فرمودند
به بنی هاشم که محارم خود را بمحملها سوار نمایید پس دیدم جوانی طویل القامه و روی او چون قمر منیر از
خانهٔ امام حسین علیه السلام بیرون امد فرمود کناره شوید ای بنی هاشم ناگاه دو زن بیرون امدند
که دامن چادرشان از زمین میکشیدند از جلیلت حیا از خدمان و اطراف ایشان را کنیزان گرفته بودند
پس انگاه ما بنی هاشم پیش انها امده و زانو خم نموده و از بازوی انها گرفته سوار محمل نمودند پرسیدم
گفتند انجوان قمر بنی هاشم عباس و ان دو بانوی مکرمه یکی جناب زینب و دیگری ام کلثوم دختران
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس دیدم دو دختر ماه رو بیرون امدند یکی با جناب زینب و دیگری

[illegible] امام حسین از مدینه

باام کلثوم درکجاوه نشسته پرسیدم گفتند یکی سکینه و دیگری فاطمه دختران امام حسین علیه السلام
پس ازان دیدم محولی بیرون آمد مانند آفتاب تابان وهمراه او زنی بود و در آغوش آن زن طفل صغیر
واطراف او را نیز کنیزان گرفته بودند و آنجوان آن بانو را سوار محمل نمود پرسیدم گفتند آنجوان
شبیه پیغمبر علی اکبر است وآن زن مادرش لیلی است پس ازان جوان دیگر بیرون آمد مانند پارهٔ
ماه با بکر زن پرسیدم گفتند آنجوان جناب قاسم وآن زن مادر اوست پس باقی زنان واطفال آمده
سوار شدند پس آنحضرت فرمود کجاست برادر من کجاست ماه بنی هاشم پس جناب عباس عرض کرد
لبیک لبیک حضرت فرمود اسب مرا بیار جناب عباس ذوالجناح را در پیش کشیده و رکابش را
گرفته پس آنسرور دست مبارک بریال آنحیوان کشیده سوار گردید و بنی هاشم همه سوار شدند و
جناب عباس علم را پیشاپیش امام علیه السلام برداشت نالهٔ الفراق الفراق اهل مدینه و گریهٔ بنی
هاشم بلند شد وحضرت ایشان را تسلی میداد و راوی میگوید من با اهل بیت بودم تا انکه وقت
روز عاشورا سوار شدن اهل بیت را دیدم که ابن سعد ولد الزنا امر نمود اهل بیت بر ناقه ها سوار
شوند کسی نبود که انها را سوار ناقه کند مگر اینکه دیدم جناب زینب خاتون با ام کلثوم با زنان
اهل بیت را سوار ناقه نمودند دیگر احدی نماند بغیر از جناب زینب پس جانب راست و چپ التفات
نمود غیر از بدنهای پاره پاره و سرهای در سر نیزه ها کسی ندید پس شروع نمود بناله و ندبه و گفت
واغربتاه واخاه واحسیناه واعیاناه واضیعتاه بعدک یا اباعبدالله پس ان عرب مدینه
بخواطر اوردم وگریستم امّا قافلهٔ سیم که جبرئیل را تعجب اورد در روز وارد شدن مصر
قافله سالار ایشان حضرت یعقوب بود که با هفتاد و دو نفر از اهل و عیال و اولاد و احفاد با شعف
و سرور که سماواتیان را بخروش اوردند بعد از اینکه خبر وصول یعقوب بیوسف رسید مقرر داشت
حجرها را بطرازها و علمهای زرین بیاراستند سپاه فوج فوج بجانب علیحده از اسماعیل تا مدینه
نقل شده از انجمله مقرر داشت دوازده هزار حاجب هر یک با علم وطبل وحشم وخدم شوکت
چنان جلوه شد که یعقوب باول حاجب رسید پرسید از فرزندان که این یوسف است گفتند این
چاکری از چاکران اوست و هم چنان بحاجب دیگر اخر طاقتش بنهایت رسید عرض کرد الهی تاکی
حاجب و سپاه یوسف من کجاست جبرئیل بامر اله نازل شد و گفت ای یعقوب التخص سوا و که

بر سر چترهای شاهانه صورت او چون ماه شب چهارده درخشان است یوسف تست همینکه
نظر یعقوب بجمال درخشان یوسف افتاد بی اختیار از شتر بزمین افتاد جبرئیل ندا کرد ای یوسف که
شیخ الانبیاء پدر پیرت فرود آمده یوسف پیاده شد هر دو بجانب یکدیگر روان شدند برو ایضا
چون هر دو را نظر بیکدیگر افتاد و هر دو از پا درآمدند مدهوش و در میان میدان افتادند و مدهوش
شدند وارد شده که سکان طبقات سماوات از این دو مشتاق هجران بجروش آمدند بدرگاه الهی
نالیدند که الها این نوع اشتیاق و شادی و وصل مبارک را بر اتفاق شده آیا در هیچ وقت مثل این هیچ
دوست و سیرت سید وامّا قافلهٔ چهارم که اهل آسمان و زمین را بگریه و ناله در آوردند
قافلهٔ سیاه پوش شام و قتیکه وارد مدینهٔ خیر الانام میشدند که قافله سالار ایشان بعد از کربلا حضرت
امام زین العابدین علیه السلام با عمهها و خواهران همه بلباس عزا در بر و معجرسیاه در سر و دیدها گریان
برادر مرده و داغ دیده و یتیم بی پدر گیسوها پریشان و سینهها سوزان ملئکه عرض نمایند هیچ قافله
و مسافری با این هیئت از ابتداء خلقت تا حال وارد در وطن خویش نشده همینکه نظر اهل مدینه
بر ان بیکسان افتاد دیدند از آنجوانان ماه روی غیر از ان علیل بیمار هیچکس بر نگشته نه امام حسین و نه
قاسم و نه عباس و نه علی اکبر چون نظر محمد حنفیه بر خیمه بی صاحب برادر افتاد از اسب نتاده مدهوش
شد بیمار کربلا خود را بالین او رسانید سرش را به اغوش گرفت و میگریست عزیز من نظر محمد حنفیه بر
خیمه بی صاحب برادر افتاد و بیهوش شد ایا چه حال ذات سید مظلومان وقتیکه بر سر نعش برادر رخ
عباس حاضر شده دید دستهای برادر از تن جدا شده و بند از بند قطع شده و سر برادر بضرب عمود شکسته
بعد از اینکه محمد حنفیه بهوش آمد نعره از جگر بر کشید گفت یا بن اخی این اخی ابو زینب برادر کجاست
برادر من کجاست جانشین پدر من حسین بن ابی طالب فرمود ابی عم امده ام در حالتیکه یتیم مبا شم الا
لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سیم

در شکسته شدن پیشانی چهار برادر از سنگ جفا و شمن

عقاید و بر خی از مظلومی زینب بیمار سلم بعد از استعاذه و بسمله الحمد لله الذی اجری تقدیر
و قضائه علی الانبیاء والاولیاء واجری لهم جمیل بلائه و جلیل ابتلائه علی المحن والمصائب

ص ۲۲

صابرون وعلى ما اختاره لهم راضون فكم من نبي ووصي كسر جبينه بالحجر فكم منهم مع
ذالقى على راسه الرماد والحجر وطرح على طريقه الشوك والشجر وهو نبينا وحبيبك صلى الله
عليه واله خصوصا على شبله الشهيد المجروح الجبين بالاحجار وناحت عليه الطيور في الاشجار
وعلى ابيه وامه واخيه وعلى التسعة المعصومين من ذريته سلام الله الملك الجبار اللهم العن
على اعاديهم ومبغضيهم من الان الى يوم القرار **فبعد** بعضى از فقرات خطبه شریفه اینست
کہ چند نبیا از پیغمبر و وصی و ولی بسنگ جفا جبینش را شکستند وبعضی از ایشان علاوه بر این خاکستر
واتش برسرش میریختند وبرسر راهش خار وخاشاک پراکنده میکردند که تا بکرپای عرش پیمایش فرو
رود واین بزرگوار پیغمبر ماست وحبیب تست ای پروردگار وما صلوات فرستیم براو وبر ال او خصوصا
بر فرزند شهیدش او که جبین ورا بسنگ جفا شکستند بدانکه پیشانی چهار نفر مظلوم را بسنگ جفا شکستند
وازخون پیشانی محاسن وصورت ایشان رنگین کردید **اول ایشان حضرت نوح ع بود**
کہ قوم خود را پنهان واشکار دعوت مینمود وایشان ابا میکردند وطغیان مینمودند ودر صدد ابذا
واذیت برمیامدند تا انکه بضرب چوب وسنگ بدن مبارکش را مجروح میکردند وبیهوش برسر راهها
انداختند تا فرزند انش خبردار گشته میامدند واو را بخانه می بردند وچون بهوش میامد وجرمیبند
کہ مرا درکجا زده میگفتند در فلان محله وفلان کوچه پس برمیخواست وبمحله دیگر میرفت وایشان را
دعوت میکرد ونفرین مینمودند که دارحق تعالی چاره بیت ایشان نیز بستور بعضی وبرامیزدند و
جمیع استهزا میکردند وقومی دشنام میدادند وگاه بود که جسم لطیفش را مجروح ساختند واستخوانهایش
میشکستند وازدرد واز از رمینالید حضرت جبرئیل امده پر خود را بران میمالید و بهبودی مییافت وباز
برمیخواسته پی ان میشتافت القصه سالها وقرنها این محنت بسر میبرد مرو لیست کرروزی مرد پیر
خود را بردوش سوار کرده بود نزد نوح علیه السلام امد ووصیت کرد که زنهار باو بنگروی وفرمان او نبری
کہ او دیوانه است واز ازار او خود را معاف نداری پسر گفت ای پدر شاید که پیش از اینکه من این وصیت
را بجا ارم مرا لهمراد دریابد واز دولت ایذا واز ار او محروم بمانم مرا سنگی ده انمرد سنگی برداشته بان
نا خلف داد واو بجانب نوح افکند وسر مبارک او را شکست خون بر رخسارهایش فرود امد و
حضرت نوح خون را پاک کرده واز هدایت قوم ما یوس شده طوفان قهر وغضب از نوع

ص ۲۳

حوصله اش جوشیده بنای نفرین گذاشت
دویم ایشان خاتم انبیا صلی الله علیه واله بود وقتیکه مامور به
تبلیغ رسالت شد فرمود قولوا لا اله الا الله ابوجهل لعین با جمعی از مشرکین سنگ جفا بر
پیشانی نورانی خاتم اصفیا زدند خون بر رخسار مبارکش جاری شد انحضرت خون مبارک را پاک میکرد و
میگفت خداوندا قوم مرا هدایت کن که نادانند **سیم ایشان جناب مسلم بود** در شهر
کوفه ابن زیاد ولد الزنا هزار نفر سواره و پانصد نفر پیاده با ابن اشعث ملعون داده بطلب جناب مسلم
فرستاده چون نظر ان بزرگوار بر انقوم اشرار افتاد شمشیر خود را کشیده وبرایشان حمله کرد وجمعی بجانب
هلاکت انداخت وبهر طرف که رو میاورد از پیش او میگریختند تا انکه چند حمله کرد چهل و پنج نفر را بعذاب
الهی واصل کردانید شجاعت وقوت ان شیر بیشه هیجا بمرتبه بود که مرد را میگرفت وبر بام بلند
میانداخت وچون ان اشقیا دیدند که بر مسلم غلبه نمیابند جمعی بربام امده وان غریب مظلوم را سنگ
باران کردند وجمعی اتش برنی زده برسر ان غریب بی یاور میافکندند وتن مطهر او را بضرب اتش وسنگ
مجروح میساختند وباوجود این مسلم با ایشان محاربه مینمود وبهرکه میرسید او را بر زمین میانداخت
که ناگاه ملعونی که او را بکر ابن حمران میگفتند ضربتی بروی مبارکش زد که لب بالا ودندان او را انداخت
در انحال باخود گفت ای مسلم اماده مرگ باش که ناگاه ملعون دیگر سنگی بر پیشانی نورانیش زد که پیشانی
او شکافته شد وخون بر سر وروی او فرو ریخت در انوقت رو بجانب مکه کرد وگفت یا ابن رسول الله خبر
داری که پسر عمت چه میکشد که ناگاه سنگی دیگر بر لب مجروح ودندان شکسته او رسید که خون از دهان
مبارکش جاری شد ودهن مطهرش پر از خون شد ومحاسن شریفش بخون خضاب کردید واز این زخم
بر بدن ان غریب بیکس رسیده بود که ضعف بروی طاری شد وپشت مبارک بر دیوار داده ومیگفت
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وگفت ابکر وه بی شرم مرا جرعه ابی بچشانید که دلم سوخت و
جگرم گداخت هیچیک از انقوم بجای جرعه اب براو ندادند **چهارم ایشان مظلوم**
صحرای کربلا بود چون انبیاری زخم وجراحت ضعف براو مستولی شد لحظه توقف
نمود اه واویلا چگونه میشود ضعف بروی عارض نشود ببینی که نشان چهار هزار تیر و هشتاد
زخم شمشیر ونیزه وهمراز نیش رود وخون از ان زخمها جاری ناگاه سنگی بر پیشانی انورش زدند

خون بچهرهٔ اطهر و محاسن مبارکش جاری کردید و بروایتی بکر ابو الحتوف حرامزاده تیری انداخت و
بر پیشانی نورانی وی نشست چون تیر را کشید خون مانند ناودان بر رخسار مهر کردارش جاری شد
و گفت خداوندا می بینی و میدانی که در راه رضای تو از دشمنان دغا چه میکشم تو در دنیا و عقبا
ایشان را بجزای عمل ایشان برسان پس کفی از خون شریف گرفت و بر سر و روی خود مالید و فرمود
با خون خضاب شده جد بزرگوار خود را ملاقات خواهم کرد و اقول یا رسول الله قتلنی فلان و
فلان انا لله و انا الیه راجعون الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهارم در بیان ناله

و خروش اهل ملائکه ها از طپانچه چهار نفر ظالم بر یحیا
و شهادت دو طفل یتیم غریب و بیان خواه اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انزل اولیائه فی میادین الکرب و البلاء
و احل احبائه فی عرصة المحنة و الابتلاء و رفع درجاتهم فی جنات العلا و الصلوة و السلام
علی خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله و علی وصیه حامل اللواء و علی الطاهرین الال و علی انصارهما
و اعوانهما خیر الانصار و خیر الحواریین سیما علی المظلومین الصغیرین المغلولین فی سجن عبید الله
لعنة الله علیه الذین فرا من الموت و وقعا فیه و ذبحا فی شط الفرات و القیاء لیهما الذین لطما
فی خدیهما هما من نسل الخلیل و سلالة الجلیل اعنی و لدی مسلم ابن عقیل صلوات الله علیهما
و لعنة الله علی عدو آل محمد من الانس و الجن اجمعین و بعد ظاهر مضمون بعضی از
فقرات خطبه اینست که صلوات و سلام بر خاتم انبیا و بر وصی او و بر آل ایشان و انصار ایشان
که بهترین انصار و بهترین حواریین اند خصوصا بر آن دو طفل مظلوم صغیر با غل و زنجیر محبوس در
زندان عبید الله ابن زیاد لعنة الله علیه آنچنان دو طفل مظلوم که از مرگ گریختند و در چار
مرگ شدند و در کنار شط فرات ایشان را شهید کردند و بدن خون آلود ایشان را در میان آب
انداختند لعنت بر آنکه سیلی جفا بصورت ایشان زدند آنها هر دو طفلان مسلم بودند در شهر کوفه
بدانکه در عالم چهار سیلی از چهار نفر ظالم واقع شد ملائکه آسمانها را بناله و خروش در آورد
سیلی اول سیلی نمرود بر ابراهیم خلیل بود بنا بروایت مجلسی رحمه الله و سایر نقله اخبار

همینکه ابراهیم خلیل را بحکم نمرود مردود دست و پا و گردن بر بستند و بزنجیر بسته بمنجنیق گذاشتند
آزر عم او که بت تراش بود طپانچه بر روی مبارک خلیل زد که برگرد از خدای خود بسوی نمرود گفت
تا جان دارم نخواهد شد خواستند بمنجنیق اندازند بآتش افروخته خروش عظیم و ناله و فریاد بدرگاه اله
از جمیع مخلوقات آسمانها و زمین بر آمد الی آخره دویم سیلی بود که بیوسف
بر سر قبر راحیل مادرش یقلوس زد چون یوسف را مالک بیع نمود غل
در گردن زنجیر در پاها سوار بر شتر نموده به یقلوس غلام سپرد و در بالای شتر بدین احوال می
بردند تا بمقابر آل اسحق رسید خود را بی اختیار از شتر بر خاک قبر مادر انداخت بنا کرد بگریستن
چون نظر غلام بر شتر یوسف افتاد دید که خالی است نزد آقای خود رفته که آنچه میگفتند این
غلام عبرانی گریز پاست صدق بوده است الان فرار کرده حسب الامر در تفحص آمد تا اینکه
دید در سر قبری ناله و زاری مینماید بمحض وصول طپانچه بر سر او زد و سیلی بر صورت ماه او زد
که راست میگفتند که تو گریز پائی ای طفل مظلوم تو جبر بعالم اعلا نمود و یا احکم الحاکمین بحق
جدم ابرهیم خلیل و اسحق و پدرم یعقوب که بفریادم برس فی الفور بحر قهاریت الهی بتلاطم آمده
در عالم معنی اشعار بایشکه این طفل مظلوم فرزند پیغمبر است که با او چنین ستم می پسندم خطاب
بملک الریاح که بادهای غضب و ملک السحاب که ابرهای سیاه بر این قوم وارد آورید و ملک
الزلزال که ارکان ارض را بلرزه در آورد ای جبرئیل پیش قافله را بگیر پس جبرئیل پیش قافله فرود
آمده پری بر زمین زد بادهای عظیم و ابرهای سیاه در هوا ظاهر شد از شدت بادها و تاریکی ابر
ظلمانی اهل قافله یکدیگر را نمیدیدند و احبوه خود مأیوس گشتند و شتران راه فرار پیش گرفتند
زلزله عظیمی در زمین ظاهر شد و تغیر کلی در عالم بهم رسید فی الفور بلرزید دست یقلوس غلام
خشک شد افعی عظیمی بحلق او پیچیده مالک فریاد بر آورد ای اهل قافله تامل کنید آیا جرم ظلم
عظیمی از شما سر زده که باین عقوبت مبتلا شدیم ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
اهل قافله گفتند گناهی از ما سر نزده یقلوس غلام گفت همانا این بلا بواسطه عمل قبیح من روداد
که چون طپانچه بر روی غلام کنعانی زدم اشک بر رخسارهٔ خود جاری کرده رو بر آسمان لب
بجنبانید احوال من بدین سان و احوال شما هم متغیر شد سیوم سیلی بود که

حارث ملعون بر صورت دو طفل یتیم و غریب مسلم زد و تفصیل این اجمال بر سبیل اجمال آنکه
مسکور زندان بان معرفت بحال ایشان رسانید بدست و پای ایشان بوسه داده عذرخواهی
نموده و شب از زندان بیرون آورده قافله مدینه معرفت و اثر قافله پیدا بود گفت خود را بقافله
برسانید چون آن دو طفل غریب قدری راه رفتند اثر قافله ناپدید شده راه را گم کردند سراسیمه و مضطر
در دور شهر میگشتند و بحال زار خود گریه میکردند تا اینکه بدر خانه ضعیفه رسیدند و میگفتند
ای عجوزه ما دو طفل غریبیم راه را گم کرده روانه میشویم پس آن عجوزه ایشان را منزل بلد نیستیم و
تاریکی شب ما را فرو گرفته امشب ما را مهمان نموده وقتیکه صبح شد ما راه را گرفته روانه میشویم
پس آن عجوزه ایشان را منزل داده و طعام حاضر نموده پس طعام و شراب خوردند و وقتیکه داخل
رختخواب شدند برادر کوچک گفت ای برادر چنان میدانم که امشب آخر عمر ما باشد بیا دست بگردن
یکدیگر بکنیم و همدیگر را ببوییم و ببوسیم و وداع نماییم پس چنین کرده و دست بگردن یکدیگر کرده خوابیدند
چون پاسی از شب گذشت بیدار شد گفت برخیز ای برادر خوابی دیده‌ام از برای تو نقل کنم در خواب
دیدم که پدرم در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن
مجتبی علیهم السلام در بهشت میخرامید و من و تو از دور نظاره میکردیم چون چشم رسول خدا
صلی الله علیه و آله بما افتاد روی مبارک به پدر بزرگوار ما کرده فرمود ای مسلم دلت چگونه تاب
آورد که این دو طفل مظلوم را در میان گروه ظالمان گذاشته پدرم عرض کرد یا رسول الله فردا
بمن خواهند رسید مهمان منند برادر دیگر گفت بخدا من نیز چنین خوابی دیده‌ام پس هر دو برادر
دست در گردن یکدیگر کرده بر غریبی و مظلومی خود گریه میکردند و اغربتاه و ابتاه و وامسلماه بلند
کردند حارث ملعون روسیاه بیدار شده برخاست مانند شتر مست ناله میکرد و خانه را
گشت و تفحص نمود ناگاه دست او ببرادر کوچک رسید پس گفت کیستید این گفت من صاحب خانه‌ام
پس شما کیستید برادر کوچک برادر بزرگ را بیدار کرد و گفت یا حبیبی قم فقد وقعنا والله فیما کنا
نحاذره حارث ملعون بعد از شناختن ایشان چنان سیلی بصورت محمد زد که دندانهایش شکست
و خون از صورتش جاری شد و همچنین سیلی به برادر کوچک زد که صورت او کبود شد برادر من شنیدی
که یقلوس غلام یک سیلی بصورت جناب یوسف زد انقلاب در عالم افتاد اما نمیدانم سرش

چه بود که از این سیلی تغیری در عالم واقع نشد سهل است وقتیکه پیکان گلوی نازک علی اصغر را
پاره کرد یزید احوال عالم هیچ تفاوت نکرد و شمشیر دست بازوی عبدالله فرزند جناب حسن مجتبی
را قطع کرد عالم تیره و تار نگردید بالجمله حارث ملعون بالهای ایشان را محکم بر پشت بست پس آن دو
کودک با کتفهای بسته در آن شب خوابیدند چون صبح شد آن لعین روسیاه غلام سیاه خود را که فلیح
نام شمشیر را بدست او داد و گفت ایشان را بکش و سر ایشان را نزد من آر چون غلام ایشان را شناخت
نکشت و شمشیر را به پسر خود داده و او نیز نکشت و بروایتی آن ملعون غلام را و پسر را کشت و آن عجوزه را
نیز زخم‌دار کرد و گفت غیر از من هیچکس شما را نمیکشد شمشیر را برداشت چون آن دو طفل یتیم آن حالت را
دیدند لبهای ایشان سفید شده لرزه میکرد و رنگشان زرد شده مانند برگ بید میلرزیدند و هر یک
بهزار زبان عجز و التماس بآن نسناس کردند بجز زیادتی غیظ و غضب چیزی دیگر نیفزود پس گفتند
ایها الشیخ ما را ببازار ببر و بفروش و از قیمت ما منتفع شو و ما نمیخواهیم که پیغمبر خدا در قیامت با شما
خصمی کند گفت انکار نمیکنم بلکه شما را میکشم و سر شما را نزد ابن زیاد برده از او دو هزار درهم جایزه
میستانم گفتند آیا خویشی ما را با رسول خدا رعایت نمیکنی ای شقی گفت شما با رسول خدا خویشی ندارید
گفتند ایها الشیخ پس ما را نزد ابن زیاد ببر تا آنچه خواهد درباره ما حکم کند گفت نمیشود مگر آنکه تقرب
جویم در نزد ابن زیاد از ریختن خون شما گفتند ایها الشیخ آیا بر کودکی ما رحم نمیکنی گفت خدا از برای شما در دل
من هیچ رحمی قرار نداده گفتند پس اگر لا محاله ما را خواهی کشت بگذار چند رکعت نماز کنیم گفت اگر چنانچه
نماز بر شما نفع بخشد هر قدر میخواهید نماز بکنید پس آن دو مظلوم با دل مهموم و مغموم چهار رکعت نماز
گذارده روی نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز و بنده نواز کرده و فریاد برآوردند یا حی یا حکیم یا احکم
الحاکمین حکم کن میان ما دو یتیم و غریب و این ظالم بی راستی چون آن دو طفل غریب برق شمشیر او را دیدند
باطراف نگاه نموده یاوری و مددکاری ندیدند روی بآن زن صالحه کرده گفتند ای مادر بر تو وصیتی داریم
که بعد از شهادت ما پیراهن ما را بخون ما رنگین کرده بجانب مدینه بمادر ما بفرست و بگو که آن بیچاره
انتظار نکشد پسر را بحال المحسران مال کر بیان ابراهیم را گرفته قصد قتل او کرد محمد برخاسته گفت اول
مرا بشهادت برسان که من برادر خود را غرقه بخون نتوانم دید چون قصد او نمود ابراهیم گفت ای ظالم اول مرا
بکش که من او را کشته نتوانم دید پس آخر الامر اول سر برادر بزرگ را جدا کرد و بدن او را بفرات انداخت

مجلس چهارم

برادر کوچك خود را در خون او افکند و خون برادر را بر سر و روی خود مالید پس آن ظالم بعنف تمام سر

او را نیز از قفا برید و عن انظار بدن برادر بزرك بقلند بکسا عت در بالای آب فرات ایستاده بود چون

بدن برادر کوچك بر آب سید بدن برادر بزرك بالای آب آمد آمد دست بکردن برادر کوچك کرد و هم

چنین برادر کوچك نیز دست بکردن او کرده در آب فرو رفتند و از میان آب صدائی آمد که رب تعلم و ترے

ما فعل بنا هذا الملعون پس آن ملعون سرها را برداشته بنزد ابن زیاد رفت الی آخره و قبیحه مقاتل

حارث ملعون را بدرك اسفل فرستاد لعنة الله علیه سرهای مبارك ایشان را بر آب انداخت جسدها

هر دو برادر را از آب بیرون آمده و هر تن سر خود را قبول نموده باز دست در کردن یکدیگر کرده در آب فرو رفتند

چهارم سیلی بودن که شمر لعین

بر سکینه امام حسین علیه السلام زد در قتلگاه از روی نعش پاره پاره پدر جدا نمیشد سکینه چون

جسم شریف پدر بزرگوار شرا در خاك و خون طپان دید بجانب آن نعش پدر دوید و او را در بر گرفت و

بنحوی ناله و شیون نمود که تمام حاضران از دوست و دشمن بگریه و فغان در آمدند و آن مظلومه با پدر

پدر در راز و نیاز بود و شکایت ظلم و ستم کوفیان با آن بدن بی سر مینمود که موکل سکینه مطلع

شد و میخواست که او را از بدن پدر بزرگوارش جدا کند سکینه هر دو دست بر بدن پدر چسبید

برمیخواست آن ظالم تازیانه چند بر بدن آن مظلومه زد که دست از پدر بردارد ٭ تقبل جسم بن

البتول سکینة ٭ وشمر لها بالضرب سوطا یمنع ٭ سکینه جسد نازنین پدر را در بر گرفته

و بوسه برا و میداد و شمر ملعون تازیانه برا و میزد و او را منع میکرد ٭ فیولها ضرب الستیاط

فتلتجی ٭ بعمتها من حیث بالضرب توجع ٭ تقول لها یا شمر و یحك خلها ٭ اذا كان

بالتقبیل ترضی و تقنع ٭ سکینه از شدت ضرب تازیانه بعمه خود پناه میبرد و عمه او میگفت

ای شمر وای بر تو و اگذار این طفل یتیم را که از دیدار پدر خود ببوسیدن راضی است و تو او را منع میکنے

ملعون بگذار که دیدار آخرین و وداع باز پسین است تا پدر خود را ببیند و وداع نماید ای ظالم این

طفل یتیم بشام خواهد رفت بعد از این دیگر وصال پدر ممکن نیست آن ملعون کلام زینب خاتون را

نشنید و سکینه را بجبر از نعش پدر جدا کرد الا لعنة الله علی القوم الظالمین ولا تحسبن الله غافلا عما

یعمل الظالمون

مجلس پنجم

ص ۴۸

چهارم سیلی زدن شمر لعین بر سکینه

مجلس پنجم

مجلس پنجم

در آب دادن وسیراب نمودن فرزند ساقی کوثر اهل کوفه را چهار دفعه و طلب آب نمودن از ایشان

نیز چهار دفعه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

السلام

علی آدم صفوة الله و نوح نبی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد

حبیب الله و من بینهم من النبیین السلام علی مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صاحب

المناقب والنجدة الباس العظیم الساقی المؤمنین من حوض الرسول السلام علی سبطه الذی سقی

اهل الكوفة وارواهم حتی خیولهم ودوابهم فی اربعة مواضع واستسقی منهم الماء فی اربعة مواضع

ومنعوه منه ومن عیاله واطفاله فقالوا لا ذقت من الماء حتی تذوق الموت وعلی اهل الكوفة

لعنة الله من الآن الی یوم القیام **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه ابیست که سلام

بر آقای ما امیر المؤمنین علیه السلام باد که در روز قیامت ساقی مؤمنان است از حوض کوثر رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلام بر سبط او آنکسیکه آب داد بر اهل کوفه و اسبهای و چهار پایان

ایشان را سیراب نمود در چهار جا و از اهل کوفه نیز طلب آب نمود در چهار موضع و لکن قطره آب

بر او و بر عیال او ندادند بلے سید الشهدا سلام الله علیه چهار دفعه اهل کوفه را آب داده سیراب

نمود **اول** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اهل کوفه بخدمت امیر المؤمنین علیه

السلام آمدند و از کمی باران شکایت کردند و گفتند مدتیست که خداوند عالم باران رحمت

از ما باز داشته و خلق از بی آبی برنج و مشقت گرفتارند تو جانشین پیغمبری و وصی بر حقی میخواهیم

که از خداوند رحیم درخواست نمائی که ما گناهکاران را ببخشاید و باران رحمت بر ما عاصیان

بفرستد بجناب بحضرت امام حسین علیه السلام خطاب فرمود که برخیز و دعا باران کن از برای

اهل کوفه مناسبت که بفرماید بگوئید اهل کوفه از جهالت خواهند بیرون آمد در وقت احتیاج

و اضطرار تو یعنی در روز عاشورا الی آخره پس حضرت امام حسین علیه السلام برخاست

حمد و ثنای حقتعالی بجای آورد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و دستهایش را

بسمت آسمان گرفت که آم دستها آن دستهائیکه بجدل ملعون انگشتر اما انگشتر برد یا جمال

ملعون بطمع بند زیر جامه قطع نمود مجملا حضرت امام حسین علیه السلام دعائی در اعلا

درجات فصاحت و بلاغت انشاء نمود و طلب باران از برای اهل کوفه از پروردگار خود

ص ۴۹

نمود هنوز از دعا فراغت نیافته بود که باران از آسمان بارید بشدتی که اعرابی از بعض نواحی کوفه آمد و گفت رودخانها و تلهارا دیدم که از آنها آب جاری شده بود و بر یکدیگر موج میزد

روی هم در وقتیکه همای لوای فتح نشان امیر مؤمنان در هوای عزیمت صفین بال افشان بود در عرض راه ابو الاحباب در بیابان بی آب نزول فرموده بعضی از سرداران لشکر بعرض رسانیدند که یا امیر المؤمنین اینجا آب نیست لشکر از بی آبی زحمت میکشند آنجناب بحضرت امام حسین علیه السلام فرمود یا حسین بعضی از کراماتی که پروردگار عالم بتو ارزانی داشته اظهار نما در آن وقت در دست مبارک حضرت امام حسین علیه السلام عصای کوچکی بود بر زمین استوار نمود ناگاه درختی شد قد کشیده برگ و میوه بسیار آورده در نهایت خوبی و لذیذ و چنان بزرگ شد که سایه او تمام لشکر را احاطه نموده و در زیر آن چشمه آبی در نهایت شیرینی و صافی جاری شده بهر سمتی از برابر خیمه های لشکر جویی روان گشته تمامی عسکر ظفر افراز میوه اندرخت خوردند و همگی سیر و سیراب گشته چون بنای کوچ شد اندرخت نیز با آن هیئت روانه شده پس مولای متقیان بسید مظلومان فرمودند عصای خود را بگیر حضرت امام حسین علیه السلام دست مبارک به اندرخت نهاده باز همان عصای کوچک شد مضمون سنعیدها سیرتها الاولی

واما رفعه سیم در جنگ صفین لشکر معویه علیه الهاویه پیش از لشکر امیر مؤمنان وارد مشرعه فرات شدند و مانع شدند اصحاب ساقی کوثر را از آب فرات و حضرت مدارا میکرد با اهل شام و ابتداء بقتال نمینمود و اتمام حجت میکرد پس حضرت عبد الله بن بدیل خزاعی را فرستاد نزد معویه فرمود بگو که علی میگوید هرگاه من پیش از تو بکنار آب میرسیدم آب را از تو منع نمیکردم پس مانع شدن تو اصحاب پیغمبر را از آب حرامست بگذار ایشان را تا ببینم مآل کار بکجا منتهی میشود امّا معویه مصر بود در منع آب پس اصحاب آنحضرت از بی آبی شکایت کردند بحضرت فرمود که ریختن خون عظیم است پیش از آنکه اتمام حجت کنیم مجملا حضرت امام حسین علیه السلام چون این حالت را مشاهده نمود بخدمت پدر بزرگوار آمده عرض کرد ای پدر ما این را بر خود نمی پسندیم که آب بدست لشکر معویه باشد و اصحاب ما تشنه لب باشند امر رخصت فرما که بضرب تیغ آبدار آب را از دست منافقان بگیرم حضرت رخصت فرمود ای نور دیده فوجی از سپاه بردار و سعی کن که بضرب شمشیر آبدار آب را از دست کفار بگیری حضرت امام حسین

علیه السلام فوجی از لشکر برداشته حمله بر لشکر معویه کرد آن خلف کنندهٔ در خیبر بنیاد آن کافران را به آب رسانیده بسیاری بجهنم فرستاده از ضرب شمشیر آب از مخالفان گرفت اصحاب بی آب رفته سوز عطش را از نوشیدن آب فرات نشانیدند و آن وارث مسند شهادت با وجود اینکه خود بسیار تشنه بود ایستاده تا همه یاران سیراب شدند اما ای عزاداران هنگامیکه امیر مؤمنان خبر فتح حضرت امام حسین را شنید سیلاب اشک از دیده های حق بینش جاری شد و چندان گریست که تشنگی از خاطر مردم رفت عرض کردند یا امیر المؤمنین فرزند ارجمندت چنین فتحی کرده و آب را از تصرف کفار بدر آورده و بدوستان تو رسانیده در چنین وقتی دیدهٔ شما چرا گریان است پس حضرت نگاه به صورت پر از غبار و لبهای خشکیدهٔ امام حسین علیه السلام کرده گریه او زیاده شد حضار سبب گریه را پرسیدند حضرت فرمود ای اصحاب گریه من از برای این حسین است که امروز لوای فتح برپا کرده و آب از برای شما گرفته در صحرای کربلا از سموم تشنگی شکسته خواهد شد و چون وارد آن صحرا گردد اول چیزی که بر او و یاران او وارد آورند آنست که آب را بر روی ایشان ببندند و این نور دیدهٔ من از تشنگی صدای ناله اطفال صغیره بشنود هرچند بکوفیان الحاح نماید کسی قطرهٔ آبی بگلوی تشنه او و لب خشکیدهٔ کودکان او نرساند و آن جماعت بی دین چندان کار بر نور دیده ام تنگ نمایند که طفل صغیر خود را برداشته بنزد لشکر کفار رود و آب از ایشان طلب کند بعوض آب تیر بجانب او اندازند که گلوی او را پاره پاره کند و علی اکبر فرزندش را روانهٔ میدان کند او را از ضرب تیغ و سنان از پا در آورند ای اصحاب دستهای فرزندم عباس را در سر همین آب فرات از بدن جدا کنند قاسم ابن حسن را شهید نمایند و جگر گوشه ام حسین بعد از اینکه زخم بسیاری در بدن او زده باشند از پا در آورند سر شریفش را از بدن جدا نمایند و بر سر نیزه میکنند و بهدیه نزد یزید پسر معاویه برند و اهل بیت حسینم و دختران مرا اسیر کرده شهر بشهر گردانند و در خرابها منزل دهند نه روز آرام داشته باشند و نه شب قرار و جسد این سرور شما با هفتاد و دو تن از فرزندان و یاوران امام حسین بر روی خاک کربلا افتاده باشند و کسی ایشان را غسل ندهد و دفن ننماید چون امیر مؤمنان این کلمات جانسوز را میفرمود و حضار گریه میکردند ناگاه نظر مبارکش بحضرت عباس افتاد که بپهلوی برادر رفته و جنگ کرده و غبار آلوده بود پس او را طلبیده و دست مبارک بر صورت انورش کشیده فرمود ای فرزند باید علمداری روز عاشورا با تو

باشد و فرمود ای نور دیده وصیت میکنم ترا که چون وارد صحرای کربلا گردی تو پیشتر از حسینم جان خود را فدا کنی جناب عباس عرض کرد که هزار جان من فدای برادرم حسین باد یا علی کاش میبود در روز عاشورا میدیدی که عباس تنها جان خود را فدای امام حسین نکرد بلکه پیش از خود جان برادرهای مادری خود را فدا کرد بعد خود را **روضه چهارم در منزل نهم** حضرت امام حسین علیه السلام در انجا منزل نمود و خیمه ها را زدند که در انحال لشکر حر رسیدند در عین شدت حرارت هوا در برابر ایشان صف کشیدند ان جناب مشاهده اثار عطش شدید از انحضرات و از حیوانات ایشان نمودند باصحاب فرمودند اب دهید این قوم را و حیوانات ایشان را **امر کتاب بحار الخافقین** از جناب زینب خاتون مرویست که در وقت بروز ظهور لشکر حر سکینه را دیدم که از خوف انکروه انبوه چنان می لرزید که استخوانهای ان طفل صدا میکرد گفتم ای نور دیده ترا چه میشود سکینه گفت میترسم که پدرم را شهید کنند و ما را اسیر نمایند پس جناب امام حسین علیه السلام نزد سکینه امده فرمود ای جان پدر ناله مکن ارام بگیر هنوز وقت ناله نیست پس سکینه را تسلی داده ساکت نمود مجملا پس اصحاب انحضرت در مقام مهمان نوازی حسب الامر امام طاهر و رحم الهی که شامل حال دوست و دشمن است طشتها و ظرفها پر اب نمودند پیش اسبان می نهادند پس همه ایشان را سیراب نمودند **عزیزمن** گویا همین اسبها بودند که در وقت عبور اهلبیت از قتلگاه از کثرت ایشان انها نیز گریستند بجهت بکم سمها ایشان از اب چشم خون تر شد گویا میگفتند که ایشان انکسانی هستند که در حالت تشنگی ما را اب داده و در شدت حرارت هوا سیراب نمودند علی بن طعان میگوید من در اخر لشکر حر بودم چون امام علیه السلام دید که من نمیتوانم اب بخورم پس خود برخاسته بنظر مرحمت تشنگی مرا دید فرمود بخوابان شتر خود را و از راویه اب بخور پس من هر چه کردم نتوانستم و اب بر زمین میریخت از طرفی که بر شتر بودان امام علیه السلام دید که من نمیتوانم اب بخورم پس خود برخاسته و دهن جنک را بر جانب من گردانید پس من اب خوردم تا سیراب شدم لا حول و لا قوة الا بالله این مرحمت امام کجا و انشقاوت کافران بجوری بود که فریاد العطش اهل بیت گویا باسمان میرسید از قطره اب مضایقه می نمودند ان امام ایشان را اب میداد و از زحمت تشنگی خلاصی میداد و ایشان بعوض ان شمشیرها را بابدا بر بدن ان نازپرورده فاطمه زهرا سلام الله علیها میزدند و او را بالب تشنه شهید میکردند و او اسبهای

ایشان را

ایشان را سیراب میکرد و ایشان طفل شیرخواره او را اب نمیدادند بلکه پیکان تیر بر حلقش میزدند و ایشان بدون اینکه اب از او طلب نمایند ایشان را سیراب میکرد باید و او هر چند ناله و التماس کرد و مرحمت میفرمود یکی شربت اب بمن بدهید ایشان بجز تیر و سنان جوابی نمیدادند **ای عزیزان** ترا شنیده اید که فرزند ساقی کوثر چنان دو دفعه با اهل کوفه اب داد و این را نیز بشنوید که ان جناب هم چهار دفعه از اهل کوفه اب خواست **اول** انوقتی بود که فرمود با ابن سعد احمر ابن ثعلبه ضال را مجمله فرموده بنظر اجکرم از تشنگی کباب شده اسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظما ای بیمروت و بیحمیتان جگرم کباب شده اب بمن دهید ابن سعد رو سیاه در جواب ان پادشاه کربلا گفت ای حسین ابن ابیطالب تو هرگز اب را نخواهد شد **دویم** انوقتی که طفل صغیر خود علی اصغر را در میان میدان اورده از اهل کوفه اب خواست فرمود ای قوم اگر بقول شما من گناهکارم اما این طفل معصوم است و گناه ندارد میشود قطره ابی بر این بیگناه بدهید از هیچ طرف جوابی ان مظلوم و غریب نرسید ناگاه حرملة بن کاهل ولد الزنا تیری از کمان کین رها کرد بر حلق ان امامزاده معصوم رسید و گلوی نازک و باز وی شاه تشنه لبان ان طفل معصوم در دامن پدر بزرگوار شهید شد و مرغ روحش بشاخ سدرة المنتهی پرواز نمود **سیم در** هر مجلس پیش هست که چون غریب فاطمه بعد از وداع اهل حرم در میان میدان رسید بطرف راست خود نظر نمود هیچکس از یاوران خود ندید و نظر بطرف چپ کرد هیچ یک از اصحاب را نیافت پس بصدای بلند فرمود که ایا رحم کننده هست که رحم کند بر ال پیغمبر بر گزیده شده ایا یاری کننده هست که یاری کند ذریه طاهره را ایا هیچ پناه دهنده هست از برای اولاد بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام پس بعد از این نداها و نشنیدن جواب از انقوم بیحیا دفعه دیگر از برای اتمام حجت فرمود ای قوم بجرعه از اب فرات بمن تشنه لب بدهید که بسیار تشنه ام ای بیمروتها از تشنگی ملالت خواهم شد و حال انکه این اب فرات در تمام مادر مست جرعه ابی برای مظلوم ندادند **چهارم** در وقتی که از بالای ذوالجناح بزمین کربلا نازل شد در نهایت تشنگی و زبان معجز بیانش در دهانش خشکیده بود و از اهل کوفه اب میطلبید از احدی جواب نمیشنید دید جوابی نیامد از کجا میامد عباس زنده بود که صدای حضرت لبیک بگوید و یا علی اکبر و قاسم زنده بودند که الغریب مظلوم را یاری نمایند

تا انکه

تا انکہ شمر ولد الزنا بنزدیکے قتلگاہ امدہ فریاد زد کہ در کدام کوشہ افتادہ ای حسین پس انجناب فرمود کہ در این مکان در خون طپانم آملعون پیش امد و گفت ایا شریکی از اب میطلبی اینمطلبی است محال سید ابن طاوس از ہلال ابن نافع روایت کردہ کہ گفت من در میان لشکر ابن سعد ملعون ایستادہ بودم کہ ناگاہ شخصے فریاد برآورد کہ ای امیر بشارت باد ترا کہ شمر امام حسین را بقتل اورد و من چون این کلام را شنیدم رفتم دیدم کہ نزدیک بکشتہ کہ روح مقدس اش از بدن منور ش پرواز کند و بخدا سوگند ندیدم کشتہ را کہ بخون خود غلطیدہ باشد نیکوتر و نورانی تر از انمظلوم بتحقیق کہ نور جمال او مرا متحیر کردہ بود بمنکہ باشتم کہ تفکر نمایم در قتل او کہ ناگاہ انمظلوم بی پناہ از انقوم روسیاہ جرعہ اب طلب نمود ملعونی در جواب گفت بخدا سوگند کہ نخواہی چشید مگر انکہ شہید شوی من از این احوال دلم بدرد امدہ برگشتم واب برداشتہ خواستم کہ براو برسانم ناگاہ دیدم سرانورش بنوک سنان بلند شدہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ

مجلس ششم در

استغاثہ نمودن چہار بقعہ شریفہ در طوفان نوح

و نجات یافتن انہا از غرق شدن و ورود سید الشہدا علیہ السلام بزمین کربلا و قدم برزدن ذوالجناح و منزل نمودن حضرت ابی عبد اللہ در انمحل پر بلا اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم یا رب البیت الحرام یا رب الشہر الحرام یا رب المشعر الحرام لک الحمد انت بقدرتک الفرق و فلقت برحمتک الفلق و نجیت البقاع الاربعۃ من الغرق لاستغاثتہم منک والصلوۃ والسلام علی علۃ ایجاد العالمین و غایۃ النشاتین محمد بن عبد اللہ و علی وصیہ اسد اللہ باب اللہ ید اللہ ولی اللہ امیر المؤمنین علیہ السلام و علی بضعتہ کبدہ الانسیۃ الحوراء فاطمۃ الزہراء و علی عترتہما الطاہرین الذین مثلہم کمثل سفینۃ نوح من تمسک بہم نجی و من تخلف عنہم غرق سیما سبطہ الذی سیق مع اہلہ فی البراری و الفلوات و لعنۃ اللہ علی اعدائہم و ظالمیہم من الاولین والاخرین **فبعد** مضمون بعضے از فقرات خطبہ انست کہ مر تراست حمد ای انکہ در زمان طوفان نوح چہار بقعہ استغاثہ کردند بدرگاہ تو بسبب استغاثہ و نالہ انہا نجات دادی ان بقعہ ہا را از غرق شدن چنانکہ در کتاب معراج الیقین از حضرت صادق علیہ السلام روایت

کردہ است کہ چہار بقعہ در طوفان حضرت نوح علیہ السلام نالہ و استغاثہ کردند بسوی خدا تعالی از غرق شدن **اول بیت المعمور بود** پس خلاق اسمان و زمین اورا باسمان برد **دوم غری کہ زمین نجف اشرف است** از حضرت صادق علیہ السلام کہ نجف کوہی بود کہ بزرگ ترین زمین کوہی آن بزرگ تر نبود و ان ہمان کوہی بود کہ پسر نوح گفت کہ پناہ بکوہی میبرم مرا از اب نگاہ دارد پس حقتعالی وحی نمود بسوی کوہ کہ ایا بتو پناہ میبرند از عذاب من پس پارہ پارہ شد بسوی بلاد شام و ریک نرم شد و جای ان دریای عظیم شد وان دریا را نے میگفتند پس ان دریا خشک شد گفتند نے جف شد یعنی دریا خشک شد پس این نام ان دریا شد و بر بسیاری استعمال نجف گفتند زیرا کہ بزبان ایشان سبکتر بود **سیوم زمین کربلا بود چہارم طوس کہ مدفن رضا علیہ السلام است** و معلوم است کہ مقصود امام علیہ السلام از حکایت استغاثہ انہا اشارہ باینکہ خدا تعالی دعای انہا مستجاب کرد و از طوفان محفوظ نمود ولکن نکتہ بخاطرم میرسد **اما بیت المعمور** پس البتہ گفت کہ من خانہ خدایم کہ مرا نباید اب بگیرد **و غری** استغاثہ کرد کہ من مدفن ولی خدایم **و طوس** نالہ کرد کہ مراغم غریب رضا و شہادت او کافیست **اما کربلا** چگونہ ذکر ان را استغاثہ کند کہ طوفانی در زمین من خواہد شد کہ طوفان نوح در جنب وی مانند بارانیست غرقہ انس و جان نسبت باعین شادیست مراغم اکبر کفایت میکند و خون گلوی اصغر سیراب کردہ و دامادی قاسم سرور خواہد ساخت و غوغای زنان و دختران مدہوش خواہد نمود پس مقصود از طوفان بلاست مرا صد چند انست واکر مطلوب ابتلا است من از ازل بغم حسین گرفتارم و انکہ من چگونہ ابکیر شوم چون سابر زمینہا سیراب گردم و حال انکہ سکینہ بزند العطش العطش گوید و لبہای نازک علی اصغر از تشنگی کبود میشود و دہان حضرت امام حسین علیہ السلام چنان خشک شود کہ لبہا را از شدت عطش میمکید پس مرا نشاید کہ مثل سایر زمینہا پر اب شوم **ای عزاداران** این زمین را میشناسید کہ کدام زمین است ان زمینی است وقتیکہ حسین مظلوم بالعبا الشوارد این زمین شد ناگاہ مرکب ہمایون انشاہ زمینی دید ہولناک مضطرب و بی اختیار از رفتار در ماندہ قدم از قدم بر نداشتہ چون سید ابرار ان وماندہ

مجلس ششم

در رقیه سیران بود پس آن بزرگوار بروایت منتخب از پشت ذوالجناح در آمده براسب دیگر سوار
گردید باز حرکت نکرد و قدم از قدم بر نداشت تا اینکه شش اسب برکاب آنجناب کشیدند هیچکدام گام از
گام بر نداشتند پس روی نمود بسوی اصحاب گردیده فرمود هیچ میدانید که این زمین را چه نام بعضی گفتند
ای پسر پیغمبر اولیاء جمعی این زمین را نینوا گویند فقال هل لها اسم غیر هذا الاسم قالوا انه تسمی الغاضریه
فقال علیه السلم هل لها اسم غیر هذا الاسم قالوا نعم شاطی الفرات پس فرمود این اسم دارد گفتند
نمودا پس فرمود ای عمرا این نام هما اسم دیگر دارد عرض کردند بلی این زمین را کربلا نیز گویند دران
وقت آن مظلوم شهید اهی کشیده واشک جاری شد فرمود هی والله ارض کرب وبلا و موضع سفك الدماء
هیهنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مقتل رجالنا گویا فرمود شعر اینجا چو کل تنم شود از ظلم
چاك چاك ۰۰ اینجا قدم چو سر و بیفتد بروی خاك ۰۰ اینجا بخون خویش حور دخوط اکبرم ۰۰ از تن
جدا کنند دو دست برادرم ۰۰ زینب شود اسیر بدست مخالفان ۰۰ گرد دبسوی شام روان همچو بیکسان
پس پای مبارك از مرکب بزیر نهاده فرود آمد و چون قدم آنحضرت در آن خاك کربلا رسید آن خاك
رنگ آنخاك زرد ناك گردید و غباری برخاسته بر محاسن شریف آن سبط طه و تبارك نشست و
از کتاب تحفة الذاکرین نقل شده که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود ای عباس و ای علی اکبر
در این زمین جای کود الی پیدا کنید تا آنکه خیمها را در آنجا برپا کنید علیا جناب زینب خاتون عرض کرد
ای برادر با جان برابر پدرم امیر المؤمنین علیه السلام هر وقت بجنگ میرفت شنیده بودم اصحاب خود را
امر میکرد خیمها را در جای بلند نصب کنند شما بر عکس او میکنید حضرت گریسته فرمود خواهر جان
راست میگوئی ولکن سبب آن است هر وقتیکه پدرم این طور میکرد بجهت اینکه همیشه بدشمن غالب
بود و من یقین میدانم که مغلوب خواهم شد و این طور میکنم تا عیال مرا دشمنان نظر نکنند آن مظلومه
این کلام را چون شنید بشدت تمام گریست پس آن مظلوم جمع کرد اهلبیت خود را و فرزندان و برادران
خود را و بر روی ایشان بحسرت نگاه کرده و ساعتی گریستند پس روی مبارك بجانب آسمان کرده گفت پروردگارا
ما ئیم عترت پیغمبر تو و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را از حرم رسول خدا بیرون کردند و بر ما جفا کردند
خداوندا حق ما را از ایشان بستان و اهلبیت نیز گریستند پس جناب ام کلثوم عرض کرد ای برادر جان
این چه بادیه هولناك است که از آن خوف عظیمی بر دل من جا کرده پس فرمود که من در وقت عزیمت صفین

مجلس هفتم

با پدرم امیر المؤمنین علیه السلم باین زمین رسیدیم پدرم فرود آمد و سر بر کنار برادرم امام حسن
علیه السلام نهاده ساعتی بخواب رفت ناگاه از خواب بیدار شد و زار زار گریست برادرم عرض کرد
یا ابتاه شما را چه شد حضرت فرمود که در خواب دیدم که این زمین دریائی از خون گردیده و حسین
در میان آن افتاده دست و پا میزند فریاد و استغاثه میکند کسی بفریاد او نمیرسید پس روی بمن کرد
و گفت یا ابا عبد الله کیف تکون اذا وقعت بك ههنا الواقعة ای فرزند چگونه خواهی بود هرگاه
ترا در این وادی واقعه هایله دست دهد گفتم صبر خواهم کرد و بجز صبر و شکیبائی چه چاره دارم فرمود
چنان کن ای فرزند خداوند اجر جمیل و ثواب جزیل کرامت خواهد فرمود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هفتم در

عزاداری نمودن جناب زینب خواتون با اهلبیت و
حلقه ماتم ایشان چهار دفعه و گریستن حیوانات
بگریستن ایشان سه دفعه در زمین کربلا و یکی
در شام محنت انجام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی خامس اصحاب الکساء السلم علی وحید ارض کربلاء السلم علی
مقطوع الراس من القفاء السلم علی مقطع الاعضاء السلم علی محروق الخباء السلام علی مسبی
النساء السلم علیك یا ابا عبد الله و علی اختك زینب الکبری بنت سیدة النساء التی جمعت لبناته
والحریم حولها للعزاء لك والبکاء فبکت علیك مع السبایا و بکت من بکائهن من کان فیها حتی
تقاطر دموع جبل الاعداء علی حوافرها و لعنة الله علی اعادیهم الاشقیاء فبعد حاصل
مضمون بعضی از فقرات سلام اینست که سلام بر تو باد یا ابا عبد الله و بر خواهر تو زینب باد که دختر فاطمه
زهرا است آنجنان خواهری که وقتی که عبورش با اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله بقتلگاه افتاد بر همه
اهلبیت را باطراف خود جمع نموده بجهت گریستن در عزای تو پس بهمراه اسیران گریه کرد بر تو چنانکه گریه

ناله نمودند که دوست و دشمن و هر که در آن سرزمین بود همه گریستند تا آنکه دیدند که اشک از چشمان اسبان مخالف هم بجهت برستمهای ایشان جناب زینب خاتون چهار دفعه حلقهٔ ماتم زده اهلبیت را باطراف خود جمع نموده بجهت عزاداری برادر مظلومش **اول در وقت ورود و نزول بزمین کربلا** چنانچه در بعضی از کتب مراثی ذکر کرده‌اند محتمل بر طریق احتمال باشد که جناب زینب خاتون بحضرت سید الشهداء عرض کرد ای برادر جان این زمین را شناختم که چه مصیبتها بما وارد خواهد شد اما استدعا دارم که اذن دهی اهلبیت را جمع کرده عزای ترا بر پا نمایم یا دل خواه و خالی از کوفیان روسیاه بر تو و سایر جوانان اشک خود را جاری کرده و داد خود را بلند نمایم پس آن بزرگوار اذن داده حلقهٔ ماتم زده فرمود و زنان ناله و شیون کردند که زمین و زمان را بلرزه در آوردند این اول حلقهٔ ماتم اهلبیت رسول انام بود که در زمین کربلا زده شده که زنان و جوانان آل هاشم همگی گریستند **دوم حلقهٔ ماتم ایشان بود در وقت ورود بقتلگاه** بچه حالت اگر بیان کیفیت باین مجلس داخل میشدند همه سینه‌ها را چاک میکردید و سرها را برهنه و میدیدید که جوانان کشته شده و سرها از تن بریده شده و خیمه‌ها سوخته و زنان غارت شده و گیسوها پریشان و دیده‌ها گریان جناب زینب خاتون با سایر اهلبیت در دور بدن پاره پاره سید مظلومان حلقهٔ ماتم زده مشغول بعزاداری شدند لکن اهل کوفه و شام نگذاشتند که آن بیچاره‌گان بجان و دل بر کشته‌های خود گریه نمایند بلکه ایشان را بجبر و تعدی و بضرب تازیانه جدا نموده بر شتران سوار کرده با سیه جانب کوفه روانه شدند چنانکه گفتگوی سکینه خاتون با شمر ملعون در مجلس چهارم ذکر شد **سیم حلقهٔ ماتم ایشان در شام شوم بعد از رخصت دادن یزید پلید شوم** آنوقتیکه خدا را مجبر کرد باینکه مابین توقف در شام و مراجعت بمدینه خیر الانام جناب زینب خاتون فرمود ای یزید اول میخواهم سه روز رخصت دهی که تعزیه برادر مظلوم را بکنیم و در عزای آن مظلوم نوحه و ندبه نمائیم بجهت آنکه بعد از شهادت برادرم ما را فرصت گریه و عزاداری نداد ندیزید ملعون این معنی را قبول کرد بعد از آن جناب زینب فرمود که در خارج سرای جائی که مناسب حال باشد برای تعزیه بر پا نمایند و زنان بنی هاشم و زنان

حلقه اول

حلقه دوم

حلقه سوم

مهاجر و انصار که در شام ساکن بودند و هر شخص باشد بایکی که بخواهد ما بیایند در گریه و زاری ما را یاری کنند ودرین امین انعقاد مجلس عزا سرهای شهدا را بعزاخانه ما فرستادند یزید قبول نمود و گفت آنچه خواهید بکنید خانهٔ بجهت تعزیه داری تعزیه‌داران مقرر نمود و امر کرد که در کوچه‌های شام ندا کردند که هر که میخواهد بعزاخانهٔ حضرت امام حسین علیه السلام برود مانع است پس زنان قریش و بنی هاشم که در شام بودند زیورهای خود را کندند و لباس ماتمی که برای همین روز درست کرده بودند پوشیدند و بیکدیگر را از صورت حال خبر دادند با هیئت اجتماعی به عزاخانهٔ امام حسین علیه السلام آمدند و از اطراف زینب خاتون و سایر مخدرات در آنخانهٔ غم فزا اساس عزا بر پا کردند و هنوز بیک ناله اهلبیت رسالت صلی الله علیه و آله یکقدم از آن ما تمکده بیرون نرفته بود که زنان بنی هاشم و بنات آل ابوسفیان بآن عزاخانه در آمدند و با یکدیگر در عزاداری موافقت نمودند و اسباب عزا از هر گوشه مهیا کردید لکن همین جناب فاطمه زهرا علیها السلام در آنجا نبود که زنان مو پریشان و دختران دیده گریان را باطراف خود جمع نماید و فریاد وا حسینا وا شهیداه بر کشند و یتیمان جناب امام حسین را در بر کرده و اشک حسرت از روی ایشان پاک سازد و دست رحمت بر سر ایشان بکشد و در مصیبت ایشان با ایشان یاری نماید **چهارم حلقهٔ ماتم ایشان بود بر سر قبور شهداء** بعد از آنکه یزید ملعون اهلبیت ستمدیده را اذن رجوع بمدینهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله داد نعمان بشیر یا بشیر حذلم را همراه اهلبیت نموده آن قافلهٔ غم فرجام از شام محنت انجام روانهٔ جانب مدینهٔ خیر الانام شدند و هر وقتیکه براه می افتادند بشیر با اتباع خود بجهت رعایت ادب بقدر مسافت یکمیل پیش می افتادند و یا در عقب میماندند تا اهلبیت بهر منزل که میرسیدند بساط تعزیه میگستردند و محفل مصیبت مهیا ساختند و همچنین در راه رفتن بغیر شغلی بغیر از گریه نداشتند از آنجهه بشیر با اتباعش یکش یا عقب میماندند **و بروایت ابن طاوس** چون بحدود عراق عرب رسیدند در آنجا راه حجاز و عراق از هم جدا میشد جناب زینب خاتون از شتر داران پرسید که راه دست چپ بکجا میرود عرض کردند که بکربلا و کوفه میرود اتفاقاً اندو زبشیر بعقب مانده بود جناب زینب خاتون فرمود

غمخواری با جناب زینب در شام

حلقه چهارم

که ما را انتظار هدایت تا بشیر برسد چون بشیر رسید از سبب توقف ایشان پرسید گفتند خواهر امام انتظار قدوم ترا میکشد فی الحال خود را به پیش کجاوه زینب رسانید سلام کرد آن مظلومه بعد از رد سلام فرمودند ای بشیر عرض اینست که ما را از راهی ببری که عبور ما بکربلای شهیدان افتد تا ایشان را زیارت کنیم و در سر قبر شهیدان بکام و دل بنالیم زیرا که در هنگام اسیری ما را نگذاشتند که به خواطر جمع ناله و نوحه بر شهیدان خود نمائیم پس بشیر راه عراق را پیش گرفته اهل حرم را بر اثر او روانه کربلا کردیدند و هر قدر بیابان دشت عم فزا نزدیک میشدند نسیم کوی حسینی بمشام ایشان میرسید صدای شیون ایشان بلند میشد تا آنکه صبح قیامت از مشرق مصیبت طالع گردید و در آن روز بشیر در پیش پیش قافله اسیران راه می پیمود که صدای ناله و افغان از آن بیابان بگوش بشیر رسید پس یکی از سواران خود را فرستاد که از آن افغان و شیون خبر آورد منقولست که در آن ایام جابر بن عبد الله انصاری با جماعتی از بنی هاشم و اقارب امام حسین علیه السلم بزیارت قبر آن سرور آمده بودند و در سر تربت پاک امام شهید بعزاداری و گریه و زاری اشتغال داشتند که فرستاده بشیر رسید و خبر ورود سید سجاد علیه السلم و آمدن اهل حرم را به ایشان رسانید و چون جابر و یاران او از صورت حال خبردار شدند سر و پا برهنه واحسینا گویان به استقبال اسیران شتافتند از صدای ایشان دختران فاطمه زهرا مضطرب شدند از شتر داران پرسیدند که این سرزمین کجاست و این ناله و افغان چیست ایشان کیفیت را بعرض رسانیدند چون اهل بیت خبردار شدند که بکربلا رسیده اند و اقوام و عشائر ایشان بزیارت امام حسین علیه السلم آمده اند خود را از ناقه ها بر زمین انداختند و خاک آن وادی را بر سر پاشیدند و چون جابر و یاران او با هلبیت رسیدند و امام زین العابدین علیه السلم را با آن حالت سیاه دیدند چنان شیونی کردند که با آواز شور نشور میداد و از شیون جمع کثیری از مردان و زنان اهل قری و صحرا نشینان بدانها پیوستند باتفاق هم بر سر قبر امام امم رفتند و مشغول عزاداری شدند

مجلس هشتم

در عوض شهادت الله تعالی چهار چیز بحضرت امام حسین علیه السلم عطا فرمود و ثواب زیارت و قدر و منزلت زائران

رسیدن اهل بیت بمدینه

مجلس هشتم

در قیامت و وصیت نمودن باهل غاضریه زایران را و دفن ایشان شهدا را و آمدن سید الساجدین از کوفه

بجهة دفن نمودن پدر بزرگوار خود و خواب دیدن ام سلمه پیغمبر خدا را و مبدان و کفن امام زین العابدین علیه السلام و وداع نمودن سید الشهداء علیه السلام آن علیل و غریب بیمار کربلا را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم فربتنا بمصیبته من جعل الائمة من ذریته و الشفاء فی تربته و اجابة الدعاء تحت قبته و عدم احتساب ایام زیارته من اعمار زواره و صلوات الله علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و ذریته و علی اعدائه لعنة الله و لعنة کل لاعن الی یوم الدین **فبعد** از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت شده که حقتعالی در عوض شهادت چهار چیز بحضرت امام حسین علیه السلم کرامت فرمود **اول** آنکه امامت را در ذریه آنحضرت **دویم** شفای امراض در تربت **سیم** استجابت دعا در تحت قبه منوره او قرار داد **چهارم** آنکه ایام رفتن و برگشتن زوار از عمر او حساب نمی شود با نعمت خداوند تبارک و تعالی از هر نفسی از عمر انسان سؤال خواهد شد که بچه چیز صرف کرده و لکن بجهة تربیت منزلت آن بزرگوار در درگاه احدیت از ایام زیارت زوار آنحضرت سؤال نخواهد فرمود و از عمر زائر حساب نخواهد کرد تفصیل اجمال هر یک از این چهار چیز بدان **اول در کیفیت زیارت آنحضرت ترکا و فعلا** جلیه ره در تحفه بسند های معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام روایت نقل کرده که هر که بزیارت امام حسین علیه السلم نرود از شیعیان ما ایمان و دین او ناقص خواهد بود و اگر داخل بهشت شود از مؤمنان دیگر پست تر و اسفل خواهد بود و فی التهذیب عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان احدکم حج دهره ثم لم یزر الحسین علیه السلام لکان تارکا حقا من حقوق رسول الله صلی الله علیه و آله لان حق الحسین فریضة من الله تعالی واجبة علی کل مسلم عنه علیه السلم قال حق علی الغنی ان یاتی قبر الحسین علیه السلام فی السنة مرتین و حق علی الفقیر ان یاتیه

مجلس هشتم در عوض شهادت چهار چیز بحضرت امام حسین علیه السلم عطا فرمود

مجلس هشتم

في السنة حجة ودر روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بزیارت
امام حسین علیه السلام نرود گمان کند که شیعهٔ ما است تا بمیرد پس از شیعهٔ ما نیست واگر
او از اهل بهشت باشد مهمان اهل بهشت خواهد بود راوی از آنحضرت پرسید که چه فضیلت
در آن هست فرمود که خیر و فضیلت بسیار اول چیزیکه باو میرسد آنست که گناهان گذشته اش
را می آمرزند و میگویند که عمل را از سر گیر و نیز فرمودند بجهت زیارتش نوشته میشود ثواب هزار
حج مقبول و هزار عمرهٔ مقبوله و اگر شقی باشد سعادتمند گردد و پیوسته در رحمت خدا باشد
و در حدیث ام ایمن هست که جبرئیل خبر داد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که در هر شبانروز
هزار ملک از هر آسمان فرود آیند بدور قبر مظلوم کربلا احاطه نمایند و صلوات بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله میفرستند و تسبیح و تقدیس خدا مینمایند نزد قبر مطهر و طلب مغفرت گناهان
زائرین مینمایند و مینویسند نامهای ایشان و پدران ایشان و عشایر و بلاد ایشان را و از نور
عرش الهی داغ بر روهای ایشان میگذارند که اینست زائر قبر بهترین شهدا و فرزند بهترین انبیاء
یوم القیمة از اثر این داغ روهای ایشان بدرخشد بحدیکه دیده ها را فرو گیرد و بآن نور
مردمان محشر بشناسند که ایشان زائرین حسین علیه السلام میباشند پس جبرئیل عرض کرد
که گویا می بینم که تو ای محمد صلی الله علیه و آله در میانهٔ من و میکائیل و علی پیش روی تو و ملک
بسیار با ما باشد و بر چینیم از میان اهل محشر اشخاص را که این داغ در روی ایشانست
تا نجات یابند از اهوال محشر و اینست عطای الهی از برای زائرین قبر تو و علی و حسین علیهم
السلام و اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه ملک منصور با چهار هزار ملک در نزد قبر آنسرور
میباشند تا روز قیامت بر آنحضرت میگریند و هر کس که بزیارت میرود او را استقبال میکنند
و هر کس مراجعت مینماید او را مشایعت میکنند و هر زائریکه بیمار شود او را عیادت میکنند
هر گاه فوت شود برای او نماز میکنند و بعد از فوت از برای او استغفار میکنند و سید الشهداء
سلام الله علیه زائران خویش را با اهل غاضریه وصیت فرمود و تکیه زمین کربلا را از ایشان
خرید بعد از آن تولیت آن زمین را برایشان واگذار نمودند و در ضمن آن فرمودند وصیت
چند دارم شما میکنم باید که وصایای مرا حفظ کنید و آنها را بعمل آورید که خیر دنیا و آخرت

شما

مجلس هشتم

شما در آنست پس بدانید که در روز دهم این ماه کوفیان مرا و اصحاب مرا شهید خواهند کرد و اهل
حرم مرا اسیر کرده شهر بشهر خواهند برد باید که شما بعد از دو روز بر سر نعش ما بیائید و بدنهای
پاره پارهٔ ما را جمع نموده مدفون سازید و بر سر قبر من نشانه بگذارید که این مکان مقدس محل
آمد و شد شیعیان ما خواهد بود و از اطراف عالم دوستان ما باین زمین خواهند آمد و گریه
کرده بزیارت تربت من شرفیاب دنیا و آخرت خواهند گردید و طایفه از ایشان مجاور قبر من
خواهند بود و بر شماست که استقبال ایشان بروید و آنها را بقبرهای ما ارشاد نمائید و تا سه روز
ایشان را مهمان کنید و اگر بیمار باشند بعیادت آنها بروید و اگر بمیرند در جوار من مدفون
سازید و در وقت مراجعت ایشان را مشایعت کنید آنگاه متوجه زنان شده فرمود شما را
وصیت میکنم باینکه چون ما را میکشند و زنان ما را اسیر مینمایند بر ما گریه کننده نخواهد بود
پس شما بیائید بر غریبی و بیکسی و مظلومی ما گریه کنید پس گویا بعد از آن اطفال و جوانان ایشان را
مخاطب ساخته فرمود فرزندان در نزد پدران و مادران عزیز میشوند اگر شما ببینید که ایشان
در وصایای ما تکاهل میورزند حرف مرا بخاطر ایشان بیاورید و مجبور شوید تا آنچه گفتم
بعمل بیاورند راوی گوید که چون دو روز از روز عاشورا گذشت مشایخ قبیله قاصدی بکربلا
فرستادند و کیفیت حال شهیدان را معلوم کردند پس کسانیکه بخدمت آنحضرت مشرف شده
وصایای او را شنیده بودند در یکجا نشستند بر احوال آنجوانان هاشمی و برای حضرت گریه بسیار کردند
در آنوقت زنان قبیله نزد مردان آمدند و گفتند چرا ایستاده اید و نمیروید که آن غریب و بینوا را
دفن نمائید ایشان جواب دادند که اینجماعت بر خلیفه خروج کرده بودند از این جهت ابن زیاد
لشکر فرستاده است و ایشان را بقتل آورده اند اگر از ما این حرکت صادر شود میترسیم
که ما را نیز مثل آنها بقتل رسانند و زنان ما را اسیر کنند و در آن اثناء اطفال قبیله بغزها
آمدند و مادران خود را گفتند آخر آنجوان بشما وصیت کرد که بر سر نعش او بروید و بر مظلومی
او گریه کنید اگر مردان از قتل میترسند شما را که نخواهند کشت پس زنان را غیرت دست داد
جمعیت کردند بیل و کلنگ برداشته و بجانب کربلا روانه شدند و اطفال نیز در عقب زنان
روانه راهی شدند چون رجال قبیله صورت حال را چنان دیدند با خود گفتند که

مجلس هشتم

این عمل بتمام ناتمام شد دیگر توقف کردن صورت نداشت پس ایشان نیز بصحرای کربلا شتافتند
اما هنوز بقتلگاه نرسیده بودند که بوی خوشتر از بوی مشک بمشام ایشان رسید پس تعجب
کرده حیران و سرگردان رفتند تا آنکه بقتلگاه رسیدند و نعش کشتگان را در میان خاک و خون مشاهده
کردند و مرغان چندی دیدند که بال ببال داده بدنهای شهیدان را سایه افکنده اند و از خار و خاشاک
آن بیابان صدای ناله و افغان بگوش ایشان میرسید از این حالت تعجب کرده بی اختیار گریستند پس
زنان بمراسم نوحه و ندبه قیام نمودند و در بعضی از کتب مقتل ذکر کرده اند و قتیکه اهل قبیله به
قتلگاه رسیدند و خواستند اول بدن پاره پاره سید مظلومان را دفن نمایند و لکن نمیشناختند
چون علامت شناخت نداشت متحیر بودند در آن حال دیدند سواره روی بآنها میآید چون نزدیک
شد پرسید چرا متحیر و سرگردانید گفتند ما آمده ایم که نعش حضرت امام حسین علیه السلام و
فرزندان و انصار او را دفن نمائیم و نمیشناسیم نعش امام حسین علیه السلام را پس آن سوار این
کلام را شنید شروع کرد بگریستن و ناله کردن و میفرمود وا ابتاه وا اباعبدالله کاش حاضر بودی
و میدیدی مرا اسیر و ذلیل پس فرمود من نشان میدهم آن بدن مبارک را پس از اسب پائین آمده چند
قدم در میان کشتگان برداشت تا آنکه نظرش بر جسد مبارک امام حسین علیه السلام افتاد آن
آن بدن پاره پاره را بسینه خود چسبانید و گریه میکرد و میگفت یا ابتاه ای پدر جان بواسطه
کشتن تو دیده شماتت کننده گان روشن شد بجهة کشته شدن تو شاد شدند بنی امیه یا ابتاه
بعد از تو طول خواهد کشید حزن ما و کرب ما راوی گوید پس آن سوار قدری راه رفت از نزدیک
آن بدن پس خاک را دور کرد تا آنکه قبر کنده و لحد ساخته ظاهر شد و آن بدن زخمدار را بآن قبر
مبارک نازل کرده مدفون ساخت پس بعد از آن نشان میداد که این بدن فلان است و این فلان
قبیله بنی اسد دفن میکردند و قتیکه از دفن ایشان فارغ شدند تشریف برد بجانب نعش عباس ابن
امیرالمؤمنین علیه السلام چون نظرش بر آن بدن بیدست افتاد بی اختیار خود را انداخت بر او
ندبه میکرد و ناله مینمود و میفرمود ای عم بزرگوار کاش میدیدی حال اهل حرم و دختران را
و آنها ندای وا عطشاه و وا غربتاه میکنند پس امر کرد قبری کندند همانجا و آن بدن را دفن نمودند
پس آمد بسمت بدنهای انصار و امر نمود جای وسیعی کندند و همه را در یکموضع بخاک سپردند

مجلس هشتم

مگر حبیب بن مظاهر بعضی بنی اعمامش راضی نشدند با شهداء مدفون شدن را و در گوشه قبر علیحده
درست کردند کنار از سایر شهداء در آنجا دفن کردند پس چون بنی اسد فارغ شدند از دفن ایشان
آنجوان فرمودند بیائید بدن حر ریاحی را دفن کنیم پس او پیشاپیش میرفت و ایشان از عقب او تا اینکه
رسیدند ببدن حر ایستاد و فرمود اما تو ای حر بتحقیق که خدا قبول کرد توبه ترا و زیاد نمود سعادت
ترا بجهة فدا کردن جان خود را در پیش روی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی اسد خواستند
او را بیاورند بجانب شهداء پس فرمود اینجا دفن کنید پس وقتیکه اهل قبیله از دفن شهداء فراغت
بهم رسانیدند آنجوان سوار شد بنی اسد اطراف او را گرفتند گفتند قسم میدهیم ترا بآنکسیکه
با دست خود بر خاک کردی کیستی تو فرمود منم حجت خدا بر شما منم علی بن الحسین ع آمدم تا این
که دفن نمایم بدن پدرم با سایر شهداء اینها بودند با او بودند از برادران من و عموهای او و اولاد عموهایم را
و انصار ایشان را آنچنان کسانیکه بذل نمودند جانهای خود را در قدم مبارک پدرم و الان بر میگردم
بزندان عبیدالله بن زیاد لعنة الله علیه و اما شما ای بنی اسد پس گوارا باد بر شما و وداع نمود ایشان را
پس قبیله بنی اسد با زنان خود برگشتند بقبیله خود شان و اما روایت ع الشفاء من تربته
الشریفة و النجاة فی حق الموالین و من الاهلاک فی حق المستخفین و المستهزئین بها اکثر من ان تحصی
و لا یحتاج الی تطویل الکلام فیه بلکه ذکر میکنم از فضیلت آن تربت مبارکه از حضرت صادق علیه
السلام روایت شده که آنجناب فرمودند برکت سجده کردن تربت حضرت امام حسین علیه السلام
نماز مصلی قبول درگاه اله باشد اگر چه اتمام نماز شایسته قبول نباشد و نیز فرمود آنحضرت سجده
کردن بخاک حریم امام حسین علیه السلام باعث تمامی نماز میشود هر چند آن نماز ناقص شده باشد
باشرایط و ارکانش بعمل نیامده باشد و نیز از آنحضرت روایت است که فرمود سجده کردن بر تربت امام حسین
علیه السلام فایده اش اینست که فردای قیامت آن تربت پیش حقتعالی خواهد آمد و خواهد گفت
بار خدایا بنده تو فلان بن فلان بمن سجده نموده پس او را امیدوار از جانب حقتعالی ندا در رسد که
مزد او را افزون بدهم و نیز از آنحضرت مأثور است که محض تسبیح خاک تربت در دست داشتن ثواب تسبیح گفتن
در نامه اعمال شخص حامل ثبت میشود هر چند یکه ذکر نکند و تسبیح نگوید و هر گاه ذکر کند و تسبیح گوید
چهل حسنه در نامه اعمال او ثبت خواهد شد و نیز آنجناب فرمودند اعتقادات متبرکین نوشته

بتربت نور و روشنی مؤمن خواهد بود نزد هولهای قبر و امانست از برای میت نزد سؤال نکیرین
و در حدیث هست که حور بهشت چون ملکی را می بینند که بزمین می آید از او التماس میکنند
که تسبیح و تربت آنحضرت را برای ما بیاور راوی اخبار ای عزیز من از همین تربت بود پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله بام سلمه داد و فرمود که هر وقت این تربت خون شد بدان که فرزند من حسین علیه
السلام شهید شده است چنانکه از ابن عباس روایت شده که گفت روزی در خانه خود خوابیده
بودم که ناگاه از خانه ام سلمه صدای شیون بلند شد پس قاید خود را گفتم که مرا بخانه ام سلمه ببر
چون بخانه او رسیدیم دیدیم که شیون و نوحه میکنند و مردان و زنان مدینه را دیدیم که همه در خانه
او جمع شده پس گفتم یا ام المؤمنین سبب گریه و ناله تو چیست جواب مرا نگفت و رو کرد بسوی زنان
بنی هاشم و گفت یا بنات عبد المطلب اسعدن علی البکاء ای دختران عبد المطلب مرا یاری کنید و
با من موافقت نمایید در گریه و نوحه والله قد قتل سبط الرسول و ریحانته بخدا سوگند که نور چشم
شما و سید جوانان بهشت و سبط رسول خدا و گل بوستان آنحضرت حسین علیه السلام شهید
شده است من گفتم یا ام المؤمنین از کجا دانستی این را و چگونه بر تو معلوم شد گفت در این ساعت
حضرت رسالت را در خواب دیدم ژولیده مو و گرد آلود و غمگین عرض کردم یا نبی الله مالی اریک
بهذه الحال سبب این حال را پرسیدم فرمود ای ام سلمه امروز فرزندم حسین و اهل بیتش را کشته
شدند در این ساعت از دفن ایشان فارغ شدم چون از خواب بیدار شدم مدهوش بخانه خود
دویدم که ملاحظه کنم تربت حسین را که در شیشه ضبط کرده بودم چون بر سر آن شیشه رفتم
دیدم که آن تربت مقدس همه خون شده و از سر شیشه میجوشد [illegible]
خود نالید و ماتم آنحضرت [illegible]
[illegible] المظلوم و با خود شهدا [illegible]
[illegible] مظلوم را بر نیزه بلند نمودند خداوند [illegible] ملکی از مقربین از آسمان نازل نموده و قیل
والله الامام بن الامام اخو الامام و ملکی را نیز مأمور نمود که بر اهل دریا ها خبر شهادت آن
شهید را اعلام نماید آن ملک بالهای خود را پهن نموده بپرید و صیحه زد یا اهل البحار البسوا ثوب الحزن
فان فرخ الرسول مذبوح ای اهل دریا ها لباس حزن و مصیبت بپوشید که فرزند رسول خدا را

ذبح

روایت ام سلمه و خون شدن تربت از [illegible]

ذبح نمودند اما بعد از اعلام آن ملک آمد بصحرای کربلا بمیان شهیدان تا از قبل آن بدن پاره
غرقه بخون که بخاک کربلا غلطیده بود البته نوحه و زاری نمود چون قاعده است هر گاه کسی عزیزی
بمیرد یا کشته شود نشانی چون پیراهن خونین از آن شهید بجهت صاحب مصیبت میبرند حال اینملک
بجهت سماویان نشانی ببرد اما این شهید را عمامه اش را از سرش ربوده و جامه اش را غارت
نموده اند حتی پیراهن پاره پاره اش را از بدن بیرون کرده اند باز بگویم انگشترش را با انگشت مبارک
برده اند آه بجمال ملعون نیز کرد آنچه خواست چون نشان نمانده بود لهذا حسب الامر که از تربت
آن شهید به آسمانها برد ملکی نماند مگر آنکه بزیارت آن تربت آمد که بوی حسین علیه السلام میداد
و بوسید او و ذره از آن تربت را قبا نمود و اما سیم استجابة الدعاء تحت القبة المنورة باقیه
الی یوم القیمة همه اوقات هست میخواهی تجربه کن تا معلوم شود و اما چهارم که قرار
دادن خداوند عالم ائمه را از نسل آن بزرگوار قطع نظر از خبر دادن جبرئیل و خبر دادن پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله خود آنجناب نیز مکرر فرموده اند از آنجمله در شب عاشورا فرمودند باصحاب خود
انی غدا اقتل و تقتلون کلکم معی و لا یبقی منکم واحد فقالوا الحمد لله الذی اکرمنا بنصرک و تسل
عن ولدک سید الساجدین فقال ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا و لا یصلون الیه و هو ابو
ثمانیة ائمة علیهم السلام و هم در صبح روز عاشورا بعد از نماز صبح روی باصحاب کرد فرمود
گواهی میدهم که امروز بغیر از فرزندم علی ابن الحسین علیه السلام همگی شهید خواهیم شد و معینه
و مدت دنیای فلک خلاص خواهیم شد و زمانی که سید الساجدین علیه السلام بیکسی و بی یاوری
آن مظلوم را مشاهده نمود و تنهائی آن امام غریب را دید طاقتش طاق شد شمشیری برداشت با آن
بیطاقتی روانه شد که بمیدان برود ام کلثوم از عقب او فریاد کرد یا بنی ارجع ای فرزند برادر و ای
نور دیده عمه برگرد و برگرد که تو طاقت محاربه نداری و بیماری علیل باز فرمود یا عمتاه ذرینی
اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه بزرگوار مرا واگذار تا در پیش روی فرزند رسول الله مقاتله
[illegible] پدر بزرگوار تمام چون آنحضرت از اراده فرزند گرامی خود خبر
[illegible] نگهدار مگذار که بحرب رود که نسل من از او باقی خواهد ماند سید ذریتی
الله از او باقی خواهد ماند و خلیفه و جانشین من خواهد بود و همگذار در وداع

الحزین

قتل فرزندان خلاف قانون عالم النسل ائمه کرام از نسل امام حسین

مجلس هشتم

آخرین بجهت تفویض ودیعهٔ امامت بخیمهٔ آن بیمار آمد سید الساجدین علیه السلم میفرماید که من در بستر بیماری مدهوش افتاده بودم ناگاه دیدم که آن مرغ بزرگ پر و بالی مرا در آغوش کشید چون درست ملاحظه کردم دیدم پدر بزرگوار منست از بسکه تیر جفا بر پیکر مبارکش تا پر نشسته گویا آن شاهباز اوج سعادت بجهت صید طایر بلند آشیان قرب الهی پر و بال کشوده پس آن امام بی یار رخسار فرزند بیمار خود را بوسید و دست مبارکش بر پیشانی نورانیش گذاشت و اسرار امامت کما کان بر او تفویض نمود پس فرمود ای امین ودیعهٔ امامت چون بعد از اسیری و گرفتاری از سفر محنت اثر شام رو بسوی مدینهٔ جد والا مقام نمائی سلام من عزیب را بشیعیان من برسان و بگو که زینهار در محافظت دین خدا مساهله ننمائید و در احکام الهی جد و جهد نمائید و شهادت مرا معبا سعادت دانید و وسیلهٔ نجات نمائید ای دوستان من هر گاه شربت آبی بیاشامید از تشنه کامی من و اهل بیت من بخاطر بیاورید اگر بشنوید بی از دردهای دنیا گرفتار شوید از محنتهای بیشمار من یاد آورید و گریه کنید که در دنیا باعث تسلی خاطر شما میگردد و در آخرت موجب رستگاری شما بشود پس آن بستر بیمار برخاسته و اهل بیت را مجددا بر سبیل استعجال وداع آخرین نمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس نهم

در مجالس شب عاشورا چهار مجلس در عالم غیب بود و چهار مجلس در عالم شهود و ظهور بود یکی در کوفه مجلس ابن زیاد و فرستادن شمر را بکربلا و روانه شدن لشکر بجانب خیمه ها و گفتگوی زینب با برادر الی آخره دویم مجلس جناب

با جوانان هاشمی سیم مجلس حبیب ابن مظاهر با انصار

با برادرزادهٔ بیمار و با اهل بیت غمخوار ده اعوذ بالله منا

الحمد لله الذی جعل لیلة العاشوراء لیلة بلیة لنفس الرسول وکربة ومحنة لاخ

مجلس نهم

مصیبة لبنت الرسول وذریته وبلاء للحسن ابن الرسول ولیلة تاسف لحریم قرة عین الرسل ولیلة وداع لفلذة کبد الرسول ولیلة تاوه وحسرة لبنات البتول والصلوة والسلام علیهم مادام للنیرین طلوع وافول والعن اللهم علی اعادیهم وظالمیهم بعدد عدد ذوی العلم والعقول **فبعد** در شب عاشورا چهار مجلس در عالم غیب بود و چهار مجلس در عالم دَر عالم شهود و ظهور بود **اما مجالس باطنی اول** مجلس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که ارواح انبیاء و اصفیاء در نزد آنسید ابرار جمع شده بودند چنانچه قاعده است کسیرا که مسافری داشته و حضور او منتظر باو وسیله باشد پس همه احبا و اصدقا جمع شده توقع خدمت گذاری کرده و تدارک پیشواز و استقبال میکنند چنانچه از این کیفیت خود سید الشهداء علیه السلام خبر داده شب مشغول عبادت و اصلاح آلات حرب و وداع اهل بیت که چون وقت سحر شد آنحضرت را لحظه خواب بوده بیدار شد اهلبیت خود را جمع نمود فرمود بدانید که در خواب دیدم سگانی چند بر من حمله کردند و در آنمیان سگ ابلقی بود که زیاده از دیگران بر من حمله میکرد و گمان دارم که قاتل من آن باشد و بعد دیدم که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با فوجی از ارواح مقدسه نزد من آمدند جدم فرمود ای نور دیده من وای مظلوم ترین فرزندان من وای آنکه در آسمان معروفی بشهید آل محمد صلی الله علیه و آله اینک ساکنان عالم بالا و مقربان ملاء اعلی باستقبال ارواح تو آمده و انتظار ترا میکشند تعجیل کن که امشب نزد ما افطار کنی و فرمود ای حسین این فرشته ایست که با شیشهٔ سبز با مر خدا از آسمان فرود آمده که خون ترا باین شیشه گرفته نگاه دارد و بتحقیق که وقت رحیل از این سرای فانی نزدیک شده و شکی در او نیست اهل بیت اظهار از کلام آن بزرگوار شروع در ناله و گریه نمودند **عزیز من** کسیکه مسافرش از سفر برگردد او و احوالات و کذارشات همان سفر میپرسد که در این سفر برای تو چسان گذشت و اهل کدام شهر مهمان نواز هستند مناسب با امکان در شب یازدهم بعد از ملاقات المظلوم جد بزرگوارش را بفرماید یا حسین انتهای سفرت کجا بود و مهمانداریت که بود و ترا چه خدمت نمودند عرض کند ای جد بزرگوار آخر منزل کوفه بود و لکن اهل کوفه اول کار یکه کردند این بود آب فرات را بر روی من و عیال من بستند و از

الش عطش جگر صغیر و کبیر اهل بیت را کباب نمودند و در زمین بی آب و علف منزل دادند و اعوان و انصار مرا تشنه بقتل آوردند یا جداه شبیه تو نوجوان هجده ساله علی اکبر را بجرم و گناه بدن نازنینش را پاره پاره نمودند و قنداقه طفل صغیر مرا بدست گرفته گفتم ایجماعت این طفل بیگناه است و از تشنگی نزدیک بهلاکت و قطره آبی باین طفل بدهید عوض آب تاب پیکان سه پر الش نمودند و امر را چنان تنگ کردند تنها و بیکس ماندم هر چه استغاثه کردم بمن کسی فریاد رسی نکرد و از کثرت جراحت و جریان خون از زخمها ضعف مستولی شده از بالای ذو الجناح بر زمین کربلا افتادم و هر چه فریاد کردم ایجماعت جگرم از تشنگی کباب شد تشنه سرم را از بدن جدا کردند و اهل کوفه حق ترا در باره اولاد تو رعایت نکردند و با هم این ظلمها البسه بدنم را غارت کردند و بدن مرا عریان در بالای ریگهای گرم انداختند و باینها هم اکتفا نکرده بدن مجروح مرا در زیر سم اسبان خورد کردند این بود مهمان نوازی اهل کوفه

دویم مجلس باطنی ولی خدا بود

که جمیع اوصیا و انبیاء بر سران سرور جمع شده بودند بعد از ملاقات سرور مظلومان والد جد خود را عرض نماید ای پدر فرزندان ترا لب تشنه شهید کردند و دو دست عباس را در کنار نهر فرات از بدن جدا نمودند و بواسطه قتل او پشت مرا شکستند و بیچاره کذاشتند و بعد از شهادت او اهل کوفه بفاو بخیمهای بی کس را آتش زدند و

سیم مجلس جناب فاطمه زهرا بود

که مریم و ساره و آسیه و خدیجه کبری و حور زنان بهشتی بر حضور آن جناب ازدحام کرده بودند که ملاقات فرزندش با و نزدیک بود و مناسب بنسبت که اگر فاطمه از احوال دختران خویش پرسد عرض نماید ای جان کوشواره ام کلثوم را از کوشش ربوده و کوشش را پاره نمودند و معجر دختر زینب را از سر برداشتند و از ضرب تازیانه و نوک نیزه پشتش سیاه شده بود و با اینها اکتفا نکرده ایشان را مانند اسیر ترک و دیلم غل و زنجیر کرده و شهر بشهر کردانیدند

چهارم مجلس امام حسن بود

که جمیع شهداء در خدمت امام ولا بودند و انتظار قدوم برادرش را میکشیدند که ببینند بچه کیفیت و در چه حالت ملاقات میکند بگو خواهند کرد من عرض کنم جمیع اعضا مجروح و خون از زخمها جاری و سر از بدن جدا شده و لباسها غارت شده و دستها را اجمال قطع کرده و سر اعضا در زیر سم ستوران مخالفان تمام خورد

دویم مجلس باطنی ولی خدا بود

سیم مجلس فاطمه زهرا

چهارم مجلس امام حسن

شده اگر از احوال قاسمش پرسد مناسب است بگوید ای برادر جان عمّا بوصیت تو نمودم شمشیر فاطمه را ابرای قاسم بستم اما اساس شادی مبدل بعزا شده دست و پای قاسم از خون خویش خضاب شد و کوش عروسش را بجهت کوشواره پاره کردند و علاوه بر همه اینها در مجلس یزید ظالم از او خواهش کنیزی کرد و اگر از طفل فرزند صغیرت اطلاع بهم خواهی رسانید طفل مظلوم را بعد از بلا شدن دست و خوردن تیر حرمله در آغوش خود مانند جان شیرین بخدمت شما رسانیدم

و اما چهار مجلس ظاهری اول

در کوفه مجلس ابن زیاد ولد الزنا بود مجلسی چیده بود در تدبیر اطفاء نور الهی و کشتن فرزند عزیز رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در آن وقت نامه از ابن سعد ملعون رسید مضمون نامه اینکه حسین علیه السلام عهد کرد که مراجعت کند بخانه خود یا آنکه برود در گوشه از لشکرگاه اسلام و آرام گیرد و بوده باشد از مثل باقی مسلمانان و در نفع و ضرر شریک بوده باشد با ایشان یا اینکه بیاید نزد امیر المؤمنین یزید پس دست خود را بگذارد در دست او هرچه را خواهد بنویسد ابن زیاد این قرارداد اسباب خوشنودی تست و هم صلاح است والسلام چون آن ملعون بر مضمون نامه مطلع گردید گفت این نامه کیست که از برای امیر خود پند و نصیحت میبود لیکن شمر شهید در آن مجلس شوم بود از جای خود برخواست و گفت آیا این سخنان را از او قبول داری و حال آنکه او در زمین تو و در قبضه قدرت تو آمده است والله که اگر حسین از دیار تو بیرون برود و با تو بیعت نکند او اولی خواهد بود در قوت پس راضی باین کار مشو که باعث ضعف جلالت تو خواهد بلکه صلاح آنست که او و اصحابش بحکم تو راضی شوند پس آن ولد الزنا در جواب شمر ملعون گفت که رای تو صحیح است پس نامه بهمراه شمر بعمر بن سعد مرد و نوشت و بشمر گفت که این نامه را به عمر سعد برسان و از برای پسر سعد نوشته بود یا ابن سعد اگر حسین و اصحابش در فرمان ما در آیند ایشان را از روی اطاعت و فرمان برداری روانه جانب ما کن و اگر سرکشی کنند با ایشان مقاتله کن تا آنکه ایشان را بقتل رسانی مجملا شمر ملعون نامه آن ولد الزنا را برای عمر سعد ملعون خواند پس عمر سعد روی نحس خود را بجانب شمر [illegible] کرده گفت ای بدبخت

اول مجلس ظاهری که [illegible] ابن زیاد

نامه ابن زیاد بعمر سعد

وای بر تو امر ما فاسد کردی شمر بر گفت ای عمر سعد من این سخنان نمیدانم مرا خبر ده که اگر حکم
امیر خود را میشنوی و با دشمن او مقاتله کنی خوب و الا امر لشکر را بمن بگذار و من خود دانم با ابن زیاد
لعین و لشکر او عمر سعد گفت ای شمر مادرت بعزایت بنشیند هرگز باین منصب نخواهی رسید تو سر
کرده پیادگان باش من خودم امیر لشکر خواهم بود پس آن ملعون مهیای قتال با جناب سید الشهداء
علیه السلام گردید پس بانگ بر لشکر شقاوت اثر خود کرد که ای لشکر خدا سوار شوید و اظهار فرح
و شادی کنید پس اشقیاء کوفه و شام بر اسبها سوار و اسلحه حرب بر اجساد خبیثه خود استوار
شادی کنان و نعره کنان بعزم جدال با امام انس و جان روانه جانب خیمه های بی سامان گردیدند
در آنوقت امام غریب در پیش روی خیمه سر بزانوی غم گذاشته او را خواب ربوده چون جناب زینب
خاتون صدای شیهه اسبان و هایهوی لشکر را استماع نمود از اینکه هرگز گوش حرب نشنیده
و بجز سرادق عصمت و طهارت تا آن زمان معرکه جدال ندیده بود با خوف تمام و اضطراب جمیع
اندام گریه کنان بر سر امام بیکسان آمده عرض نمود یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت
ای برادر بجان برابر آیا نمیشنوی صداهای کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا چه قدر نزدیک
خیمها آمده است پس آن امام تشنه جگر از خواب بیدار شده با هزاران هم و غم سر از زانوی الم
برداشته فرمود ای خواهر خونجگر الان جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و مادر داغدار و برادر
غمگسار را بخواب دیده ام و همه ایشان میفرمودند یا حسین انک رائح الینا عن قریب یا حسین
تو عنقریب بنزد ما خواهی آمد راوی میگوید که چون جناب زینب و آن غریب رنج و تعب این کلام
غم انجام از آن امام مظلوم شنید بی اختیار سیلی غم بر روی انور خود زده پس نعره الثبورا از دل
افگار او زمین کربلا را بلرزه در آورده پس چون آن امام عالمیان آنحالت را از خواهر مهربان
مشاهده نمود بار و فرمود که ای خواهر جان دشمنان را خوشحال مگردان آه آه ای بیچاره زینب ای
محنت زده اینوقت هجوم لشکر بخیمه ها برادر داشته بر سر بالین او رفتی با چه حال داشتی در عصر روز
عاشورا از ما بینکه لشکر کفار با هلهله شادیانه بجهة غارت خیام بر سر اهلبیت هجوم مینمودند
و خیمه ها را غارت میکردند **در مرحله بیت است** که اهلبیت بیچاره از شدت اضطراب
و اضطرار پناه بدشمن خود عمر بن سعد بردند و در اطراف آن مرکز دایره اشقیاء حلقه ماتم زدند

چندان ناله و فغان و غوغا شد که آن ملعون با آن شقاوت و قساوت که داشت قلبش برحم آمد
آن زنان بیکس بسوخت در جواب گفت اگر شیر خدا با آن عزت اسد اللهی در آنوقت حاضر میبود و آن
حالت دختران خود را میدید که پناه بدشمن خود میبرند آیا چه میکرد و چگونه جزای آن ملعونان
میداد مجملا در آن حال علمدار لشکر و شجاع دلاور قدوة الناس جناب عباس نزدیک آمده وامه
لشکر را بعرض انور رسانید آن بزرگوار آن ثانی حیدر کرار را فرمود ایجان برادر تو خود
بجانب ایشان رو و ببین که این قوم را چه خبر رسیده پس آن جناب با بیست نفر از اخیار اصحاب
روانه جانب آن لشکر اشرار و گروه کفار گردیدند پس جناب عباس به ایشان فرمود که چه شده
است شما را و چه در نظر دارید که چنین نزدیک آمده اید آن ظالمان در جواب آن سقای تشنگان
عرض کردند که از جانب امیر یعنی عبید الله بن زیاد امر شده است که بشما عرض کنیم یا راضی شوید
بر اطاعت امیر پس شما را بنزد او بریم یا آنکه با شما مقاتله کنیم **در مرحله بیت است**
که چون جناب عباس این کلام را از آن قوم نسناس استماع فرمود در جواب ایشان فرمود که شما
تعجیل در قتال مکنید و اندکی صبر کنید که برادر بزرگوارم را خبر دهم و کلام ایشان از او گرفته
گفتند جواب از برای ما بیار پس آن بزرگوار ملازمین خود را در مقابل آن لشکر اشرار گذاشت
که نگذارند آن قوم روسیاه خود را بخیمگاه رسانند پس با تعجیل بخدمت برادر شهید و سخنان
آن کافران را بعرض آن جناب رسانید آه آه آقای مظلومان برادر خود سقای تشنگان کربلا چه
فرمودند که جگر دوستان را کباب و دیده های ایشان پر آب مینماید فرمود که ای برادر برو
این قوم دین تباه برو و اگر میتوانی کاری کن که مقاتله را بفردا اندازند و امشب بگذرانند تا مهلت
دهند تا از برای پروردگار خود نماز کنیم و در درگاه او تضرع و زاری و استغفار کنیم فهو یعلم
انی قد احب الصلوة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار که خداوند میداند که من
دوست میدارم نماز را و تلاوت قرآن را و بسیار دعا کردن و استغفار را و در حدیث است که چون
حضرت عباس فرمایشات برادر بزرگوار را به آن قوم نابکار فرمود ملعونی فریاد کرد که شما را
امان نیست و هر چند آن جناب اصرار میفرمود که ای قوم جگر گوشه محمد مصطفی یک امشب را
از شما مهلت میطلبد و چنان میداند که امشب آخر عمر او است و میخواهد که عبادت پروردگار

و داع عبادت پروردگار و شما او را مهلت بدهید وای بر شما و بردن و اهن شما پس در میانه لشکر شقاوت اثر شورش و غوغا شد و چون رؤسا لشکر خوف ان کردند که فتنه برپا شود ندا کردند که شما را و یاوران شما را یکشب مهلت دادیم پس اگر تسلیم شدید شما را زنده نزد عبید الله خواهیم برد و اگر سر باز زدید با شما مجادله خواهیم نمود

مجلس دویم مجلس جناب عباس بود

که تمام بنی هاشم و برادران و اولاد عموها همه جمع شده بودند مانند حلقه لا بعرف طرفها چنانچه جناب زینب میفرماید نصف شب رفتم بخیمه جناب عباس که ببینم بچه کار مشغولند دیدم برادر خودم عباس را که نشسته است در میان الحلقه بدو زانو مانند شیر و میگفت ای برادران وای پسر عموها من میخواهم بگویم کلامی بشما و شما چه میگوئید پس گفتند بفرمائید هرچه میخواهی وما هانیم که کمان کرده پس جناب عباس فرمود چون فردا میشود و قامت الحرب علی ساقها بنای محاربه و مجادله میشود اول کسیکه قدم در عرصه نبرد میگذارد شما بنی هاشم باشید تا اینکه مردم نگویند که جمعیرا خواستند بیاری خودشان و انها را پیش جهاد کردند که مرگ را از خود دفع نمایند ساعتی بعد از ساعتی و اینگروه همه غریب هستند والحمل الثقیل لاینهض به الا اهله پس همه گفتند ما مطیع و تابع امر تو هستیم و غیر این هم نمیباشد

از کتاب حزن المؤمنین

نقل کرده اند سه نفر با یکدیگر شرط کردند که تا حیات داریم نمیگذاریم که حضرت امام حسین علیه السلام بمیدان رود و ایشان جناب علی اکبر و عباس و قاسم بودند اما چون در روز عاشورا جناب علی اکبر مصمم میدان شد قاسم نگذاشت و گفت ای ابن عم بگذار من بروم زیرا که من یتیم دل کسی بر من نمیسوزد اما اگر تو شهید شوی دل عمویم کباب و دیده لیلا پر آب میشود و بعد از ان جناب عباس مانع از رفتن علی اکبر شده خود بجدال گروه اشرار رفت

مجلس سیم مجلس جناب حبیب بود

که جمیع انصار در خیمه او جمع شده بودند او بعد خطبه و حمد و صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او علیهم السلام بعد فرمود ای قوم میخواهم سخنی با شما بگویم چه میگوئید همه گفتند بگو هرچه میخواهی وما هانیم که کمان کرده پس حبیب فرمود ببارانش ای قوم چه باعث شد که باین سرزمین امدید و چه سبب زنهای خود را طلاق گفتید خدا شما را رحمت کند واضح نمائید کلام خود را گفتند ما امده ایم که یاری کنیم ابن زهرا غریب و عزیز فاطمه فرزند رسول خدا را جبیب فرمود که فردا صبح میشود قامت الحرب علی ساقها بنای جنگ از هر دو طرف که گذاشته میشود اول کسیکه

قدم در عرصه جنگ گذارد شما باشید و مگذارید که یکنفر از بنی هاشم از شما پیشتر قدم بمحاربه گذارند تا اینکه نگویند مردم که مقدم نموده اند سادات و بزرگان خود را بجنگ و دفع میکنند مرگ را بواسطه سادات شان از خود و رجاء للحیوة بامید زنده ماندن چون همه ما برادر کشته شدیم پروردگار مهربان اولی است باهل بیت پیغمبر خود پس همه اصحاب دفعة گفتند القول قولک و رای رای تست و انچه گفتی او بهتر است و غیر از این نخواهد شد فاذا قتلنا قضینا ما علینا پس وقتیکه ما همه کشته شدیم بجا اورده ایم چیزی را که بر ما واجب بود اللهم ارزقنا فی الدنیا زیارتهم شکر الله سعیهم وارزقنا فی الاخرة شفاعتهم یا لیتنا کنا معهم

مجلس چهارم مجلس جناب زینب خاتون بود

که زنان جگر کباب و دختران دیده پر آب در خیمه ان مخدره جمع شده بودند و همه در فکر مصیبت فردا هر لحظه ناله واغربتاه و واحسرتاه بر قبه مهر و ماه میرسانیدند و زینب مظلومه میدانست که فردا برادر خواهد شد و برادرزاده ها همه قربانی کوی وفا خواهند شد و مادر علی اکبر و مادر قاسم بی پسر خواهند بود البته بنظر میاورد ذلت و خواری اسیری و دربدری را در دست ظالمان چه محنتها و چه اذیتها و شماتتها خواهند دید و بکوفه و شام مانند اسیران ترک و دیلم با غل و زنجیر در میان نامحرمان کوچه بکوچه و بازار ببازار میگردانند فیالیتنا منا ولم نر ما نری ... فیالیتنا لم نحی بحیوة ...

از کتاب انیس الذاکرین

از ابن ابی جمهور از جناب زینب خاتون روایت کرده که در شب عاشورا در میان خیمه نشسته بودم دیدم صدای گریه از خیمه برادرم میاید نزدیک رفتم دیدم برادرم را مشغول نماز است مراجعت نمودم وقتیکه بخیمه رسیدم دیدم باز صدای گریه میاید امدم باز برادرم را مشغول نماز دیدم سه دفعه تا انکه توقف نمودم از نماز فارغ شد سلام کردم کیفیت را عرض نمودم برادرم گریست فرمود ای خواهر بیبین چه قدر مصیبت تراپریشان کرده که صدای مادرم را نمیشناسی امشب شب است که مادرم در کربلا مشغول گریه و ناله است انا لله وانا الیه راجعون

مجلس هشتم

خواب نکردن چهار نفر در شب عاشورا

مجلس دوم مجلس جناب عباس

مجلس سیم مجلس جناب حبیب

مجلس چهارم مجلس جناب زینب خاتون

مجلس هشتم

یکی سلطان کربلا روز هم علمدار شهداء سیم جناب زینب خاتون دختر رشیدهٔ علی مرتضی چهارم بیمار کربلا و غش نمودن جناب زینب

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد لله الذی جعل لیلة العاشوراء لیلة حزن و بکاء لقدوة خیل الانبیاء و بجنه اهل الارض و السماء و لوصیه سید الاوصیاء و جمع الکروب لصدیقة الکبری و لیلة مصیبة للمقتول بسم الجفا و لیلة المصایب العظمی لبنات البتول العذراء و لیلة وداع و عبادة لسید الشهداء و لاصحابه السعداء الطالبین الوصال و اللقاء الذینهم سهروا لیلتهم و باتوا بین راکع و ساجد و مستغفر و تالی القران کولاهم الغریب العطشان و لعنة الله علی ظالمی آل محمد من الاولین و الاخرین من الان الی یوم القیام

فبعد مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که شب عاشوراء شب وداع و شب عبادت بود از برای سید الشهداء و بچهار اصحاب او بچنان اصحابیکه انشب را تا صبح بیدار بودند و شب را بروز آوردند در حالت رکوع و سجود و تلاوت قران مانند قاری غریب عطشان خونشان ای برادر در شب عاشوراء چهار نفر خواب نکردند **اول سرور مظلومان پس از مهلت گرفتن تا صبح مستغرق دریای عبادت حضرت احدیت بود** پس گاهی در رکوع و گاهی در سجود و زمانی با خضوع و اوقاتی در خشوع و در بعضی انشب دست نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز قنوت میخواند و اشک خونین بر چهره جاری میفرمود و در بعضی انشب در وداع اهل بیت بود و بخواهر زینب خاتون میفرمود ای خواهر ترا وصیت میکنم در حق فرزند صغیره و طفل یتیم و غریب بیکسم سکینه خاتون که او را گرامی داری و نیکو محافظت فرمایی و نگذاری که کسی او را اذیت و آزار نماید که او کودک است و عزیز کرده است و نیز بخواهر میفرمود که ای خواهر در مصیبت من صبر کن و بقضای الهی راضی شو و لکن ترا از گریه منع نمیکنم و زمانی بتدارک و تهیهٔ الات حرب مشغول بود

دوم جناب عباس برادر آنشاه فلک اساس و امام ناس بود

که چون پروانه وار بدور خیام با احتشام امام انام میگردید و حراست اهل بیت اطهار مینمود الحق برادری در عالم آن بود که آنجناب نمود و از آنجاست که حضرت امام زین العابدین علیه السلم میفرماید که در روز قیامت شهیدی نیست که آرزوی مرتبهٔ جناب عباس را ننماید پس آنحضرت ساکت شده و ساعتی سر بزیر افکنده بود چندان میگریست که اشکش بدامان روان و اهتزاز مانند علم بر آسمان مبافراشت و باین مضمون بیان فرمود که مرتبهٔ شهیدان کربلا از هر شهیدی برتر است و درجهٔ آن برگزیدگان از هر درجه بالاتر زیرا که کمان ظفر بدا اشتند جمله کمر بشوق شهادت بستند و از قید بلا بی رستند و ایشان نیز اختیار آن بزرگوار سید جوانان اهل بهشت نموده هر یکی در خیمهٔ خود مشغول نماز و دعاء و استغفار و تضرع و زاری کردند و نغمات پروردگار خود مینمودند **و در حدیث** وارد شده است که در شب عاشوراء از خیمه های شهداء صدای عبادت و نالهای ایشان مثل نالهٔ زنبور عسل که در جا خود ناله میکنند و چون لشکر عمر سعد ملعون آن احوال را مشاهده کردند سی و دو نفر از ایشان هدایت یافته ملحق باصحاب آنحضرت کردیدند **سیم از آن بیداران شب جناب زینب بود** که آنخاتون را وگاهی در بالین بیمار با اندوه بی شمار بپرستاری مشغول و گاهی در تسلی اطفال صغار و زنان بی غمخوار اشتغال داشت و گاهی در خیمهٔ برادر بزرگوار چون ابر بهار گریان و زار بود و بمراسم وداع عمل مینمود **چهارم بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلم بود** در آنشب از شدت تب بیناسور و از آنجناب روایت شده است میفرماید که در شب عاشوراء من علیل و رنجور بودم و عمه ام زینب خاتون مشغول بیمارداری و پرستاری من بود که باقی ماند از شب پدر بزرگوارم خیمهٔ خود را خلوت فرموده و در خدمت او باقی مانده بود غلام ابی ذر غفاری و او مشغول بود به اصلاح کردن شمشیر که ناگاه شنیدم که پدر بزرگوارم در گوشهٔ تنهایی این اشعار را مکرر میخواند که شعر

یا دهر اف لک من خلیل ٭ کم لک بالاشراق و الاصیل
من طالب و صاحب قتیل ٭ و الدهر لا یقنع بالبدیل
و انما الامر الی الجلیل ٭ و کل حی سالک سبیل

چون این کلمات را

از پدرم شنیدم ... شعارا و را فهمیدم پس از شنیدن آن اشعار گریه در گلوی من گره شده مکرر آن
اشعار را بخود خواندم و دانستم که بلا نازل شده و عمه‌ام جناب زینب خاتون نیز شنید آنچه را که من
شنیده بودم وهی امرأة ومن شأن النساء الرقة والجزع چون زن بود از شأن زنان آه و ناله و
گریه و جزع و فزع است نتوانست که خود را نگه دارد پس از جای خود برجست و بجانب خیمهٔ پدرم روانه
شد بنحوی که جامهٔ خود را بر خاک میکشید و از دل پر درد آه و ناله بر میکشید چون بخدمت پدرم مشرف
گردید از قلب ناله بی اختیار برکشید و عرض کرد لیت الموت اعدمنی الحیوة ای کاش که مرده بودم
و زنده نبودم و این کلام را از برادر مظلوم و غریب بیکسم نمی‌شنیدم فقالت الیوم مات امی
فاطمة وابی علی واخی الحسن یا خلیفة الماضین وثمال الباقین پس روی بجانب برادر بیکس
خود کرده عرض کرد که ای جان برادر این زمان که تو تن بشهادت داده گویا الان مادر مظلومه
ام فاطمه زهراء از دنیا رحلت کرده و پدرم علی مرتضی دار فانی را وداع کرده و برادر زهر خورده‌ام
حسن مجتبی وفات یافته ای برادر جان حسین ای یادگار گذشتگان و ای پناه باز ماندگان
وای مایهٔ امید واری خواهران و دختران این چه اشعار است که خواندی و آتش حرمان و هجران بر جان
خواهرت فشاندی پس آنحضرت نظر مبارک خود را بجانب او کرده اید و از روی نصیحت با و فرمود که ای
خواهر جان صبر کن و آرام گیر کاری مکن که شیطان عنان صبر تو را بر باید و از دست تو بگیرد گویا
آن مظلومه عرض کرد که ای برادر جان در این بیابان با این همه دشمنان چگونه صبر کنم و آرام
گیرم ای کاش که در مدینهٔ طیبه و در وطن بودم پس چون آن بزرگوار این کلمات را از خواهر
دلسوخته شنید بی اختیار چشمهای حق بینش پر از اشک شد و فرمود هیهات هیهات لو
ترك القطا لنام ای جان خواهر هیهات دیگر من بمدینه مراجعت نخواهم کرد ای خواهر اگر مرغ بحال
خود وا گذاشته شود و کسی او را اذیت نکند البته در آشیانهٔ خود قرار گیرد و ترک وطن خود ننماید
و در روایت وارد شده که چون آن مظلومه این کلام را از برادر خود شنید از تنهائی و بی یاری
او ناله بی اختیار کشیده و عرض کرد که ای جان برادر سخت دل برکنده شده اید و تن ببلا و مصیبت داده
فذلك اقرح لقلبی واشد علی نفسی این بیشتر از همه چیز قلب مرا مجروح کرد اینده و از همه شدید و زیادتر
ناگوار گردیده ثم لطمت وجهها وهوت الی جیبها وشقته وخرت مغشیا علیها پس آن مظلومه

مکالمه امام زین العابدین با عمه اش زینب

از کثرت هم و غم و زیادی مصیبت و الم بی اختیار شده و سیلی غم بر روی ماتم زد دست صبوری
بگریبان بیطاقتی انداخته و جامهٔ صبر را چاک کرد و صیحه زد و افتاد و غشی کرد فقام الیها
الحسین فصبت علی وجهها الماء پس حسین علیه السلام بتعجیل تمام بر سر بالین او رسید و
او را چون جان عزیز در بر کشیده و قدری آب طلبید و بر روی او پاشید و او را بهوش آورد
نتوانست حسین خواهرش زینب را بیهوش ببیند تمام زینب بیچاره پس چه طور نعش
خون آغشتهٔ حسین را در روی ریگهای کربلا کشته دید و چرا آب بروی برادرش نپاشید و او را
بهوش نیاورد البته غیر ممکن بود **الحاصل** وقال لها یا اختاه اتقی الله وتعزی
بعزاء الله واعلمی ان اهل الارض یموتون واهل السماء لا یبقون وان کل شیء هالك الا
وجه الله تعالی فرمود که ای خواهر جان از خدا بپرهیز و بتسلی خدا و ند خود را تسلی ده و بدانکه
همهٔ اهل زمین خواهند مرد و هیچیک از اهل آسمانها باقی نخواهند ماند و بدرستیکه هر چیزی
هلاک شونده است مگر وجه الله تعالی که او خلق فرموده است خلق را بقدرت کامله و اینها را
دفعهٔ دیگر بر خواهد انگیزانید و زنده خواهد ساخت و او یگانه فرد یست که از برای او دوری نخواهد
بود پس فرمود که ای جان خواهر جدم بهتر از من بود در عزای او صبر نمودی و پدرم از من بهتر بود
در شهادت او خود را تسلی دادی و مادرم از من نیکوتر بود در ارتحال او آرام گرفتی و برادرم امام
حسن علیه السلام از من بهتر بود و چون بزهر جفا شهید شد در مصیبتش شکیبائی ورزیدی و
بر هر مسلمانی پیروی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واقتدا بآنحضرت لازم است پس در شهادت
من صبر و شکیبائی را شعار خود کردان و این قدر ناله و نوحه مکن پس آن شهنشاه و امام انسا خواهر
خود را نصیحت و موعظه میفرمودند قال لها یا اختاه اقسمت علیك فابری قسمی لا تشقی علی
جیبا ولا تخمشی علی وجها ولا تدعی علی بالویل والثبور اذا انا هلکت و فرمود ای جان خواهر
ترا قسم میدهم و توقع آن دارم که خلاف آن نکنی که چون مرا کشتند و بخون آغشته دیدی در
مصیبت من جامه برتن ندری و بناخن غم گلگونهٔ خود را نخراشی و صدای خود را بگفتن واویلا
و واثبوراه بلند نکنی و از سید الساجدین علیه السلام روایت شده است که فرمود که در شب عاشورا
چون پدر بزرگوارم و صیتهای خود را بعمه‌ام تمام نمود دست او را گرفته بخیمهٔ من آورد و او را

مکالمه امام حسین با خواهرش

حسین با زینب

بر سر بالین من نشاند و با او امر فرمود که متوجه بیماری و پرستاری من شود پس رجوع نمود بمکان خود انا لله وانا الیه راجعون

مجلس یازدهم

در کیفیت آهوها و گفتگوی حضرت عیسی و خبر دادن بحواریین و در منزل ماندن دختر صغیره از اهل بیت در بحیرهٔ بستان رسول خدا بگریه آهوان و خبر دادن آهو که در روز عاشورا بتشنگی بسر میبرند و روز عاشورا اشک چشمهارا ملائکه جمع میکنند و ترتیب لشکر نمودن آنحضرت و گفتگوی امام مظلوم با عمر ابن سعد و اتمام حجت نمودن با لشکر کفار

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من اعظم مصیبتنا بمصیبته من ضج فی مصیبته خاتم الانبیاء وعج فی رزیته سید الاوصیاء وفجعت بشهادته سیدة النساء وخدیجة الکبری وبکت علیه وحوش القفار وناحت علیه الاطیار فی الاشجار ومولانا وامامنا ابی عبدالله الحسین علیه السلام صلی الله علیک وعلی ابیک امیر المؤمنین علیه السلام اذ قال فیک بابی وامی الحسین المقتول بظهر الکوفة کانی به والوحش مادة اعناقها الی قبره یرثونه لیلا حتی الصباح فاذا کان ذلک فایاکم من الجفا ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پدر و مادرم فدای پسرم حسین باد که او در پشت کوفه شهید میکنند گویا می بینم که وحشیان صحرا

برا و میگریند پس بپرهیزید از جفا کردن برا و یعنی ترک زیارت او مکنید بلکه پیش از شهادت امام مظلوم وحشیان صحرا برا و نوحه میکردند و روز شهادت اثرها هویدا نشدند و در آن روز تعزیتش را برپا مینمودند از الجمله چهار آهو بود **اول آنها آهوها ئیست در رقت عزا داری ایشان حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام رسید** چنانچه در حدیث وارد شده روزی عیسی بن مریم با حواریین عبورش بصحرای کربلا افتاد در آن زمین پر بلا آهوی چند دید بدور یکدیگر جمع شده اند و بعزاداری مشغولند همه گریه میکنند پس حضرت عیسی علیه السلام با حواریین نشستند و آنحضرت گریه کرد و حواریین از گریهٔ آنحضرت بگریه در آمدند و علت نشستن وگریستن آنحضرت را نمیدانستند پس عرض کردند یا روح الله و یا کلمة الله چه چیز شما را بگریه در آورده است آنحضرت فرمود آیا میدانید که این چه زمین است عرض کردند نه فرمود این زمینی است که کشته میشود در آن فرزند احمد مختار که فرزند حرهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا است که او مانند مادر من مریم همیشه پاک است و بخون حیض آلوده نمیشود و در این زمین قبر آن فرزند بسته میشود و خاک آن از مشک خوشبوتر است زیرا که بخون الشهید مخلوط است **ای عزاداران** آیا خون کدام زخم مخلوط بخاک شد آیا آن زخمها که عمر ابن سعد والدالزنا حکم کرد بچهار هزار تیرانداز همه بیکدفعه بر الغریب تشنهٔ بی یاور حمله کردند و تیرها بر کمانها کذاشتند و بر آن بدن شریف و لطیف زدند و حال آنکه از لعاب زبان حضرت پیغمبر آن پرورش یافته بود و همیشه در آغوش فاطمهٔ زهرا جای داشت یا خون پیشانی مبارکش که بسنگ جفا شکستند بلکه خون فرق مبارکش بود که بضربت مالک بن بشر ولدالزنا بر زمین کربلا جاری شد و محتمل است خون باشد که بواسطهٔ خنجر شمر ولدالزنا بخاک کربلا مخلوط شد حضرت عیسی علیه السلام فرمود هم چنین است تربت انبیاء و اولاد انبیاء ای حواریین این آهوها بمن میگویند که ما در این زمین چرا میکنیم از شوق بسوی آن تربت مبارکه و گمان میکنند که این تربت محل امن و امانست اما **ای برادر من** از برای اهل بیت پیغمبر ما امن نشد زیرا که ایشان را کشتند و خیمه هاشان آتش زدند و اموالشان را غارت نمودند و خودشان را در بالای شتران سوار نموده مانند

اسیران روم وفرنگ شهر بشهر گردانیدند **ابن ربیع نقل میکند** که در وقت بردن
اهلبیت را بشام گروه ملاعین در منزلی از منازل افتاده بودند واسرای کربلا را در روی زمین
بی پوشش وخیمه گذاشته بودند وحرارت هوا بنحوی اشتداد یافت که نفسها در سینه ها تنگ
وپاهای فتا ولنگ بود قضارا **دختر صغیره از اهل بیت عصمت**
جدا شده در زیر درخت سدری خوابیده بود
واحدی را از احوال آن دختر اطلاعی نبود پس چون از شدت حرارت هوا طاقت نیاورده از آن منزل
پر ملال بنای کوچ گذاشتند قدری راه رفتند که ناگاه صدای ناله واه جناب زینب بی پناه بعرش
الهی رسید بنحوی فریاد واغماه واغوثاه کشیده که بنی نوع انسان از گفتار وحیوانات از رفتار بازماندند
زمین وآسمان برخود لرزید پس لشکریان هراسان گشته از جناب زینب خاتون سبب ناله وفریاد را پرسیدند
فرمود دختری از اسیران در بین راه جدا شده ودر بیابان مانده واحدی خبر از او نشده چون این را شنیدم
بیخود آماده نمودیم وتار کردید بحکم سرداران لشکر بطرف بیابان پراکنده وپریشان شدند شیدزاج
نام ملعون بسمت همان منزل رجوع کرده من نیز از عقب سر او روانه گردیدم ناگاه رسیدیم ودیدم
دختر کوچکی حیران وبطرف بیابان نگران وواذلتاه وواغربتاه گویان است وقتیکه نظر آن ملعون
بآن دختر افتاد خشمناک گردید وخواست که اذیت کند ناگاه نظر کردم دیدم آن دختر چون برگ بید
میلرزید وخون از لبهای مبارکش جاری بگریه گفتم واگر تو این بیم وترس را برای آن دختر صغیره بی
نصیب باز خشم میکنی ومیخواهی اذیتش رسانی هیچ از قیامت اندیشه واز خدا ورسول شرم نمینمایی
میخواهی که زمین همه را خسف کند پس آن دختر را برداشته براهل بیت اطهار رسانیدیم
روزی از ام سلمه روایت کرده اند که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه وآله در صحرایی راه میرفت ناگاه
شنید که منادی ندا میکند که یا رسول الله حضرت نظر کرد
آهویی دید که بسته اند آهو عرض کرد که این اعرابی مرا صید کرده است ومن دو طفل دارم در این کوه
مرا رها کن که بروم وایشانرا شیر بدهم وبرگردم فرمود که خواهی برگشت گفت اگر نکنم خدا مرا عذاب کند عذاب

حال سکینه از اهلبیت

ضامن شدن رسول خدا آهو را

عقاب آن

عقاب آن پس حضرت آنرا رها کرد چون آهو نزد فرزندان خود رفت وقصه رفتن خود را بر ایشان
نقل کرد گفتند حضرت رسول صلی الله علیه وآله ضامن تو گردید که منتظر است ما شیر نمیخوریم تا بخدمت
آنحضرت برویم پس بخدمت آنحضرت آمدند وبر آنحضرت ثنا کردند وآن دو آهو بچه روهای خود را بر پای
آنحضرت مالیدند وآن آهو را یهودی شکار کرده بود پس یهودی آنحالرا دید گریست ومسلمان شد وگفت
آهو را رها کن حضرت زنجیری در گردن آن آهوها برای نشانه بست وفرمود که حرام کردم گوشت شما را
بصیادان **سیمرخ** منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بصحرا میرفت آهویی دید
که صیادی او را صید کرده ودر شبکه است آن آهو عرض کرد که یا رسول الله از این شخص اذن بگیر وضامن
شو من بروم وبچه دارم او را شیر بدهم بعد از غروب باز برگردم حضرت از آن صیاد خواهش نمود واو
نیز رضا داد بشرطیکه پیش از غروب بیاید آنجناب فرمودند پیش از غروب بیا آهو عرض کرد یا رسول الله
امروز چون عاشوراست روز عزاداری بیت وما حیوانات در روز عاشورا خود مان آب وعلف نمیخوریم
ونه بچه ها را شیر میدهیم وشاهد بر این مطلب بر حدیثی است که در کتاب تهذیب از حضرت صادق
روایت شده است که عادت وحشیان صحرا از زمان حضرت
داود بر این جاری شده که روز عاشورا روزه میدارند
وتمام آن روز را بتشنگی وگرسنگی وگریه وزاری بسر میبرند
ومن زینة الریاض فی الحجرات السباع والوحوش لا ترتضعن فی یوم عاشورا ولا یرضعن اولادهن
ویرفعن رؤسهن الی السماء **عزیز من** اولا ایجاد یث واثبتوا از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که چون روز عاشورا میشود ملئکه از آسمانها نازل میشوند وبامر ملک از آنها شیشهها
از بلورات وروانه خانها ومحلات ومحفلها میشوند که در آنها تعزیه داری مظلوم کربلا جناب
سید الشهدا میشود وبر آن شهید میگریند پس اشکهای چشمهای ایشانرا در آن شیشها جمع
کنند چون روز قیامت شود زبانه جهنم میخواهد که بر شیعیان وگریه کنندگان حمله کند قطره
از آن اشکها را بر او میزنند آتش جهنم بمقدار شصت هزار ساله راه از گریه کنندگان فرار میکند آه آه
چون صبح روز عاشورا طالع شد ندای از بطنان آسمان یا خیل الله ارکبوا رسید جناب ام کلثوم

ضامن شدن پیغمبر آهو را

جمع شدن ملائکه اشک

چشم گریه کنندگان

از فرط

از فرط عطش دود همت این صدا خود را بخیمه سلطان شهدا رسانید تحقیق آن صدا نمود فرمود
ای خواهر منادی جبرئیل بود که خبر شهادت بما رسانید پس ناگاه زمزمه تکبیر حجاج ابن مسروق
مؤذن حجة الله بلند گردید پس آن بزرگوار آفتاب وار از سراپرده طلوع فرمود اصحاب بر سر آن
امام جمع شده بجای وضوء تیمم نمودند بعد از ادای فریضه آنجناب و با اصحاب نموده فرمودند
شهادت نصیب کم که امروز بغیر از فرزندم زین العابدین علیه السلام همگی شهید خواهیم شد
قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بد منه پس اصحاب خود را جمع نموده موافق حدیث جناب
باقر علیه السلام چهل و پنج سوار بودند و صد پیاده و در روایت دیگر جمیعاً هفتاد و دو نفر بودند پس آن
جناب زهیر ابن قین را در میمنه اصحاب خود و حبیب بن مظاهر را در میسره ایشان قرار داد و برادر
با جان برابر خود جناب عباس را طلبید و علم را بدست مبارکش داد و اما لشکر شقاوت اثر یکصد
هشتاد هزار و در بعضی از روایت مخصوص بودند که با سیل آمده آدم آورده جمله آنجناب خیمه تنش
آورده و عمامه رسول خدا را در سر و دراعه آنحضرت را در بر و ذوالفقار حیدر کرار را بر کمر زینت
داده بتوسن مرتجز نام که از سید انام یادگار مانده بود سوار شد برابر لشکر مخالف آمده برای اتمام حجت
گفت که ای اهل کوفه و شام شما را بخدا قسم میدهم که راست بگوئید مرا میشناسید فریاد کردند که
بلی ترا نیکو میشناسیم توئی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند دختر اوئی پس فرمود شما
قسم میدهم بخدا میدانید که این دراعه سید انبیاء است و این اسب خاص آن والاجناب است
پس دست مبارک خود را بلند و بجانب فرق خود اشاره کرده فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که می
که این عمامه رسول خداست که بر فرق خود کرده اشرار لیس آن اشقیا قسم یاد نمودند که میدانیم
اما ای شیعه آن ملاعین بعلم خود عمل نکردند آنوقت که آن مظلوم غریب بر زمین کربلا
افتاد و برخاست و نشست که ناگاه ملعونی از شقیان سرکرده شهیلان برآمد و عمودی بر فرق
همایونش زد که فرق مبارکش چون فرق بابا حق شکافته پدرش شکافت و همان عمامه رسول خدا را
برهم درید و پر از خون شد و آن امام اکتفا نکرده آن عمامه را بغارت بردند و آن سر مقدس را بر نیزه کرده
شهر ها و دیار ها و مجلسها را گردانیدند الی آخره **از کتاب ریاض الشهادة
نقل کرده اند** که در جنگ جمل بعد از مهیای جنگ مولای متقیان قرآن را کشوده

فرمود کیست این قرآن را گرفته پیش این قوم رفته ایشان را به این قرآن دعوت کند جوانی که
قبای سفید داشت عرض کرد من فرمود برو اگر دست راست ترا قطع کردند بدست چپ بگیر اگر دست
چپ را بریدند بسینه بگیر و آخر ترا میکشند عرض کرد این در راه خدا و شما سهل است پس آن جوان قرآن را
گرفته پیش قوم آمده گفت کتاب خداوند عالم ما بین ما و شما پس هر دو دست او را قطع کردند و قرآن را
با سینه گرفت پس او را شهید کردند تا در کربلا جناب سید الشهداء علیه السلام خود قرآن را پیش انقوم
بدنواز بهود گرفته و اتمام حجت کرد چنانچه از تبر مذاب **قال ابو الوا قدی و هشام
بن محمد** لما رأى امام الحسین مصرین على قتله اخذ المصحف و نشره و نادى بینى و بینکم کتاب الله و
سنة جدى رسول الله یا قوم بم تستحلون دمی الست ابن بنت نبیکم الم یبلغکم قول جدی فی و فی اخی
هذان سیدا شباب اهل الجنة ان لم تصدقوا فاسألوا جابرا و زید ابن ارقم و ابا سعید الخدری تا خبر
دهند شما را که خود شنیده اند همین حدیث را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در حق من و برادرم
فرمود پس فرمود ای جماعت اینهمه سخنانی که بشما گفتم باعث آن نشد که شما را باز دارد از کشتن من
و ریختن خون من پس فرمود که کجاست عمر بن سعد علیه اللعنة چون آن شقی را آنحضرت طلبید ان
بهم رسید اکراه داشت که بخدمت آنجناب مشرف شود بعد از نزدیک شدن آن ملعون باو فرمودند که ای
عمر تو مرا بقتل میرسانی بگمان آنکه ترا والی خواهد کرد آن ابن زیاد ولد الزنا بر در ملک ری و بلاد جرجان ای
عمر والله تو بمراد نخواهی رسید آنچه میخواهی بکن که هرگز بعد از من خوشحالی نخواهی دید در دنیا و در آخرت
پس آن ملعون روی نحس خود را گردانید و بمکان خود برگردید و روی بلشکر شقاوت اثر خود کرد
بصدای بلند گفت چرا انتظار میکشید در حق ایشان از یک لقمه بیشتر نیستند پس یکبار آن شقی
هم لشکر شقاوت بنیان بر آن مرکز دایره ایمان حمله آوردند و میان آن بزرگوار تیرها و نیزه ها بان بزرگوار
و اصحابش اذیت ها میرسانیدند آه و احزناه که در بعضی از کتب مراثی آورده اند که در روز عاشورا
تیری از لشکر اعدا بر خیمه سرور مظلومان واقع شد جناب زینب بر آن مطلع شده پس بی اختیار
ناله و اغریبا را از سینه محزون برکشید پس مظلوم کربلا فرمود که ای جان خواهر این ناله از چه بود
آن مخدره عرض کرد که چگونه ناله نکنم که احترام خاندان عزت و رسالت شکسته شده و کار بجائی رسیده
بر خیمه خامس آل عبا تیر میزنند جای آنست که امام غریب مظلوم بفرماید ای خواهر احترام خاندان

بود آنوقت شکست که در خانهٔ فاطمهٔ مادرت را شکستند و بآتش ظلم او را سوختند پس آن مظلوم عزت این کلام را از نبیا هم مجروحهٔ خود شنید بی اختیار بنالید و فرمود که ای خواهر ای زینب اگر بجهة زدن تیر بر چشم برادرت حسین چنین ناله میکنی آه ندانم که در آخر این روز همه اعضای و جوارح مرا و اولاد مرا و اقربا و دوستان مرا به تیر و نیزه خورده و پاره پاره مشاهده کنی چگونه ناله و زاری و بیقراری خواهی کرد ای خواهر صبر کن که خداوند صابران را دوست میدارد

هدیه کردن اعرابی آهو را

چهارم در بعضی از اخبار روایت نموده اند که روزی اعرابی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد یا رسول الله آهو بره صید کرده ام آورده ام برای فرزندان تو امام حسن و امام حسین علیهما السلام هدیه آورده ام حضرت آن را قبول کرد و از برای آن اعرابی دعای خیر کرد ناگاه جناب امام حسن علیه السلام ایستاده بود آن آهو بره را خواهش نمود آنحضرت از برای او بخشید ساعتی از آن گذشت ناگاه حضرت امام حسین علیه السلام پیدا شد دید که برادرش آهو بره دارد گفت ای برادر این را از کجا آورده گفت جد بزرگوارم بمن بخشید امام حسین ببرعت بخدمت جد خود آمده عرض کرد یا جدا به برادرم آهو بره دادی چرا بمن ندادی و این سخن را مکرر نمود آنحضرت امام حسین را تسلی میداد آنحضرت ساکت نمیشد تا آنکه قصد گریه نمود و نزدیک بود که بگریه در آید در آن اثنا صدائی از در مسجد بلند شد چون نظر کردند آهوئی را دیدند که بتعجیل تمام میآید و بره خود در پیش گرفته و گرگی در دنبال او است او را پیش گرفته میراند و پهلو بر آن میزند و او را میدواند تا او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد آن آهو بسخن در آمد و بزبان فصیح عرض کرد یا رسول الله دو فرزند داشتم یکی را صیادی صید کرده نزد شما آورد و آن دیگری نزد من بود و همین حالا او را شیر میدادم ناگاه صدائی قائلی بگوشم رسید که میگفت ای آهو بشتاب و بچه خود را پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه

واله ببر و بزودی باو برسان ای آهو امام حسین علیه السلام ایستاده آهو بره میخواهد نزدیک است که بگریه در آید اگر بگریه در آید تمام ملائکهٔ مقربین از گریهٔ بگریه در آیند من شنیدم که گوینده میگفت ای آهو شتاب کن پیش از آنکه آب بر رخسارهٔ حسین روان گردد بچه خود را بجناب رسالتمآب برسان که اگر برو دیر کنی گرگ را بر تو مسلط میکنم تا تو او بره اش مجروح کند پس بچه خود را بخدمت تو آورده ام یا رسول الله مسافت دور قطع کرده ام و حمد میکنم پروردگار را و خوشنودم که پیش از جاری شدن اشک بر رخسارهٔ حسین علیه السلام بخدمت شما رسیدم پس اصحاب صدا بتکبیر و تهلیل بلند کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن آهو دعا بخیر و برکت کرد و آن آهو بره را حضرت امام حسین برداشته بخدمت مادرش حضرت فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه از مشاهدهٔ آن مسرور شد ای عزیز من همانا چه قدر این بود که آن غریب بیابان کربلا در روز عاشورا در برابر قوم بیحیا برای اتمام حجت میفرمود ای قوم من فرزند رسول آخر زمان پیغمبر شما مکرر میفرمود حسین منی و انا من حسین و بسیار از او شنیده اید که فرمود حسن و حسین آقایان جوانان بهشتند ای قوم نشنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای خاطر من آهو بره آورد از صحرا که من دلگیر نشوم از جفا همه باو آن حرا بقتل آورده اید بکربلای من فکند اشته اید من برادر کرونه پسر او آن هم قصد کشتن من دارید وای بر شما آیا دعوا گرفته اید بجهة آنکه کسی را بنا حق کشته ام میخواهید مرا بعوض او بکشید یا مالی از کسی خورده ام که دست از من بر نمیدارید یا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تبدیل کرده ام آیا حلال کرده ام حرام پیغمبر را یا حرام کرده ام حلال پیغمبر را که مرا میکشید برروایت سید بن طاوس که جمیع کفتند ای حسین آنچه میگوئی همه راست گفتی پس آن حضرت فرمود فلم تستحلون دمی پس بسبب چه خون مرا حلال دانسته اید و آب فرات را از من و عیالم منع کرده اید چون همه اقرار و براستی گفتار آن مظلوم نمودند پس فرمود بچه سبب خون مرا حلال دانسته اید در آن اثنا صدای زنان و اطفال بلند شد که بیتاب شدند از کلمات آن خلاصهٔ موجودات بیقرار شدند طپانچه بر صورت زدند و صدای بند بر بلند کردند کاش مرده بودیم و نمیدیدیم مظلومی و بیکسی ترا ای برادر من اهل بیت و خواهران آن مظلوم طاقت

شنید که کلمات جانسوز او را نداشتند و خالی ماند گرامی و انصار آنحضرت اطراف او را داشتند و جوانان
هاشمی مانند علی اکبر و قاسم و عباس و سایر برادران مثل بنات النعش پیرامن او را داشتند و هنوز
بکر و تنها نمانده بود الا آنکه نمیدانم چه حال داشتند اهل بیت بیچاره و خواهران آنمظلوم در وقتیکه
از صدر زین بر زمین کربلا نازل شد **شعر** بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد ٭ اگر غلط
نکنم عرش بر زمین افتاد ٭ از کثرت جراحت گاهی می‌نشست و گاهی از نشستن عاجز میشد بر زمین
می‌افتاد در آنوقت شمر شریر بانگ بر لشکر زد که چه انتظار میکشید نمی‌بینید که ضعیف و بیحال شده
مادران شما بعزای شما بنشینند پس ناگاه لشکر از اطراف ریختند هر کس نوعی ضربتی بر بدن عزیز فاطمه
میزدند **شعر** یکی زنیزه بران طعن بیکران میزد ٭ یکی به پیکر او ضربت سنان میزد ٭ دیگر
نمیگویم که که شمشیر زد و که نیزه بر سینه او که صندوق علوم ربانی بود زد ای امان از حالت خواهر
آنمظلوم دختر امیر عرب بی برادر زینب طاقت نیاورده از خیمه بیرون دوید و فریاد برآورد که وا اخاه
وا اهل بیتاه کاش در آنوقت آسمان بر زمین می‌چسبید و کوهها از هم می‌پاشیدند محمد چون آواز
خروش اهل بیت و گریه آن بیکسان بآن امام عالمیان رسید حالش متغیر شد فرمود لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم پس بجناب عباس و علی اکبر فرمود سکتاهن فلعمری لیکثرن بکائهن این زنان را
ساکت کنید قسم بجان خودم که بعد از این گریه بسیار خواهند کرد و حالا در گریه تعجیل نکنند
دشمنان ما را شماتت نیاورند چون پیغام بایشان رسانیدند ساکت شدند آنکه سید مظلومان
فرمودند که بعد از این گریه ایشان بسیار خواهد بود اشاره است باینکه در وقت اسیری و دستگیری
که عبورشان بقتلگاه خواهد شد گریه بسیار خواهند کرد یا در راه کوفه و شام شبهای تار در منازل
یا در خرابه شام بعد از وفات دختر صغیره الی آخره الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دوازدهم

در روز عاشورا چهار نفر از شهداء کربلا بعد از اجازه میدان بجانب خیمه‌های حرم رفتند و گفتگوی ایشان با اهل بیت و وداع علی اکبر و عمه‌ها و سفارش زینب

با او بمادرش فاطمه زهراء علیها السلام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد
لله الذی خلق الدنیا و جعلها دار فناء و زوال و خلق العقبی و جعلها دار ثبات و قرار فالمغرور من
غرته الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها فالسعید من اعرض عنها و طلب الآخرة کانصار حبیب
الحسین ع ابن انصار کل نبی و ولی ابن انصار کلیم الله ابن انصار روح الله ابن انصار حبیب
الله ابن انصار ولی الله هل وقف منهم موقفا انصار الحسین کلا و فی یوم الطف اربعة منهم
توجهوا الی الخیام باذن الحسین علیه السلام البعض للاستحلال و بعض للاعتذار و بعض للوداع
عن حرم الحسین علیه السلام و صلی الله علی الحسین و انصاره و لعن الله علی اعدائه و ظالمیه حتی
الی یوم الدین **فبعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که دنیا دار فنا و زوال
است مغرور کسی است که دنیا او را بفریبد سعادتمند کسی است از دنیا اعراض نماید و طلب آخرت
نماید مانند اصحاب سید الشهداء علیه السلام لکن اصحاب آن بزرگوار کجا کسیکه پشت بدنیا زده از مال
و عیال و از جان بگذرد و کجاست انصار پیغمبران آیا میتواند کسی از ایشان در مقام انصار حسین
علیه السلام بایستد نه چنین است و در روز عاشورا از شهداء کربلا بعد از اجازه از سید الشهداء
علیه السلام چهار نفر بسمت خیمه‌های حرم رفتند **اول از آنها حر بود** وقتیکه لشکر
کفر و ایمان مقابل شدند آن بزرگوار نزد عمر سعد لعین آمد و گفت آیا با این مرد خیال قتال و جدال
داری گفت بلی جدال و قتالی خواهم کرد که آسانترش اینست که سرها و دستها از تن جدا شود پس
حر گفت آیا راضی نمیشوید بآنچه میگوید که دست از من بدارید که بر مدینه جدم روم عمر سعد گفت
اگر امر با من بود هر آینه چنین میکردم ولکن امیر تو منع مینماید چون حر از آن ظالم مأیوس شد در
الحال اسب خود را بجولان آورده و رو بجانب سرور مظلومان و دست خود را بر سر گذاشته اظهار
ندامت و پشیمانی نمود و گفت التوبه التوبه یابن رسول الله من نمیدانستم که این کافران با شما چنین
خواهند کرد و چون طغیان ایشان ظاهر شد از گفتار و کردار خود پشیمانم آیا توبه من قبول درگاه
احدیت خواهد شد آنجناب بانهایت التفات فرمودند توبه تو قبول و حشر تو با آل رسول خواهد
شد پس حر عرض کرد که مرا رخصت فرما تا نقد حیات خود را در پای مبارکت نثار کنم بعد از الحاح بسیار
آنجناب او را رخصت میدان داد و حر بعد از مرخص شدن روی نیاز بسوی اطناب آورد و عرض کرد

اشتیاق آبا امادون میفرمایی که نزد خیمه مخدرات حرم بروم و عذر گناه خود را بجوییم چون رخصت یافت بدر سراپرده ها آمد و گفت السلام علیکن یا اهل بیت النبوة ای عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله منم آن بنده که سر راه شما را گرفتم و دلهای شما را ترسانیدم اکنون از کرده خویش پشیمانم و باشد مغفرت بدرگاه عالم پناه شما آمده ام و از سرور دین رخصت مبارزت یا فته ام و از شما استدعا دارم که مرا ببخشید و از تقصیر من درگذرید و در نزد فاطمه زهرا علیها السلام از من شکوه نکنید چون اهل بیت این سخنان را شنیدند بناله و افغان در آمدند و صدای ناله و زاری بگوش دوست و دشمن رسانیدند حر چون ناله جانسوز ایشان را شنید بی اختیار از اسب پیاده شد و طپانچه بر سر و روی خود میزد و میگفت کاش زبانم لال بودی تا اینکه نگفته ام نگفته بودم در آنوقت بعضی از اهل حرم او را دعای خیر کردند و تسلی دادند پس حر با کمال نشاط سوار شد و جولان کنان خود را بلشکر دشمن رسانید **در بعضی مقاتل نقل کرده اند که** **روی ترجیح نازل کرده ابی ذر غفاری بود** بخدمت آقای مظلومان شرفیاب شد و اذن جدال خواست پس آنحضرت فرمود که ای غلام ترا رخص کردم که بهر طرف که میخواهی بروی تو در این سفر همراهی ما نمودی برای طلب عافیت پس مبتلا مشو بگرفتاری ما غلام بیک انجام عرض کرد که یا ابن رسول الله از کجا رواست که من در حالت رفاهیت کاسه های شما را بلیسم و حال که وقت شدت شماست روی بگردانم و شما را واگذارم بخدا سوگند که بوی من بداست و نسبم پست است و رنگ من سیاه است مولای من این اندوه را از دل من بردار و مرا اذن جهاد عطا فرما تا داخل بهشت گردم پس نیکو گردد بوی من و شریف شود حسب نسب من و نورانی گردد روی من قسم بخدا که سر از کمند خدمت بر ندارم تا اینکه این خون سیاه مخلوط گردد بخونهای طیبه طاهر شما تا برکت آن طیب و طاهر گردم پس با الحاح بسیار اذن جدال گرفت **از طوفان نقل کرده اند** که آن غلام سعید بعد از اجازه حرکت امام مجید بدر خیمه های اهل بیت اطهار آمده اظهار عجز و نیاز نموده عرض کرد **نظم** مسافرانه دیار بلا خدا حافظ ٭ حرم سرای رسول خدا خدا حافظ ٭ مصمم سفرم مرده ام خیال کنید ٭ بخدمت ار غلط کرده ام حلال کنید پس بعد از دعای اهل بیت بمیدان آن قوم لئام آمده **سیم غلام ترک** فرزند او لاله

بود چون آن سعادتمند خواجه خود را تنها دید و ناصر و معینی ندارد و دانست که وقت آنست که بمراسم بندگی عمل نماید جان خود را در راه مولای خود در بازد پس بخدمت آن بزرگوار آمد عرض کرد یا ابن رسول الله در این بیابان احدی از یاران نخواهد ماند مرا مرخص فرما تا بدستیاری جان خود را نثار خاک راه فدای نازم **الحاصل** بعد از اینکه از سرور مظلومان اجازه طلبید و بجهت استحلال بعقب خیمه های اهل بیت عصمت و طهارت درآمد و فریاد کرد که ای خواتین سرادق عزت و کرامت ای دختران فاطمه زهرا غلام خود را حلال کنید مدتی خدمت شما را کرده ام اگر تقصیری کرده باشم درگذرید و مرا فراموش نکنید و در روز قیامت مرا بخدمت خود طلبید شما را بخدا میسپارم از سخنان غلام خروش و فغان از خیام اهل بیت امام بلند شد پس ایشان را وداع کرده روانه میدان شد اخر الامر بعد از کارزار مانند حضرت امام حسین علیه السلام بر سر او آمده او را برداشت و بدرخیمه او آورد سر آن غلام را بر کنار گرفت و روی مبارک خود را بر روی او نهاد و گریست چنانچه با شبیه پیغمبر چنان کرد **چهارم جناب علی اکبر بود از بعضی از کتب اخبار نقل کرده اند** که شخصی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله سؤال نمود که یا ابن رسول الله چه نعمت از همه نعمتها بهتر و کدام خوبتر است که او را جوان نکو دارد و نکو دارد که پیر و مغرور دل نشود آنحضرت فرمود جوان هجده ساله که همیشه در پیش نظر پدر روان بود و پدر از روی شفقت زیر قدم او نگاه کند و ملتذ گردد پس راوی عرض کرد که چه چیز بدتر از همه غصه ها مرد را پیر و در دست پیری اسیر میکند آنجناب فرمود باز جوان هجده ساله که با دل پر حسرت عیش و دنیا واندیده از دنیا برود دارای گویند چون حضرت این کلام را گفت گریان شد عرض کردم فدای تو شوم سبب گریه چه شد فرمود نوجوان هجده ساله جدم امام حسین علیه السلام بخاطرم رسید که در کربلا بناکامی بخاک و خون غلطید بدان جهت بی اختیار گریه کردم مجملا جناب علی اکبر از برای اذن قتال بخدمت پدر والا گوهر آمده عرض کرد ای جان پدر هزار جان علی اکبر بفدای جناب تو باد دیگر از برای شما ناصری و یاوری نیست که جان خود را فدا کند یا اذن میدهی فرزند خود علی اکبر را که جان خود را بفدای جان مقدست نماید دیگر طاقت آن ندارم که جناب شما را تنها و غریب و بیکس و محزون مشاهده نمایم هرچند اذن جدال میطلبید

بیکارم

جناب علی اکبر ارزو نمود

ص ۳

قلب مبارکش راضی نمیشد که او را اذن دهد آخر الامر لا علاج مانده قلب محزون خود را رضا نموده
او را اذن داد و فرمود که ای فرزند گرامی حال که عزم آن داری که جان نثاری کنی روانهٔ خیمه شو
تا برادر و مادر و عمها و خواهران را وداع نمایی پس آن سرو گزیده بفرموده پدر روانهٔ خیام طاهرات
گردید و در بعضی از کتب هست که چون نزدیک سرادقات عصمت و طهارت رسید گویا بندای بلند
فرمود سلام بر تو باد ای برادر علیل بیمار و ای اهل بیت ذریهٔ رسول مختار اینست سلام آخر من
دیگر بعد از این صدای سلام علی اکبر را نخواهید شنید و وعدهٔ ملاقات در جنت است آه و اویلا
که چون صدای وداع علی اکبر بلند شد بیمار کربلا و خیمه نشینان بیابان محنت و ابتلا همگی از جا جستند
و بدور ماه وجودش حلقهٔ ماتم زدند و دستها را در آغوشش در آوردند و هر یک چندان ناله و نوحه
نمودند که جملهٔ از ایشان مدهوش گردیدند بر خاک افتادند و با آنکه قلبهای ایشان از داغ عباس و
قاسم و سایر شهدا سوخته و مجروح بود همین که نوبت شهادت باین بزرگوار رسید همگی بر حالت شدند
که گویا همه آنها را فراموش کردند چندان صدای الوداع و نالهٔ الفراق از خیام طاهرات باسمان
بالا رفت که ساکنین سموات و ارضین بگریه و ناله در آمدند و سید الشهداء علیه السلام گویا در
عقب ایستاده بود و گوش بوداع آن نوجوان با پرده گریان میداد و قطرات عبرات از چشمهای
حق بینش جاری گردید **و از حکمة الذاکرین** و نجات الخائفین جناب زینب بشبیه
پیغمبر فرمودای علی اکبر حالا که میدان میروی من هم وصیتی دارم وقتی که پیش مادرم فاطمهٔ زهراء
میروی بگو دختر سلام میرساند اما در دست گروه ظالمین تعجیل مکن بجهت آنکه اکبر نزد ما ستا شد
از آنست که در نزد ما است بگو اما دراگر تو نزد محشر بدانکه در دانهٔ جدم پیغمبر و عمامهٔ پر خون پدرم
حیدر و پیراهن زهرا لود برادرم حسن و پیراهن خون آلود حسین را زمینت کنفین و قنداقهٔ محسن
در کنار و عرصهٔ رستخیز قدم گذاشته قیامت دیگر برپا خواهی نمود اما تا دختر زینب با بدنهای
زخمین پسر و یتیمان بی پدر و زنان بی پسر و قنداقهٔ علی اصغر و لباس عروسی قاسم خون جگر و
با علمدار بریده دست و همچنین های شکسته غل بگردن دست بسته و لب تشنه و شکم گرسنه بعرصهٔ
محشر قدم خواهم گذاشت و بساط حشر را برهم خواهم داشت و علم قیامت دیگر در قیامت خواهم افراشت
پس آن نعازم میدان شهادت از پیش و اهل بیت در عقب سرا و گریه کنان آمدند پس ستمه مظلومان

شفاعت جناب زینب

ص ۳

گویا بدست خود کفن بر جسد نازنینش پوشانید و اسلحهٔ حرب بر قامتش بیاراست پس دست
مبارک را برداشته در آغوشش در آورد و او را وداع نمود و بعد از وداع سوار کرده روانه میدان
نمود در آن وقت گویا مادر و خواهرانش در رکاب عنانش را بچسبند و بجای اشک خون از دیده
ریختند **نظم** هجوم اهل حرم شد بدور آن مولا ٭ بگوش چرخ رسانند بانک و اعلا
گرفت مادر مسکین بناله دامن او ٭ دو دست خواهر کبری فکند گردن او ٭ گرفت خواهر
صغری عنان توسن را ٭ ٭ برنگ ماتمیان کج نمود گردن را ٭

مجلس سیزدهم

در جدا شدن دستها از بدن چهار نفر و کیفیت وهب با زوجه اش و تحریص نمودن وهب را بجنگ و شکایت جناب سید الشهداء علیه السلام بجدش و پیر بسیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله دستها که قطع نمود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من
امة خاتم النبیین و شیعة امیر المؤمنین و محبی اولاده الطاهرین و صلی الله علی الشهداء السعید
الذین بذلوا رؤسهم و ایدیهم فی سبیلک سیما الجعفر ذو الجناحین و الوهب و العباس بن امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و ظالمیهم من الآن الی یوم الدین **فبعد**
حاصل مضمون بعضی از فقرات یعنی صلوات بفرست ای پروردگار من بر آن شهدائی که در راه رضای
تو سرها و دستها نثار نمودند خصوصاً بر جعفر و وهب ابن حباب الکلبی و ابو الفضل ابن امیر المؤمنین
علیه السلام بدانکه دستهای چهار نفر شهید را در جهاد فی سبیل الله بشمشیر کین و عدوان
از بدن خویشتن جدا نمودند **اول ایشان جعفر ابن ابیطالب بود**
و ذکر فضل او همین بس که سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء فرمود **نظم** منزله

وداع علی اکبر

اهلبیت

مجلس سیزدهم

عم کعبی جعفر وهب الله له جناحین واو را رسول خدا با سه هزار نفر بجنک بعضی از کفار فرستاد وایشان قطع منازل نموده تا اینکه در منزلی که آن را موته مینامند بلشکر کفار برخوردند ولشکر کفار صد هزار نفر بودند وایشان با وجود قلت اندیشه نکردند با آن صد هزار در مقابل ایستادند و بمحاربه مشغول شدند **و در روایت** وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مدینه بحکم الهی کارزار ایشان را میدید واصحاب را خبر میداد وفرمود که جعفر علم برداشت بمیدان رفت دست راستش را جدا کردند وعلم را بدست چپ گرفت پس فرمود دست چپش را نیز انداختند علم را بسینه خود چسبانیدند پس جعفر رو بسمت مدینه کرد وگفت السلام علیک یا رسول الله سلام کسی که هرگز ترا ملاقات نخواهد کرد پس ضربتی زدند واو را بر زمین انداختند ورسول خدا این سخنان میفرمود وگریه میکرد وچون دید کافران سر عمش را با سر نیزه از زمین بلند کردند دیگر تاب نیاورد وامبا کثرا بجانب آسمان کرد وچون ابر بهار میگریست وگفت الهی پسر عم مرا رسوا مکردی حق تعالی دو بال از زمرد سبز بجعفر کرامت فرمود از سر نیزه های کافران بروضه رضوان پرواز کرد وبا این جهت او را جعفر طیار میگویند آه آه یا رسول الله راضی نشدی بدن جعفر را در سر نیزه های کافران ببینی اما روز عاشورا بدن پاره پاره حسین را در زیر سم اسبان خورد کردند ودر بدن جعفر نود جراحت بود اما در بدن حسین هزار وسیصد وپنجاه زخم بود همه از پیش رو **و دوم از ایشان وهب ابن حباب کلبی بود** جوان زیبا روئی ومادر وعروس نیز همراه داشت مادرش نزد وی آمد وگفت ای فرزند نگاه کن که فرزند شافع قیامت چه گونه در این صحرا بیکس وتنها مانده ای نور دیده برخیز وخون خود را در محضر امام اخیار بریز تا آنکه بموافقت آنجناب داخل بهشت شده ومرا در نزد فاطمه زهرا سربلند نمائی الحاصل بعد از اینکه وهب اجازه خواست ورجز خوان روی بمیدان نهاد وجماعتی از آن اشقیا را روانه سقر نموده ونزد مادر آمده وگفت یا اماه ارضیت عنی ای مادر از من راضی شدی گفت خدا از تو راضی شود **واز بحار بروایت** منتخب عروسش گفت ترا بخدا قسم میدهم مرا در مصیبت خود محزون مکن وخراب مکن وبیشوهر مگذار پس وهب گفت رضای مادرم بهتر است از رضای تو مادرش گفت ای فرزند اعراض کن از سخن عروس بدرستیکه تو بشفاعت جدت حسین فایض

غمشوی مگر برضای او ورضای من پس وهب خوشحال ومسرور بجانب میدان شتافت وانقدر محاربه کرد که لشکر اعدا با امان آمدند تا اینکه او را دست با کرفتند ملعونی از اهل کوفه دست او را جدا نمود پس شمشیر را بدست چپ گرفت مشغول جنگ بود که ملعونی از قبیله کنده دست چپش را جدا نمود پس زن وهب عمود خیمه را گرفته ورو بمیدان کرد وصیحه بر وهب زد تحریص وترغیب میکرد ومیگفت ای وهب پدر ومادرم فدای تو باد در یاری حسین وحرم او جنگ کن تا کشته شوی پس وهب گفت تو مرا منع میکردی چگونه آمدی با من جنگ میکنی پس زن وهب بنا کرد بگریه کردن وگفت ای وهب امام حسین جگر مرا سوزانید وقتی که میفرمود واغربتاه واقلة ناصراه آیا فریاد رسی هست که بفریاد ما برسد وگریه اهلبیت مظلوم در خیمها من طاقت نیاوردم با ایشان بنشینم پس گفت زنان را نه بعد از ذریه رسول خدا حرام است آه آه یکدست دیگر را بجا قطع نمودند آن دست عبدالله طفل یتیم جناب امام حسن بود الی آخره **سیم از انها عباس ابن امیر المؤمنین بود** وقتیکه آن بزرگوار زاری وبیقراری تشنه کامان را دید بیطاقت گردید پس بر مرکب سوار شد ونیزه خود را برداشت ومشکی برگرفت وروانه فرات گردید وچهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند از هر جانب جناب عباس را احاطه کردند وسر راه بر او گرفتند آن سقای تشنه لبان بر آن قوم بی ایمان حمله نموده بضرب سنان منافقان را بر خاک هلاک انداخت تا اینکه هشتاد نفر از ایشان بقتل رسانید ومرکب بمیان فرات انداخت واز مرکب فرود آمد ومشک را پر آب کرد وچون از گرمی هوا وحرارت تشنگی بر او غالب شده بود دست دراز کرد آب بیاشامد از تشنگی برادر مظلوم خود وعیال واطفال آن حضرت بخاطر آورده پس آب را از دست خود ریخت وگفت نه والله قطره از آب نخورم وحال آنکه آقای من حسین وعیال واطفال او تشنه اند این هرگز نخواهد شد که ایشان تشنه باشند ومن آب بیاشامم **از صاحب ریاض الشهاده نوشته** که آورده اند حرکت جناب عباس نیز چون حال صاحب خود را بدان نهج دید که جناب آب را نخورد الحیوان نیز سر خود را بالا کرده قطره از آب ننوشید پس جناب عباس مشک را

بدوش راست کشید بر مرکب سوار شد ناگاه آن اشقیا سر راه براو گرفتند جناب عباس با آن
قوم نسناس محاربه مینمود و راه می پیمود که شاید جرعه آبی بلب تشنگان رساند آه و اویلاه ناگاه
یزید ابن ورقاء ولد الزنا از کمینگاه در آمد و حکم بن طفیل نیز او را امداد کرده و ضربتی بر آن نور دیده حیدر
کرار زدند دست راست و را از تن جدا کردند آن شیر بیشه شجاعت از آن ضربت پروا نکرده مشک را
بدوش چپ کشید شمشیر را بدست چپ گرفته و بر آن اشقیاء حمله کرد پس آن علمدار لشکر شهدا و نور دیده
علی مرتضی با لب تشنه و جگر تفیده و دست بریده و بدن مجروح با انکروه جدال مینمود و فوج فوج کفار و نابکار
برادر بزرگوار خود را یاری مینمود که ناگاه ملعونی ضربتی بر آن مظلوم لب تشنه زد که دست چپ او را جدا کرد
مشک را بدندان گرفت و بر کاب شمشان را از پهلوی خود دور میکرد **چهارم از ایشان**
آن دستهاست که جمال ملعون قطع نمود شب بعد از عاشوراء بطمع بند
زیر جامه در چه حالت بود سر از بدن جدا و اغشته بخون و لباس غارت شده و باد خاک و ریگهای صحرا را
بر او افشانده مکبا علی وجهه از روی سیاه میگوید با ینصور و هیئت پیدا کردم نظرم به آن بند زیر جامه
افتاد دست دراز کردم بکشایم دیدم گره بسیاری بر او زده بسعی بسیار گره او را گشودم دیدم آن
مظلوم دست راست خود را آورد و بند زیر جامه را گرفت هر چه سعی کردم آن بند را از دست مظلوم بگیرم
نتوانستم پس شقاوت مرا واداشت بتحصیل حریرکه قطع نمایم دست مظلوم را پس قطعه شمشیری یافتم
آن را که داشتم بدست مظلوم آنقدر زدم که دست او را جدا نمودم پس دست زدم که گره بند زیر جامه را
واکنم دیدم دست چپ خود را آورد بند زیر جامه را گرفت باز آنچه سعی نمودم که دور نمایم دستش
جناب را نتوانستم بهمین قطعه شمشیر آنقدر زدم که دست چپ او را نیز قطع نمودم پس دست دراز
کردم که بند او را بکشایم ناگاه دیدم که زمین بلرزه آمد و آسمان بتزلزل و صدای شورش و غوغای عظیم
شنیدم که قایلی میگفت وا ابناه وا مقتولاه وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه یا بنی قتلوک ما عرفوک و من
شرب الماء منعوک بوحشت عظیم صیحه زدم خود را میان کشتگان انداختم دیدم سه مرد و سه زن ایستاده
و حلقه بدور ایشان ای عزادار آن زن مادر آن جناب فاطمه زهرا بود و آن سه مرد جد او محمد
مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی بودند **الحاصل** پیغمبر خدا او را در آغوش گرفته میفرمود
فدیتک یا حسین بخدا قسم که از دست بر من بر تنم سر از بدن تو جدا و جبین تو بخون آغشته و خون

از گلوبت جاری پس آن جناب ملاحظه دست آن جناب نموده دید که دستش جدا شده فرمود یا بنی من
قطع یدک الیمنی و بآن اکتفا نکرده دست چپ ترا نیز قطع کرده آه آه پیغمبر خدا از هرزه و بحصله
بیجاه زخم پرسید آن مظلوم عرض کرد ای جد بزرگوار جمالی از مدینه با من همراه بود بجهة بند زیر جامه
دستهای مرا قطع نمود و شمار او بد خود را در میان کشتگان انداخت چون رسول خدا صلی الله علیه
و آله این کلمات را شنید گریه بسیاری نمود میان کشتگان تفحص آن جمال نمود همینکه نظرش بر آن ستمکار شقی
افتاد کف بجمال ترا با من چکار است قطع میکنی دستهایی را که جبرئیل و ملئکه خدا آنها را بوسیده اند
و تبرک جستند با آن اهل آسمانها و زمینها آیا کفایت نکرد آنچه ملاعین کوفه با آن کردند از ذلت و هتک
حرمت زنان او نمودند بعد از اینکه در پس پردها بودند خدا روی ترا ای جمال سیاه کند در دنیا و آخرت
و دو دست و پاهای ترا قطع کند و لنعم ما قال **نظم** ایا ابن بریزه انکسی جاتمی تا انکه قطع دست نمود ستایان

مجلس چهاردهم

از شهدای کربلا چهار نفر عیال همراه داشتند التماس نمودن زن وهب که زن سلک کنیزان خواهران امام حسین باشد

و امدن حبیب با مسلم بن عوسجه بن کربلا و استدعای زن وهب که از جمله کنیزان باشد و کفتگوی زن علی بن
مظاهر با او **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم**
السلام علی انصار الله السلام علی انصار رسول الله السلام علی انصار ولی الله السلام علی
انصار آل الله هنیئا لهم انهم کالجبل لا تحرکه العواصف و لا تزلزله القواصف و ان مثل
نسوانهم کامرأة زهیر و ام وهب و زوجة علی بن مظاهر حیث بذلن مهجهن و ساعدن سادتهن
کرجالهن رحمة الله علیهن و لعنة الله علی اعداء آل محمد من الجن و الانس اجمعین **فبعد** مضمون بعضی
از فقرات سلام بر انصار اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله کوارا باد بر ایشان که جاست مثل ایشان و بودند
مانند کوه محکم که از وزیدن باد خلاف بحرکت و اضطراب در نیایند و از شدت زلزله و رعد و برق و صاعقه
در هم نشکند کانوا مقیمین عند الله و بجا پاید امید شو مانند زنهای ایشان مثل زن زهیر و مادر وهب
و زوجه علی بن مظاهر مثل مردها خون دل جانهای خود را بر ساداتشان بذل نمودند رحمة خدا

باد بر ایشان بلی از کتب مصایب چنان بنظر در آمد که از شهداء کربلا چهار نفر عیال همراه داشتند

اول زهیر ابن قین چنانچه از بحار و مهیج و مجمع المصایب و جماعتی از بنی فزاره و بجیله که ما با زهیر بن قین هم سفر بودیم در زمانیکه از مکه مراجعت نمودیم و در پیش سر امام حسین مسافت طی نمودیم تا اینکه آنحضرت در منزلی نزول نمودند و ما در نزدیکی آنحضرت منزل نمودیم مشغول بطعام خوردن بودیم ناگاه رسول فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد بزهیر گفت که فرزند پیغمبر خدا ترا میطلبد پس ما همگی لقمه در دست داشتیم بعد از آن زوجه زهیر که دیلم دختر عمرو بود گفت سبحان الله ای زهیر فرزند رسول الله ترا میطلبد تو هنوز نشسته برخیز برو بخدمت او پس زهیر بخدمت آنجناب رفت آنحضرت تکلیف جهاد نموده زود بی بخوشحالی برگشت فرمود که خیمه او را برکنده در جوار سراپرده امامت زدند پس متوجه رفیقان شده ایشانرا تکلیف بنصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده رفقای او روانه کوفه شدند پس زهیر متوجه زوجه خود شد گفت ای یار غمگسار من بخدمت فرزند رسول مختار عازم کارزارم تا جان خود را نثار راه او سازم ترا هر حقیکه در ذمه من باقی و بر قرار است از مال من بردار و حلال کرده باهل خود ملحق شوم نمیخواهم که بسبب من ترا صدمه رسد برو اینچنین گفت ای زهیر من هرگز از تو جدا نشوم چنانچه تو خواهی در نزد مردان خاندان رسالت باشی من هم میخواهم که در کربلا خدمت فاطمه زهرا کنم خدمت کاری بندم پس زهیر او را دعا کرده و در رکاب فرزند رسول خدا بود تا در وقت شهادت زهیر زنش از او استدعا کرد که از جناب سید الشهداء علیه السلام استدعا نماید که او را بدست خواهران خود سپرده از جمله کنیزان خود شمارند پس زهیر از آنجناب استدعا نمود آنحضرت قبول نموده آن زن را بجناب زینب خاتون سفارش نموده ای عزاداران اصحاب مظلوم یک نفر دو نفر جمع میشدند اما لشکر مخالف پنج هزار چهار هزار مشهور است که ملاعین کوفه پی در پی نعل بندی میکردند بکربلا میآمدند و هر دسته که میرسید طبل شادیانه میزدند چون تاسوعا شد شمر ولد الزنا با چهار هزار مثل خوک رسید باز طبل شادی زدند جناب علی اکبر از پدر بزرگوار پرسید که ای پدر باز چرا طبل میزنند سید الشهداء سلام الله علیه فرمود که شمر با لشکرش وارد شدند علی اکبر عرض نمود ای پدر چرا برای ما ناصری و معینی نمی آید پس اعانت

کنندگان ما کی میرسند حضرت فرمود میایند بعد از زمانی دیدند از سمت کوفه گردی نمایان شد حضرت فرمود اینها ناصر و اعانت کننده گان ما هستند تا نزدیک رسیدند دیدند دو نفر پیر زنی سفید بکی جبیب و دیگری مسلم ابن عوسجه هر زمان قدم بر میدان میگذاشتند عریضه حسین بیکس حسین مظلوم حسین **دوم زن هلال بن نافع بود** در وقت میدان رفتن هلال زن او التماس کرد که مرو و مرا بیوه مکن او چون آنحضرت از گفتگوی آن ضعیفه مطلع شدند فرمود ای هلال جانب زوجه ات را رعایت کن الی آخره **سیم زن وهب بن حباب کلبی بود** خلاصه مطلب وهب در وقت وداع آمد عروس را وداع نماید گفت که التماس آن دارم که بقضای الهی راضی شوی و در این بلیه صبر نمایی عروس گفت ای عزیز جان جمیع عالمیان فدای قدم سرور شهیدان باد هرگاه بر زنان جهاد جایز میبود جان خود را فدای فرزند رسول خدا مینمودم لکن از تو توقع آن دارم که در حضور شاه مظلومان عهد نمایی که بی من قدم در بهشت نگذاری که در روز قیامت مرا باز طلبی و از آن بزرگوار نیز التماس کنی که مرا از جمله کنیزان شمرده بجناب زینب سفارش نماید وهب قبول نموده هر دو بخدمت آنشاه کم سپاه آمده آن زن عرض کرد که یا ابن رسول الله یقین دارم که شهیدان راه تو هنگامیکه از مرکب افتادند حوریان سر ایشانرا در کنار گرفته غبار از رخسار شان پاک خواهند نمود حاجتم اینست که مرا در قیامت باز طلبد وهب بی من در بهشت قدم نگذارد و استدعا از شما دارم که مرا بخواهران خود سپاری که از جمله کنیزان باشم سرور شهیدان و اهلبیت مو پریشان از سخنان آن زن نالان و گریان شدند وهب عرض کرد که یابن رسول الله گواه باش که بی او قدم بجنت نگذارم و شما نیز او را بخواهران حرم سرای عصمت و طهارت بسپار پس حضرت قبول نموده پس وهب روانه کارزار شد **چهارم ایشان زوجه علی بن مظاهر بود** و آن بر سبیل اجمال اینست که در شب نهم محرم نصف شب سید الشهداء از خیمه بیرون تشریف آورده و تکیه بر شمشیر نموده کرسی گذاشتند و بر کرسی قرار گرفت و همه اصحاب جمع شدند و خطبه در نهایت بلاغت و فصاحت ادا نموده و در آخر خطبه فرمودند ایقوم شب شما را فرو گرفته فاتخذوه سبیلا هر کدام راهی بگیرید بروید بخدا قسم که اگر این لشکر بمن ظفر یابند شما هرگز بکی نمیرسانند پس حبیب برخاست و گفت یابن رسول الله دوست دارم اینکه کشته شوم پس

باز کشته شوم تا هفتاد مرتبه هرگز از شما مفارقت نخواهم کرد و سایر اصحاب آنحضرت نیز قریب باین مضمون کلماتی ادا کردند انجناب همه را جزای خیر دادند بعد از آن فرمود که آگاه باشید هر کس در منزل خود زنی داشته باشد او را بر گردانند بر اهلش پس یکنفر از اصحاب برخاست عرض کرد چرا چنین کنیم یا سیدنا و مولینا و عمادنا فرمود بدرستیکه زنهای ما را اسیر خواهند نمود و من میترسم بر زنهای شما اسیری پس برخاست از اصحاب آنحضرت علی بن مظاهر و رفت بخیمهٔ خود چون نظر زوجه اش بر وی افتاد برخاست بجهته تعظیم او و تبسم نمود فقال لها دعی التبسم پس علی بن مظاهر بر زنش گفت که واگذار تبسم را که زمان زمان شادی و سرور نیست و جوابش گفت یا ابن مظاهر بدرستیکه من شنیدم که غریب فاطمه خطبه میخواندند نشنیده بودم مثل آن را مگر در زمان امیر المؤمنین علیه السلام و شنیدم در آخر خطبه همهمه و دمدمه نفهمیدم چه میفرمود پس علی بن مظاهر گفت آنحضرت فرمودند کسیکه در خیمه اش زنی باشد بر گرداند بجانب اهل او گفت شما چه عرض نمودید گفت ما عرض کردیم چرا بر گردانیم فرمود زنهای ما را اسیر خواهند نمود و من میترسم از زنهای شما باسیری آن زن صالحه گفت پس تو چه میکنی علی گفت بیا برخیز پیش بنی اعمامت پس آن زن برخاست و سر خود را کوبید بستون خیمه و گریست گریهٔ شدیدی و گفت انصاف نکردی با من ای پسر مظاهر أیسرك ان تسلب بنت رسول الله ازارها من علی رأسها آیا خوشحال میکنند ترا که لباسهای بنت را غارت نمایند و مقنعه از سرش بردارند و من مستور باشم و آیا خوشحال و مسرور میکند ترا یا ابن مظاهر ان تسلب سکینة قرطاها من اذنیها ای پسر مظاهر که هر دو گوشوارهٔ سکینه را از گوشش در آورند و انا اتزین بقرطی و من زینت بر خود نمایم بگوشوارهای خود و با مسرور میشوی که لباسهای دختر رسول خدا را غارت نمایند و من در خانهٔ خود با آرام دل بخوابم جمیع مستور باشم آیا تو میخواهی که در روز قیامت در خدمت رسول خدا رو سفید باشی و من در نزد فاطمه زهرا رو سیاه باشم لا والله نه قسم بخدا شما مردها جانهای خود را بمردان ایشان فدا نمائید و ما زنها جانهای خود را فدای زنان ایشان مینمائیم پس علی بن مظاهر بر گشت بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام و عرض کرد ای مولای من ابا و امتناع مینماید اسدیه بجانب خویش و اقارب خود و فتن را بالکلیه در نظر بنا کرد و چیزی بجز از مواسات شما حضرت فرمود خدا یتعالی شما را جزای خیر دهاد از اهل بیت صلی الله علیه و آله از مروت بعید است دور افتادن از اهلش و مروت نیست ذلیل شدن حرم

ص ١٧

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس پانزدهم

باشدت گریه نمودن سکینه خاتون در چهار موضع

ومپوسیدن یزید لعین چوبی را که گریه میکنی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بعظایم مصیبات الحسین واجل رزیتنا بجسایم رزیات الحسین واطفا نیران سینتنا بقطرات عبرات الحسین و وا اسفاه مما جری علی البنین و بنات الحسین وهم ما بین من تخمش وجهها بیدیها و من تنزع قرطها من اذنیها و بین من یستجیر فلا یجار و یستنصر فلا ینصر سیما ابنته الصغیرة التی اصابتها سهام الدهر و لیس لها شغل الا البکاء بدوام الدهر و ناحت لابیها فی اللیل والنهار و لکن اشدها اربع و لعنة الله علی ظالمی آل محمد اجمعین الی یوم الدین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه ای تاسف ببنیها از مصائبی که وارد آمد بر فرزندان و دختران سید مظلومان و حالت ایشان این بود که بعضی بدودست روهای خود را مجروح میساختند و بعضی را گوشواره از گوشهای او میکندند و بعضی طلب مینمود پناه دهنده را کسی پناه نمیداد و اعانت میطلبیدند کسی اعانت او نمیکرد خصوصا سکینهٔ مظلومه دختر امام مظلوم که مصیبتهای و زکارهای صغیره وارد آمده بود شب و روز در مفارقت و عزای پدر بزرگوار نوحه و گریه میکرد و لکن در چهار جا بشدت گریه نمود **اول در شب عاشورا** میگوید در میان خیمه نشسته بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم و چون از خیمه بیرون آمدم دیدم پدرم نشسته و اصحاب دور او میباشند پس پدرم فرمود که شما آمدید با من بجهة اینکه من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده اند بدل و زبان و حال میبایید که شیطان بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده اند و حال بدانید که ایشان را مقصدی نیست مگر کشتن من و یاران من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن ایشان اموال من و من میترسم که شما ندانید یا دانید و شرم کنید مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرام است پس هر کس کاره باشد در یاری ما بر گردد در این وقت زیرا که شب پرده اینست و کسی بکسی نیست و کسیکه ما را یاری کند بجان خود با ما خواهد بود در درجات

ص ١٨

مجلس پانزدهم گریه نمودن سکینه خاتون در چهار موضع اول در شب عاشورا

عالیه جنان سکینه خاتون میگوید والله ما اتم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشرة
وعشرین بحذا اهنوز کلام آن جناب تمام نشده بود که جماعتی از بی وفایان که بطمع دنیا آمده بودند
طریق بیوفائی را پیش گرفته دسته دسته دران بیابان متفرق شدند چون این را دیدم
برگشتم بخیمه و اشک از دیدها میریخت عمه ام ام کلثوم مرا دید و گفت ترا چه میشود قصه را نقل
کردم چون این را شنید ناله و وا ابتاه و اجداه و احسناه و احسیناه و اقلة ناصراه بر آورد و میگفت
نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاص خواهیم یافت شد گاش ایشان راضی میشدند که بعوض
برادرم ما را هلاک میکردند **روضهٔ گریهٔ او و قتیکه بدن سید مظلومان**
پاره پاره شبیه پیغمبر علی اکبر را بسمت خیمه ها آوردند و خود آن بزرگوار نیز با دیدهٔ اشکبار داخل خیمه
شده باطراف خیمه نگاه میکرد و گویا جای نشستن علی اکبر را نظر میکرد و درین حال سکینه خاتون
پیش آمد و گفت ای پدر بزرگوار چه واقع شده است که خبر مرگ خود را بما میدهی و اشک از دیدها
میباری و کجاست برادر من علی اکبر حضرت فرمودند برادرت علی اکبر را این قوم لعین کشتند سکینه این
خبر وحشت اثر را شنید فریاد کشید و اخاه و امهجة قلباه و از شدت کدورت و بیتابی خواست
که از خیمه بیرون رود حضرت او را مانع شد و فرمود ای سکینه صبر کن و بیتابی مکن سکینه عرض کرد
یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر بزرگوار چگونه صبر نماید کسیکه مانند علی اکبر برادر
را کشته باشد و دراندوه و کدورت باشد پدر او را چنین است در این صورت صبر و شکیبائی مشکل
است **سبب گریهٔ او در وقت وداع پدر بزرگوارش** سکینه پیش
آمد و گفت ای پدر بزرگوار تن بمرگ داده و ما را بکه میسپاری آن امام غریب گریست و فرمود ای نور دیده
من هر که یاوری ندارد یقین مرگ را برخود قرار میدهد ای دختر یاور همه کس خداست و رحمت خدا در دنیا
و عقبی از شما جدا نخواهد شد پس آن امام مظلوم فرزند خود را در بر کشید و او را بر سینه خود چسبانید
و به استین اشک از دیدهٔ آن نور دیدهٔ خود پاک کرد و فرمود **نظم** سیطول بعدی یا سکینة
فاعلمی ❁ منک البکاء اذا الحمام دهانی ❁ ای نور دیده ای سکینه بدانکه چون من شهید
شوم و ترا عزادار باید بعد از من گریه تو دور و دراز خواهد شد و پیوسته اندر دیدهٔ پدر گریه خواهم
کرد **نظم** لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ❁ ما دام منی الروح فی جثمانی ❁ ای سکینه دل

روضهٔ گریهٔ سکینه بر نعش علی اکبر در وقت وداع امام حسین

مرا با شک دیده خود مسوزان و از گریهٔ حسرت خود آتش بر دلم میندازو مادام که روح در بدن
منست و زنده ام گریه مکن **نظم** فاذا قتلت فانت اولی ❁ بالذی تاتینه یا خیرة النسوان
هر گاه من کشته شوم و بقتل آورند مرا تو سزاوارتری بگریستن ای بهترین زنان **چهارم گریهٔ**
او مظلومه در مجلس یزید لعین که روایت است از نامحرمان پوشیده و از دیدهٔ
سیل سرشک جوشیده پرسید که این دختر کیست و اینقدر گریه چیست این سخن آن ملعون بیشتر آتش
افروز دل سکینه شد و چنانکه گریه گلویش را گرفت که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت نماید یزید لعین
گفت ای سکینه چرا اینقدر گریه میکنی گفت چگونه گریه نکنم و حال آنکه چادری ندارم که روی خود را از تو
و نامحرمان دیگر پنهان سازم آن ملعون گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را که چه قدر قلب او در حق
اولاد رسول قساوت داشته اه اه ای عزاداران تعجب از سوال این ملعون است که چرا گریه میکنی ای
ولد الزنا سکینه چگونه میتواند گریه نکند با همهٔ این مصایب مانند امام حسین علیه السلام پدر
مهربانش شهید و مانند علی اکبر برادر توانش بدن پاره پاره بخون خویش غلطان و خود با عمه ها اسیر
در مجلس نامحرمان و سر پدر بزرگوار ❁ با سرهای یاران در برابر دشمنان

✢ مجلس شانزدهم ✢

در تمام شدن آبها از خیمها در نهم محرم و عطش اطفال
و تشنه بر گشتن چهار نفر از شریعهٔ فرات و آب آوردن بر بریر
بجهت اطفال اهلبیت و مجلس آب بر زمین و تشنه ماندن ایشان و رسیدن بر تشنه امام حسین
❁ علیه السلام و علیه الاف التحیة و الثناء ❁

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ❁ بسم الله الرحمن الرحیم ❁ الحمد لله الذی رفع مدارجنا
بالحزن والبکاء فی عزاء الحسین و محی سیاتنا بقطرات عبرات الحسین علیه السلام و فضل مجالسنا
بذکر مصایب الحسین علیه السلام و شرفنا علی سایر الامم بالدخول فی زمرة اولیاء الحسین
علیه السلام والصلوة والسلام علی محمد سید المرسلین جد الحسین علیه السلام و علی علی امیر
المؤمنین ابی الحسین و علی فاطمة سیدة نساء العالمین ام الحسین علیه السلام و علی الحسین

گریستن سکینه در مجلس یزید

مجلس شانزدهم تشنه برگشتن چهار نفر از شریعهٔ فرات و آب آوردن بریر

علی اخ الحسین علیه السلام وعلی اصحابه السعداء والشهداء السالکین مسالک الحسین الذین هم
وردوا الشریعة ووصلوا الفرات ورجعوا منه عطشانا کمولاهم الحسین ولعن الله علی الکفرة
والفجرة من اعداء الحسین ∴ **فصل** ∴ حاصل مضمون بعضی از فقرات صلوات بر اصحاب
شهداء سعادت مند در طریق حق سلوک نمودند مانند سلوک حسین الجنان کسانی که داخل
شریعهٔ فرات شدند تشنه از فرات بیرون آمدند اقتدا نمودند بمولای خویش حضرت امام حسین عزیز من
چهار نفر بشریعهٔ فرات داخل شدند تا هر چهار نفر تشنه بیرون آمدند **اول ایشان بریر بن**
خضیر همدانی بود چنانچه ابن نما از بعضی از ثقات از سکینه خاتون فرمود در روز
نهم ماه محرم تشنگی بسیار بما غلبه نمود وآبهای ما تمام شده وظرفها خالی افتاده ومشکها خشک
شده بود از شدت حرارت چون نزدیک بغروب شد بسیار تشنه شد وبعضی از دخترها نیز تشنه بودند
پس من رفتم بنزد عمه‌ام زینب از تشنگی خود مان او را خبر دارم شاید آبی برای ما نگاه داشته باشد
چون بخدمت عمه رسیدم دیدم در خیمهٔ خود برادر شیرخوارهٔ مرا در بغل گرفته که گاهی می‌نشیند وگاهی
برمیخیزد وآن طفل شیرخوار مانند ماهی در میان آب اضطراب مینماید ناله میکند وعمه‌ام میگوید صبرا
صبرا یا ابن اخی وانّی لک الصبر وانت علی هذه الحالة المشؤمة صبر کن صبر کن ای فرزند برادرم و
کجاست از برای تو صبر وحال آنکه برین حالت بد هستی آه آه دشوار است بر عمهٔ تو صدای گریه ترا بشنود
ونتواند نفع بتو رساند سکینه میگوید چون این هارا شنیدم صدا بگریه بلند نمودم عمه‌ام فرمود سکینه
گفتم بلی گفت چرا گریه میکنی گفتم بحالت برادر شیرخواره‌ام وتشنگی خود را ظاهر نکردم که مبادا غم عمه
زیادتر شود گفتم ای عمه جان هرگاه حرامی فرستادی بخیمهٔ بعضی از عیالهای انصار شاید در نزد ایشان
آبی پیدا شود پس عمه‌ام برخاست ودست آن طفل را گرفت ومن همراه وی رفتم بخیمهٔ پسر عموی حضرت امام حسین
علیه السلام فرستاد بخیمه‌های انصار شاید در نزد ایشان آبی پیدا شود ونزد ایشان هم آبی ممکن نشد
پس عمه‌ام مأیوس شده برگشت بخیمهٔ خود وبا او بودند قریب بیست نفر از اطفال پسر ودختر وشروع
نمود بگریه وما نیز گریه میکردیم پس ناگاه یکنفر از اصحاب دیدم که او را بریر همدانی وسید القراء میگفتند
مطلع شده وگریهٔ ما را شنید خود را بر زمین افکند خاک بر سر وصورت میریخت واصحاب خود را
صدا کرد وگفت وای شما چیست ایام رفت که دختران فاطمهٔ زهرا از تشنگی هلاک شوند وقائمه

شمشیر در دست ما باشد نه قسم بخدا خیری نیست در زنده گانی بلکه باید پیش از ایشان بمیریم
مجملا چهار نفر مشکی برداشتند قصد فرات نمودند چون موکلین ایشان را دیدند گفتند کیستید
بریر گفت منم وایشان هم اصحاب منند تشنگی بر ما غلبه نموده آمده‌ایم آب بخوریم گفتند همین
جا باشید تا برئیس خود معلوم کنیم ومیان رئیس ایشان وبریر قرابتی بود گفت بگذارید آب بخورند
همینکه داخل فرات شدند بریر گفت بخاطر بیاورید تشنگی اطفال الحسین وآب بخورید وتعجیل نمائید
شاید آبی بلب تشنهٔ آنها برسانیم اصحاب بریر گفتند قسم بخدا آب نمیخوریم پیش از اینکه سیراب شوند
اطفال اهلبیت آن ظالمان مطلع شدند برئیس خود معلوم کردند آن ملعون گفت نگذارید پس آنها
احاطه کردند اصحاب بریر را بریر باصحاب خود فرمود یکی از شما این مشک را بدوش خود بکشد
وما این قوم را منع میکنیم پس یک نفر مشک را بدوش خود کشید آن ملاعین بنای تیر اندازی گذاشتند
یک تیر آمد بر بند مشک خورد واز وی گذشته بدوش آن شخص نشست وخون جاری شد بقدمهایش چون
مشک را ملاحظه کرد دید که سالمست گفت حمد خدا را که گزندی حرا نکرد دارندهٔ مشک نمود چون
بریر دید که آن ملاعین دست بردار نیستند بصدا بلند ندا کرد وای بر شما ای اعوان واولاد
ابوسفیان فتنه برپا مکنید **در آنوقت** جماعتی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام
صدای بریر را شنیدند پس سوار شده بجانب ایشان روانه شدند چون آن ملاعین ایشان را دیدند
برگشتند بریر مشک را نزد خیمه گذاشت وگفت بنوشید ای ذریهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله
آن اطفال تشنه همینکه اسم آب را شنیدند وصیحه کشیدند بریر از برای ما آب آورده پس خود را
افکندند در سر مشک بعضی در بغل میگرفت وبعضی صورتش را با ومیمالید وبعضی سر دل میمالید
چون ازدحام ایشان بسیار شد دهن مشک باز شده آب بر زمین ریخت پس صیحه وناله اطفال
بلند که آب بر زمین ریخت ای بریر پس بریر بشریعهٔ فرات داخل شد وتشنه بیرون آمد واطفال
نیز از مشک آب ننوشیدند **دویم جناب عباس بود که داخل شریعهٔ**
فرات شد مشک را پر آب کرد چون از گرمی هوا وحرارت هیجا تشنگی بر او غالب شده بود
در آنحال دست دراز کرده که آب بیاشامد تشنگی برادر ولب تشنهٔ خود وعیال واطفال آن تشنه
لب بخاطر آورد وآب را از دست خود ریخت از فرات تشنه بیرون آمد **ازضاحب**

ریاض الشهادة نقل کرده اند که مرکب جناب عباس چون حالت صاحب خود را بدان هیچ دید او هم سر خود را بالا کرده قطرهٔ از آب ننیاشامید پس جناب عباس از مشرعه بیرون آمد اشکار ان اطراف آن بزرگوار را گرفته تیرها باران کردند مجملاً نه خود آب خورد و نه کسی دیگر از آن مشک آب خورد **شهادت امام زاده شبیه پیغمبر جناب علی اکبر بود** صاحب منتخب شهادت علی اصغر را چنین روایت کرده که چون جناب عباس شهید شد سپاه کفار هجوم آوردند بحضرت امام حسین علیه السلام پس آنحضرت آن طفل را در برابر لشکر آورده فنادی هل من معین یعیننا وهل من ناصر ینصر آل محمد المختار یا احد هست جرعهٔ آبی باین طفل دهد که طاقت تشنگی ندارد پس جناب علی اکبر برخاست عرض کرد من اینجا ام و یک ظرف آبی بود آنرا برداشت رو بفرات و اسب خود را بفرات رسانید مشک پر آب کرده بجانب حضرت امام حسین علیه السلام آمد گفت ای پدر جان این است بیاشامان برادرم را اگر چیزی بماند بریز بر من که بغایت تشنه ام پس جناب سید الشهداء علیه السلام گرفت آن طفل را و آب را آن خود نشانید و ظرف آب را نزدیک دهان آن طفل برد خواست بیاشامد ناگاه تیر زهر آلودی بحلق آن طفل نشست شهید شد پیش از خوردن آب پس حضرت گریست ظرف آب را بدور انداخت رو باسمان کرده گفت الها تو گواه کشتند شبیه ترین خلق را برسول الله **چهارم سید الشهداء سلام الله علیه** از شدت تشنگی متوجه فرات گردید و برابر الاعور سلمی ملعون و عمرو بن الحجاج لعین که با چهار هزار نفر لعین موکل آب فرات بودند حمله کرده و ایشان را از سر آب فرات دوانید و باذو الجناح داخل آب فرات شد چون ذو الجناح سر خود را فرو برد که آب بیاشامد و تشنگی خود را تسکین دهد امام لب تشنه بذو الجناح فرمود انت عطشان وانا عطشان والله لا اذوق الماء حتی تشرب یعنی ای ذو الجناح تو تشنه و من هم تشنه ام و بخداوند عالم قسم که قطره از آب نخواهم آشامید تا آنکه اول تو بیاشامی پس چون ذو الجناح این کلام را از آن بزرگوار شنید سر خود را کشید و آب نمی‌آشامید مثل کسیکه کلام آن جناب را فهمیده باشد پس آن غریب وحید فرمود که ای ذو الجناح تو آب بیاشام من نیز آب بیاشام پس دست مبارک را بلند کرد و کفی از آب برداشت که روزه از روزه افطار نماید که ناگاه ملعونی فریاد زد که یا حسین تو آب میخوری و حال آنکه باسیری برده شده حرم محترم تو پس آن بزرگوار چون این

کلام را شنید از شدت غیرت و حمیت آشامیدن آب برا و ناگوار آمد پس برابر بخت چون شیر خشمناک حمله بر آن لشکر بی باک فرموده صفوف ایشان را در هم شکست و خود را بخیمه بیکسان رسانید دید که خیمهای سالمست پس آن غریب بیکس داخل خیمها شد تا اهل و عیال خود را جمع و وداع کند و در بعضی از روایات هست که آن امام تشنه لب خود را به آب فرات رسانید کفی از آب برداشت خواست که بیاشامد از تشنگی اطفال بر آن یاد نیشید بر یخت و در بعضی از روایات هست که کفی آب پیش دهن مبارک آورد هنوز قطرهٔ بحلقش نرسیده که حصین ابن نمیر تیری بر دهن مطهر او زد و آن نصیب نشد و اما دهان آنحضرت زمان زمان پر خون میشد و بیرون میافکند آه آه که کدام دهان و کدام لبها اند هائیکه همیشه پیغمبر خدا میبوسید و آن لبهائیکه پیوسته فاطمهٔ زهرا آنها را می مکید پس دشمنان حمله میآوردند و تن نازنین آن امام مظلوم مجروح میکردند الا لعنة الله الخ

❊ مجلس هفدهم ❊

واقعیت عقد امر و حوا در بهشت و جاری شدن عقد فاطمه علیها سلام در آسمان چهارم و وداع سید الشهداء علیه السلام قبر مادر را و صدا آمدن از قبر روشن مادر و ترحم

فاطمه در کربلا و جهاد قاسم و آمدن ابو جهیل و وقوع عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه و بتجارت شام مشغول شدن و آوردن جبرئیل ابریق از بهشت و معجزات آنحضرت در راه شام و گفتگوی سهل با سکینه و ترتیب مجلس خدیجه بجهة عقد و شهادت جناب قاسم

❊ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ❊

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اقرار النعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدانیته وصلی الله علی سید بریته والاصفیاء من عترته وقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم **بدانکه** نکاح از جملهٔ چیزهائیست که خداوند عالمیان امر

کرده است بآن بندگان خود را و پسندیده است از احادیث ان المتزوج یحرز نصف دینه کسیکه
عقد نماید حفظ نموده نصفی از دین خود را **اما** در عالم چهار عقد خوانده شده **یکی** در بهشت
و یکی در آسمان چهارم **و یکی** در مکه **و یکی** در کربلا **اما اول** عقد آدم و حوا بود در
بهشت و قبیکه خلاق عالم حضرت آدم را خلق کرد و خواب را بر او مستولی کرده و از بقیه طینت آدم حوا را
آفرید و حوا نیز بصورت آدم بود در حسن و جمال و مقصد کیسو داشت و هر یکی مرصع به یاقوت و
مروارید و حنا در دستها و رقی الجار و نکش اصفر و احسن بهر تا سن آدم و اصفا سنا و افتح
منه عینا و اقنی منه انفا و انکتها الطیف زو کفها نرم تر و چون خداوند خلق کرد حوا را نشاند
او را در کنار حضرت آدم چون بیدار شد حوا را نزد خود دید گفت کیستی تو گفت منم حوا خدا مرا برای تو
خلق نموده آدم گفت چه نیکو است خلقت تو پس حقتعالی وحی نمود بسوی آدم که این کنیز منست و تو
بنده منی و من شما را آفریده ام از برای خانه که نام آن بهشت است پس مرا به پاکی یاد کنید و حمد و سپاس
بگوئید پس ای آدم خواستگاری کن حوا را از من و مهرش را بده آدم گفت پروردگارا مهر او چیست
فرمود مهرش اینست که ده مرتبه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله پس حوا را
تزویج نمود فکان الولی رب العالمین و الخطیب جبرئیل الامین و الشهود الملئکة المقربین و
الزوج آدم ابو النبیین و الزوجة حوا فنثرت الملئکة علیهما نثار الجنة **اما دویم**
عقد علی و فاطمه سلام الله علیهما که حقتعالی امر کرد ملئکه را که مجتمع شدند
در آسمان چهارم نزد بیت المعمور و حقتعالی رضوان خزینه دار بهشت را امر کرد که منبر کرامت را
نصب نماید در نزد محراب بیت المعمور پس وحی کرد بسوی ملکی از ملئکه حجب که او را احیل می
گویند در میان ملائکه خوش زبان و نیکو بیان تر از او نیست پس راحیل بر منبر بر آمد و حمد و سپاس
حقتعالی کرد بنحویکه سزاوار عظمت و جلال او بود و صدای فرح و شادی از او جمیع آسمانها
و ساکنین آن بر آمد و جمیع اهل سموات شاد شدند بعد از حمد و ثنای پروردگار عالمیان گفت
بدرستیکه اختیار کرد خداوند جبار و برگزید پسندیده خود را برای کنیز خود که بهترین زنانست
و دختر بهترین پیغمبران و اشرف مرسلانست پس پیوند کرد حبل آن پیغمبر را بحبل مردی از اهل
او که مصاحب او و سنت و مبادرت کننده است بسوی دین و ملت او علی بن ابیطالب که پیوند یافته

است بفاطمه بتول پس حقتعالی گواه گرفت ملائکه را بر تزویج فاطمه و علی علیهما السلام
پس امر کرد درخت طوبی را که آنچه حلی و حلل و در سفید و یاقوت قرمز و زبرجد سبز و مروارید
تر بر سر ایشان نثار کن و چون درخت طوبی جواهرات خود را نثار کرد و در حدیث دیگر است که
از آن درخت پیدا شد و در و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد پس حوریان جنان از مکانهای خود
بر جستند و با کمال وجد و سرور آنها را از دست یکدیگر می بودند و از آن روز تا روز قیامت حور
العین جنت برای یکدیگر تحفه میفرستند و میگویند این تحفه حضرت خیر النساء فاطمه زهرا
و هر یک از حوریان که زیاده از دیگری برداشته بود بر دیگران فخر مینمود و از جمله آن نثارها
بود آن دری که در مسجد کوفه یافت شده بود **چنانچه** شیخ بهاء الدین رحمه الله
علیه از والد خود نقل کرده که در عصر ما در مسجد کوفه دری سرخ رنگ یافته شد و در آن
شعری نوشته بود بخطی که معلوم بود که از عمل آدمیان نبود **شعر** انا در من السماء
نثرونی یوم تزویج والد السبطین ٭ منم دری که در روز تزویج فاطمه زهرا از
آسمان نثار کردند ٭ کنت اصفی من اللجین بیاضا ٭ صبغتنی دماء نحر حسین رنگ
من از نقره سفید تر و صاف تر بود لکن خون حلقوم حسین مرا سرخ کرد و آن رنگ که داشتم بر
طرف شد و از حضرت صادق ع روایت شده است که اگر حقتعالی امیر المؤمنین را خلق نمی
کرد هر آینه از برای فاطمه کفوی نبود در روی زمین **و ابن شهر اشوب** از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حقتعالی وحی کرد بحضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله که من از جانب علی بعثت را ثلث دنیا را تمام بعوض مهریه فاطمه بخشیدم و از برای
او چهار نهر مقرر ساختم نهر فرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ پس نهر فرات
که مختص بفاطمه بود بذریه فاطمه قطره ندادند از اضطرار کار بجائی رسید تشنگی طفل
را بدست گرفته از لشکر کوفه و شام قطره از آب فرات که مال مادرش بود خواست عوض آب
با آب تیر و پیکان سیراب نمودند و هم ربع دنیا که در مهر فاطمه بود امت جفا کار در زمین را به
ذریه عترت اطهار تنگ کردند که نور دیده فاطمه لابد و ناچار ماندند بمفارقت مرقد مطهر
جد بزرگوار و مادر علیا مقدار و برادر والا تبار راضی شده اهنگ مهاجرت بمکه معظمه

اول عقد حضرت آدم

دوم عقد حضرت امیر

در بیان نثار عقد فاطمه زهرا و بیان نهر در مهر او

ص ۹

وداع حسین الشهدا با قبر مادر گرامی

رفتن جناب یوسف با زنجیر بقبر مادر

نمود و در دل شب آن شفیع عاصیان از برای وداع روانه جانب قبر مادر گردید که چون نزدیک
قبر منور مادر رسید بصدای حزین گفت السلام علیک یا اماه ولدک یودعک سلام الهی بر تو
باد ای مادر بزرگوار اینک فرزند تو حسین وداع میکند ترا بوداعی که دیگر آن بازگشت نیست
ای مادر این وداع آخر است بعد از این فرزند تو حسین بر سر تربت تو نخواهد آمد و صدای او را
نخواهی شنید آه آه جان شیعیان بفدای مظلومیت ابی عبد الله که در روز عاشورا در وداع
آخر با اهل بیت در بدر و خواهران خون جگر مثل وداع مادر وداعی نمود که اهل آسمان و زمین
را بناله در آورد در برابر در خیمه بیکسان آمده بصدای بلند فرمود یا اهل بیتی علیکن
منی السلام هذا آخر السلام و هذا آخر الکلام فاستعددن للاسر و الذل و الغربة ای اهل بیت
من از جانب من بر شما باد سلام الهی این آخر سلام کردن منست بر شما و این آخر سخن گفتن منست با شما
دیگر بعد از این صدای مرا نخواهید شنید ای عزیزان از قبر چون مادر در وداع
فرزند غریب صدا آمد یکی راحیل مادر یوسف بود وقتیکه برادران او را
بمالک مصر فروختند تاکید کردند که این غلام گریزپاست چون مالک تاکید تاکید ایشان
را دید از ترس آنکه مبادا بگریزد بغلامان خود امر کرد غل و زنجیر حاضر نمودند همینکه چشم جناب یوسف
بر غل و زنجیر افتاد آه دردناک و فریاد سوزناک از سینه پاک و قلب اندوهناک کشید که زمین
و آسمان بر خود لرزید مالک این حالت را چون دید گفت شتاب مکن و اضطراب منما غلام
گریزنده هرگز از زنجیر و کند چاره ندارد و جناب یوسف با هزار افسوس و تاسف گفت غافل
مباش من از غل و زنجیر ناله و فغان نمیکنم لکن از این حال یاد میآورم که خداوند علیم بزبان حکیم امر بپدر
کبیر این بنده عاصی را زنجیر بگردن او کنید زیرا که گریزنده از اطاعت ما باز کشیده و عمر ضایع
ما را بعمل آورده مجملا جناب یوسف را دست بسته و پا در زنجیر در بالای شتر گذاشته و غلام
سیاهی برای موکل نموده میبردند تا آنکه وقت سحر گذار از نزدیک و اسیر در کنار کنعان بقبرستان
آل یعقوب افتاد پس جناب یوسف بی اختیار با هزار ناله و زاری خود را از بالای شتر بر سر قبر مادر
انداخته با دیده گریان و سینه سوزان گفت ای مادر ارفعی راسک و انظری حال ابنک المغلول
المظلوم منم فرزند نازپرورد تو که مانند اسیران مقید و مغلول میبرند ناگاه از قبر آوازی برامد که یا

ولدکم

ص ۱۹

اما قبر پیکر که صدا آمد

سخن گفتن فاطمه زهرا با امام مظلوم

و اذن گرفتن جناب قاسم

را ... قرة عینا ای فرزند پسندیده و ای نور دیده محنت رسیده اگر تو هستی و از درد غربت غم
و اندوه مرا یاد نمودی فاصبر ان الله مع الصابرین اما قبر پیکر که صدای ناله و آه
بلند شد ناله سوزناک و آه دردناک دختر پادشاه افلاک و
مخاطب لولاک بود وقتیکه سید ابرار بعد از وداع قبر رسول مختار و برادر بزرگوار با هزار
شور و نوا بر سر تربت بتول عذرا و شفیعه روز جزا مادرش فاطمه زهرا آمد گفت السلام علیک یا اماه
انا ابنک المظلوم و من زیارتک المحروم ارفعی راسک و انظری ولدک المهموم منم فرزند دلبند تو
حسین که از جور و ظلم مخالفان دلتنگ شده بوداع تو آمده و این آخرین زیارت اوست ترا پس از قبر
زهرا صدائی آمد که علیک السلام ای مظلوم مادر ای شهید مادر مدتیست مشتاق دیدار جمال
توام سعی کن تا زودی خود را بمن برسانی پس سید الشهدا از شنیدن این صدا بنحوی بیقرار و آرام شد
که قوة جواب نداشت اما بشنوید عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلا را در
کربلا بنا بر آنچه از کتب بحار و عوالم روایت کرده اند اینست که جناب
قاسم چون عم بزرگوار خود حضرت سید الشهدا را در روز عاشورا غریب و بیکس و بی یاور دید با آنکه هنوز
بحد بلوغ نرسیده بود از برای اذن گرفتن بجهة جان نثاری روانه خدمت عموی خود گردید چون
نظر عم بزرگوار او بر او افتاد که بجهة اذن خواستن برای جهاد میاید آغوش رحمت گشوده آن فرزند دلبند
خود را چون جان شیرین در آغوش رحمت جا داد و دست بگردن او حمایل فرموده چندان گریستند که
هر دو غشی کردند پس از غشی افاقه حاصل شده عرض کرد که ای عم عالیمقدار اجازه فرما که بمیدان کارزار
این کفار رفته جان خود را نثار مقدم شریفت گردانم آنحضرت فرمود ای فرزند برادر تو از برادرم حضرت
امام حسن یادگاری میخواهم تسلی قلب حزین را بتو بنمایم پس او را اذن جدال نداد پس از آنکه حضرت
قاسم مأیوس شد رفته بگوشه تنهائی با هزار هم و غم با قلب حزین و چشم گریان سر بزانوی بیکسی
گذاشته میگریست که ناگاه بخاطرش خطور کرد که پدر بزرگوار تعویذی بر بازوی راست او بسته
و باو وصیت فرموده که ای فرزند گرامی هر وقت بتو الم و مصیبتی روی دهد بر تو باد که آن تعویذ را
بگشا و آنچه در آن نوشته ام عمل کنی پس آن تعویذ را گشوده دید که در آن نوشته است که یا ولدی

اوصیک

وصلت الی البیت عمک الحسین فی کربلا و قد احاطت به الاعداء فلا تترك البراز و الجهاد لاعداء الله و اعداء رسوله ای فرزند من ای قاسم وصیت میکنم ترا هر زمانیکه دیدی عم بزرگوار خود حسین را در کربلا احاطه کرده اند در اطراف او دشمنان پس نباید که ترك مبارزت و جهاد کنی و هر چند عم بزرگوار تو اذن جدال ندهد تو التماس کن تا او را راضی کردانی و اذن از او حاصل نمایی تا آنکه سعادت ابدیه حاصل نمایی پس بعد از مطالعه آن فرمان شهادت بر تعجیل تمام بعرض عم غمخوار رسانید مبارك و هجران کشیده آقای مظلومان بخط مبارك برادر مهربان افتاد که چه مهربانیها در باره مظلوم نموده و گویا بخاطر آورد آن زمانیکه در مدینه طیبه همراه برادر بودند و الان لشکر دشمن احاطه نموده اند همه شمشیرها در دست و تیرها و نیزه ها اشرعه نموده ند بگریه کردن و آه جانکاه از سینه غمدیده برکشیده و فرمود که ای فرزند برادر این وصیتی است که پدرت از برای تو فرموده و در نزد من وصیت دیگر متحقق تو فرموده که باید لابد آن بعمل آید و روی عن بعض کتب الاصحاب ان بعد اجتماع النسوة و الاولاد حول الحسن علیه السلام فی وقت الوفات جعل یشم القاسم و یقبله فسئل واحد من الحاضرین عنه علیه السلام من احب الاولاد عندك فاجاب بالقاسم فقال لانه یفدی نفسه للحسین ع فی یوم عاشورا فبعد ذلك اوصی الحسین ع و اعطاه امانة الامامة واخذ ید القاسم و وضع فی ید اخیه الحسین علیه السلام فقال هذا امانتی عندك و انه علیه السلام خطب فاطمة بنت اخیه الحسین ع و اوصی بالتزویج لهما پس بنابر وصیت برادر دست جناب قاسم را گرفته روانه خیمه ها کردیدند پس حضرت عباس و عون را طلبیده پس خواهر با جان برابر خود جناب زینب خاتون را طلبیده و فرمود که لباسهای جناب امام حسن را حاضر نموده اهل بیت بر آن لباسها نظر نمودند مصیبت ایشان زیاده شده چه ناله ها از سینه برکشیدند پس سرور مظلومان بدست مبارك خود قبای امام مسموم را بر قامت موزون داماد نوجوان خود بیاراست و عمامه آنجناب را بر فرق همایونش گذاشت و با یکدیگر دست داماد را گرفته و بدست دیگر دست فاطمه عروس دختر خود را گرفته که در میان ایشان که رشك حور و غلمان بودند اجرای صیغه عقد فرموده پس همراه ایشان تشریف برده در خیمه علیحده دست ایشان را بدست یکدیگر داده کریه کنان بیرون تشریف آورده ند آه آه در آن وقت از شدت

تشنگی و از کثرت حزن و غم و الم دنیا در چشم همه ایشان سیاه و تاریك گردیده بود پس سید مظلومان با سایر زنان و دختران به آه و ناله و افغان بیرون تشریف آوردند و روانه خیمه های خود شدند پس عروس مأیوس نظر حسرت بر روی داماد ناشاد میکرد و داماد بصورت دختر عم خود مینگریست و میگریست که ناگاه ندای هل من مبارز از جانب لشکر دشمن بلند شد پس قاسم دست عروس را رها کرده خواست که از خیمه بیرون آید فاطمه عرض کرد چه در نظر داری جناب قاسم فرمود که ای دختر عم وای مبتلا بدرد و الم مکر نمیشنوی که اهل عداوت مبارز میطلبند اراده آن دارم که جان خود را بفدای عم بزرگوار خود نمایم که عروسی ما بقیامت ماند پس گویا فاطمه عرض کرد که در میدان قیامت بچه نشان ترا بشناسم پس جناب قاسم آستین پیراهن خود را پاره کرده و فرمود ای دختر عم در روز قیامت در میانه شهدا نظر باین آستین پاره بشناس آه چون زنان و دختران از گفت و شنید داماد و عروس مطلع گردیدند چنان ناله و نوحه نمودند که ملائکه زمین و آسمان را بگریه و ناله در آوردند پس آن نو داماد عروس را در خیمه بیکس گذاشته روانه خدمت عم بزرگوار شد چون نظر عم بزرگوار بقاسم افتاد که اراده قتال کردن دارد فرمود یا ولدی اتمشی برجلك الی الموت ای فرزند آیا میخواهی که بپای خود بجانب کشته شدن میدوی فقال و کیف یا عمی و انت بین الاعداء وحیداً پس جناب قاسم عرض کرد که ای عم بزرگوار چگونه راضی بکشته شدن تو شوم و حال آنکه جناب ترا تنها ببینم که در میانه اعدای دین و منافقین بدآیین تنها و بیکس شده و کسی نیست که جان خود را بفدای تو کرداند روحم بفدای روح تو و جانم بفدای جان تو مرا مرخص فرما که این جان ناتوان را نثار مقدم شریفت کردانم هر چند التماس میکرد عمش اذن نمیداد که آخر الامر خم شده و دو دست و دو پای عموی غریب و بیکس خود را بوسید تا آنکه اذن جدال حاصل نمود پس آن مظلوم کربلا بدست مبارك خود جامه را شق کرده بگردن قاسم انداخت و عمامه او را بدو نصفه پاره کرده از پیش روی او آویخت پس جامه ها او را بصورت کفن بر قامت موزونش بیاراست و شمشیر خود را بر کمر او بست آه واویلا که یکدیگر را چنان وداع کردند که از ناله ها و گریه های ایشان ملائکه آسمان و زمین بگریه و فغان در آمدند پس آن نوجوان نو داماد چون ماه تابان و صورت درخشان از خیمه ها طالع شده

واشک چشمهایش بر صورت منورش جاری بود و کان وجهه کفلقة القمر در حالتی بود که
روی نورانیش چون ماه پاره بود و قدم جرأت در میدان شجاعت گذارد و رجزی انشا کرده
پس آن فرزند حیدر کرار شمشیر آبدار را از نیام کشیده چون شیر خشمناک بمیدان رو برو صف
[illegible] آن کودکی [illegible] پنج نفر از آن اشقیا را بدرک نیران روانه نمود و خود را نزد عمر سعد لعین رسانید
و باو فرمود که ای ملعون هرگز خدا و رسول را اجر ای جزید هند تدعی الاسلام وآل رسول الله عطاشی
ظماء قد اسودت الدنیا باعینهم ای شقی تو ادعای اسلام میکنی و حال آنکه ذریه رسول خدا
صلی الله علیه وآله همگی تشنه اند که از شدت تشنگی حیران و پریشان احوال شده اند بحدیکه دنیا
در پیش چشم ایشان تار و تاریک گردیده پس مبارز طلبید ملعونیکه او را با هزار سواره مقابل
دیده بودند چهار پسر داشت شجاع که هر یکی را مقابل شجاعان بسیار دیده بودند این ملعون
ازرق شامی بود یکی از پسران بی ایمان خود را بمبارزت آن فرزند امیر مؤمنان روانه نمود
و هنوز بمیدان نرسیده بود که بنیزان رسید پس عالم در چشم آن ملعون تیره و تار گردیده پس آن
شقی خود بمیدان آن بزرگوار آمد پس آن فرزند اسد الله او را روانه دار البوار گردانید و شروع
بمقاتله و مجادله نمود و بهر سمت که حمله ور میشد شجاعان را بر خاک هلاک میانداخت تا آنکه
از شدت تشنگی کار بر او تنگ شده پس اراده کرد که یکدفعه دیگر بخدمت عم بزرگوار خود مشرف
گردد پس دران بین ازرق شامی سر راه بر آن مظلوم گرفت و مانع شد که بخدمت عم خود مشرف
گردد و محاربه در میان ایشان شد پس غضب بر او مستولی شده چون شیر خشمناک بر آن
شقی حمله کرد چنان شمشیر بر فرق آن شریر زد که فرقش شکافته و بجهنم سرنگون گردید پس بخدمت
عم غریب و بیکس خود مشرف شد و عرض کرد یا عماه العطش ادرکنی بشربة من الماء ای عم عالیمقدار
از شدت تشنگی از پا افتادم کاش بجرعه آبی میتوانستی راه بردن پس آن حضرت او را
بصبر و شکیبایی امر کرده و فرمود که صبر کن که خداوند صابران را دوست میدارد و کیفیت انگشتر
دادن در چهار انگشتر ذکر شده و کیفیت شهادت در آخر عروسی خدیجه ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی

چهارم عقد جناب رسول خدا و خدیجه کبری بود در مکه

معظمه و آن بر سبیل اجمال اینست که روزی رسول خدا صلی الله علیه نزد عم خود ابو طالب رفت

لو فضل و کمال آنحضرت باطراف بلاد شام رسید آمد تا بازار شام بمیدانم پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله نیز از دروازه ساعات داخل شام شد بجهت انبوهی تماشائیان از بازار شام عبور
ممکن نشد از صاحب مناقب روایت کرده اند که سهل ابن سعد میگوید که در سالی
که روانه بیت المقدس بودم وارد شام شدم دیدم که نهرهای آب جاری و درختهای آن سبز و خرم
و براطراف پرده ها و حجابهای دیباج آویخته اند و اهل آن در کمال فرح و شادی و سرور زندند تا
ایشان مشغول لهو و لعب و دف و طبل مینوازند من با خود گفتم که مگر اهل شام را عیدی هست
که در نزد ما معروف نیست پس دیدم که جماعتی در گوشه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند نزد ایشان
رفتم و گفتم ای قوم مگر از برای شما در شام عیدی هست که در نزد ما معروف نیست ایشان گفتند
ای شیخ می بینیم ترا که درین شهر غریبی گفتم من سهل ابن سعدم و از صحابه جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله هستم ایشان گفتند که ای سهل چه بسیار عجب است که از آسمان خون نمیبارد و زمین با
اهلش منخسف نمیشود گفتم چرا گفت ای شیخ اینک سر امام حسین را با عترت پیغمبر صلی الله علیه
وآله از زمین عراق از برای یزید بهدیه میاورند و اهل شام عیش و شادی میکنند چنانچه میبینی
پس گفتم واعجباه که سر مقدس امام حسین را بهدیه میاورند و مردم اظهار فرح و شادی میکنند
پس سؤال کردم که از کدام دروازه وارد میشوند گفتند که از دروازه ساعات پس من روانه دروازه
ساعات شدم که ناگاه دیدم که رایات کفر و ضلالت از عقب یکدیگر میایند و پیش از همه ایشان
سواری میاید که بالای نیزه او سری بود که اشبه ترین خلایق بود برسول صلی الله علیه
وآله واویلاه که از عقب آن سر منور سرهای نورانی بسیار دیدم که بر سر نیزه ها بود و بعد از آن زنان
چند را دیدم که بر شترها سوار شده بودند پس من نزدیک آنکه بر همه مقدم بود رفتم و عرض کردم
ای دختر تو کیستی جواب داد انا سکینة بنت الحسین پس من عرض کردم که ای دختر آیا ترا حاجتی
هست بسوی من ای سکینه من سهل ابن سعدم از جمله اشخاصی میباشم که بخدمت جدت رسول
خدا صلی الله علیه وآله رسیده ام و ادراک فیض صحبت آن جناب نموده ام پس سکینه فرمود که ای
سهل حاجت من اینست که باین نیزه دار بگو سر پدر بزرگوار مرا بر نیزه دارد بگوی که آن سرها از پیش روی
ما ببرد تا آنکه مردم مشغول شوند بنظر کردن بر آن و نظر نکنند بسوی حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله

سهل میگوید که نزد آن بزه دار رفتم و گفتم که میشود که از من چهارصد درهم بگیری و این سر را پیش
بری تا مردم بدیدن او مشغول شوند گفت بلی و سر را پیش برد و من آنچه را که وعده کرده بودم
بآن دادم و لکن **سید ابن طاوس ره** روایت کرده که چون اسیران نزدیک دروازهٔ
شام رسیدند جناب ام کلثوم شمر شریر ملعون را طلبید فرمود که ای شمر مرا حاجتی است بتو
آن بیحیا عرض کرد که آن حاجت کدام است فرمود هر وقت که ما را داخل شهر میکنی از راهی داخل
کن که نظر کننده کمتر باشد و بزه داران را بگو که سرها را از میان محملها بیرون برند و ما را از راه
دیگر برند الا بجهة کریمه همین کفایت میکند که دختران که در خانهٔ سید انبیاء و سید اوصیاء و
سیدة النساء در حجابهای عصمت و طهارت پرورده شده باشند و از دست اشقیا بر جا لی
شوند که از دشمن متر شم بیحیا بطریقهٔ التماس چنین خواهشها کنند و بفرمایند که ای شمر ما
باین پریشانی احوال و بی اوضاعی در میانهٔ اینهمه نامحرمان خوار و ذلیل شده‌ایم بگو که سرها
از طرفی که نظاره کننده کمتر است برند و ما را از راهی که جمعیت کمتر است برند آه و امصیبتا
آن ملعون از شدت عداوتی که و کفری که داشت در جواب سؤال ام کلثوم امر کرد تا سرها را بر نیزه‌ها
کردند و در میانهٔ محملها جای دادند و از راهی که نظاره کننده گان بیشتر بودند سرها را و محملها
بی اساس را با هم بردند **الحاصل** چون قافله وارد شام شدند اهل شام هجوم آوردند متاع
اهل قافله را بقیمت اعلا خریدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از متاع خود چیزی نفروخت
چون روز دیگر شد عربان نواحی شام مطلع شدند از آمدن قافله هجوم آور شدند و چون
متاعی غیر از متاع خدیجه نمانده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا باضعاف آنچه دیگران
فروخته بود فروخت پس قریشیان در این سفر غنیمت بسیار حاصل کرده روانهٔ سمت مکهٔ معظمه شدند
خلاصه آنحضرت بخانهٔ ابو طالب آمده و ارباح آن سفر را با ابو طالب گذاشت و ابو طالب او را
در بر گرفت و روی مبارکش را بوسید و گفت ای نور دیده مرا آرزوئی که دارم آنست که برای تو زنی بخواهم
که مناسب شرف و جلال تو باشد و چون روز دیگر شد آنحضرت بحمام رفت و جامهای فاخر پوشید و
خود را خوشبو کرد و بمنزل خدیجه تشریف برد و چون خدیجه آنحضرت را دید شاد گردید و گفت
ای سید من هر حاجت که داری از من بخواه که حاجت تو در نزد من رواست و بگو که اموال خود را از من

واو را عمگین یافت و فرمود که ای عم سبب اندوه شما چیست ابو طالب گفت ای فرزند برادر روزگار
بر ما بسیار تنگ شده و آرزو دارم که ترا زنی بوده باشد که من باو شاد گردم و ضرورتات آن امر میسر
نیست حضرت فرمود که ای عم شما را در این باب چه تدبیر بخاطر رسیده است ابو طالب گفت ای
فرزند برادر خدیجه دختر خویلد مال بسیار دارد و اهل مکه اکثر از مال او منتفع شده اند آیا
راضی هستی که از برای تو مالی بگیرم که بتجارت بروی شاید خدا نفعی کرامت فرماید و آرزوی ما بر آید
میسر گردد حضرت فرمود که بسیار خوبست بر خیز و آنچه صلاح میدانی چنان کن پس ابو طالب بخانهٔ
خدیجه رفت و ما فی الضمیر خود را در میان نهاد و خدیجه از این خبر بسیار مسرور شده بفرمایش
ابو طالب عمل نموده بعد از آن خدیجه ناقهٔ صهبای خود را طلبید که بحسن سیر مشهور بود و برای سواری
آنحضرت فرستاد و میسره و ناصح دو غلام خود را طلبید و گفت بدانید که این مرد برای که مرا امین اموال
خود کرده باشند هر چه بر مال من کند مختار است پس روان شدند و اهل مکه همگی در ابطح جمع شده بودند
که آنحضرت را وداع کنند چون به ابطح رسید نور خورشید جمالش بر کوه گذشت تا ابد جمیع اشراف از نساء
و رجال از حسن و جمال او متعجب شدند و دوستانش و دشمنانش در آتش حسد سوختند چون حضرت دید که
اموال خدیجه بر زمین افتاده و هنوز بار نشده است با غلامان خطاب فرمود که چرا بارها بر شتران
نبسته اید گفتند ای سید عدد ما کم است و مال بسیار پس آنحضرت پا از راحله گرد آمده فرود آمد
و دامن بر کمر زده شتر بر بار میکشید و بقوة ید اللهی بیک طرفة العین بارها بر شتر با محکم بست چون
آفتاب گرم شد عرق مانند شبنم از چهرهٔ آن بزرگوار فرو ریخت دلهای حاضران همه از مشاهدهٔ
آنحال در تاب شد ناگاه ساکنان صوامع ملکوت بخروش آمدند و دریای غیرت سبحانی بجوش آمد ندا رسید
بجبرئیل که برو و بگو رضوان خزینه دار بهشت و بگو ببرد ناودان ابری که برای حبیب خود محمد صلی الله
علیه و آله خلق کرده ام پیش از آنکه آدم را خلق نمایم بدو هزار سال و بر بر سر آنسرور بکشا که گرمی
آفتاب باو ضرر نرساند چون نظر حاضران بر آن ابر افتاد دیدهٔ ایشان از حیرت باز ماند پس روانه
شد **ای عزیزان** در بدن مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله زخم نبود مگر سلامت
بود فی الجمله عرق در صورت مبارکش ظاهر شد دلهای حاضران در تاب و خروش از ملئکه

بلند و دریای رحمت الهی بجوش آمده خطاب بجبرئیل نمود که الحمد لله حرارت را راضی نشدند نمیدانیم چه
مصلحت بود در روز عاشورا بدن یادگار همین رسول خدا با زخمهای بسیار روی ریگهای گرم و آفتاب
بان کرم الله الله نه دل حاضران بآن سوخت و نه ملائکه آسمان خروش و خداوند بجبرئیل فرمود پرهای
خود را سایبان کن تا بجهت تابش آفتاب زخمهای حسین سوزش نکند یا آن بدن زخمین را از آفتاب
بردار و جای بگذار که بدن زخمدار را بر آنجا بگذارند آه واه وا مصیبتا دل هیچ کس نسوخت مگر بیمار علیل
بجهت رؤیت دلش سوخت و این حالات را مشاهده نموده نزدیک بود که روح از بدنش مفارقت نماید
الی آخره **مجملا** قافله روانه شدند و در اثنای راه بر سر چاهی رسیدند آب نداشت چون واقعه را
عرض کردند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بسوی آسمان بلند نمود بر چاه برداشت از زیر
قدمهای مبارکش چشمه آب شیرین صاف جاری شد که همه آشامیدند و چهارپایان را سیراب کردند مشکها را
پر کرده پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامیسره فرمود که اگر اندکی خرما داری بیاور بطبقی
خرما را نزدیک آنحضرت گذاشت و آنحضرت خرما را تناول میفرمود و هسته اینها را در زمین نهان
میکرد عباس گفت چرا چنین میکنی ای فرزند برادر فرمود ای عم میخواهم در اینجا نخلستانی بنا آورم
عباس گفت که کی میوه خواهد آورد فرمود که در همین ساعت خواهی دید بامر پروردگار پس چون
اندکی راه رفتند حضرت فرمود ای عم برگرد و نخلها را ببین و از برای ما خرما بچین عباس چون
برگشت دید که نخلها سر بسوی آسمان کشیده و خوشهای رطب خرما آویخته است پس یک شتر از آن
خرما بار کرد و بخدمت آنحضرت آورد تا همه اهل قافله خوردند و شکر الهی و ثنای حضرت رسالت
پناهی گفتند پس روانه شدند تا بوادی رسیدند که گمان آب را بجا داشتند و چون آب نیافتند مضطرب
شده پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستهای خود را تا مرفق برهنه کرده در زمین ریگ فرو
برد و رو بجانب آسمان کرده اند و دعا کرد ناگاه از میان انگشتان برکت نشان آب جوشید و نهرها
روان شد پس از آن آب تناول نمودند و حیوانات را آب دادند و مشکها را پر کردند پس رفتند
چون نزدیک شام شدند **راوی** میگوید و الله دیدم که قصرهای شام بحرکت آمدند و نور
از آنها بلند شد از نور آفتاب بیشتر و چون داخل شدیم از بسیاری هجوم نظاره کنان از بازارها
عبور ممکن نبود از هر سو تماشای جمال عدیم المثال آن نور خدا میشتافتند و آوازه حسن و

میکنی در چه مصرف صرف خواهی کرد فرمود که عم من میخواهد که مرا تزویج نماید و برای من زوجه
خواستگاری نماید پس خدیجه تبسم نمود و گفت ای سید من آیا میخواهی که من از برای تو زنی پیدا کنم
که دلخواه من باشد فرمود که بلی خدیجه گفت زنی برای تو بهم رسانیده ام از قوم تو که در مال و حسن و
جمال و عفت و کمال و سخاوت و طهارت از جمیع زنان مکه بهتر است و یاور تو خواهد بود در جمیع امور
و از تو بقلیلی راضی است و در نسب بتو نزدیک است و اگر او را بخواهی جمیع عرب بلکه پادشاهان زمین رشک
ترا خواهند برد اما دو عیب دارد **اول** آنکه دو شوهر پیش از تو دیده است **دوم** آنکه
در سال از تو بزرگتر است حضرت فرمود که نام ببر او را که کیست خدیجه گفت کنیزک تو خدیجه است
چون حضرت این سخن را شنید از نهایت حیا جبین انورش عرق در عرق شد و ساکت گردید پس بار دیگر
خدیجه اعاده این نوع کلمات نمود و گفت ای سید من چرا جواب نمیفرمائی حضرت فرمود که ای دختر
عم تو مال بسیار داری و من پریشانم و من زنی میخواهم که در مال و حال شبیه بمن باشد خدیجه گفت
والله ای محمد صلی الله علیه و آله من خود را کنیز تو میدانم و اموال و غلامان و کنیزان من از آن تو اند و
کسیکه جان خود را از تو دریغ ندارد چگونه در مال با تو مضایقه نماید و در همین ساعت برخیز و
عموهای خود را بفرست تا مرا عقد نماید **خلاصه** مطلب اینکه ورقه عم خدیجه از جانب خدیجه
وکیل شده و ابوطالب از قبل آنحضرت بنای مجلس عقد گذاشتند پس ورقه بخدیجه گفت خانه خود را
مزین گردان و اسباب ولیمه فردا را مهیا گردان که اکابر قریش حاضر خواهند شد پس خدیجه
حکم فرمود غلامان و کنیزان خود را که فرشها و سایبانها و آنچه از اسباب زینت داشت بیرون آوردند
و خانه را بحریر و زینت آراستند و حیوانات بسیار کشتند و انواع میوه ها و حلواها و سایر اطعمه لذیذه
ترتیب دادند چون صبح شد اکابر عرب و صنادید قریش در بیت الشرف خدیجه مجتمع گردیدند و خدیجه
کرسیهای بسیار برای ایشان ترتیب کرده بود و کرسی بزرگی در صدر مجلس گذاشته که از همه
کرسیها ممتاز بود و چون ابوجهل داخل شد از غایت جهل و تکبر متوجه آن کرسی شد که بر آن قرار گیرد
پس میسره بانگ زد بر او که جای خود را بشناس و در کرسیهای دیگر قرار گیر که آن مکان تو نیست و در
این اثنا صداها بلند شد و اهل مجلس همه برخواستند دیدند که عباس و حمزه و ابوطالب میآیند و حمزه
شمشیر خود را برهنه کرده است و میگوید ای اهل مکه دست از شیمه ادب بر مدارید و باستقبال سید

عجم و عرب بشتابید که آمد نبوت شمامه محمد صلی الله علیه و آله حبیب خداوند جبار و صاحب مهابت و وقار نگاه دیدند که سید بشر مانند خورشید نور نمودار شد و عمامه سیاهی بر سر بسته و نور جبین ازهرش ساطع گردیده و پیراهن عبد المطلب در بر کرده و برد الیاس نبی را بر دوش افکنده و عصای ابرهیم خلیل را در دست گرفته و انگشتری از عقیق سرخ در انگشت مبارک کرده و از دور و کنارش افواج تماشائیان حیران حسن و جمال او گردیده اند و اعمام کرام و شاهزادگان ذوی الاحترام آن فخر کعبه مقام را در میان گرفته مانند اینهمه اکابر قریش و اشراف عرب باستقبال آن بزرگوار دویدند آه آه ای عزیزان من اکابر عرب و صنادید قریش اگرچه همه کافر بودند اما در نهایت ادب باستقبال این تازه داماد دویدند ای داد از ظلم کوفه و شام باستقبال آن داماد حسین بچه قسم آمدند همه نیزه ها در دست و شمشیرها عریان کرده و تیرها بر چله کمان گذاشته و همگی خود را مسلمان و امت پیغمبر آخر الزمان میدانستند شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن عبد المطلب در بر و برد الیاس نبی بر دوش و سید الشهدا نیز عمامه حسن مجتبی را بر سرش گذاشته و ردای آنحضرت را بر دوش قاسم افکنده آنکافران هر یکی نیزه زخم بر بدن آن تازه داماد میزدند و بدن نازنین آن یادگار امام حسن را پاره پاره میکردند فلعنة الله بالتبتل آه از چهار جانب او را تیرباران کردند حمید ابن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بودم و نظر میکردم بسوی آن پسر که پیراهن و ازاری پوشیده و نعلین در پای داشت که بند یکی گسیخته بود و عمر بن سعد ازدی گفت قسم بخدا که بر او حمله میکنم و او را میکشم من گفتم سبحان الله چه میخواهی بخدا قسم که اگر شمشیر حواله من کند دست باو دراز نمیکنم این جماعت که او را در میان گرفته اند کافیست او را گفت بخدا قسم که خواهم کرد اسب را تاخته بر او حمله کرد آن ظالم بیحیا از او دست بر نداشت تا آنکه ضربتی بر سر مبارک او زد که برو در افتاد

و بروایت دیگر شیبه بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد که از سینه اش بیرون آمد که قاسم بر زمین افتاد و فریاد کرد یا عماه ادرکنی چون آواز او بگوش سید الشهداء رسید مانند عقاب پرواز کرده تا بر سر آن طفل رسید و مانند شیر خشمناک بر آن بی باکان حمله کرد و شمشیر حواله قاتل او کرده آن ملعون دست سپر کرد دستش از مرفق جدا شد نعره زد که مرا دریابید لشکر یاغیان حمله کردند که او را دریابند جنگ در پیوست و مغلوب شدند بعد از آن در کربلا بدن هیچ شهیدی را بیش از بدن قاسم پامال سم اسبان نکردند و اسب بر بدنش تاختند عزیزان من مظلوم آه اسبهای مخالفان او را پامال و بدن شریفش را سمهای

خود مجروح نمودند و استخوانهای پهلویش را خورد کردند آه واویلا گویا میگفت ای عمو جان استخوانهای سینه‌ام را خورد کردند ای عمو جان بازوهایم را شکستند چون جناب ... سید مظلومان بر سر آن قتیل آمد دید اعضای او خورد و پاره پاره شده و بر زمین افتاده و پا بر زمین میساید ای امان از حالت المظلوم هیچ شهیدی مثل قاسم دل سید الشهداء را بدرد نیاورد و در لیل براین در وداع هیچ شهیدی غشی نکرده مگر در وداع قاسم آنحضرت فرمود بخدا قسم که دشوار است بر عمو که تو او را بخوانی او اجابت نکند یا اجابت کند و ترا اعانت نکند و دفع شر از تو ننماید پس او را برداشت و بر در خیمه‌ها آورد ای برادر من قاعده در میان خلق روزگار اینست که در شب عروسی داماد استقبال عروس را میکند در کربلا سید الشهداء نعش قاسم را بدر خیمه‌ها آورد گویا عروس را گفتند استقبال کن داماد را و رسم اینست وقتیکه نظر عروس بداماد میافتد دست و پا حنا می بیند اما این عروس مأیوس نظر به داماد میکند دست و پا بخون خضاب شده و اعضا همه پاره پاره بند از بند جدا گویند وقتیکه عروس داخل خیمه شد یک مشت خاک از زمین برداشت بر سر خود ریخت انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هجدهم

در انگشتر ربودن حضرت امام حسین علیه السلام بعرابی و بجناب علی اکبر و ام و زن او لیلا را بدعا کردن بجهة

علی اکبر پوشیدن جناب زینب از اضطراب برادر و بصعوبت سوار شدن از اسب افتادن جناب قاسم و آوردن بجانب خیمه‌ها و نکته پایهای مبارک او

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من الباکین علی الحسین و [illegible] لاولیاء الحسین لاعداء الحسین سبط المصطفی و مهجة المرتضی و فلذة [illegible] جدا و جدة و اکمل الخلق و الدا و والدة و اشرف البریة عما [illegible] وعمه و [illegible] [illegible]وع الخاتم و مقطوع الاصبع و الیدین ابی عبد الله الحسین صلوات الله و سلا[مه] علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و لعنة الله علی ظالمیهم و قاتلیهم الی یوم القیمة

آخر فقره خطبه شریفه آن بزرگوار انکسی است

که انگشتر ش از انگشت مبارکش بیرون آورند و انگشت المظلوم را بجهت انگشتر قطع نمودند و باد
اکتفا نکردند ساربان ملعون هر دو دست او را نیز قطع نمود بدانکه جناب سید الشهداء علیه
السلام در راه رضای دوست حقیقی چها انگشتر داد یکی در مدینه و یکی در کربلا ○ اول
مروی است اعرابی در مدینه بخدمت جناب امام حسین آمد
و گفت که من از شدت امر دینه را وا از ادای آن عاجز گفتم
سؤال کنم از کریم ترین خلق الله و ندیدم کریم تر از اهل
بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله احدی را آنجناب فرمود
یا اخا العرب از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود المعروف بقدر المعرفة یعنی احسان
بکن هر کس را بقدر معرفت او من سه مسئله از تو می پرسم هر گاه جواب گفتی در هر یک ثلث مال بتو
میدهم اعرابی عرض کرد رسول بفرمایید هر گاه ندانستم از شما تعلیم میگیرم لا حول و لا قوة الا
بالله پس جناب امام حسین ع فرمود افضل اعمال چیست گفت ایمان بخدا دوم زینت مرد
چیست گفت علم که با او حلم باشد سیم نجات از مهلکه بچه چیز است اعرابی گفت توکل بخدا حضرت
فرمود هر گاه نباشد گفت صبر حضرت فرمود هر گاه صبر نباشد اعرابی عرض کرد صاعقه از
آسمان بیاید بسوزاند او را که سزاوار است پس جناب امام حسین خندید بدانگاه هزار اشرفی با
باجاقا و بیاوه عطا کرده با انگشتر خود که نگین آن دویست درهم قیمت او بود فرمود با اشرفی قرض
خود بده با انگشتر نفقه خود نما پس اعرابی گفت الله یعلم حیث یجعل رسالته ○ امالی و بحار
بجناب علی اکبر را و فیکم النبیه پیغمبر از کثرت جراحت که
بر بدن نازنینش رسیده بود و شدت تشنگی که بر او هجوم
آورده بود ناتوان به خدمت پدر بزرگوار خود برگردید و اظهار
تشنگی خود نمود بعد از ملیمانهای بسیار بنا بر روایت بحار
آنحضرت انگشتر خود را بفرزندش داد و فرمود که او را در دهان خود نگاه دار و بمیدان قتال برگرد

قال في مقتل البحار في اسانيد خطيب خوارزم في كتاب له في مقتل آل رسول ع ان اعرابيا جاء الى الحسين بن علي عليهما السلام فقال يا ابن رسول الله قد ضمنت دية كاملة وعجزت عن ادائها فقلت في نفسي اسأل اكرم الناس وما رايت اكرم من اهل بيت رسول الله ص فقال الحسين ع يا اخا العرب اسئلك عن ثلث مسائل فان اجبت عن واحد اعطيتك ثلث المال وان اجبت عن اثنين اعطيتك ثلثي المال وان اجبت عن الكل اعطيتك الكل فقال الاعرابي يا ابن رسول الله امثلك يسأل عن مثلي وانت من اهل العلم والشرف فقال الحسين ع بل سمعت جدي رسول الله يقول المعروف بقدر المعرفة فقال الاعرابي سل عما بدا لك فان اجبت والا تعلمت منك ولا قوة الا بالله فقال الحسين ع اي الاعمال افضل فقال الاعرابي الايمان بالله فقال الحسين ع فما النجاة من الهلكة فقال الاعرابي الثقة بالله فقال الحسين ع فما يزين الرجل فقال الاعرابي علم معه حلم فقال فان اخطاه ذلك فقال مال معه مروة فقال فان اخطاه ذلك فقال فقر معه صبر فقال فان اخطاه ذلك فقال الاعرابي فصاعقة تنزل من السماء وتحرقه

کن پسران نوجوان روانه میدان قتال شده و آنحضرت در عقب پسران فرزند دلبند خود نظاره حسرت
میکرد و میفرمود و رضینا بقضاء الله چون وارد میدان قتال شده رجز بخواند پس حمله بر آن کافران
نمود و انگروه ضلالت شکوه را بدنیا بلشکریان فرستاد بمرتبه تزلزل و شور و فغان بار کان لشکر کوفیان
انداخت از نبکی الفرقو عمر سعد لعین دید که احدی را جرأت مبارزت نمانده پس نطالم بکر بن غانم را
فرستاد فلما رأى بكر تغير لون الحسين فقالت ليلى ام علي لم تغيرت يا سيدي لعله قد اصابه شيء
قال لا ولكن قد برز من يخاف اليه منه فانتحى لولدك فاني قد سمعت من جدك رسول الله صلى
الله عليه وآله ان دعاء الام يستجاب في حق ولدها قال فجردت راسها وهي في الفسطاط فدعت
له الى الله عز وجل بالنصر عليه وقال جرى بينهما حرب شديد حتى انجرح درع بكر بن غانم من تحت
ابطه فعاجله علي بن الحسين بضربة قسمه نصفين پس ناگاه منقذ بن مرة عبدي لعنة الله عليه
از کمین گاه در آمد و چنان ضربتی بر فرق مبارکش زد که تا پیشانی نورانیش شکافته چون در صورت
و سیرت و گفتار و شبیه بجدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و شکافته شدن فرق
شبیه جدش بکرش امیر مؤمنان علیه السلام کرده و از ضربت ضعف زیاده از حد بر او غالب
گردید که نتوانست خود داری نماید پس خم کرده و دست بگردن اسب عقاب کرده امان از انحال
شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله دیگر قوت دفع دشمنان نداشت آن کافران از اطراف با و حربه
گران و شمشیرها میزدند تا اینکه بدن او را قطعه قطعه کردند او یمینکویند که در آن وقت ملعون
چنان نیزه بر گلوی نازکش زد که سوراخ کرد از صدمه آن از اسب در غلطید و بر زمین افتاد فریاد کرد
ای پدر بزرگوار بفریاد فرزند خود برس ○ از کتاب انیس الذاکرین از ابن ابی الجمهور روایت
شده از علیا جناب مخدره میگوید که در روز عاشورا در برابر برادرم سید الشهداء
ایستاده بودم دیدم برادرم مضطرب شده رنگ مبارک او متغیر شده عرض کردم برادر جان چه شد و رنگ
مبارکت چرا متغیر گردید فرمود ای خواهر علی اکبر را میکشند ذوالجناح را حاضر کنید پس اسب برادرم را آورده
و او را در عزم حال مشاهده نمودم عرض کردم برادر جان این حالت افتاده فرمود خواهر جان صدای علی اکبر مانم
را برده رجوع ذوالجناح را برده که برادرم کشیک دیدم بصعوبت سوار شد عرض کردم ای برادر و بمعمو سوار
شدی فرمود ای خواهر صدای علی اکبر کمرم را شکست قوتی در من نگذاشت

ص ۱۰۴

واقاسم را بکه زان بیار کارزار زرش تازه را از خون قاسم حسن
کی زار و قتیکه قاسم ازرق شامی را بجهنم سرنگون نمود پس
بخدمت عمر غریب بی سپاه خود مشرف شده عرض کرد یا عماه
العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء یا عم عالی مقدار از
شدت تشنگی کاش بجرعهٔ میتوانست راه برد پس آنحضرت او را بصبر و شکیبائی امر فرمود و در جلدی است
که جناب قاسم فرمود که چون انگشتر عم بزرگوار خود را در دهان گذاردم چنان یافتم که گویا چشمهٔ آبی در دهانم
جاری شد پس سیراب گردید و بجانب میدان قتال روانه گردید و روایت شده که چون جناب قاسم دو
دفعه بمیدان معاودت فرموده جنگ کرده خود را بعجله از عمر بن سعد ملعون رسانید و او را بدوزخ فرستاد که ناگاه
تیراندازان لشکر شقاوت اثر اطراف آن نوجوان هاشمی را گرفتند خلاصه مطلب از کثرت
جراحت بر زمین افتاد فریاد کرد یا عماه ادرکنی عم بزرگوار مانند شیر غضبناک الود صفها را شکافت
و قاتل قاسم را بسقر فرستاد آه آه از این احوال قاسم بیکسی سلطان کربلا را بخاطر آورد که نه یاری
و نه ناصری با بدن چاک چاک برادری و بکهای کرم کربلا افتاده نه برادری و نه فرزندی که در پهلویش بنشیند
و نه خواهر و نه مادری که سرش را بکنار بگیرد و علاوه بر این کوفیان بیوفا با شمشیر و نیزه و خنجر و تیر و سنگ و چوب
دور آن امام غریبان را گرفته هر یکی بکنوعی زخم بر بدن نازپرورده فاطمهٔ زهرا میزدند نه فریادرسی که
قاتل او را دفع کند الحاصل آنحضرت بعد از کشتن قاتل قاسم در رسید دید نعش قاسم مظلوم بر اسبها مجروح
بر بالین آن تازه داماد آمده دید بدن نازک قاسم پامال سم اسبان کوفیان شده پس آنحضرت گریست
گریستن شدید و فرمود بخدا سوگند که گرانست بر عم تو که او را بیاری خود بطلبی اجابت ننماید یا اجابت
نماید و لکن اعانت ننماید یا اعانت نماید و دفع ضرر از تو ننماید دور باشند از رحمت خدا قومیکه
ترا بقتل آوردند پس حضرت قاسم را برداشت و سینهٔ او را بسینه خود چسبانیده بود و دو پای او
بر زمین میکشید راوی میگوید دیدم که آنطفل را آورد در میان کشتگان اهل بیت خود گذاشت و لکن
نکته اینکه قاسم هنوز بحد بلوغ نرسیده بود پس چگونه میشود وقتیکه آورد آنجناب سید الشهدا پاهای

ص ۱۰۵

مبارکش از زمین کشیده شود چنان ذکر کرده اند که از بارگران مصایب کمر آنسرور شکسته و پشتش خم
شده چنانکه بر انکسانی که مصیبت مرگ جوانان و برادران مبتلا شده اند واضح است و با اینکه
بدن مبارک قاسم در زیر سم اسبان مخالفان خورد شده بود اما چهار م روبکر او را
بیا شنید باز بجهة تذکیر و تذکر عرض میکنم که بجدل ابن
سلیم آن انگشتر را بر آن ظالم بی ایمان میگوید که روز
قتلگاه بودم شنیدم که منادی ندا میکند که فرزند رسول
خدا را برهنه میکنند پس عزروی بدم که چیزی از لباسهای
او را بغارت برده چون بر سر نعش بی سر او رسیدم دیدم
که همه لباسهای او را برده اند و چیزی که توان بغارت برد
نیست الا انگشتری که در انگشت او است پس هر چند سعی کردم آن را از انگشت او در آورم چون انگشتهای
آنحضرت مجروح شده بود نتوانستم که بیرون آورم پس خنجر خود را از کمر کشیدم اول انگشت آن مظلوم را
قطع کردم پس آن انگشتر را بغارت بردم امان از بیرحمی آن ظالمان و مصیبتی بدتر از این بر بدن سارban
ملعون بود هر دو دست آن غریب فاطمه را الا لعنة الله علی القوم الظالمین من الان الی یوم الدین

مجلس نوزدهم

در محکم شد پشت اسلام بواسطه ضربت شیر خدا و شکستن
پشت اسلام بضربت ابن ملجم ولد الزنا و شکافته شدن فرق
صورت علی در آسمان و شکسته شدن پشت اهلبیت پیغمبر ص
بضربت مالک ابن بشر و شکستن پشت امام حسین بضربت نوفل ابن ازرق و رسیدن تیر بر حضرت عباس

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من رفعت بفقد و ترو ایات الاسلام و مشیدت
بحکمته ایات سید الانام علیه و علی اله الصلوة والسلام سیما ابن عمه علی الذی نصبه علما للاسلام
و جازم اعناق النواصب اللئام الذی خضب شیبه بدمه فی شهر الصیام ثم صل اللهم علی سبطه
الذی استقام به الرکن والمقام و تعطلت لقتلة الحدود و الاحکام و اظلمت الدهور و الاعوام
تخضب الشیب بالدماء صاحب المحنة و البلاء و علی اخیه مضروب الراس بعمود الکفر و الطغیان
حامل لواء اخیه العطشان المقطوع الیدین عباس ابن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین
و لعنة الله علی قاتلیهم و ظالمیهم من الان الی یوم الدین **فبعد** مضمون بعضی از
فقرات خطبه اینست صلوات و سلام بر ابن عم سید انام انکسیکه محاسن از خون فرق شکافته اش
خضاب شد بواسطهٔ ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله در ماه مبارک رمضان و صلوات فرست
ای پروردگار من بر سبط رسول خدا صلی الله علیه و اله انجنابیکه محاسن مبارکش نیز مانند
پدر بزرگوار از خون فرقش خضاب شد بضربت ولد الزنا مالک بن بشر و صلوات بر برادر
با وفای علمدار او که فرق مبارکش بضربت عمود ظالمی نوفل ابن ازرق شکافته شد و علاوه
بر همه اینها هر دو دست انمظلوم را از بدنش جدا کردند کیست و حضرت عباس فرزند رشید
امیر المؤمنین **عزیز من** در اسلام چهار ضربت واقع شده که هر یکی بنوعی تاثیر داشته
بواسطهٔ یکی پشت اسلام محکم شد ان ضربت امیر مؤمنان علیه السلم بود بر عمرو بن عبدود
در جنگ احزاب در ان غزوه جموع قبایل عرب و طوایف یهود اتفاق نموده تا ده هزار کس جمع شده
از قریش و بنی کنانه رئیس ایشان ابو سفیان بود بجانب مدینه روانه چون این خبر بحضرت رسول صلی
الله علیه و اله رسید اصحاب خود را طلبیده مشورت کرد و ایشان هفتصد نفر بودند پس
سلمان عرض کرد یا رسول الله جماعتی قلیلی در مبارزت در برابر جماعت کثیر نمیتوانند ایستاد
و ما در بلاد عجم وقتیکه لشکر گران متوجه ما میشد خندقی میکندیم بر دور خود که جنگ
از مواضع معینی واقع میشد پس در اینجا نیز چنین میکنیم پس جبرئیل نازل شد و گفت رای
سلمان صوابست پس بنا بر رای جناب سلمان کند اشتغال بحفر خندق نمودند و چون لشکر قریش

جنگ امیر با عمرو بن عبدود

در ناحیهٔ خندق نزول کردند زیاده از بیست روز ماندند و در میان ایشان جنگی نشد مگر بتیر
و سنگ انداختن پس گروهی از اشقیای قریش متوجه میدان قتال شدند که از جملهٔ ایشان عمرو
ابن عبدود بود که شجاعت او در میان عرب مشهور بود با هزار سوار برابر بود مکان تنگی یافتند اسبان
خود را از خندق جهانیدند و عمرو نیزهٔ خود را نصب کرد جولان میزد و طلب مبارز مینمود کسی
جرئت جواب و عنکرد پس پیغمبر صلی الله علیه و اله رو باصحاب کرده فرمود کیست این را دفع کند
کسی جواب نگفت امیر مؤمنان علیه السلم از جا برخواست و عرض کرد انا ادفعه انشاء الله تعالی پیغمبر
صلی الله علیه و اله فرمود یا علی این عمرو ابن عبدود است عرض نمود انا ایضا علی ابن ابی طالب انگاه
جناب پیغمبر صلی الله علیه و اله بدست خود عمامه بر او بست و ذو الفقار بدستش داد فرمود برو با این
شمشیر جهاد کن و عقب سر او دعا مینمود خدا وندا علی را که نصرت ده علی را پس اسد الله الغالب حضرت
متوجه میدان گردید بعد از گفتگو انملعون مبادرت کرد و ضربتی بر سر امیر المؤمنین حواله کرد حضرت
سپر را بر سر کشید و ضربت انملعون سپر را بدو نیم کرده بر سر انحضرت نشست پس حضرت ضربتی بر پاهای او
زد که هر دو پای او را قطع کرده پس سر نحس انملعون را جدا نموده بدست گرفته بخدمت پیغمبر روانه
شد بحیثیتی که خون از سر مبارکش بمحاسن شریفش جاری و از ذو الفقار هم خون جاری میشد و میفرمود
انا علی بن ابیطالب خدمت پیغمبر صلی الله علیه و اله رسید و انجناب مسرور شده فرمود شاد باش
یا علی که عمل تو الیوم زیاده است از عمل امت محمد صلی الله علیه و اله ضربة علی یوم الخندق خیر
من عبادة الثقلین الی یوم القیمة در همان روز بواسطهٔ همین ضربت اسد الله الغالب علیه السلم
پشت اسلام محکم شد **اما ضربت دویم که پشت اسلام و ایمان را شکست**
ضربت ابن ملجم ولد الزنا بود بلکه سرایت باسمانها نمود چنانچه
رسول خدا صلی الله علیه و اله در شب معراج ملکی را دیدند که بمنبری
از نور نشسته و قبه از مروارید سفید بر بالای سر او نصب بود
و امعان او بحدی بود که ظاهر و باطن او در یکدیگر نمایان بود و فرشتگان
بحد حصر برابر او صف زده در نهایت خضوع و انکسار برو نگاه میکنند از جبرئیل پرسید عرض کرد

مقایسهٔ ضربتین ضربت ابن ملجم لعین

نزدیک برو و سلام کن پیغمبر ما پس چون رفتم و سلام کردم دیدم حبیب من و برادر من علی ابن ابیطالب
علیه السلام است گفتم یا جبرئیل علی پیش از من باسمان آمده گفت علی نیست بلکه صورت ابو الحسن
است چون قدسیان ملاء اعلی نظر بمحبت جلیلی که با علی داشتند مشتاق لقای او شده عرض کردند
الهاما و ادیگر تاب مفارقت علی نمانده پروردگار اعلی از نور علی این ملک را خلق کرده جمیع ملئکه
ملکوت در شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار زیارت او مینمایند و تقدیس و تسبیح الهی میکنند
و ثواب او را هدیه دوستان علی میکنند **حرف لیست** که آن صورت با آن کیفیت بود و ملئکه
در خدمت او بودند تا وقتیکه ابن ملجم ملعون ضربتی برفرق علی زد از اثر جراحت سر آنحضرت
شکافتگی بهم رسید در آن صورت بهم رسید ملئکه با زیاد و فغان بدرگاه احدیت عرض کردند که یا
عالم السر و الخفیات در این چه حکمت است خطاب رسید که ای ملائکه در این وقت در زمین مرتضی
علی را در حینیکه در سجده تسبیح و تقدیس مرا بجا می آورد شهید کردند پس جمیع ملئکه با واویلا
بر قاتلان آنحضرت لعنت کردند آه آه در آن وقت جبرئیل امین بناله در آمد و در میان آسمان و زمین
فریاد زد که ای فرمود که خراب شد والله ارکان هدایت و تاریک شد والله ستاره های آسمان و
نشانها و کشته شد پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و کشته شد علی مرتضی و کشت آنجناب را شقی ترین
همه اشقیاء و چون ندا را جناب ام کلثوم شنید سیلی غم بر روی پر الم خود زد و پیراهن بیطاقتی را چاک
کرده و بناله بلند گفت وا ابتاه وا علیاه وا محمداه پس بجناب حسنین علیهما السلام روانه شده
فریاد بر کشیده و گفت ای برادران پدر شما را کشتند پس آن دو بزرگوار داخل مسجد شدند شعبان
در دور محراب مجتمع دیدند و چون نزدیک آمدند دیدند که پدر بزرگوار شان از شدت ضربت در دامن
محراب بر خاک و خون افتاده و قبضه قبضه از خاک بر میدارد و بر جراحت خود میریزد و این آیه
میخواند منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و آنحضرت از شدت الم
قدرت بر رکوع و سجود نداشت و حال آنکه یک زخم بیشتر نداشت لهذا رکوع و سجود را بطریق اشاره
بعمل آورده آه آه بمیرم بر فرزند مظلوم او در روز عاشورا با آن همه زخمها و جراحتها چه گذشته که
آنوقت که از ذو الجناح بر خاک کربلا افتاد و قدرت بر نشستن نداشت و در آن تنهائی و بیکسی قدری خاک
گرم جمع کرد سر مجروح بیکسی را بر دامن خاک گذاشت گاهی بطرف راست میشد و گاهی بطرف چپ

ضربت دوم ابن ملجم حضرت امیر

و از شدت تشنگی میفرمود که اسقونی شربة من الماء مرا یک جرعه آب دهید و هیچکس آن تشنه
مجروح غریب را جواب نمیداد **محمدا** همین که امیر مؤمنان سر عمرو عبدود را در دست مجد مت
پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید پیغمبر خدا بدست مبارک خود عصابه بمحل ضربت جبین و مینمود
این آکون اذا اخضبت هذه من هذه یعنی کجا میکشم من وقتیکه این محاسن علی خضاب میشود
مرتبه دیگر باین خونهای سر او **و اما ضربت سیم که پشت اهل بیت پیغمبر را**
شکست بلکه پشت زینب و خواهران امیر المؤمنین را خم کرد آن ضربت
مالک ابن یسر ولد الزنا بود بر سر مبارک آن نور دیده شهسوار
لافتی زد که عمامه آنحضرت پر از خون شدند و فرمود که هرگز
با این دست نخوری و نیاشامی و با ظالمان محشور شوی الا اله آنقدر زخم بر بدن غریب
فاطمه میزدند هیچکدام را نفرین نکرد بمیرم این ظالم چگونه شمشیر زد که آنحضرت نفرین کرد پس تا
آن صورت خون آلود آمد سمت خیمها کجا بود رسول خدا که عصابه بر آن زخم بندد آه وا ویلاه
فرمود یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه علیکن منی السلم پارچه بیاورید که با هم وضع
شمشیر ببندم آن بیکسان باگریه و فغان با حالت مأیوس پارچه آوردند آن مظلوم بجراحت
سر خود بست و عمامه بر آن پیچید لکن آخره مراجعت بجهاد نمود و لکن در اینجا چیزی بخاطر رسید
که جگر مستمعین را کباب میکند شنیدید که پیغمبر خدا بدست مبارک خود عصابه بر محل ضربت
علی بست و سرور مظلومان بنزد اهل بیت پارچه گرفت بجراحت سر خود بست آه وا ویلاه
از ضربت منقذ بن مره عبدی ولد الزنا در وقتیکه شمشیری بر فرق علی اکبر زد نه کسی که جراحت
سر او را ببندد و نه قوتی که بیاید بدر خیمها ام لیلا و اصلا نمایدکه ای مادر پارچه بیاور که زخم
سر را ببندم بلکه هر دو دست را برکردن عقاب انداخته یعنی اسب او مرا بخیمها برسان تا مادرم
پارچه بجراحت سرم ببندد **و اما ضربت چهارم که پشت جناب امام**
حسین را شکست آن ضربت نوفل ابن ازرق ملعون بود عمودی
بر سر علمدار کربلا زد که فرق مبارکش را شکافت و بر زمین

ضربت سوم مالک ابن یسر ولد الزنا بود

ضربت چهارم نوفل ابن ازرق

افتاد و فریاد برآورد و عرض کرد که یا اخا ادرک اخاک کو بند تا بجال یا اخا نکفته بود همیشه اقا میکفت امّا این ضربت کی واقع شد در زمانیکه هر دو دست از بدن علمدار جدا شده مانند مرغ بی پر و بال در دام کوفیان افتاده مشک را بدندان کرفته و برکات دشمنان را از پهلوی خود دور میکرد و لب را میبندد تا بند که آب را به لب تشنکان رساند آه و ایلاه ناکاه تیری بر مشک خورد بی که در نکهداری ان بغایت سعی و اهتمام مینمود و در رهکذر آن دستهای خود را بر دم تیغ داده از ابرو دوش و دندان میکرفت بر زمین ریخت و تیری بکر آمد و بر سینهٔ بی کینه اش نشست ای امان از درد و الم این تیر وقتیکه تیر زهر آلود بر سینهٔ سید الشهداء نشست آن تیر را با دست خود کشید هنوز دستش را ساربان قطع نکرده بود امّا هر دو دست علمدار جدا کرده بودند دست نداشت که تیر را از سینه بکشد مجملا همینکه سرور مظلومان صدای برادر را شنید اسب برانکیخت و لشکر کفار را از هم درید و بر نعش برادر رسید دید بازو بدست و بجوی افشار و عضوها از پیکرش جدا شده فریاد برکشید و اخاه وا عباساه وا مهجه قلباه الآن انکسر ظهری و قلّت حیلتی امّا مناسبت عبّاس عرض کند ای برادر اول این تیر را از سینهٔ من بیرون آور و لنعم ما قال نظم الی بقین با سپر خویشتن اندم که سینه‌اش برسید انکسار ظهر انا لله و انا الیه راجعون

∴ مجلس بیستم ∴

تعب و مشقت کشیدن جبرئیل در چهار موضع و رسیدن تیر بکلوی نازک علی اصغر و رفتن نمودن بروایتی و نکندن دفن و پیدا کردن سکینه نعش برادر خود را بروایت و دیکر آه کیفیت رسیدن امام مظلوم و کفتکو کردن با علی اصغر شیرخوار بعد از پیدا کردن نعش برادر صغیر خود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ∴ بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی السبط السعید والامام الشهید والغریب اوحید صاحب العطش الشدید السلام علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه

السلام علی النساء الصارخات والبنات النائحات والناظرات المدهوشات و رحمة الله و برکاته السلام علی عبد الله الحسین الطفل الرضیع المرمی العریع المتشحط بالدماء والمتصعد دمه فی السماء المذبوح بحجر ابیه لعن الله وامه حرملة ابن کاهل الاسدی ∴ فبعد ∴

مضمون بعضی از فقرات خطبهٔ ابتث سلام بر علی اصغر حسین طفل شیرخواره که تیر بر کلویش را پاره کردند و او را در دامن پدر بزرکوارش ذبح کردند و خون حلقوم آن طفل مظلوم بی کناه را پدر غریبش بطرف آسمان نثار نمود خداوند لعنت کند کشندهٔ او را که حرملة بن کاهل اسدی باشد در حدیث وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید تدایا این صورت میت از آسمان نازل میشوی تعب و مشقتی بر تو رسیده است عرض کرد بلی در چهار موضع ∴

اول وقتیکه حضرت ابرهیم را در آتش انداختند و کنت تحت العرش من در زیر عرش بودم خطاب الهی رسید که بندهٔ مرا دریاب فادرکته فقلت له هل لک من حاجة دوم وقتیکه حضرت ابرهیم خلیل کارد را بر کلوی فرزند خود اسماعیل کذاشت کنت تحت العرش ندا از جانب رب العزة رسید او را بنده‌ام پیش در طرفة العینی رسیدم کارد را بر کردانیدم سیم حین القی یوسف فی الجب قال الله تعالی بندهٔ مرا دریاب در اثنای راه او را کرفتم و بر بالای سنک کذاشتم چهارم در جنک احد وقتیکه بدندان مبارک تو سنک جفا زدند و دهن مبارک تو پر خون شد و آن خون را در دست کرفتی و بجانب آسمان پاشیدی قال الله تعالی ادرک دم حبیبی خون حبیب مرا دریاب اکر قطره از آن بر زمین برسد هر آینه کیاهی و درختی از زمین نمیروید یا محمد عوض کارد کلوی جناب اسمعیل من چهار جا را عرض میکنم وقتیکه حرملة ابن کاهل و لعنة الله تیر بحلق نازک علی اصغر زد سید مظلومان تیر را از حلق او کشید و دست بزیر حلق او کرفت

مجلس بیستم در بیان مشقت کشیدن جبرئیل در چهار موضع

اول وقتیکه حضرت ابراهیم را در آتش انداختند

دوم وقتیکه حضرت ابرهیم کارد بر کلوی اسماعیل

سیم وقتیکه یوسف را در چاه انداختند

چهارم در جنک احد

بر از خون شد بطرف آسمان پاشید فرمود سهل است در راه خدا در چه وقت زمانیکه قوم ناقه
طفل شیر خواره اش را بر روی دست گرفته بسوی آن کافران میفرمود ایا قوم شیعیانم را کشتید و اهل
بیتم را بقتل آورده بید بغیر این طفل کسی نمانده دل او از تشنگی میسوزد و میخواهم که شربت آبی باو دهید
باین عبارت جانگداز ادا نمود وای بر شما باین طفل رضیع آب دهید یا نه ببینید چگونه از شدت عطش
بخود میپیچد گناهی نکرده پس عوض آب تیری انداختند **در بعضی** از روایت هست تیر از گلوی
علی اصغر گذشت ببازوی آن امام غریب رسید تیر را کشید و خون را بسمت آسمان پاشید مناسب بود
از جانب پروردگار عزت خطاب شد بجبرئیل که اگر قطرهٔ از این خون بر زمین رسد بلا نازل خواهم
کرد و اهل زمین را هلاک خواهم نمود زیرا که خون طفل معصوم مظلوم بی گناه هست چنانچه در حدیث
است که قطرهٔ از آن خون شریف بر زمین نیامد **و بروایت بحار** سید مظلومان رو بدرگاه الله
نمود و فرمود این طفل من نزد تو کمتر از ناقه صالح نیست موافق بعضی از روایات آنحضرت از اسب فرود
آمد بغلاف شمشیر زمین را حفر نمود آن طفل بخون آغشته را دفن نمود **نکته بیان کرده اند**
در دفن آنحضرت آن طفل مظلوم که چون آنحضرت بعلم امامت میدانست که من بعد بر ابدان شهداء می تازند
و آن طفل کوچک بدن لطیفش بالمرة مفقود میشود و سرش هرگاه بر نیزه زنند در مجلس یزید از فرق یهود و
نصاری میباشد شاید اسلام مبان است توبیخ بدین اسلام خواهند نمود که شما هر طفل را هم کشته اند
و سرش را بر نیزه زده اند و محتمل چون سکینه با آن طفل بسیار میل داشت و همیشه انیس و بود چون سر او را که
در بالای نیزه میدیدند و یا در مجلس یزید میدید طاقت نمی آورد و خود را از گریه هلاک مینمود چنانچه
در بعضی از کتب مراثی هست که چون سکینه خاتون را در قتلگاه از جسد پاره پاره بلسر پدر بزرگوار
تمام جدا کردند روی به آن ملعون که موکل بود نمود و فرمود ایمرد از برای من تنگ برادر کوچکی بود که این قوم
او را از تشنه آب نقد درآ مهلت دهید که او را وداع کنم امید وارم که خدا حاجت ترا روا کند پس آن ملعون
چون دید که آن طفل التماس می نماید و دعاء میکند او را رخصت کرد پس چون چند کامی برداشت قند
علی اصغر را دید که در نزدیکی پدر افتاده پس چون نظرش بر او افتاد آه آه اول خود را بروی او انداخت
و بعد او را برداشت و بر سینه خود چسبانید روی او را بوسه نبات داد آن او را بر روی خاک بخوابانید
و خود مانند ایام حیوة در پهلوی او بخوابید که بعد برخاست و نشست و الشهید را بر دامن خود

تیر بگلوی علی اصغر

گذاشت و لبهای خود را بر گلوی تیر خورده او گذاشت و گفت ای برادر من آگر مرا اجبر میکردند در میان
زندگانی دردنیا و در ماندن در نزد تو البته اختیار میکردم ماندن در نزد ترا اگرچه جانوران مرا پاره پاره
کنند برادر مرا از قتلگاه بیرون میبرند و من دل از جا و رفت تو بر نمیکنم و مرا بزجر از تو جدا میکنند ثم
یا ام که اهل عناد ما را بکجا میبرند ای برادر چون بخدمت جده ام برسی بجده ام بگو که خواهرم سکینه
از احوال خود بجناب تو شکایت میکند و میگوید یا جده جان گوشم را پاره پاره کردند و خلخال از پا
تن بدر آوردند پس لبهای خود را بر لبهای خشک برادر خود گذاشت و بعد صورت او را و دو چشم او را
بوسید پس آن ملعون که موکل او بود او را از برادرش جدا کرده بباقی اسیران ملحق نمود الخ

٭ مجلس بست و یکم ٭

در راضی نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب عبا را در
زیر کسا در خانهٔ فاطمه با مناسبات و رفعه را خلشن جبرئیل و
فخر نمودن او و سایر ملائکه و حیوانات و فخریه انسان الخ و رفعه
دیگر در مباهله و آتش بر در خانهٔ فاطمه زدن الخ و دفعه چهارم اذن خواستن از پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله و ذکر نمودن آنحضرت مصیبتهای هر یک از آل عبا را و جواب تفصیلی عرض نمودن جبرئیل
و اعانت او هر یک از آن بزرگواران را و نزول او بعد از شهادت جناب سید الشهداء با چهار هزار ملائکه
مقربین بر زمین کربلا و کفن کوبی او   با نعش پاره پاره جناب سید الشهداء

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ٭ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
اوجد اصحاب الکساء من نور عظمته و خصصهم بسره و کرامته و جعلهم فی علو المقام بحث نه و فوق
جمیع مخلوقاته و هم غواص بحار توحیده و سباح تم وحدانیته بل هم اعلام لمعرفته فانه من عرفهم
فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و هم الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و جعل
مودتهم اجر الرسالة و فضلهم علی العالمین تفضیلا فصلی الله علیهم ما دام دوام الدنیا و
الاخرة و لعن الله علی اعادیهم و ظالمیهم من الان الی یوم القیمة **فبعد** الحبیب خداوند
رحمن و علت ایجاد امکان و آن معلم عالم ملکوت و همای آشیان قرب لاهوت و شاهباز عالم جبروت

بود ارواح اربعه مضیئه و اندر عالم ناسوت چهار دفعه در زیر بال رافت و رحمت جا می داده **اول حدیث
کسا است از جمله احادیث مشهوره است** بین فرقه محقه شیعه و خواص و فواید این
حدیث در اخبار ذکر شده که امیر مؤمنان از خاتم پیغمبران علیهما السلام الله الملک المنان سؤال نمود
و آن رسول ذو الجلال بجهت آن برگزیده قادر متعال البیان فرموده اند پس اول فواید این حدیث
شریفه را باید نقل نمود تا مشوق استماع محبان و شیعیان گردد **و در بعضی** از کتب معتبره
چنین ذکر کرده اند که در هر مجلسیکه این حدیث شریف خوانده شود جناب صاحب الامر عجل الله
فرجه در آن مجلس حاضر میشود لهذا باید اهل مجلس مؤدب با وضو بنشینند بنوعیکه گویا در
مجلس ظاهری در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و با ایشان تعزیه داری میکنند بامید اینکه
از برکت اشک چشم آن جناب اشکهای چشمهای ما عزیزان نیز قبول گردد **اما از کتب معتبره** از حضرت
فاطمه طاهره علیها السلم روایت کرده شده است که میفرمایند روزی داخل شد بر من پدر بزرگوارم رسول
خدا صلی الله و آله فرمود که ای فاطمه بدانکه ضعفی در بدن خود می یابم پس من عرض کردم که ای پدر جان
پناه میبرم بخداوند از ضعف بدن شریف تو پس پدرم فرمود که ای فاطمه بیا و برای من آن کساء یمانی را
و بروی من بپوشان حضرت فاطمه میفرمایند من آن عبا را آوردم و بآن جناب پوشانیدم و نظر بر روی
مقدس او میکردم در آن اثنا روی مبارک آنحضرت را چون ماه شب چهارده درخشان میدیدم
و بر این حال ساعتی نگذشت دیدم که فرزند دلبندم حضرت امام حسن مجتبی داخل خانه شد و گفت
السلام علیک یا اماه پس من در جواب او گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فوادی سلام
بر تو باد ای نور چشم من و میوه دل من فقال یا اماه انی اشم رائحة طیبة کانها رائحة جدی
رسول الله صلی الله علیه و آله یا مادر جان بدرستیکه من عجب بوئی میشنوم که مثل بوی جدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله مینماید گفتم ای فرزند دلبندم اینک جد بزرگوارت در تحت کساء آرمیده
است پس حضرت امام حسن ع بجانب کساء آمده عرض کرد که السلام علیک یا جداه السلام علیک
یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا اذن میدهی مرا که در زیر عبا درآیم آنحضرت فرمود ما در
داخل شو ای فرزند گرامی پس حضرت امام حسن ع داخل شد و در آغوش جد بزرگوار خود آرام کرفت
و نگذشت مگر ساعتی که ناگاه فرزند دلبندم حسین ع داخل خانه شد و گفت السلام علیک یا اماه

حدیث کساء

پس من در جواب او گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فوادی پس حسین ع گفت که ای مادر بوی
خوشی بمشام من میرسد که گویا بوی جدم رسول خدا است من در جواب او گفتم که بلی ای نور
دیده من اینک جد بزرگوارت و برادرت در زیر کساء اند پس فرزندم حسین ع چون این کلام را از
من شنید نزدیک کساء رفته و عرض کرد السلام علیک یا جداه السلام علیک یا من اختاره
الله سلام بر تو باد ای جد بزرگوار و سلام بر تو باد ای برگزیده خدا آیا اذن میدهی
حسین را که داخل شود با جناب تو در زیر کساء رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بلی الحسین
بتحقیقکه اذن دادم ترا داخل شو **ای عزیز من** در بعضی از روایات وارد شده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرزند مظلوم خود فرمود بابی انت و امی یا الحسین
پدر و مادرم فدای تو بشود داخل کساء شو الا اینکه اینقدر و منزلت داشته باشی چگونه روا است
در روز عاشورا از کثرت جراحت بر زمین کربلا افتاده باشی و ابن سعد لعین در میان لشکر شقاوت
اثر فریاد کند که هر کس سر او را از برای من بیاورد هر چه جایزه طلب کند باو میدهم ای گریه کنندگان
جناب سید الشهداء بدانید که چون لشکریان از آن بزرگوار شجاعت بسیار دیده بودند با اینکه بر زمین
افتاده بر کسی را جرئت آن نبود که نزدیک آن جناب رود مگر شمر ملعون که جواب داد و گفت انا لها
الامیر ای امیر این کار منست پس ابن سعد گفت که تعجیل کن و از برای تست جایزه عظمی پس آن ملعون
روانه جانب آن مظلوم غریب شد واه وامصیبتاه که در وقتی بر سر آن امام مجروح غرقه بخون رسید
که از شدت تشنگی و کثرت جراحت غشی کرده بود و چون نزدیک آن جناب رسید و قدم جرات پیش
نهاد و در میانه آنحضرت و آن ظالم سؤال و جواب بسیار شد از انجمله که قلب شیعیان را آتش میزند
اینست که خامس اصحاب کساء آن ملعون فرمود که ای شمر امیشناسی که کیستم و اراده قتل من کرده
آن ملعون جواب داد که بلی ترا میشناسم حق شناختنی توئی حسین بن علی بن ابیطالب و مادرت فاطمه
زهرا و جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس آن مظلوم فرمود که وای بر تو ای شمر اگر میدانی
حسب و نسب مرا پس بچه سبب اراده قتل من کرده آن ملعون از لابدی جواب عرض کرد ای حسین من اگر ترا
بقتل برسانم که از یزید جایزه خواهد گرفت الی آخره پس حضرت فاطمه فرمود که ناگاه در آن اثنا ابو
الحسنین جناب امیر المؤمنین ع داخل خانه شد و فرمود السلام علیک یا بنت رسول الله پس من

حدیث کساء

حدیث کسا

در جواب گفتم و علیک السلام پس آنحضرت فرمود که انی اشم رائحة طیبة کانها رائحة اخی و ابن
عمی رسول الله صلی الله علیه و آله ای فاطمه تو هم شامه ام استشمام رائحه میکند گویا بوی
عطر برادرم و پسر عمم رسول خداست من در جواب عرض کردم که بلی آنجناب با دو نفر فرزند تو حسنین
در زیر کسا خوابیده اند آنحضرت این کلام را از من استماع نمود بسوی کسا روان گردید و گفت
السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر کسا و بوده باشم با شما جواب آمد
که یا علی داخل شو پس داخل شد پس فاطمه میفرماید که من نزد آن کسا آمدم و عرض کردم السلام علیک
یا ابتاه السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر کسا و بوده باشم با شما و فیض
حصول با شما میسر میشود فرمود که بلی ای فاطمه اذن دادم داخل شو پس آن معصومه نیز داخل کسا شد
پس از جانب خدای عزوجل ندا رسید که ای ملئکه من و ساکنین آسمانهای من بدانید که من خلق
نکرده ام آسمانهائی را که بنا کرده ام و نه زمینی را که گسترده ام و نه ماه و آفتابی که نور دهنده اند و نه
افلاکی که دور زننده اند و نه دریائی که جاری شونده است و نه ملئکه که در اطراف سیر کننده اند
مگر بمحبت این پنج بزرگوار که در زیر عبا قرار گرفته اند پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار
من کیانند در زیر عبا ندا رسید که ایشانند اهل بیت نبوت و معدن رسالت فاطمه است و پدر فاطمه
و دو فرزند فاطمه سلام الله علیها و علیهم پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار من آیا مرا اذن
میدهی که بزمین نازل شوم و در زیر کسا داخل شوم تا ششم ایشان من باشم از جانب خداوند ندا
رسید که اذن دادم پس جبرئیل نازل شد و در بالای سر ایشان ایستاد و عرض کرد که السلام علیک
یا رسول الله خداوند علی اعلی بجناب تو سلام میرساند و تخصک بالتحیة و الاکرام و می
فرماید که بعزت و جلال خود قسم یاد میکنم که خلق نفرموده ام این آسمانها را که بنا کرده ام و نه
این زمین را که گسترده ام و نه ماه و آفتاب نور دهنده را و نه افلاک دور زننده را و نه ملئکه
اطراف رونده را مگر محض بجهة خاطر شما پنج بزرگوار و خداوند جل و جلاله اذن داده است مرا
که با شما بوده باشم در زیر عبا یا رسول الله آیا شما هم اذن میدهید که در زیر کساء داخل شوم آنحضرت
فرمود که اذن دادم پس بعد از اذن داخل شد و عرض کرد که خداوند عالم میفرماید انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا عزیز من جبرئیل امین وحی الهی با آنکه ملک بود و از

سخن

حدیث کسا

سخن بشر نبود و با خاتون محشر نامحرم نبود پس از ماذون بودن از خداوند جل جلاله بجهة احترام
اذن طلبید تحصیل نموده و اولاد که بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام خانه او را و
او را نداشتند و اشرار امت در آن خانه را سوختند و شکستند بر پهلوی دختر او زدند و بدون اذن او داخل خانه اش
شدند و انواع اذیتها و بی احترامیها کردند و بعضی از علماء فرموده که در حدیث وارد شده
که چون جبرئیل داخل کسا شد فاطمه زهرا از آن مکان که تشریف داشت بجانب یکطرف کسا حرکت کرد و از جلالت
و عصمتی که داشت عرض کرد که ای پدر بزرگوار که بود که داخل کسا شد که از سخن ما مطلع باشد رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که ای فاطمه آرام بگیر که این جبرئیل امین است امتی از بی احترامی لشکر کفر و ثنا بعد شهادت
سید الشهداء با شمشیر برهنه رو بجمیع اولاد و دختران فاطمه زهرا نهادند و اول کاری که کردند خیمه ایشان را
آتش زدند بعد از آن اسباب و لباس ایشان را بغارت بردند ایشان را اسیر کردند مثل اسرای ترک و دیلم و بر شتران
سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار بردند و داخل کوچه و بازار و مجالس نامحرمان کردند دشمنان بی اذن ایشان
داخل منزل و مکان ایشان شدند حضرت فاطمه میفرماید که بعد از آمدن جبرئیل در زیر کسا و ورود آن شریف جناب
امیر المؤمنین عرض کرد که یا رسول الله چه فضیلت است از برای نشستن ما در زیر کساء در نزد خداوند جلیل پس
رسول خدا فرمود که یا علی قسم بآن خداوندی که مرا براستی برانگیزانید از برای نبوت و اختیار کرد مرا از برای رسالت که
ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی از مجالس اهل دنیا که در آن بوده باشند جماعتی از دوستان و شیعیان ما مگر
آنکه نازل میشود بر ایشان رحمت و احاطه میکنند در اطراف ایشان ملئکه و استغفار میکنند برای اهل مجلس
تا آنکه متفرق میشوند پس امیر المؤمنین چون این فضیلت را استماع نمود فرمود که والله رستگار و سعادتمند
شدیم بپروردگار کعبه قسم که همچنین رستگار و سعادتمند شدند شیعیان ما پس دفعه دیگر رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که بحق آن خداوندی که مرا براستی و درستی از برای نبوت برانگیزانید و از برای رسالت
برگزید که ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی از مجالس که در آن بوده باشند شیعیان ما مگر آنکه در آن مجلس
مهمومی بوده باشد خداوند او را فرج عطا فرماید و نبوده باشد در آن مجلس مغمومی مگر آنکه خداوند غم
او را برطرف فرماید و نبوده باشد طالب حاجتی مگر آنکه خداوند حاجت او را روا فرماید پس جناب امیر
مؤمنان علیه السلام فرمود که در این هنگام والله رستگار و سعادتمند شدیم ما و همچنین شیعیان
ما رستگار و سعادتمند شدند در دنیا و آخرت **روی عنهم قال الامام** ابو محمد العسکری علیه السلام

فان

فان جبرئیل هو الذی لما حضر رسول الله صلی الله علیه وآله وهو قد اشتمل علی عبائه القطوانیة علی نفسه
وعلی علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام وقال اللهم هؤلاء اهلی انا حرب لمن حاربهم وسلم
لمن سالمهم محب لمن احبهم ومبغض لمن ابغضهم فقال الله تعالی قد اجبتک الی ذلک یا محمد صلی
الله علیه وآله فرفعت ام سلمه جانب العبا لتدخل فجذبه رسول الله وقال لست هناک وان کنت علی خیر
والی خیر یعنی دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسولی و او را داخل ننمود وجاء
جبرئیل مدثراً وقال یا رسول الله اجعلنی منکم قال انت منا فارفع العباء وادخل معکم قال بلی فدخل فی
العباء ثم خرج وصعد الی السماء الی الملکوت الاعلی وقد تضاعف حسنه وبهاؤه قالت الملائکة قد
رجعت بجمال خلاف ما ذهبت به من عندنا قال وکیف لا اکون کذلک وقد شرفت بان جعلت من آل محمد صلی الله علیه
وآله واهل بیته کما قالت اهل الملکوت السموات والحجب والکرسی والعرش حق لک هذا الشرف ان
تکون کما قلت آه یک نفر امین وحی الهی فخر میکند که من داخل عبای اهل بیت شده ام و دو نفر دیگر فخر میکند
بر ملئکه که من گهواره جنبان حسینم و فطرس فخر میکند که من آزاد کرده حسینم لعیا [?] فخر میکند که من قابله حسینم
و ملک منصور با هزار ملک دیگر فخر میکنند با چهار هزار ملک که ما اهل مشکا زوار حسینیم و پنجاه هزار ملک
دیگر فخر میکنند که ما در روز قیامت مبارک عزادار حسینیم و اما فخر طایفه انسان جمعی فخر میکنند که
ما هر سال در دهه عاشورا از جمله عزاداران حسینیم و جمعی دیگر فخر میکنند که ما از جمله زوار حسینیم و
جمعی فخر می نمایند که ما اهل منبر و مجلس عزای حسینیم و اما فخر نوع حیوانات ذوالجناح فخر میکند
که من مرکوب حسینم و مناسبت عقاب فخر میکند که من مرکوب علی اکبر حسینم و شتر فخر میکند که من
محافظت کننده بدن پاره پاره حسینم و زعفر اسفیل فخر میکنند که ما سا [illegible] حسینم و زمین کربلا
فخر میکند که من در بر دارنده بدن حسینم و فخر بعضی دشمنان اهل بیت [illegible] مجلس ابن زیاد
[illegible] میشدند دو نفر با یکدیگر پیشی میگرفتند یکی میگفت ای امیر جایزه مرا زیاد ده
زیرا ام یکی میگفت که سر امام را از بدن جدا کردم یکی میگفت یک دست عباس را من ا[illegible]
انداختم یکی میگفت دست دیگرش را من جدا کردم یکی میگفت عروسی قاسم را من مبدل بعزا کردم یکی
گفت بگلوی علی اصغر من تیر زدم آه و امصیبتا در آخر ده نفر آمدند که امیر مناسب است که جایزه ما از همه
بیشتر و زیاده باشد خلاف آنکه ما کرده ایم کسی مثل آن خدمت نکرده گفت چه خدمت کرده اید گفتند که ما سم اسبان

شما

شما نگفته است و ابوخلیق نیز بیان نکرده ما ده نفر اسبها را نعل بند کرده و استخوانهای سینه او را
خورد کردیم **ستیم در وقت مباهله نمودن با نصارای نجران** چون
بنای مباهله شد رسول خدا صلی الله علیه وآله بامداد بیرون تشریف آورد و حضرت امام حسین را
در بر داشت و دست جناب امام حسن را گرفته بود و حضرت فاطمه و جناب امیر مؤمنان از پشت سر او
میرفتند و حضرت رسول با ایشان میفرمود که هر گاه من دعا کنم شما آمین بگوئید و ایشان را در زیر
عبا اخذ نمود و میفرمود خداوندا اینها اهل بیت منند پاک گردان از ایشان هر پلیدی را لیس سقف
که بزرگ اهل نجران بود گفت ای گروه نصاری من رویهای چندی می بینم که خدا با این رویها کوه را از جا
کند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نفر نصرانی تا قیامت نخواهد ماند
پس با حضرت رسول صلی الله علیه وآله بنای مصالحه گذاشتند و از آن رویها شرم نمودند بجزیه
راضی شدند و مباهله نکردند با آنکه نصاری بودند اما خلیفه مسلمانان هیزم جمع نموده بر در خانه
که ایشان در آنجا تشریف دارند میخواهد بسوزانند خداوند لعنت کند کسانی را که چنین بی بهجت شقی
را پیشوای خود دانسته پیروی مینمایند مجملا آتش بر در خانه محترمه بر افروختند و آن در با احترام را
سوختند بعد از آن عمر لگد زده در را افکند و تازیانه بر دست مبارک فاطمه زد بروایتی غلام عمر تازیانه
بر دوش مبارک فاطمه زد که کتف مبارک او ورم کرد تا وقت وفات کتفش مجروح بود و خالد ابن ولید ملعون
شمشیر با غلاف که در دست داشت ضربتی بر آن بانوی سراپرده عصمت زد بعضی فوت محسن را از آن ضربت
میدانند و از این ضربتها فاطمه بر زمین افتاد و صیحه او بگوش امیر مؤمنان رسید دید که بی ادبی آن لعین از
سر حد صبر گذشت از خانه بیرون آمده و عرق غیرتش بجوش آمده عمر بیحیا را برداشت چنان بر زمین زد که
بینی و گردنش مجروح شد خواست آن لعین را بدرک اسفل جحیم بفرستد از وصیت حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله متذکر شده دست از آن لعین برداشت آه آه یا علی کاش در روز عاشورا در صحرای
کربلا میبودی در وقتیکه چادر زینب را از دوشش بر میداشتند و نیزه و تازیانه بر کتفش میزدند یا علی
گوشهای ام کلثوم را بواسطه گوشواره پاره نمودند یا علی مقنعه از سر فاطمه نو عروس برداشتند و گوشواره
او را از گوشش ربودند و امظلوما افتاده غش کرده یا علی همه دختران ترا مانند اسیران ترک و دیلم
بر بالای شتران سوار کرده بعد از سوختن خیمها و غارت اموال ایشان را شهر بشهر و دیار بدیار بردند

چهارم از **کتاب صواعق محرقه** نقل کرده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه
و آله بخانهٔ فاطمه زهرا تشریف آوردند و امیر مؤمنان علیه السلام در خانه نبود کسی فرستادند و آنجناب
حاضر ساختند آنگاه حضرت رسول صلی الله و آله جناب امیر مؤمنان را در دست راست و فاطمه را
در دست چپ نشانید و حضرت امام حسن را بر زانوی راست و جناب امام حسین را بر زانوی چپ
و دست بگردن ایشان بر آورده گاهی لبهای امام حسن را میبوسید و گاه گلوی امام حسین را
آنگاه عبای خود را بر سر ایشان کشیده آن همای اشیانه نبوت و عظمت ایشان را در زیر بال رحمت حمل
کردانیده عرض کرد اللهم لکل نبی اهل بیت و هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس و
طهرهم تطهیرا بار خدایا از برای هر پیغمبری اهل بیتی بوده است و اینها اهل بیت مخصوص منند
دور کردان از ایشان چرکینی ظاهری و باطنی را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی **و از کتاب کشف**
الغمة روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام را
داخل زیر عبا نمود جبرئیل امین بشوق اینکه خود را داخل زیر عبا اهل بیت نماید نود هزار حجاب را طی نموده
و صوامع ملکوت را ترک کرده در در خانهٔ امیر مؤمنان ایستاده عرض کرد یا رسول الله چه میشود که بیک
استانهٔ خود و جاکر دیرینهٔ خود اکه از عالم بالا بجهة کسب شرافت بزمین امده در زیر عبا راه دهی که باین فخر
و مباهات بر اکناف سرادقات نمود و سر افتخار بعرش رسانم آنحضرت فرمودند یا اخی یا جبرئیل اهل العباء اهل العنا
اهل عبا کسانی اند از کسانی ظلم و ستم کشیده و جبین مبین از سنگ جفا شکست خورده باشد و ایشان
ایام زار و خسته باشد و لب و دندان او مجروح شده باشد و یا دستش از کشیدن دست سبا و از ریسمان
آب چاه آبله کشته و هم جای شکست شدن پهلو و سقط از ظلم و عنا و عدو [illegible] اشد و یا با ناخوردن
لذائذ دنیوی خوردن تیغ بیدریغ جفا از ظالم بیحیا را مسموم شده باشد [illegible] سر بلا را دادی
داده باشد و با غریبی و تشنگی کربلا و شهادت برادران و فرزندان و اقربا و اسیری زنان [illegible]
راه خدا را امادة باشد **اول اینها منم** مناسبت بود هر یک از مصائب اصحاب
بر سبیل اجمال اشاره نمایم تا از استماع مصائب ایشان چشمها گریان و جگرها بریان شود تا ثواب
بزرگ دریابیم و این دو کیفیت از برای آن رسول ذوالجلال در جنگ احد اتفاق افتاد منقولست که مغیره
بن عاص و تنکه با احد میامد سنگ بر داشت و گفت یا ایها محمد ترا میکشم و آن ملعون چپ انداز بود

و سنگی که میانداخت از نشان منحرف نمیشد در آنوقت سید و سرا تنها مانده بود آن ظالم سنگدل فرصت
غنیمت شمرده بر آنحضرت حمله کرد آن سنگها را حواله آن معدن جواهر رسالت نمود اتفاقا یکی بر پیشانی مبارک
آنحضرت آمد و بغایت مجروح گشت و خون از آن جاری شد آن رحمت عالمیان آن خون را بردای اطهر خود پاک میفرمود
نمود و نمیگذاشت بر زمین چکد میفرمود که اگر قطرهٔ بر زمین چکد عذاب بر اهل زمین نازل شود و میفرمود اللهم
اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا هدایت کن که ایشان نمیدانند از روی نادانیست و سنگی دیگر بر
بازوی منور انسرور امده آن را مجروح ساخت از صدمهٔ آن شمشیر از دست آنحضرت افتاد و سنگی دیگر
امد بر لب و دندان آنحضرت خورد و لب مبارک آنجناب بغایت مجروح شد آه آه و نظر این جراحتها از برای
شهید آل محمد صلی الله علیه و آله در روز عاشورا اتفاق افتاد چنانچه **شیخ مفید** روایت کرده
که چون آن غریب کربلا از کثرت قتال و جدال و زخم بیشمار ضعف بر او مستولی شده خواست ساعتی استراحت
نماید ناگاه سنگی بجانب آنحضرت امد و بر جبههٔ مبارکش خورد و خون از آن جاری شد جامه برداشت که
آن خون را پاک کند ای امان ناگاه تیری زهر آلودی که سر شعبه داشت امد و بر سینهٔ بی کینهٔ آنحضرت
که صندوق علوم ربانی بود نشست رسول خدا بعد از مجروح بودن جبین عرض نمود اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون در حقیقت هم چنین بود هنوز قریش بر حقیت پیغمبر صلی الله علیه و آله اقرار نکرده بودند و آن
بزرگوار را نشناخته بودند آه آه از ظلم اهل کوفه و شام ایشان همگی این مظلوم را میشناختند حق
شناختن و امید شفاعت از جد او داشتند همینکه تیر بر سینه آن غریب فاطمه رسید فرمود بسم الله و بالله و
علی ملة رسول الله و تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان میریخت گاه خون جبینش را بر میداشت به اسمان می
انداخت و قطرهٔ [illegible] مبارک پیغمبر بواسطهٔ سنگ مجروح شد اما در مقابل آن بر لب و دندان
آن غریب فاطمه [illegible] عطش خشک شده بود چوب خیزران در مجلس ابن زیاد و یزید خدا و ند
[illegible] میزدند و آن بوسه گاه رسول خدا را بواسطهٔ چوب میخستند پس پیغمبر خدا
[illegible] و آله فرمود جبرئیل **و دوم از اینها فاطمه است** از جابر روایت شده
[illegible] و سلمان بخانهٔ فاطمه علیها سلام در امده دیدم که آنحضرت نشسته است و در نزد او دستاسی نهاده است
و قدری شعیر از برای عیال خود خورد میکند و دست مبارکش مجروح شده خون بر دست اسیا روان است و حضرت
امام حسین علیه السلام از ناهشر خانه از گرسنگی گریه میکند و اضطراب میم نماید سلمان گفت ای دختر

رسول خدا دستهای تو از آسیا کردن مجروح شده و پینه کرده است و اینک فضه کنیزک تو حاضر است چرا
این خدمت را بر او رجوع نمیفرمائی و خود متحمل میشوی فاطمه فرمود که رسول خدا مرا وصیت کرده است که خدمت
خانه یکروز با فضه باشد و یکروز با من باشد دیروز نوبت او بود و امروز نوبت منست سلمان گفت ای دختر
رسول خدا صلی الله علیه و آله بنده آزاد کرده شما هم بفرما که حسین را مشغول کردانم یا اینکه آسیا را
بگردانم حضرت فاطمه فرمود که تسکین حسین را من بهتر میدانم پس چون قدری آسیا را گردانید و جو را
قدری آرد کرد صدای اقامه نماز را شنید و برای ادای نماز بمسجد رفت و چون از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از برای
امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرد و حضرت از استماع این قصه گریان شد و بخانه برگشت پس تبسم کنان
باز بمسجد معاودت نمود و حضرت رسول از سبب تبسم آنحضرت سؤال کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
عرض کرد که بخانه برگشتم دیدم فاطمه بر پشت خوابیده بود و حسین علیه السلام بر روی سینه اش بخواب
رفته بود و آسیا بی آنکه دستی ظاهر باشد میگردید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم فرمود و فرمود
یا علی مگر نمیدانی که خدا را ملکی چند هست که در زمین میگردند و خدمت میکنند محمد و آل محمد صلی الله علیه
و آله را تا روز قیامت رسول خدا بجبرئیل فرمود که و ستم ایشان علی علیه السلام با تیغ برنده
للذائذ دنیوی چشم خورد تیغ بید ریغ از ظالم بیحیا مصمم شده باشد
و امر شد که بعد از آنکه ابن ملجم ولد الزنا آن برگزیده خدا و ندرا
در میان مسجد یعنی در محراب مسجد کوفه ضربت زد و صورت نورانیش
بخاک و خون آلوده نمود جناب حسنین علیهما السلام و اصحاب در اطراف محراب جمع شده ناله و گریه میکردند تا آنکه
بزرگوار از اثر زهر و شدت ضربت غشی کرد چون بعد از ساعتی بهوش آمد فرمود که مرا بخانه برید و بجا نماز من
بخوابانید پس آنحضرت را در گلیمی خوابانیده و بسر آنحضرت امام حسن و بکسر دیگر را جناب سید الشهدا علیهم
السلام بدوش گرفتند و اصحاب در اطراف آنجناب بشدت گریه میکردند که نزدیک بهلاکت رسیدند و قتیکه بر جای
نماز او را خوابانیدند پس زینب او را مظلوم کربلا گریه کنان پیش آمد عرض کرد ای پدر جان هیچ روز گرفتار و هیچ
مصیبت شما نیست مگر روز که جدم رسول خدا از دنیا رحلت فرمود آنجناب بر حسین بسیار ناگوار است که
شما را آغشته بخاک و خون آلوده ببرند در حدیث هست که چون نظر امیر المؤمنین بر سید الشهدا افتاد

که بحال او میکند فرمود که یا حسین پیش بیا ای فرزند پس آنجناب پیش آمد و حال آنکه زخم شده بود هر دو چشم
او از بسیاری گریه و چون نزدیک آمد آن پدر مهربان هر دو دست مقدس خود را بلند کرده و اشک از چشمهای فرزند خود
پاک کرده و دست خود را بر قلب محزون فرزند خود گذاشت و فرمود ای فرزند خداوند قلب ترا محکم فرماید بصبر
و اجر عظیم عطا فرماید بتو ساکن کرداند گریه ترا آه آه کجا بود امیر المؤمنین در روز عاشورا در جائیکه
خونها از چشم حسرت فرزند پاک فرماید و ملاحظه فرماید که بر دلها قلبیکه محزون بود او و اضطراب او دست
تسلی بر او گذاشت در روز عاشورا در وقت شدت تشنگی نیزه و خنجر و تیر زده بودند و هر چه استغاثه میکرد کسی
او را جواب نمیداد و در حدیث هست بر آنحال که شب امیر المؤمنین را بخانه آوردند بعد از آن اصحاب گفتند
که دختران از شدت تشویش و گریه هلاک شدند پس اصحاب بجهت احترام دختران از خانه بیرون رفتند آه
و امصیبتاه زینب خاتون و ام کلثوم با گریه و زاری و نوحه بپدر خود را نجف پدر رسانیدند و
گفتند که یا ابتاه حزن ما بر مصیبت شما طولانی و علی الدوام اشک چشم ما جاریست و خشک نخواهد
گردید یا ابتاه کی ما از برای پرستاری این دختران معین فرموده تا بزرگ کردانند و کی را از برای اولاد بزرگ
خود معین فرموده که دشمنان همه این معاندین یاری نمی نمایند همراه بغا نهاده و ملاحظه میکردند تظلم فرزندی
از همه زینب فغان و زاری داشت ۰ه۰ زخم کاری او ناله های کاری داشت آه آه بعینه همین کلمات
را سکینه خاتون در روز عاشورا در وقت عبور از قتلگاه با جسد پاره پاره پدر میگفت لکن فرق
این بود که ایشان بزرگ بودند و سکینه کوچک و طفل بود و ایشان در وطن بودند و دختران حسین
علیهما السلام بودند و سکینه در دست اهل کوفه و شام اسیر و گرفتار بود و امیر المؤمنین علیه السلام
از یکضربت بستر خورده بود اما مظلوم کربلا با بدن چاک چاک و بدن مجروح بستر در میان خاک و خون
در کربلا افتاده بود الی آخره و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل فرمود که چه ها مرا نها
اما الحسن علیه السلام است اه هزار آه که برای آن مظلوم بعد از پدر بزرگوار چندان مصیبتها
روی داد که ملائکه هفت آسمان و زمین در مصیبتها و گریه و ناله کردند چنانکه از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت شده است که فرمود ای پسر عباس بدانکه حسن از منست و فرزند منست و قرة العین
و ضیاء قلب من و میوه دل منست و سید جوانان اهل جنت است تا آنکه فرمود که در وقت شهادت او جمیع
ملائکه آسمانها و زمینها در مصیبت او گریه خواهند کرد حتی مرغان در هوا و ماهیان در دریاهای

عباس هر کس براو گریه کند کور نمیشود دیده او در روزی که همه دیده ها کور خواهد گردید و هر کسیکه در مصیبت او محزون شود محزون نشود قلب او در روزی که همه قلبها محزون خواهد گردید و هر کس زیارت کند قبر او را در بقیع ثابت قدم میماند او بر صراط روزیکه قدمها در او خواهد لرزید بلی همین ابن در مصیبت مظلوم از منافقین امت چندان اذیت کشید که لاعلاج از وطن اصلی خود که مدینه طیبه بود هجرت نمود و مکرر در بلاد و شهرها تشریف برده آه آه مظلوم را ظالمان امت در غربت چندان اذیت رسانیدند سید جوانان اهل بهشت مضطرب گردیده نه در وطن او راحت داشت و نه در غربت مکانی حتی آنکه خنجر برش مبارکش زدند **وحرز کوثر** از منافقین با خود گفت که هیچ بهتر از این نیست که به موصل رفته طرح دوستی با آنحضرت اندازم و بوقت فرصت او را هلاک کنم پس عصای خود را به زهر آب داده روانه شد و علی الدوام در موصل بنماز آنحضرت حاضر میشد و احادیث میشنید و گریه میکرد تا روزی آنحضرت در ذکر کانی مشغول حدیث گفتن بود آن کور ملعون عصای خود را بر پشت پای آنحضرت گذاشت مثل کسیکه کور نفهمیده باشد چندان افشارش داد که پای مقدس او سوراخ و بغایت مجروح گردید پس آن مظلوم آهی کشید و مدهوش شد و پای مبارکش ورم کرده خواران خبردار شده موالیان خواستند که آن کور را بسزای خود رسانند معدن حلم و عفو فرمود که دست بردارید که بسزای خود خواهد رسید بعد از چند روزی جناب مجتبی از راه تشریف برد که آن کور را انتصار در سر کرده و میخواهد که از موصل بگریزد آنجناب انتصار از دستش او گرفته انداخت بر سر و روی آن ملعون زد که پاره پاره شد پس غلام را امر کرد که سر او را ببرید و موالیان جمعش جسد نحس آن شقی را سوزانیدند ای برادر ببینید چنین انتقام برادر میکشید اگر در روز عاشورا خود شهید نشده بود و زنده میبود و میدید که منافقان کوفه و شام به تیر زهرآلود بر پیشانی برادر با جابر اوش سید الشهداء میزدند مجروح و خون آلود میکردند آه آه و ویلاه و بالآخر آن اکتفا نکردند اسبها را نعل تازه بستند و بر بدن آن مظلوم تاختند مجموع اعضا و جوارح و استخوانهای آن پرورده کنار رسول خدا را در هم شکستند نمیدانم بر چه حال میبود و چگونه انتقام میکشید آه امان از مصیبت آن شهید زهر جفا چند دفعه آنجناب را زهر دادند تا آنکه آخر الامر به زهر جفا شهید کردند پاره های جگر او در میان طشت از شدت زهر موج میزد و بانها اکتفا نکردند که تیرها بر تابوت او باران کردند بعضی از آن تیرها تابوت را سوراخ کرده بر بدن ضعیف و نحیف در هم خورد و شهید شده او رسیده بود و مجروح کرده بود آه تا بر بدن برادر مظلوم و غریبش در وقت باران چهار هزار زخم تیر رسیده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند جبرئیل

پیغمبر از ایشان که بر غریبی و تشنگی کربلا و شهادت خویش و اقربا و انصار
باشد ان حسین مظلوم است آنا تو ای جبرئیل در فلک الافلاک لاهوت اطلس پوشی و در صوامع ساده ملکوت شراب قرب نوشی و حمایل جواهر تسبیح در بر افکنی و بوسه بر سدرة المنتهی عالم علوی ساکنی و همین رفعتی و با پیغمبران هم صحبت نه قرین محنتی و نه انیس شدتی ترا با این اقتدار با محنت وه که آن چه کار کسی آنکه تجارت ملاء اعلی و مقام شریف و عظمی است در خاکدان دنیا چرا از روی زیبا است در آن وقت روح الامین بگریه در آمد عرض کرد یا رسول الله اما با جناب مقدس شما در جنگهای قریش و دفع اعداء و با چندین هزار ملائک آسمان معاونت نموده ام و در خدمت حضرت زهرا دایما بوده ام یا رسول الله با او قاتراکه بامر پروردگار از ملاء اعلی بجهت جنبانیدن گهواره امام حسن و امام حسین علیهما السلام که نازل گردیده ام و در بیت او فقیها حضرت بتول عذراء در خواب بوده که من دست اسپار بر گردانیده ام و از میوه های بهشت بجهت حسنین علیهما السلام من آورده ام و ندای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار را من کرده ام و ذوالفقار را بامر خدا من بجهت علی آورده ام و در روز وفات ایشان به بهشت من خواهم داد و بعد از شما در خدمت جناب امیر و فاطمه من خواهم بود و در شهادت آنجناب فریاد آه قد قتل علی در میان آسمان و زمین من خواهم کرد و در مصیبت امام حسن شیون بر زمین و زمان من خواهم انداخت یا رسول الله در وقت شهادت فرزندت حسین علیه السلام من بیکار او خواهم آمد اگر میدانم از من قبول نخواهد کرد و در وقتی که آنجناب به هنگام سواری من زیر بغل آنجناب را بگیرم و عنان ذوالجناح را میگیرد آه آه آه چه وقت بود آن در وداع آخرین حضرت سید الشهداء میخواست که سوار شود به هر طرف نگاه کرد کسی را ندید که ذوالجناح را حاضر نماید

نظم طمع زخدمت احباب جان نثار برید ؛ زبیکسی حرم ذوالجناح را طلبید ؛ شهی که در همه کون
مکان نظیر نداشت ؛ سوار اسب شد و یکی رکاب گیر نداشت ؛ غریب نیست که سکرفت بازو بش کلثوم ؛
بعید نیست که زینب رکاب داری کرد ؛

چو اهل بیت نا امید شناشهید و سوار مرکب شهادت دیدند به یکبار کوچک و بزرگ خروش وا حسیناه بفلک رسانیدند پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بعد از شهادت آنجناب چهره ام را از خون او رنگین خواهم نمود و ندای بیت المعرو را بجهت امام حسین من خواهم رسانید عرب کم چون روز عاشوراء روح شریف جناب سید الشهداء منزل کربلا عالم بالا و سایه نشین نخل طوبی گردید جبرئیل امین با چهل هزار نفر ملائکه مقربین بزیارت از گریبه و رب العالمین نزول اجلال نمودند و بر سر نعش

مظهر امام شهید شدند سلام و بر او سلام کردند از حلقوم امام مظلوم جواب سلام شنیدند پس جبرئیل بعرش
آن بر گزیده رب جلیل خطاب کرد که یا حسین پرورد گار عالم را از برکت نور شما خلق کرد و اخبار
دارین و نظام نشأتین را بدست شما مقرر فرمود و شمائید شفیعان روز قیامت و سید جوانان اهل جنت
آیا بعد از شهادت از وجود دیگر یاری فرمود جبرئیل آورده که من آنست که کاش هزار مرتبه مرا در راه خدا شهید میکرد
و شفاعت امتم در راه دوست نثار و فدا نمودی و لیکن عادة الله بر این جاری نشده است مقارن این گفتگو
سروش غیبی و هاتف لاریبی ندا نمود که ای حسین کو نه حزن عوض یا شهادت و بهشت کای بنده شایسته و شهید راه من بلی
من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی قتلته و من قتلته فعلی دیته و انا دیته
پس جبرئیل بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله خدمتگار آستان رسالتم و جهان
در دودمان امامتم اوست آدم اول و اول علی است و نور معرفتم از آنجناب متجلی است کجا از عال شما غافلم
بلکه در همه مصیبتهای اهل بیت داخلم و نعمت اسلام لزوم و شوکت و شانم بمحبت علی و اولاد علی است اگر دی
در زیر عبای شما با سایم سر افتخار بعرش اعلی رسانم حضرت بگرید در اسلا نگاه فرمود یا اخی یا جبرئیل انت منا
پس خصت داد جبرئیل بنشاط بال و فراغ احوال با مصطفی و آل در زیر عبا در آمد و نظم جبرئیل گر سرش
از عرش در گذشت ۞ تا جای داد پیش تو در زیر عبا خویش ۞ مرویست که چون حضرت جبرئیل بمقام خویش
رسید و رود کار و عزت مقیمان ملا اعلی را حکم فرمود که جبرئیل را تهنیت و مبارکباد گویند که تشریف قبول
حضرت حبیب ما یافته و با اهل بیت مصطفی در زیر عبا در آمده الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و دوم

در واقع شدن زلزله در ملائکه و در جمیع موجودات جهان در دفعه
بهم رسیدن اضطراب جهان در دفعه دیدن اهل بیت بیکس امام مظلوم
در وقت وداع و تسلی دادن جناب زینب و جواب امام مظلوم و صورت

آتش زدن خیمها و درهم کشیدن عبور از قتلگاه شهدا علیهم السلام در کربلاء معلی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم ۞ بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من خلق اللوح
والقلم بمشیته و خیر النور والظلم باراده و انشأ العالم من العدم بحکمته والصلوة والسلام علی

مجلس بیست و دوم اضطراب ... هنگام ... جهان

اول خلقک فی محل مشیتک و لسان ارادتک محمد اشرف بریتک صلوة کانشر دائمة بدوام خلود ربوبیتک
و بعده آل الله علی آله الذین هم عیبة علمک بما یکون و کان خصوصا علی سبط الرحمة والقمر الطالع من
الشمس المضیئة الذی نادی وصل الثلم الی و قعة حین الکتب فی اللوح المحفوظ ارتعد و اضطرب و تحیر و کتب علی
فانه علی اربع لمنابر و علی اعدائه و ظالمیه لعنا بر اهل الارض والسموات ۞ فبعمل ۞ بعد از آنکه
خلاق عالم موجد عالم آدم قلم را از کتم عدم ایجاد کرد مامور ساخت که اکتب بنویس عرض کرد خداوندا چه
بنویسم فرمود علم مرا در خلق من کفت خداوندا ابتدا کتاب بکلام بچه چیز کنم فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
و چون قلم بسم الله بنوشت از هیبت نام الله منشق شد چندین سال چنان بر شکافته بر لوح بماند تا
مدت هشت صد سال کتابت بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد پس خداوند عز و جل قسم یاد کرد بعزت و جلال
خود که هر بنده که از مرد و زن از امت محمد صلی الله علیه و آله که بیکبار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویسم در
دیوان او هشت صد ساله عبادت خود و بعد از او نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله من استسلم لقضائی
و صبر علی بلائی و شکر علی نعمائی و رضی بحکمی کتبته و بعثته یوم القیمة مع الصدیقین و من لم یستسلم
لقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یرض بحکمی فلیخرج سمائی و بعد از آن علم قطرات باران
و اعداد لیل و نهار و هر چه خواهد شد تا روز قیامت از او ظاهر و نقل کرده اند که چون قلم نام محمد را نوشت حق
تعالی را سجده کرد و در سجود خود هزار سال بماند پس سر برداشت و گفت السلام علیک یا محمد حقتعالی از جانب
آنجناب جواب قلم باز داد فقال علیک السلم و علیه منی الرحمة او حیث له رحمتی و لکن صدق بر وان پس از
آن درود و سلام سنت و جواب او واجب شد اما چون قلم در وقت نوشتن بواقعه کربلا رسید مرتعش و مضطرب
متحیر گشته لا حول و لا قوة الا بالله و گویا اضطراب قلم اشاره باشد بشهادت نفعه اضطراب و تشر کرد
واقعات مظلوم در موجودات بهم رسید **اول آن اضطراب و خروش ملائکه بود که**
آنحضرت در مقام اتمام حجت در برابر لشکر کوفه و شام آمد بعد از گفتگوی بسیار فرمود ای قوم آیا فرزند پیغمبر شما نیستم
و آیا فرزند وصی پیغمبر و پسر عم او نیستم آیا حمزه سید الشهداء عم من نیست و جعفر ذو الجناحین عم من نیست آیا شما
نرسیده است قول پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم حسن هذان سیدا شباب اهل الجنة اگر مرا
تصدیق نمیکنید و میدانید که هر چه میگویم حق است و اگر قبول نمیکنید بپرسید از جابر بن عبد الله انصاری
و ابی سعید خدری و سهل بن سعد و زید بن ارقم تا خبر دهند شما را که فرمود بجلالتم که در میان مشرق و مغرب

اول اضطراب ملائکه

دویم اضطراب ملائکه بود وقت شنیدن ندای آنحضرت سیم ... چهارم ... النعوت ... روح آن مظلوم باسمانها بردند

بعد از من کسی فرزند پیغمبر نیست پس خروش و اضطراب در ملائکه افتاد عرض کردند الها در روی زمین فرزند
پیغمبر نیست جز این مظلوم و او را هم مبتلا بظلم این کافران نموده **دویم آن اضطرابی**
بود در وقت شنیدن ندای آنحضرت امامن ناصر ینصرنا امامن مغیث یغیثنا فلما نادی هذا النداء
تزلزلت ارکان العرش و قوائمه و بکت السموات و ضجت الملئکة و اضطربت الارض فقالوا باجمعهم یا ربنا
هذا حبیبک و قرة عین حبیبک فاذن لنا بالنصرة **سیم هنگامیکه** تیر آنمظلوم را ابر تیره بلند
نمودند و صدای الله اکبر سه دفعه از لشکر مخالف بلند شد اضطراب و رعشه در کل موجودات ظاهر شد
زمین کربلا بلرزه در آمد و آفتاب نورانی ظلمانی شده و از آسمان خون بارید و حمره در آفاق آسمان ظاهر شد
و ملکی از آسمان ندا بلند نمود قتل و الله الامام ابن الامام اخو الامام و جبرئیل صیحه کنان و احسیناه
گویان در میان لشکر میدوید میگریست بعضی هم نمودند او را از فریاد کردن فرمود چگونه فریاد نکنم این
رسول خدا صلی الله علیه و آله است که نظر میفرماید یکدفعه بآسمان یکدفعه بزمین منتهی نفرین نماید اهل
زمین را من در این میان هلاک شوم **چهارم در میان ملائکه اضطرابی بود** وقتیکه
روح الجنان را بآسمانها میبردند چنانکه ابوذر غفاری علیه الرحمه فرمود که اگر بدانید حزن و اندوه و المراه
مبتلی باهل دریاها در وقت موج آنها و بر ساکنین کوهها و تلها و بیابانها و اهل آسمانها از شهادت
این بزرگوار هر آینه و الله اینقدر گریه کنید که روحهای شما از بدنها مفارقت کند یعنی از گریه هلاک
شوید و نبود هیچ آسمانی که براو بگذرد روح حضرت امام حسین علیه السلام مگر آنکه بفزع و جزع
در آیند از برای آنمظلوم هفتاد هزار ملک که همه از جانب خود برخیزند جمیع بندهای ایشان میلرزد تا روز
قیامت و هیچ ابری نمیگذرد و نیاز او رعد و برق ظاهر نمیشود مگر آنکه لعنت میکند بر قاتل آنحضرت و هیچ روزی
نیست مگر آنکه عرض ملتبس روح حضرت امام حسین علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکدیگر
ملاقات میکنند عزیز من سر فرزند هفتاد هزار ملک کوتاه است که ملائکه هفت آسمان روح معصوم آن
مظلوم و روح پیغمبر و روح وصی پیغمبر و روح شهیده بودند اتا معصوم مظلوم شهیدی که هزار و نهصد و
پنجاه زخم ظاهری و هفتاد و زخم باطنی و ورود در عقب بانتظار زنان و خواهران و زبان شرر در ذکر و فیت بعهدک
اوفی بعهدک یا الله کوتاه نیه بودند و مصلو هر کسی که چنین و جه میبیند تا بقیامت میلرزد و با از خون حیات
جبرئیل میکرد و علاوه بر این چگونه مبتلی که عالم مضطرب نشود و حال آنکه آن بزرگوار حبیب الهی و قلب همه عالم بود

اوّل وقتیکه اهل بیت باضطراب افتادند وقت وداع امام حسین بعد

و هرگاه بر قلب صدمه وارد شود البته سرایت بهمه اجزا نماید خصوصا صدمه که بر هیچ کس چنان صدمه واقع
نشده الی آخر و ممکن اضطراب قلم و مرتعش بودن او اشاره باشد باضطراب و مرتعش شدن الرسول بهمه
دفعه **اوّل وقتیکه آنحضرت مبتلی است اهل بیت بیکس حیران و سرگردان**
خود را وداع نماید فرمود ای اهل بیت من بر شما باد از جانب من سلام اینک وداع آخرین
منست دیگر مراجعت نخواهم کرد دیگر من غریب را نخواهید دید پس آماده اسیر شدن و ذلیل کردید دشمنها
غریب و فتنی شوید آه آه بعد از این کلام غم فرجام الغریبی باو نگاه میکرد از روی حسرت با اهل بیت بیکس
خود فرمود ایشان نیز با چشمهای اشکبار نگاه به آن سید ابرار مینمودند چون اهل بیت سرگردان الحالت را مشاهده
کردند هیبتات اجتماع صداها را بناله و افغان بلند کردند و چنان اضطرابی در ایشان بهم رسید که جمیع
ملائکه زمین و آسمان بناله و گریه و زلزله در آمدند پس فرزندان آنحضرت میگفتند ای پدر بزرگوار بکجا میروی
و حال آنکه ما را ناصری و معینی نیست آه و اویلاه که خواهران آن سرور شهدا عرض میکردند ای جان برادر
ما یتیم خواهران بیکس و حیران تو و نیست کسی کنند بر ما در این بیابان بکجا میروی ای پناه بیکسان آه و اویلاه
عیال الغریبی باو عرض میکردند که ای پناه زنان اشکبار بکجا میروی و حال ما یتیم عیال بی عجمی اتو بیس
ما را در این دیار بیابان دشمنان و امگذاری امام بیکس غریب در میان آن زنان حیران ایستاده بود و میگریست پس رو
خود را بجانب بیت خواتون کرده فرمود که ای خواهر جان از خدا بترسید و ابتعد جزع و فزع مکنید و در مصیبت من
صبر کنید همچنانکه در مصیبت جدم و مادرم و پدرم و برادرم صبر کردید پس آنمظلوم جوابی داد که دل علی
و اکبا بکرد و گفت ای برادر بجانت جد بزرگوارم از دنیا رحلت نمود دل خود را بمادر و پدر و برادر خوش داشتم
و چون مادر رحلت فرمود تسلی قلب خود را به پدر و برادرم دادم چون پدرم کشته شد تسلی قلب شکسته خود را
به برادر میکردم و بعد از آنکه برادرم امام حسن را از زهر جفا بدرجه شهادت رسانیدند تسلی قلب داغ دیده
خود را بجناب مقدس تو میکردم ای یادگار گذشتگان هرگاه تو کشته شوی تسلی قلب خود بکه نمایم ای
پناه باقی ماندگان پس آن غریب بیکس خواست که سوار شود فنظر الی الاطراف فما هو عاد بنظر الی العباس
و لا علیا الاکبر و لا القاسم و لا غیرهم من الاعوان و لا انصار یعنی در وقت سوار شدن ملاحظه اطراف
خود فرمود بجهت عادتیکه داشت پس نه برادر با جان برابر خود حضرت عباس را دید و نه نور دیده خود علی اکبر
دید و نه داماد ناشاد خود جناب قاسم و نه یاران از اصحاب و دوستان خود دید که اگر فرماید ایشان را حاضر

کرد ابنت ذوالجناح آه وا مصیبتاه و وا وحدتاه که دو خواهر آنحضرت یعنی زینب خاتون و ام کلثوم
محزون روانه کردید بزودی ذوالجناح را حاضر کردانیدند پس چون خواست که قدم مبارک خود را در رکاب سعادت انتساب
گذارد در حیرت هست که مرغ سفیدی از جانب آسمان نازل شد بمنقار خود رکاب گرفت و روا شده است که آن
جبرئیل بود **دویم وقتیکه آن بیکسان شنیدند که میخواهند که اسب بر بدن**
آقای ایشان بتازند همه آن مظلومان مشوش و مضطرب و متحیر
که چه علاج کنند از فاطمه دختر سید الشهداء نقل شده چون بلند در بهیکی و اسیری مبتلا شدیم که
شنیدیم منادی ندا کند که بابیکه بدن حسین را پامال ستم اسبان کنید چون این را شنیدیم نتوانستیم در جا خود
قرار گیریم من و عمه‌ام برخاستیم ولیکن من برخواستم از آنمکان دور شویم تا نه بنبینم این عمل را نسبت به پدر
بزرگوارم و اما عمه‌ام سراسیمه روانه قتلگاه شد و بجانش اینکه منتوان ایشان را منع کند **سیم**
اضطرابی بود از برای اهلبیت رسالت که بعد از شهادت خامس آل عبا
اشرار کوفه و شام رو بغارت خیام طاهرات گذاشتند و اطراف خیمه‌های
زنان بنوعی احاطه کردند که راه فرار بر ذریه احمد مختار بسته شد ناگاه صدای عمر ابن سعد لعین بلند شد
که ایشان را آتش زنید چنانکه در خیمه اند که در آنوقت حرمی گفت که وای بر تو ای عمر سعد آیا کفایت نکرد ترا آن
کارها و ظلمها که با حسین کردی آیا ای بیحیا اراده داری که حرم رسول خدا را بسوزانی پس آن ملعون دید که اولاد
بر سوزانیدن ایشان سرزنش میکنند امر کرده بغارت اهلبیت پس اول زنی را که غارت کردند جناب سکینه خاتون
که چادر مقنعه از سر او کشیدند و گوشواره را از گوش او بر او وزیدند آه وا ویلاه که از جهت گوشواره گوش جناب
کلثوم مظلومه محزونه را هم پاره کردند و دو شتر ابجر گوشش و نگین کردانیدند آه آه گوش فاطمه نو عروس را
هم بجهت گوشواره پاره کردند اضطرابی در ایشان بهم رسید که جمیع موجودات بر احوال ایشان گریه میکردند و
از یکجانب آتش بخیمه‌ها میزدند و از طرفی با نیزه و تازیانه اذیت میرسانیدند **چهارم اضطراب ایشان**
بود در وقت عبور از قتلگاه که همه آن اسیران مانند بلبل خزان خود را از دو شتر بر روی
نعشهای پاره پاره شهیدان رسانیدند و هر یک شهید خود را در آغوش جا کشیده نوحه و ناله و وداع میکردند پس جناب
زینب خاتون جسد مقدس شاه شهیدان را چون روح روان در بر کشیده و با او در راز و نیاز بودند و مادر رباب
علی اکبر آن نوجوان تشنه جگر را در سینه که پرورده بود جای داده و مادر حضرت قاسم با عروس جسد

دوم اضطراب اهلبیت

سیم اضطراب اهلبیت وقت غارت خیمه‌گاه

چهارم اضطراب اهلبیت وقت عبور قتلگاه

پاره پاره دو هم شکسته آن بود و مادر در مبارک رفته او را بوسه میداد و در اضطراب آن بیکسان همین بس
که جناب سید الساجدین با آنکه صاحب علم و حلم و صبر بود و حجت الله علی اهل الارض و السموات بود از اینجهت آنوقت مضطرب
گردید که هر یک از اهلبیت جسد پاره پاره شهید خود در بر کشیده‌اند و هر کدام بنوای نوحه و ناله میکنند بعد از آنکه
پدر بزرگوار و تمام شهدا را ملاحظه نمود که در بیابان افتاده و بخاک و خون آغشته است هیچکس متعرض جمع و
دفن و کفن ایشان نیست آنجناب را حالتی عارض شد که نزدیک بود از شدت غم و الم جان مقدس از بدن مبارکش
بیرون رود ناگاه با آنکه جناب زینب خاتون چشمش بسر برادر خود زاده را در آغوش گرفته و مشغول نوحه و ناله بود چون احوال
عجیب و غریب او را از آن بیمار مشاهده نمود دست از برادر شهید خود برداشت نزد آن علیل بینوا آمده عرض کرد
ای فرزند برادر این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم آن اسیر بیچاره در جواب فرمود ای عمه جان چگونه برین احوال
نشوم و چگونه زنده بمانم و حال آنکه شما زنان را در این حال اسیری و بیهوش و خروش و نوحه و وداع با این اجساد
شریفه می‌بینم و مشاهده میکنم پدر بزرگوارم و عموها و تمام اقربا و اصحابم را که همه بخاک و خون مالیده
شده‌اند گویا ایشان از مسلمانان نیستند هیچکس متوجه دفن ایشان نمیشود پس جناب زینب عرض کرد
که ای فرزند برادر دل خود را از جدت و پدرت و بابت که خدا تعالی بر جمیع انبیا گرفته جماعتی را که دفن میکنند این جسدهای
شریفه پاره پاره را و بر سر قبرهای ایشان نشانه و علامتی قرار میدهند که هرگز آن علامت برطرف نشود و
خلایق از اطراف عالم بزیارت ایشان می‌آیند و بنا کنند قواعد تعزیه‌داری را الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و سیم

آمدن گروهی از ملائکه باعانت سید الشهداء و قبول نکردن آنجناب
و آمدن زعفر جنی و جواب گرفتن و گفتگوی زعفر با لشکر از طلب
علم و استدعای نصرت از سلطان قنبر و رعاموی فضه و نازل
شدن غذا بجهت اطفال اهلبیت و قبول نکردن برادرزاده و شهادت عبدالله صغیر و شهید
شدن عبدالله **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم** بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علی فاتحة صحیفة الایجاد السلام علی خاتمة صحیفة الارشاد المبعوث علی جمیع الخلائق و العباد
السلام علی علی لکل قوم هاد السلام علی المظلوم الغریب المجروح من البلاد مع البنات و الاخوات و

مجلس بیست و سیم آمدن گروهی از ملائکه باعانت سید الشهداء

والاولاد کالامیر بن البغی والعناد المجاهد الوحید والطرید الفرید الذی استجار وامتنع لدفع
حزب الشیطان معشر الملئکة وافواج الجن وطائفة من الانسان فلم یعطهم الاجازة الا واحدا من
الانسان وهو قرة عین اخیه اول سید شباب اهل الجنة وعلی امه واخیه وشیعته وناصریه
سلام الله الملک المنان ما دام اهل الجنان وعلی قاتلیهم وظالمیهم غضب الرحمن ما دام اهل النیران
فی النیران **اما بعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که در روز عاشورا
زمانیکه قتال بحد کمال رسید که باقی نماند از برای جناب سید الشهداء در زمین کربلا نه دوستی و نه
یاوری و نه فرزندی و نه هواداری و برادری که تواند بجنگ کوفیان روانه شود مظلوم و غریب تنها مانده
بود که از سه طایفه استدعای اعانت کردند و اجازه خواستند که یاری کنند آن غریب را قبول نفرمود
اول از ملئکه **دویم** از جن **سیم** از طایفه انسان **اما** ... را از انسان
قبول نمود اعانت او را و بعد قبول او را و کیست او نور چشم برادر او است کدام برادر او سید جوانان اهل بهشت
تفصیل این اجمال آنکه اما از طایفه ملئکه **اول** ملک منصور که یکی از سرکرده های ملئکه است با چهار
هزار ملئکه بخدمت آنسرور مشرف شد عرض کرد که ما را مرخص فرمایید با دشمنان شما مقاتله نمائیم و ایشان را بچاه
هلاک اندازیم آنحضرت ایشان را اذن نداد پس بعد از مایوسی اذن قتال بمکان خود بازگشت نمودند و در مکان
خود از شدت حزن و غم و گریه و زاری نتوانستند که آرام بگیرند مجددا چون از برای یاری کردن بزمین کربلا بازگشت نمودند
آن غریب بی کس را کشته و لب تشنه دیدند پس با موهای پریشان و روهای خراشان با ناله و افغان بقبر آن سرور و شهید اکرم تا
روز قیامت گریه میکنند و هر کس که بزیارت مرقد او رود استقبال میکنند و هر کس مراجعت مینماید او را مشایعت میکنند و هر زایر که
بیمار میشود او را عیادت میکنند و هر گاه فوت شود برای او نماز میکنند بعد از فوت او برای او استغفار میکنند علی الدوام برای
احوال آنحضرت بغیر از ایشان ملائکه بسیاری که در اطراف قبر مطهر اند بسر مظلوم با موهای پریشان و دیده گریان از کوه های ایشان
اهل هوا و آسمانها گریه میکنند اگر آدمیان صدای ناله ها و زاریهای ایشان را بشنوند از طعام خوردن و آب آشامیدن
همه لذتها باز میمانند چنانچه ابن قولویه از صفوان جمال روایت کرده است که گفت در راه مکه در خدمت حضرت صادق
بودم در مابین مکه و مدینه روی او متغیر و اسباب حزن در او دیدم عرض کردم یا ابن رسول الله سبب اندوه و حزن شما چیست حضرت
فرمودند لو تسمع ما اسمع لشغلک عن مسئلتی اگر میشنیدی آنچه که من میشنوم هر اینه ترا حالتی عارض میشد که نمیتوانستی سؤال
کنی از من عرض کردم چه چیز میشنوی فرمودند تضرع و ابتهال ملئکه را بسوی خدا و ندبه و نفرین کردن و لعنت کردن بر قاتلان جناب

اول ملک منصور تعبد

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین و قاتلان حسین علیهما السلام و میشنوم نوحه جنیان و گریه کردن ملئکه را که بر دور قبر حضرت امام حسین
علیه السلام و شدت جزع ایشان با استماع این صوت و مشاهده این حالات چگونه گوارا میباشد خوردن یا آشامیدن یا
خواب کردن **و اما از طایفه جنیان زعفر جنی بود وقتیکه شنید تنهائی و**
بیکسی آن امام غریب را با لشکر خود وارد صحرا گردید چنین نقل کرده اند که زعفر در منزل خود بعیش و عشرت مشغول بود
دید دو پای تخت او دو نفر از جنیان سر برهنه کرده اند بر سر و سینه میزنند مو کنان نوحه میکنند گفت وای بر شما در
چنین وقت گریه و ناله میکنید گفتند ای زعفر خاک بر سر تو تو مشغول عیش و عشرتی فرزند رسول خدا و نور دیده شیر خدا
در صحرای کربلا در اینوقت دشمنان احاطه نموده اند یاوران او را شهید کرده اند یکه و تنها مانده و کسی بفریادش نمیرسد پس چون
زعفر با لشکر خویش نزدیک آن امام غریب رسید از مرکب بزیر آمده دست ادب بسته خود را عرض کرد السلام علیک
یا اباعبدالله و علی جدک و ابیک و امک و اخیک حضرت فرمود و علیک السلام ای زعفر تو کیستی که چنین بر
غریب ما سلام میکنی عرض کرد یا ابن رسول الله من از پیروان پیغمبر آخر الزمانم و غلام با اخلاص شما و نامم را
زعفر و اهل ما که بندگان جنیانیم آنوقتیکه علی مرتضی پای جلال به بئر العلم گذاشت و کفار جن را مسلمان ساخت پدر مرا
سلطان جنیان نمود و بعد از پدرم سلطنت بمن رسید او از استغاثه شما واشنید با لشکران بپابوس شما آمده ام
بدهید تا انتقام شهداء را از کفار و معاندین بکشیم حضرت فرمود ای زعفر هذا التراخی جزاکم الله خیرا اما آدمیان
از مروت دور است زیرا که شما ایشان را می بینید ایشان شما را نمی بینند و این صورت اگر شما ایشان را بقتل رسانید ظلم
خواهد بود ای زعفر برگرد بمنزل خود و مرا بحال خود واگذار دیگر باز زعفر عرض کرد ای مولای غریب فرمایی قتال ما با ایشان
دور از مروت است با این ای ... تو و عیال تو بسته جگر صغیر و کبیر را از شدت عطش خشک نمودند با
ستم نموده برادر عباس را از بدن جدا کردند دست قاسم را از خون خویش خضاب نمودند و داغ هیجده ساله فرزند
نوجوانت اکبر را گذاشتند ای سید ... والانبیاء پدر و مادرم فدای تو باد اگر اجازه دهید شما از این جهت است که ایشان ما را
نمی بینند ما بصورت خود با بصورت انسان با ایشان متمایز پس از آن محاربه میکنیم اگر ایشان را بکشیم ثواب جهاد
برده باشیم و اگر کشته شویم شهید راه تو گردیم آن بزرگوار فرمود ای زعفر دلم از زندگانی دنیا سیر گردیده و
شایق لقای پروردگار و طالب آن گردیده ام ... تراجزای خیر ... برگرد بمقام خویش پس زعفر برگشت و از بعضی
اهل علم نقل کرده اند که غالب اوقات در بیابان و اشباح بر زعفر ملامت و سرزنش میکرده است تا سنه ... رد

دوم زعفر جنی

ما ...

بجهة

بجهت رجوع از کربلا و اعانت نکردن بجناب سید الشهدا میگوید شبی در منزل خود نشسته بودم در دهه اول محرم بود
بکتاب مقتل نگاه میکردم تا بجائیکه زعفر با لشکرش وارد زمین کربلا شد نصرت نکرده باز گشت پس در بهم شخصی
در را باز کرد و داخل حجره شد سلام داد بعد جواب سلام تعظیم و تکریم نمودم ولکن تعجب از باز کردن در داشتم زیرا
که بسته بودم پس گفت مترس از من منم برادر تو زعفر جنی آمده ام بدیدن تو و شکایت دارم بتو بجهت سبب اعلام
میکنی پس از آن گفتم ای برادر حقیقت امر را ندانسته تا حال پس بدان من با لشکر خویش وارد صحرای کربلا شدم
دیدم آن سرزمین از همه جوانب و اطراف پر بود از لشکر از طوایف جن و از برای ایشان پادشاهان عظیم الشان با لشکرهای
فراوان و من با لشکر خود در جنب آنها حقیر و بی مقدار بودم از جهت کمی لشکر و هوا نیز پر بود از ملئکه و جن منتظر
بودند تا عنان آسمان در پیش روی هر صفی و شاه ایشان از ملئکه و جن و اهل هر صفی از نزدیک و دور سلام میکردند بر امام
علیه السلام در مکان خویش با تعظیم و تبجیل مانند عرایض رعایا با سلطان سلاطین و ملک الملوک را و تضرع و
زاری مینمودند و طلب اذن و اجازه در یاری کردن و قتال نمودن با کفار و بجائیکه من با لشکرم ایستاده بودم بقدر چهار فرسخ
بود تا مکان امام علیه السلام هیچ مکانی خالی نبود نه در زمین نه در هوا پس ما نیز از انجا سلام کردیم بر امام ع
با تبجیل و تعظیم پس رد سلام نمود پس از آن شروع نمود بتکلم و سخن گفتن با اهل هر صفی از صفوف ملئکه و جن فقال
جزاکم الله خیرا خداوند بشما جزای خیر دهد پس هیچ احدی را از ملئکه و جن اذن جهاد نداد و همگی باز گشتند بمکان و منزلهای
خویش و من با لشکر خود گوشه ایستاده بودیم و گریه و تضرع میکردیم و طپانچه بر روی خود میزدیم پس شهادت ... بعد از
سید الشهدا و لشکر کفار با حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله کوچ نمودند و با سرهای شهداء بسمت کوفه روانه
شدند من با اصحاب خود بهمراه ایشان میرفتیم که خدمتی باهل بیت نمائیم کسی متعرض ایشان نشود و محافظت نمائیم اطفال
که از بالا مضطر ... چون لشکر ابن زیاد علیه اللعنه بیرون شهر کوفه رسید آفتاب غروب کرد و ممکن نشد دخول
کوفه پس جمعی از موکلین اسرا و سرها خارج کوفه منزل نمودند برپا کردند و ذریه رسول خدا را در گوشه منزل دادند
پس ساعتی از شب گذشت جمعی از شهر کوفه بیرون آمدند از برای جمیع موکلین طعام آوردند با ظرفها و خوانهای پر از
طعام و مطبوخها از گوشت و سایر اطعمه و اطفال اهلبیت در آن وقت گرسنه شده گریه و جزع بودند از گرسنگی چون
آن طعامها را دیدند گریه و جزع ایشان شدید شد پس فضه خادمه فاطمه زهرا آمد بخدمت بانوی خود جناب زینب
خاتون و عرض کرد ای سیده من می بینی این جزع اطفال و شدت گرسنگی ایشان را فرمود چه کنیم عرض کرد که
رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داده که از برای من در درگاه پروردگار عالم سه دعا مستجاب است

دو تا

دو تا را اجابت فرموده یکی مانده است پس اذن بده از خداوند کریم بخواهد نماید چیزی بما عطا نماید بجهت
اطفال پس جناب زینب رخصت داد و فضه رفت گوشه که در انجا تل کوچک بود دو رکعت نماز کرده از
پروردگار خود خواهش فرج نموده هنوز فارغ نشده بود پس نازل شد از آسمان کاسه که مملو بود از گوشت
... تا لای آن دو قرص نان و بوی مشک از آن ساطع بود پس غذای اهل بیت از سید الساجدین و نسوان
و اطفال از آن ... تا آنکه بمنزل مراجعت نمودند **و از طایفه ارمیان سلطان قیس**
بود در کتب سیر چنین نقل کرده اند که در هندوستان پادشاهی بود قیس نام روزی با سواران عازم
شکار شد بجنگل راه رفتند آهوی پر خط و خالی بنظر پادشاه آمد گفت هیچکس از پی این آهو نیاید تا خود
او را دستگیر کنم پس نهیب بر مرکب داده از پی آهو روانه شد از سپاه دور افتاد و طرف عصر شد آهو از نظر
پادشاه غایب شد ناگاه بعد از مبادرت شیری قوی هیکل نمودار شده رو بپادشاه آمد پادشاه مضطرب
الحواس مرکبش از رفتار باز مانده نه قوت باز گشتن و نه تاب ایستادن دست از همه جا برید با خود اندیشید
که شنیده ام در مدینه پیغمبری پیدا شده تا حال او فرزندی است که او را حسین میگویند در وقت بلا و سختی
عرض کرده السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا حسین ادرکنی ... هنوز سرور مظلوم
عالم مدد ... که صدای استغاثه قیس بگوش آن حضرت رسید روانه گردید قیس دید ... از طرف
دست راست کرد ظاهر شد از مبارک گلگون کفن ... پر آورده هر دم ... لبیک
لبیک یا قیس رسید قیس نگاه کرد سوار ... با شمشیر ... حمله کرد ...
که انا ابن اسد الله ای شیر ... مرکب آن حضرت مالید ... روانه شد قیس پیاده شد گفت
فدای تو شوم کیستی که بامداد من آمدی حضرت فرمود ای قیس مرا نمیشناسی که تو از او امداد طلبیدی فریاد کرد
تو نبی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بلی حال ... صدای استغاثه تو بگوشم
رسید آمدم تا ترا نجات دهم قیس گفت که ترا بدین قسم کرده حضرت فرمود ... که اب برای ما ...
و اصحاب و برادران و فرزندان مرا کشتند مرا در خون غلطانیدند قیس عرض کرد که آن ... لشکر کشیده عمر
تو بیایم ... ایشان برآورم حضرت فرمود ای قیس مرا احتیاج بتو نیست ...
دیگر ... از قفای ... میکنند شهر بشهر میبرند تو مشغول ... از نظر ... غایب
گویند در آن وقت آن حضرت ترک چوب خشکی بقیس داد و فرمود این را نگاه دار هر وقت که دیگر از این ... انکه

شهید کرده اند بعد از اینکه سلطان قیس بلشکرگاه آمد و کیفیت را از برای لشکر خویش نقل کرد در آن اثنا
آنچه بود از اسباب خود گذاشته بود دید که از آن اسب پیراهن خون جاری شد نگاه کرد دید از آنچه بسته تاج از سر
برداشت بر زمین زد از شهادت آقا باخبر گردید همه مشغول عزاداری شدند ⁂ **واقعات چهار محرم**
قبول کرد او کید بود طفل یتیم امام حسن عبد الله بود و در حدیث است که در آن وقت که اطراف آن غریب
را گرفته بودند هر یک بیان بد نشسته جراحتی میرسانیدند که ناگاه عبد الله فرزند حضرت امام حسن که کودک بود
از خیمه زنان و از سراپرده بیکسان گریان و نالان بیرون آمد بسرعت و بی میخواست که خود را نزد عم غریب و بیکس خود
رساند پس جناب زینب خاتون خود را باو رسانید و میخواست که او را نگاه دارد و آن کودک صبر نکرد پس آن حضرت در میان
میدان ابصکال بلند فرمود که ای خواهر او را نگاه دار آن طفل میگفت که والله لا افارق عمی بخداوند عالم قسم که از عموی
خود مفارقت نخواهم کرد پس آن طفل یتیم خود را بعموی مجروح رسانید و گویا میگفت ای عم بزرگوار ما کودکان و زنان بی کس
خواهیم برخیز تا بخیمگاه رویم پس ملعونی که ابجر ابن کعب ملعون بود تیغ حواله سر مظلوم کرد پس آن طفل گفت یا ابن
الخبیثة اتقتل عمی ای ولد الزنا میخواهی عموی مرا بکشی و دست را سپر عموی خود کرد پس آن ظالم تیغ فرود
آورد دست آن طفل را قطع نمود بعضی از احادیث وارد شده است که پوستی بر بغل و جدا نشده بود و دست
او در پهلوی او بجنبش بود پس آن طفل فریاد کرد که یا عماه ادرکنی ای عمو مرا دریاب ای عم بزرگوار دستم را قطع
کردند پس آن مظلوم آن طفل را در بغل خود گرفت و فرمود که ای فرزند برادر صبر کن در این مصیبت وارد شده و جزای
خیر او را از خداوند بخواه و در این ساعت با بابای صالحین خود ملحق خواهی گردید پس حرمله ولد الزنا تیری زد و آن طفل
را در دامن مظلوم کربلا شهید کرد و در حدیث هست که زینب خاتون ناله و گریه میکرد و میفرمود که ای فرزند برادر
کاش مرده بودم و ترا با این حال مشاهده نمیکردم

اعانت نمودن عبد الله بن امام حسن

⁂ مجلس بیست و چهارم ⁂

آوردن جبرئیل از بهشت عمامه بجهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر سر گذاشتن در شب معراج عمامه که آنجناب باعرابی داد

در منبر دو عمامه دیگر آنحضرت در روز عاشورا سید الشهداء یکی را بر سر مبارک نهاد که آن عمامه سحاب
بود آن دیگری که از هیبت باشد بر سر خود نهاد و اخنس بن یزید بغارت برد و شش بن ... الملعون لعنهم الله
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم

مجلس بیست و چهارم آوردن جبرئیل عمامه بجهت رسول خدا صلعم

بلیتنا ببلیة من بکت علیه السماء بالدماء و قتیل الاعداء و اسیر المحنة و البلاء المذبوح بسیف الجفاء
من القفاء مسلوب العمامة التی کانت لسید الانبیاء السلیب العریان و الذبیح العطشان مولانا و مولی الخافقین
ابی عبد الله الحسین صلی الله علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و لعنة الله علی اعدائه و ظالمیه الی
یوم القیام ⁂ **فبعد** ⁂ مضمون بعضی از فقرات خطبه این است حمد مر خدای را که عظیم کرد این بلیه
ما را بسبب بلیه کسی که آسمانها در مصیبت او خون گریه کرد کشته اولاد زنا اسیر محنت و بلا و ذبح کرده شده است
از قفا و بدن شریفش را عریان نمودند و لباسهای او را بغارت بردند عمامه او را غارت کردند حالانکه عمامه عمامه
رسول خدا و از سید انبیاء رسیده بود **عزیز من** از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار عمامه بود
اول العمامه که در شب معراج بسر انور گذاشت و آن عمامه بود که رضوان خازن جنان هفتصد هزار
سال قبل از خلقت حضرت آدم بنام آن سید عالم پیچیده بود و چهل هزار فرشته در حضرتش بتعظیم او صف
کشیده همه بتسبیح و تهلیل خداوند جلیل مشغول و از عقب صلوات بر آن سید با تبجیل میفرستادند و آن چهل هزار فرشته
با عمامه همراه جبرئیل در آن شب بزیارت آن برگزیده دو عالم نائل آمده بودند و آن عمامه را چهل هزار طراز بود و بر هر
طراز چهار خط نوشته بود **خط اول** محمد رسول الله علیه افضل الصلوات **خط دوم**
محمد نبی الله **خط سوم** محمد خلیل الله **خط چهارم** محمد حبیب الله **دوم** آن عمامه بود
که باعرابی داد چنانچه وارد شده که آنحضرت در بالای منبر موعظه میفرمود اعرابی داخل مسجد شد که هر دو
چشمش کور بود بعد از سلام عرض کرد که یا رسول الله گرسنه ام مرا سیر نما هفتاد دینار قرض دارم قرضم را
بپرداز اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن وقت چیزی حاضر نداشت رو باصحاب نموده اعرابی را خوشنود
کنید قرضش را ادا نمائید همه اصحاب ساکت شدند تا سه دفعه تکرار فرمود باز سکوت کردند کسی بر اعرابی چیزی
نداد بعد از آن آن بزرگوار عمامه مبارکش را از سر برداشت و بر سر اعرابی داد بمجرد اعرابی عمامه را بوسید و بر هر دو
دیده اش مالید هر دو چشمش مانند نرگس شهلا روشن شد بر شکمش مالید سیر شد خواست از مسجد
بیرون رود اصحاب همه بیرون ریختند باعرابی گفتند ما قرض ترا میدهیم عمامه را بما ده قبول نکرد تا بهفتاد
هزار دینار رسانیدند باز راضی نشد گفت اول شما هفتاد دینار ندادید حالا اعرابی عمامه را بسینه چسبانید از
مسجد بیرون رفت خواست همینکه از دروازه مدینه بیرون رود سمت بادیه ناگاه عبد الله ابن سلم بتجارت
شام رفته بود و چهل بار شتر از متاع شام میآورد عبد الله دید از دروازه مدینه یکنفر بیرون آمد نور از او بطرف

معجزه پیغمبر باعرابی
دادن آنحضرت عمامه
حکایة عمامه

اسماء ساطع شده درست نگاه کردند که پیغمبر خدا نیست شاید مرتضی نیست متحیر شده قدری بیشتر آمد دیدند
اعرابی عمامه بسته چیست او نور او سست او را خاطر کرده پرسیدند ای اعرابی چیست این از کجاست گفت از رسول خدا
صلی الله علیه و آله کیفیت را نقل کرد عبدالله گفت ای اعرابی بکش تو را بار شتر میدهم این عمامه را بمن ده گفت نمیدهم
اعرابی گفت اصحاب هفتاد هزار دینار دادند ندادم عبدالله از یاد کرد تلجهل شتر همه را با بار شتر داد بعد از آن گفت بکو
چیزی ندادم مگر همین شتر سواری منست اعرابی گفت او را نیز بده تا عمامه را بدهم عبدالله شتر سواری خود را نیز داد
عمامه را گرفت اعرابی شترها را با بار شتر گرفته بسمت بادیه روانه گردید عبدالله آمد بمجلس رسول خدا صلی الله علیه و
آله دید که آنحضرت بر منبر است هنوز بپایین تشریف نیاورده کیفیت را عرض کرد یاران بزرگوار پیش رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود مرحبا بجوانیکه از خدا بجوید که بر او روا است عبدالله عمامه را بهم در دست گرفته عرض کرد
الهی تو را قسم میدهم بحق این عمامه که کناهان ما را بیامرز ناگاه جبرئیل از جانب پروردگار جلیل نازل شده عرض کرد
یا رسول الله خداوند عالم سلام میرساند و میفرماید که عبدالله چه تجارت کرد اگر از خدا امروز ترک کناه جن و انس
طلب میکرد و خدا را بحق این عمامه قسم میداد هر آینه همه را میامرزید الا آنان را نوشته اند همین عمامه پیغمبر صلی الله علیه
و آله روز دخول الود شد بکف عمر و بجنک احزاب جناب رسول خدا همین عمامه را بر سر امیر مومنان نهاد ضربت عمرو بن
عبدود خونین شد دیکر در فتنه شب نوزدهم شهر رمضان المبارک بضربت ابن ملجم مرادی ملعون باز خون الود شد
الی آخره **سیم عمامه سحاب بود** که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بر سر مبارک مینهاد
همین عمامه سحاب را روز عاشورا جناب سید الشهداء بر سر شبیه پیغمبر علی اکبر نهاد و او را بقربانکاه وفا فرستاد
گویا چه دید همین بوی لشکر ابن سعد با ترفروغ جمال با کمال جناب علی اکبر را مشاهده کردند عمامه شمامه پیغمبر و
صورت پیغمبر و گفتار گفتار پیغمبر و رفتار رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله مرد از لشکر جدا شد پیش عمر بن
سعد آمده گفت خدا عذاب تو را زیاد کند یا ابن سعد بمیدان نگاه کن **نظم** بگو آیا که آمد این سرو راست
این … که گویا حضرت پیغمبر است این … و جمعی از لشکریان صدا زدند که یا ابن سعد این جوان کیست که
ما را بحرب او تحریض مینمائی آن ظالم بی ایمان چون بسیار نظر انداخت جوانی دید چون ماهتاب که بر …
عقاب سوار با قد چون سرو روان و رخساره نشان گل ارغوان بصورت تمام پیغمبر است چون درست ملاحظه نمود شناخت گفت
با شبیه این پیغمبر است بلکه شبیه پیغمبر است و سرور … فرزند دلبند حسین … علی اکبر است از سخن
آن ملعونه جوش و خروش در لشکر افتاد و لشکریان گفتند ای ابن سعد بی ایمان بر بین کار امام حسین بکجا

رسیده که از فرزند چنین دست نکشید و بجدال فرستاد جملا علی اکبر مشغول جدال در آن اثنا ملعونی که او را
منقذ ابن مره عبدی میگفتند … بفرق مبارک آن شبیه پیغمبر زد سرش چون قمر منشق شده … ابلکم
الی آخره … تا بروی مبارکش رسید همین عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله خون الود شد از شدت آن ضربت بر روی
زمین درافتاد الی آخره **چهارم عمامه ازهیه** که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حضر
بر سر می بستند در روز عاشورا مظلوم بر سر خود بسته همین عمامه پیغمبر از ضربت مالک ابن نسر
ولدالزنا خون آلود شد و هنکامیکه بدنش از شمشیر و سنان خسته بود و رنکش از بیتابی و تن خود شکسته و ضعیف
شده بر خاک کرم کربلا نشسته … آن ملعون که او را اخنس بن یزید میکفتند عمامه را با اینکه تمام خون آلود بود
بغارت برد و آن لعین وارد … آن لعین شب بعد از شهادت مظلوم بنزد زن رفت پرسید این
روزها کجا بودی گفت … با امیر خروج کرده بودم بجهاد … گفت غنیمت چه آورده گفت چیزی نیاورده ام گفت مگر
شکست واقع شد گفت نه فتح کردیم و لکن بجنک او که رفته بودیم چیزی نداشت اما عمامه بدست آورده ام که از غم امام خود شهید
… هر تارش با عالمی برابر است پس گفت ای زن فردا میخواهم که بمدد الاماره بروم این عمامه را خوب بشوی که او را میخواهم
بر سر ببندم و از امیر جایزه بطلبم پس آن لعین غذای زهرمار نموده بخواب رفت آن زن بر سر آن خورجین آمد کشوده دید
عمامه بخون آغشته یافت و چون … شد تا فتد هر تار ریش بر مظلوم صاحبش با خون دل آمیخته و هر بودش بر
غریبی او دوید طاقت از کم کسته پس طشتی پر آب کرده آن عمامه را در آب انداخت آن آب یکسر خون ناب کردید پر آبرا
ریخت و باز تازه کرد باز آن آب خون ناب کردید … از مشاهده این حالت حالش دکرکون شده دید آتش غریب خون زن
با دست خون آلود بر سر بالین آن لعین آمد و او را بیدار کرد و گفت ای ظالم این عمامه از کدام مظلوم است و کدام مجروح
ای جفا کار با من بکو که صاحب این چه مقدار بود … آن ملعون در جواب گفت تو با صاحب این چه کار زن گفت
نابکار دست بر ندارم تا مرا آکاه نکنی گفت صاحب او جناب امام حسین علیه السلم بود زن گفت کدام حسین گفت
پسر فاطمه زهرا نور دیده علی مرتضی و پرورده … انبیاء … آن زن دست خود را بر سر زد و چاک در کریبان و معجر زد
گفت ای لعین تو این عمامه فرزند رسول خدا را در خانه من آورده و دست را بخون او رنکین کرده من از تو بیزارم و دست بر خود
بفرق او زد پس چادر بر سر انداخته از خانه آن بی ایمان بیرون رفت الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و پنجم

در روز عاشورا چهار حیوان زحمت و مشقت بسیار کشیدند و بعضی در عزاداری و بعضی در اعانت کردن ذریهٔ رسول

صلی الله علیه و آله و حفظ نمودن بدن های پاره پارهٔ ایشان الی آخره اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ❊ بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی رسول الله خیر خلق الله السلام علی امین الله و خلیفة رسول الله السلام علی سیدة النساء السلام علی الحسن المجتبی السلام علی خامس اصحاب الکساء الذی کان نعشه ملقی فی البیداء و فرسه بشر دابحمه و تمرغ فی الدماء و نادت علیه الطیور بالبکاء والثبور و اقبل الاسد الی مصرعه لیصون جسده عن رضض الکفار و الفجور و لعنة الله علی اعادیهم الی یوم النشور ❊ **بعد** ❊ از مضمون خطبهٔ شریفه چنین مستفاد میشود که در روز عاشورا در صحرای کربلا چهار حیوان زحمت بسیار کشیدند در اعانت ذریهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله **اول از انها** عقاب اسب جناب علی اکبر بود در وقتیکه لشکر کفار اطراف آن شبیه احمد مختار را گرفتند بدن نازنین او را چون گاکرانه میزدند از طرف خیمگاه راه بر آن حیوان مسدود کردند پس آن حیوان او را بجانب لشکر عمر سعد ملعون برد پس هر یک از آن کوفیان و شامیان بی‌حیا که بر آن نور چشم مصطفی و پارهٔ تن علی مرتضی و آن جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا میرسید ضربتی میزدند ای جوانها این جوانیست که هر گاه اهل مدینه مشتاق جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله میشدند بر جمال با کمال آن شبیه پیغمبر نظر میکردند آه واویلاه که از بسیاری شمشیرها و ضربتها او را قطعه قطعه کردند چون اسب بهر سمتیکه میبرد صاحبش را شمشیر و نیزه میزدند گویا در عالم معنا الهام الهی بقلب اسب افتاد که این نوجوان شهید کوی ما را از جنگال گرگان یوسف خوار بیرون بجانب پدر ببر تا اینکه از نظر یعقوب کربلا غایب شد امان امان امام مظلوم چون صدای یا ابتاه ادرکنی فرزند پاره پاره اش شنید بسمت میدان اسب بتاخت تا اینکه اسب علی اکبر از خارج میدان پیدا شده زین واژگون یال کاکل خون آلود آن بعوض هجران کشیدهٔ یوسف خود دلالت میکرد با مشقت بسیار **دویم ذوالجناح بود** بعد از اینکه زین خود را از نازپروردهٔ فاطمهٔ زهرا خالی دید و بقتلگاه گذارد گریه کنان در میان کشتگان میگردید نعش پاره پارهٔ صاحب خود را میطلبید واویلاه چون صاحب خود را کشته و در خاک و خون غلطیده دید محل ... بقبله ... و تمرغ ناصیته علیه کاری که کرد ذوالجناح این بود که اول صاحب خود را بوسید بعد اعضای او را بوسید بعد از پیشانی خود را بخون انور او رنگین ساخت و ناله میکرد مانند زن فرزند مرده بکیفیتی که همه حاضران تعجب نمودند

پس آن حیوان ابر خود زین واژگون شد بخاک و خون غلطید که خون ریزان و ناله و نوحه و نعره کنان از قتلگاه بسمت از برای خبر کردن زنان که ای بیکسان بی صاحب و بی سرپرست ماندید برخیزید و چادرها بر سر کنید و آماده اسیری باشید حالا لشکر بخیمه‌ها میریزند چنانچه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله عجل الله فرجه میفرماید و اسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا برعت میدید اسب تو ای جد بزرگوار در حالتیکه از اضطراب و درد دم کرده بود پس رو بجانب خیمگاه کردید در حالتیکه ناله و حمحمه میکرد و میگریست آن حیوان چنان شیحه میکشید که جمیع صحرای کربلا از نالهٔ او پر شده بود و جناب اقدس سبحانی بحضرت موسی وحی فرمود ای موسی بقتل میرسانند مظلوم کربلا حسین را امت سرکش طغیان کنند جدا و در زمینی که اسم او کربلاست پس بجولان در میان اسب و ناله و فریاد میکند و میگوید که کبیت ایدی الوا من این ظالمان بی ایمان که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را **سیم همان مرغ سفید بود** که همجنسان خود را جمع نمود بر سر قتلگاه ماتم گریه و نوحه خوانی نمودند چنانچه از منتخب روایت شده که مرغ سفید بر اشبو بقتلگاه افتاد همینکه نظرش بر آن ابدان پاره پاره افتاد خصوصا بدن نازپروردهٔ فاطمهٔ زهرا که نه سر داشت نه دست که بخاک افتاده و خون از زخمهای آن مجروح مینمود ولایت که آن پروردهٔ آغوش پیغمبر خدا و فاطمهٔ زهرا است بی طاقت شده خود را بخون آن مظلوم آغشته نمود پس پرید بهوا و خون از پر و بال او میچکید رسانید خود را بر غرابی دید که مرغان بسیار در سایه‌های شاخه‌های درختان نشسته اند و مشغول آب و دانه اند پس آن مرغ خون آلود ناله بر کشید گفت یا ویلکم انشتغلون بالملاهی و ذکر الدنیا و المناهی و الحسین علیه السلام فی ارض کربلا فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء وای بر شما تا کی مشغول شاید بلهو و لعب و ذکر دنیا و نافرمانی الهی و حال آنکه سید و امام حسین علیه السلام در این هوا گرم در زمین کرب و بلا بروی ریگهای گرم افتاده است در حالتیکه تشنه شده است و خون او بر اطراف زمینها جاریست پس چون آن مرغان این کلام را بیان شنیدند همگی خود را بر آن مرغ خون آلود رسانده و پرواز کردند روانه بارض کربلا گردیدند پس چون وارد زمین کربلا شدند دیدند که عزیز فاطمه بی سر و بی غسل و کفن بروی زمین افتاده آه واویلاه دیدند که باد خاک و خاشاک بر او افشانده و بدن مطهر او پایمال ستم ستوران گردیده و از برای او زوار کو تعزیه دار کو نوحه کننده بجز وحشیان صحرا و بیابان با نها و هوا ها نیست پس نظر مرغان بر آن احوال افتاده که صداها بصیحه و ناله در هم انداختند و خود را بخون مقدس انداختند و در آن غلطیدند پس پرواز کرد هر یک بسمتی روانه شدند تا اطراف دنیا خبر گردانند که سید و آقای اهل جنان را شهید کرده اند پس مرغی از آن مرغان بجانب مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله روانه شد تا آنکه

خون را بر سر مقدس حضرت رسول رسانید پس بدور روضه منور پرواز میکرد و قطرات خون از بالش میچکید و
با ناله جانکاه عرض میکرد که الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلاء آگاه باشید ای اهل مدینه
که کشته شد حسین بکربلا و باخبر باشید که ذبح کرده شد حسین بکربلا چون سامعان این مرغ ناله او را
شنیدند بی‌ را حلقه ماتم را زدند و همه گریه و نوحه میکردند پس چون اهل مدینه مرغ را و ناله کردن ایشان را
دیدند و آن مرغ دلسوخته و خون آلود را دیدند که از بال او خون میچکد متحیر شدند و ندانستند که تکرار این مرغ چه واقع
شده است تا آنکه بعد از چند وقت خبر شهادت آن مظلوم آمد دانستند که آن مرغ خبر شهادت از کربلا به یثرب آورده
بوده است و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه میفرمایند فقام ناعیک عند قبر جدک الرسول فنعاک
الیه بالدمع الهطول ای جد بزرگوار ای حسین پس پا ایستاد خبر شهادت او در نزد قبر جد تو رسول الله
صلی الله علیه و آله پس خبر شهادت ترا عرض نمود با دیده اشکبار با این کلام که یا رسول الله کشتند فرزند خوبروی
نوجوانان تو را و اسیر بردند اهل و عیال و دوستان او را و چه مصیبتها که واقع شد بر ذریه تو پس از این خبر وحشت اثر
رسول خدا ناله کنان از حجره خود جست بگریه در آمد قلب مبارک او که همیشه مطمئن و آرام بود پس از برای
تسلیه و تعزیه او آمدند ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین آه وامصیبتاه که از استماع این قضیه جانکاه
بگریه و ناله در آمد از برای تو مادرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و جماعتی از ملائکه مقربین تعزیه و تسلیه دادند پدر
بزرگوارت امیر المؤمنین و برپا کرده شد از برای تو عزاها نهادند ما علی علیین در عزای تو سیلها جاری بر صورت
خود زدند حور العین **چنانکه همان شیری بود که محافظت نمود** بدن پاره پاره یادگار پیغمبر خدا را
چنانچه در روایت وارد شده است که فضه خادمه زهرا سلام الله علیها هم سفر اسیران کربلا بود که ناگاه شنید که
خواهند اسب بر بدن مولای آقا و مولا بتازند **نظم** ای زخمناک زخم تو از اختران فزون ۰۰ آیا کدام بیرحم
از آن اسبها دواند ۰۰ پس فضه بخدمت خاتون خود جناب زینب آمد و کیفیت را بعرض آن مظلومه رسانید آه
وامصیبتاه همه آن بیکسان مشوش و مضطرب شدند و متحیر که چه علاج کنند پس فضه عرض کرد ای سیده
من سفینه آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله کشتی او در دریا شکسته او بر تخته پاره چسبیده تا آنکه
او را بجزیره انداخت پس ناگاه نظر او بشیری افتاد و باو گفت که ای شیر من آزاد کرده رسول خدایم مرا راه نشان
ده پس آن شیر پیش افتاد و همهمه میکرد که از عقب سر من بیا پس او را براه رسانید و من هم در این بیابان
شیری گمان دارم آیا اذن میدهی که او را خبر کنم بلکه او ما را یاری کند پس چون آن مظلومه این کلام را شنید

فرمود که ای فضه برو بآن شیر بگو که دختر شیر خدا ترا سلام میرساند و میگوید که در این مصیبت ما را
یاری کن پس فضه بنزدیک آن شیر رسید ناله از دل سوخته برکشید که یا ابا الحارث ای شیر پس شیر بسوی او آمد
سر خود را بلند کرد فرمود اندری ما یرید بنو امیة ان یعملوا غدا بابی عبد الله آیا میدانی که بنی امیه چه اراده
دارند که فردا بعمل آورند ببدن ابی عبد الله الحسین علیه السلام یریدون ان یوطئوا الخیل ظهره اراده دارند که بر
بدن مجروح پاره پاره او بتازند زحمت است که چون آن شیر این خبر را شنید نعره از دل پر درد برکشید آمد تا داخل
قتلگاه شد فوضع یده علی جسد الحسین علیه السلام پس در پهلوی آن بدن مجروح نشست هر دو دست خود را از برای محافظت
گردن بر بالای جسد آن مظلوم گذاشت گویا که نوحه میخواند و عزاداری کرد و گذاشت بر زخمهای آن مظلوم از آب دیده
مرهم میگذاشت پس چون آن کافران آمدند که اسب بر آنها بتازند آن شیر را دیدند و عمر سعد ملعون را از آمدن آن شیر با خبر
کردند آن ملعون از کرده ابا کرد گفت این فتنه ایست از او فاش نکنید برگردید پس اشقیا برگشتند الا لعنة الله علی القوم

مجلس بیست و ششم

در آمدن خواهران بر سر کشته برادران و مفقود شدن کافره و
گفتگوی جناب زینب با لشکر کوفه و آمدن سکینه بر سر بدن پاره
پاره پدر بزرگوار و وداع نمودن با بدن و التماس نمودن

او موکل خود که عمر او اگذارد که همین جا بمانم و من طفلم طاقت سفر ندارم التماس او خصوصا آن ملعون را اثر نکرد ۰۰

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من امة
خاتم النبیین و سید المرسلین و جعله علی الکفار و الفجار غالبین و فتح له البلدان و الحصون کالخیبر
و غیرها بید سیف الله و اسد الله امیر المؤمنین و سید الوصیین و قد کان من فضل الله علی الخلق اجمعین
رزقهم البنات و البنین و من شانها الرقة و الرحمة علی الآباء و الاقربین کالاخوات الاربع العابرات
المارات علی الاخوان المصرعین المضمخین فاثنتان منهن فی الشرک فاحدیهما اخت عمرو بن عبد ود العامری
و الاخری صفیة اخت مرحب الخیبری و لعنة الله علی عدو آل محمد من الجن و الانس اجمعین ۰۰

فبعد حمد خداوند را سزاست که قرار داده ما را از امت محمد و غالب نمود دین او را بر ادیان باطله
و بواسطه شیر خدا فتح نمود از برای او شهرها و قلعه ها را مثل قلاع خیبر و غیر او و از تفضل او سخنها

فرموده است بر همه مردمان دختران و پسران وازشان نیز تنها است که رقیق القلب و مهربان میشوند بر پدر و مادر
و خویش و برادران خود مثل ان جماعت همشیره که بر سر کشته برادران خویش ماندند و دو نفر از ایشان کافره بودند اول
خواهر عمرو بن عبد ود بود چون خبر قتل برادر را شنید جامه درید و گریه کنان بسر کشته برادر
آمد چون دید او را برهنه نکرده اند و زره بوقیمتی مشهور بین العرب در برش هست بیرون نیاورده اند گفت کفو کریمی
او را کشته است چون شنید جناب علی او را کشته تسکین یافت گفت اگر غیر از علی کسی او را کشته بود تا ابد گریه
کردم خواهر عمرو بجهة دو چیز گریه نکرد یکی بواسطه در نیاوردن لباس عمرو و دیگری باعتبار کریم بودن قاتل او.
دویم دختر حی بن اخطب بود وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه قلاع خیبر
شدند و پای قلعه قموص چون امر محاصره بطول انجامید و لشکر اسلام از گرما و گرسنگی شکوه نمودند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ابوبکر را سردار کرده باینده بحرب فرستاد و جمعی از لشکر اسلام را بدرجه شهادت در آورد و با فضیحت
فرار نمود روز دیگر عمر را بامر بوده مامور نمود و بعینه بوبکر عمل نمود تا ناموس اسلام را بباد داد چنانچه در صحیح
بخاری نقل شد لوتیز کر بخیه برگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دیگر رایت نصرت ایات را بشاه
ولایت تسلیم نمود جناب اسد الله عرض کرد یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم حضرت فرمود در مقاتله تعجیل مکن
اول باسلام ایشان دعوت نما پس زره خود را در حضرت پوشانید و ذوالفقار بر کمرش بست رایت را بدستش داد پس
امیر مؤمنان قدم در راه نهاد چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین استوار نمود اول مرحب یهودی با فوجی بیرون آمد
با ضربت ذوالفقار حیدر کرار و بدار البوار رفت بعد از ان مرحب که شجاعتش مشهور بود او را نیز شمشیر خدا با ذوالفقار ابدار
بدرجات فرستاد یهودان بقلعه گریختند ان جناب چون شیر خشمناک در عقب ایشان در حصار را کنده سپر خود ساخت
بعد از ان در را مانند پل در دست گرفته مسلمانان را از خندق گذرانید داخل قلعه شدند و از حضرت امام
محمد باقر روایت که چون امیر مؤمنان در حصار را بجنبانید تمام قلعه چنان بلرزید که صفیه دختر حی بن اخطب
از تخت بیفتاد و رویش مجروح شد مردم سایر قلاع چون امر غریبی را مشاهده نمودند فریاد الامان برآوردند
اسد الله همه را بامر رسول خدا امان داد و اکثر مسلمان شدند و از جمله سبیها که شیر خدا صفیه بود پس بلال
را طلبیده و صفیه را همراه او داده فرمودند که او را ببر بدست رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بلال او را از پیش
کشتگان از برادر و غیر ان گذرانید و چون نظر صفیه بر کشتگان خود افتاد حالتی بروی رو داد که نزدیک بود روح
از بدنش مفارقت نماید چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و آنحضرت ان حالت را در او مشاهده

کرد بلال را عتاب فرمود که مگر رحم از دل تو کنده شده است که زنی را از پیش کشتگان و خویشان او میگذرانی
سیم صفیه خواهر حمزه سید الشهدا وقتیکه خبر شهادت حمزه بمدینه رسید صفیه طاقت
نیاورده رو بکوه احد نهاده خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید زبیر را فرمود که برو مادرت را بگو نیاید
و برادرش را بدین حالت نه بیند که طاقت نیاورد زبیر از صفیه کند زبیر پیش مادر رفت و گفت کجا میایی
که رسول خدا صلی الله علیه و آله منعت فرمود که تو باز گردی صفیه گفت ای پسر شنیده ام که برادرم حمزه را شهید کرده
و مثله ساخته اند میدانم که این بلا و بلیه در راه خداست و برضای خدا پیش آمده ام تا او را ببینم شاید که خدا مرا اجر
دهد بلند گفت و بر سیم زبیر آمد سخن مادر را بعرض آنحضرت رسانید و رخصت داد تا آمد و برادر را دید
گویا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود گریه بلند مکن که مبادا صدایت را نامحرمان بشنوند پس صفیه طلب اجرش
از حق تعالی طلبید و استرجاع نمود و لیکن خود را از گریه نتوانست نگاه داشت رسول خدا از گریه او بسیار گریه
کرد و فاطمه زهرا میگریست حضرت رسالت فرمود هرگز مصیبتی مثل مصیبت تو بمن نرسیده بود چهارم
دختر امیر عرب عقیلة بن ربیع و تعبه علیا جناب زینب است از زمانیکه بر سر نعش
پاره پاره برادر آمد شنیدی که خواهر عمرو بواسطه دو چیز گریه نکرد یکی بجهة در نیاوردن لباس عمرو و دیگری
باعتبار کریم بودن قاتل او اما این دل سوخته مظلومه نگاه بپیکر برادر میکند می بیند عریان حتی لباس کهنه
بی قیمتی که برادرش داده بود که کسی رغبت در آن نکند او را از لباس آن لباس کهنه را نیز از بدنش بیرون آورده اند و قاتلش را
ملاحظه مینماید می بیند کفو و کریم نیست بلکه او ارذل الخلق و ولد الزنا بود و چون این مصائب گوناگون بکونه متوجه
خود را او گریه منع نماید و نیز بعهد تو رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهة دختر کافر بر بلال عتاب کرد فرمود
مگر رحم از دل تو کنده شده بود که زنی را از پیش کشتگان و خویشان او میگذرانی و حال آنکه خویشان او همه کافر بودند و
مستحق قتل و او هنوز اختیار اسلام نکرده بود و محل ترحم نبود اما چه قدر بی رحم و سنگدل بودند لشکر کوفه و شام
که بعد از اسیر نمودن اهلبیت پیغمبر را از پیش قتلگاه کشتگان ایشان میگذرانیدند چه اسیران اهل بیت پرده گیان
حرم نبوت دختران فاطمه زهرا و خواهران سید الشهدا و حسن مجتبی و تمام شهیدان همگی جوانان هاشمی نسب و چهار
کشتگان همه یاران و برادران و فرزندان سید الشهدا با بدنهای چاک چاک بر خاک هلاک افتاده اه و امصیبتاه
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عمه اش فرمود مبادا صدایت را نامحرمان بشنوند یا رسول الله کاش در ان زمان در کربلا
بودی میدیدی که زینب با اهل کوفه و شام میگویند ای امتان پیغمبر آخر الزمان آخر ما دختر پیغمبر شما هستیم که

مانند باران خواری مانند اسیران در روم و فرنگ هم نبوده گفتار زینب خاتون جمعی از مخالفان صدا بلکرم
بلند کردند یزید را وقت سکینه خاتون آمد یزید را نوحه آدب در پیش نعش بی سر و پاره پاره پدر نشسته الخ

مجلس بیست و هفتم

در بیان رسیدن خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بکوفه با بن زیاد و بشام بیزید لعنة الله علیهما و بمدینه و شنیدن فاطمه بیمار در روز اول و مسجد فرستادن اهل بیت رفتن و بکر خبر شهادت را با اهل

بیت گفتن کوچک شهر اکبر شبیه پیغمبر و کوثر کنیز بهمه ثانی خوجنا علی اکبر شبیه پیغمبر ٥ نحمد با من حب لذا سبیل الیه جنیته دلیل و طاعته قلیل و عطاؤه علینا جزیل و صلی الله علی سید الوری و سید الانام و علی الهداة و لاده سیما الامام المقتول الموعود بشهادته المقبل استهلاله و ولادته و اجر الله سبحانه الابن ابوا والعمری بما السموات [illegible] الجبال و [illegible] ولده والعن اللهم [illegible] الرحیم القیام ٥ فبعد ٥ بعضی از مضمون فقرات خطبه اینست که [illegible] برامام مقتول اینجا اینکه پیش از ولادتش وعده شهادتش داده اند و خبر شهادت او بعالم و مصائب او را بر جمیع پیغمبران نشان داده و هیچ ملکی در آسمانها نماند مگر اینکه بر جلالت او نازل شد خبر شهادت و تعزیت داد بر آن بزرگوار و آفتاب بلا از شهادتش بیچارها نقیر شهادت آن مظلوم بی گناه پیدا شده و اشتهار کس و چهار شهر رسانیدند اول حرمله ولد الزنا با سنفذ بن عمرو عبد قاصد فتح بودند که کوفه به ابن زیاد ولد الزنا رسانیدند **روز دوم قاصد ابن زیاد ملعون بود** بشام نزد یزید پلید فرستاد کو با این مضمون که ای امیر بشارت باد ترا که حسین با همه یارانش در یک روز کشته و سرهای ایشان از تنها جدا و برنیزه ها نمودم **نظم**

کشودم دست کین بر خاندان | جهاندر کربلا با نیزه البشر کردم | بمیدانم چه بیدادی من بیداد کرد کردم
چه | و کنده کشتنم بحرم | چه کشتم جوانانی که | زیرو زبر کردم | سکینه خانمان | مرتضی بکشتن
شعیرین طفلان وابیته و بیچه بیکر کردم | چه قدر سپاهان را که بیک از حرم بیرون | چه بودن سر خرابی را
پس | برادر پسر کردم | سکینه عباس را بی | دل اول تا ختم خفتار بعقل و بر اکبر | استم و بیداد کردم
بجشم تا ختم | دگر کشتن خواهر انش را همه خونین جگر کردم | ابنگر نشانیت کشتم حسین باد و ستخواری

اسب زدم بر خیمه اش آتش | بر او ظلم آنچه تو میخواستی بنشسته | غرض بلا اتقی از پیشتم در کربلا ناکه | که آفاق جهان را از شرارش پر شرر کردم **سیم قاصد و فتح نامه** برای مدینه فرستاد بعمرو بن سعد بن عاص و چون نامه با ملعون رسید امر کرده که در کوچه و بازار مدینه ندا کردند تا اهل مکه در مسجد پیغمبر خدا جمع شوند و کیفیت غلبه یزید و مغلوبی امام شهید را بشنوند و چون بعد از توسط منادی به مدینه شنا شدند و لادمها چون واعتنا کریبان و بیقرار و متوجه مسجد سبه ابر از شر و چه شیعی از خانها که بنی هاشم بلند شد که جز این هم نشنو مثل چون فاطمه دختر امام حسین علیه السلام ندای منادی برادر کی شنید و اهل مدینه را شنید مضطرب شده پیر گریبان و بیقرار بنزد ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای جده محترمه منادی ندا میکند که قاصد از کوفه آمده و مژده فتح آورده است بیا برویم بمسجد رسول خدا برای تا ببینیم از پدر بزرگوار چه خبر داده اند و چون ام سلمه این سخن را شنید گریبان کردید و بسوی نور دیده تو از شدت بیماری قوت رفتار نیست بگذار تا من بخواهر مسلم را بمسجد دیر فرستم تا خبر بیاورد دیده ام سلمه ام لقمان بمسجد فرستاد پنهان از فاطمه باو فرمود که انخواهر اگر خبر بدی نکرده جز خوشی اشد که بار سند بنا الطها ونکنی که بعد از این زندگی بر وی نیز شود او مکتوم خواهم لقمان از حرم سرا قدم بیرون نهاد دید که اهل مدینه فوج فوج ایستاده اند و احوال شهادت را نقل میکنند یکی میگفت دریغ از رنگ گلگون علی اکبر که بر موسو الونه کردید بود یکی میگفت افسوس از قد موزون عباس که بی دست و بی سر در کنار فرات افتاده و یکی با حسرت تمام شهادت قاسم واحد بیان میکرد که عروسش بعد از مدت و دست و پایش بخون حضاب شده یکی میکفت نیلی اصغر را از آب پیکان سیراب نمودند ام لقمان از استماع این سخنان هوش از سرش پرید و بی تابانه خود را بمسجد برسانید در گوشه قرار گرفت که عمرو بن سعد ملعون بر منبر برآمده ابن زیاد را ابراهیم حرم خواند که با این مضمون نوشته بود که ای والی مدینه ساکن و موالیان یزید را بیابند که در این اوقات حسین ابن علی ابن ابی طالب علیهما السلام بجهت تسخیر مملکت عراق توجه بسمت کوفه نموده و منبر بر بنیت صولت عزیمت آن حضرت ما و امیر را کردانیدیم پس بفرزنده خلیفه زمان فوج فوج لشکر خود را با استقبال آنها بسته ابواب را سدود کردیم و لشکر نصرت اثر ما در زمین بنینوا که او را ارض کربلا گویند بود که دو جا شده او را دو ماه کوفه و بعث بیزید بود عرض کردند امتناع نموده بالجوم جنود ما مسعود ما آب فرات را بر او بسته او از آتش عطش جگر پیغمبر و کبیر اهل بیت سالک را سوزانیدند عاقبت در روز دهم محرم الحرام غازیان کوفه و شام را امری تنگ کردند و در اندک زمانی یاوران او را از پا درآوردند و در آخر کار آن بزرگوار بجای رسید که خود

بر نشسته و جگر خسته بیچون علطان کردند بعد از شهادت آتش بر خیمه‌های او زدند اموال ایشان را غارت کردند و عیالش را اسیر کرده بر ناقه‌های بی‌جهاز سوار نموده بکوفه آوردند **چهارم خبر بشیر جذلم بود** همینکه صحرای کربلا نزدیک شهر مدینه رسید بشیر را طلبید که فرمود داخل شو بمدینه و خبر شهادت ابی عبدالله و اهل مدینه برسان اما بشیر چون نزد مسجد رسول صلی الله علیه و آله رسید صدا بگریه بلند کرده و خبر کربلا را باین عبارت انشاء نمود ای اهل مدینه اقامت ننمایید که جناب امام حسین علیه السلام کشته شد و باین سبب اشک از دیده‌ها من روانست و بدن مبارکش در کربلا میان خاک و خون افتاده سرش بر سر نیزه و میگردانند در شهرها آنگاه گفت اینست علی ابن الحسین با عمه‌ها و خواهران نزدیک دیار شما رسیدند خروش از اهل مدینه بلند شد بشیر گفت اینست که هرگز گریه کننده بیش از او ندیده بودم و هرگز روزی تلخ‌تر از او ندیده بودم بر مسلمانان و شنیدم که کنیزی از اشعار جناب سیدالشهدا نوحه کرده نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا و امرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی خبر شهادت آقای مرا و خبر مرگ او را داد پس بدرد آورد مرا خبر او و بیمار و ناخوش کرد مرا فعینی جودا بالدموع و اسکبا و جودا بدمع بعد دمعکما معا پس ای دو چشم من کرم کنید بر من باشک خود و بریزید اشکهای خود را و یک یک گریه نکنید بلکه هر دو اشک بیابید علی بن نبی الله و ابن وصیه و ان کان عنا شاحط الدار اشسعا ای چشمهای من گریه کنید بر فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و وصی او اگر چه منزل او دور شد از ما پس آن کنیزک دیگر به بشیر کرده گفت که ای خبر شهادت او رنگ تازه گردانید حزن قلب ما را در مصیبت امام ما ابی عبدالله الحسین علیه السلام و قلبهای ما را رسید ما را چنان مجروح گردانید که معالجه پذیر نخواهد بود ای مرد تو کیستی که چنین خبری آورده‌ای بشیر میگوید من در جواب گفتم که منم بشیر جذلم که رسول از جانب مولای خود علی بن الحسین علیهما السلام تا اهل مدینه را مطلع گردانم که آن بیمار علیل با اهل و عیال و زنان بی صاحب ابی عبدالله وارد شده‌اند و در فلان مکان منزل کرده‌اند و در بعضی از کتب اصحاب است که بشیر را سؤال نمود که تو کنیز کیستی که باین شدت ناله و نوحه و گریه میکنی الاها جواب داد که من کنیز جوان شهید نوجوان علی اکبرم که در مصیبت آقایان خود گریه و زاری میکنم انا لله و انا الیه راجعون

مجلس بیست و هشتم

بسیار گریه کنندگان در این محنت سرا کسانی چند بودند سوای آنها تر از همه اینها گریه جناب آدم بود و حضرت فاطمه زهرا و حضرت یعقوب و اذان گفتن بلال و بوییدن

پیراهن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و گریه سید الساجدین علیه السلام الی آخره **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم** بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی من بکی علیه آدم ابو البشر مائة سنة و بکی علیه یعقوب ابو الکواکب الاحد عشر ثمانین سنة السلام علی من بکت فاطمة ام الائمة الاثنی عشر الی یوم المحشر و بکی علیه علی بن الحسین حامل الثقل الاصغر الی اربعین سنة و الصلوة و السلام علی سید البشر و علی وصیه فاتح باب الخیبر و علی ابنه الحسن الزکی الاطهر و علی عترته الانجم المضیئة الانور و اللعن الدائم علی اعادیهم الابتر و اسکنهم فی اسفل السقر **فبعد** بدانکه بسیار گریه کنندگان در این محنت سرای عالم بقا و فنا چند نفر بودند از جمله آنها داود نبی بود چنانچه ابن عباس روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اگر بکاء جمیع اهل زمین با گریه داود نبی ضم نمایند بکاء داود از همه زیاد آید و چهل سال گریست چنانچه کوهها از ناله او بگریه در آمدند آغاز گریه نوح بطلبت دزدان کوهها و حیوانها با وی هم ناله و آواز شدند تا اینکه چهل روز [illegible] و همچنین گریه نوح بیحد از بسیاری گریه نوح گفته‌اند که اسمش عبدالغفار بود و از جمله گریه کنندگان حضرت شعیب بود از شوق جمال الله آنقدر گریست که نور بصر او باطل شد خطاب الله بجبرئیل رسید که نور بصرش را اعاده نما جبرئیل حدقه‌اش دمید و بینائی ظاهر شد باز گریست تا سه دفعه پس تمام عمر را دل به نابینائی داد و ما در اینجا چهار نفر از بسیار گریه کنندگان ذکر میکنیم زیرا که گریه ایشان بیشتر و سوزناکتر است **اول ایشان جناب آدم بود** که دویست سال متصل گریست تا آنکه از آب دیده او رودخانه‌ها در سراندیب جاری شد درختان میان آنها میگفتند هرگز آبی بدین خوشگواری ننوشیده‌ایم آدم عرض کرد الها مرا این درختان بمن توبیخ میکنند خطاب الهی رسید ای آدم بعزت و جلال خودم که اگر آب چشم تا ابد نیست و مدت سیصد سال از شرم سر بالا نکرد **دویم ایشان حضرت یعقوب بود** بروایتی تا هشتاد سال بفراق یوسف مبتلا در زاویه بیت الاحزان در آنقدر نالید که مصداق و ابیضت عیناه ظاهر و سید **سیم ایشان خاتون محشر بود** بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله از آه و ناله او اهل مدینه بشکوه نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمدند تا آنکه بیت الاحزان در بقیع ساختند صبح جناب فاطمه حسنین را با خود میبرد تا شب گریه میکرد و امیر مؤمنان ایشان را بخانه میاورد چنانچه تفصیل گریه آن مظلومه در مجلس دیگر ذکر شده است روایت فضل الی آخره **ای برادر من گریه جناب**

فاطمه بجا بود و فاطمه میبایست گریه کند زیرا که اطراف فاطمه را مصائب احاطه نمود چنانچه آنحضرت خودش
فرمود صُبَّت علی مصائب الی آخره فاطمه بجا میگریست چندان غم و درد و مصیبتها که گریه روزها
را بر ندکرده تیره بجوشیدها یک طرف مفارقت پدر بزرگوار و صوت قرآن خواندن پدر استماع نمیکند و از طرفی
حسنین را نگاه میکند که جد بزرگوار پیغمبر تو کجاست پدر شما پیغمبر خدا که شما را بدوش میکشید نمیکند آن
که روز مین راه بروید و از یکجانب ابوبکر را در محراب پدر و در بالای منبر میدید او نجا منبر از خانه
بی محبین و حق آنحضرت را غصب نمودند و از طرفی عمر ملعون با جمعی از اشرار هیمه در در خانه آن مظلومه جمع
نمود میخواستند آتش در آن خانه زنند خانه را با اهلش بسوزانند شعر ابن بابویه
علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد بلال مؤذن
آنحضرت استماع کرد از اذان گفتن و گفت اذان نمیگویم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فاطمه زهرا سلام
الله علیها روزی فرمود من میخواهم که بشنوم صدای مؤذن پدرم را این خبر به بلال رسید شروع کرد باذان گفتن
چون بلال الله اکبر گفت فاطمه پدر خود را و ایام معاشرت آنحضرت را بیاد آورد و خود را از گریه ضبط نتوانست کرد
چون بلال به اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله رسید فاطمه نعره زد و بیهوش شد و افتاد و غشی کرد
و مردم گمان کردند که آنحضرت از دنیا رفته به بلال گفتند که ترک کن اذان را که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله
از دنیا رفت پس بلال اذان را قطع کرد و تمام نکرد بعد از آن بوسیده پدر بزرگوار الی آخره و خبر دادن
از وفات خود در جا دیگر کرده شده است **چهارم از ایشان جناب امام زین العابدین است** بعد
که بر مصیبت پدر بزرگوار چهل سال گریست و روزها روزه میداشت و شبها بعبادت حقتعالی مشغول
چون غلام آنحضرت آب و طعام برای آنحضرت میآورد که افطار نماید عرض میکرد ای مولای من تناول کن آن
حضرت قطرات اشک از دیده میبارید و میفرمود قتل ابن رسول الله جایعا و قتل ابن رسول الله عطشانا
چگونه طعام خورم که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه شهید شد و چگونه آب بیاشامم که فرزند
رسول خدا صلی الله علیه و آله تشنه کشته شد این سخنان را میفرمود و میگریست تا آن طعام و آب با آب
دیده خود مخلوط میکرد و چون مدت گریه آنحضرت بطول انجامید یکی از موالیان آنحضرت عرض کرد که یابن
رسول الله آیا وقت آن نشد که گریه تو تخفیف بیابد و الم تو کم شود حضرت فرمود وای بر تو جناب یعقوب پیغمبر دوازده
پسر داشت و یکی از ایشان از پیش او ناپیدا شد از مفارقت او آنقدر گریست که چشم مبارکش از گریه

بسیار

بسیار گریستن سفید شد با آنکه میدانست که پسرش زنده است و من بچشم خود دیدم که پدر و برادران و اعمام و
هفتاد نفر از خویشان مرا کشتند بخاک و خون غلطان کردند پس کی غم من کم شود و اندوه من بنهایت
رسد ای غلام من در شب بیماری در خواب بودم بناگاه کسی سیاه و با امیر سید چشم باز کردم دیدم برادرم
علی اکبر ساعتی نگذشت دیدم پدر مظلومم نعش پاره پاره سالم را علی غلام من در شب
بیماری در خواب بودم دیدم مرغ بزرگ سفیدی بالای عرادی آغوش کشید چون درست ملاحظه کردم دیدم پدر بزرگوارم از لشکر
بر سینه مبارکش تا پر نشسته سعادت صید طاهر بلند اش قربانی
کشته است و نیز روایت شده که جناب سید الساجدین علیه السلام در روزی سوار شده با جمعی از اصحاب بمزرعه
تشریف میبردند و آنحضرت میکوید روزی بسیار گرم بود به آفتاب یکساعت بود غالب شد
که سعی کردیم آب پیدا نشد تا به وسط راه رسیدیم دیدیم آنجناب پیاده شد سر به سجده نهاد و سجده را
بسیار طول داد تا که سر از سجده برداشت ملاحظه نمودیم که آنحضرت بسیار گریسته و تر شده
بود عرض کردیم رسول الله باعث گریه چیست فرمود یادم آمد حال پدرم افتاد روز عاشورا آنوقتیکه
پدر مظلومم با لب تشنه و جگر گرسنه و با جسم چاک چاک بر روی خاک افتاده بود و لبهای مبارک خود را می
مکید از تشنگی و بی یاری یاد میکردند کشیدن آن امام شهید
در میان چشم ما تیره و تار شده و بسیار گریستیم و آنها شدیم انا لله و انا الیه راجعون

مجلس بیست و نهم

در بیان چهار ضربت در روز عاشورا بدستها خجسته الشهداء سلام الله علیه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی ابن خاتم الانبیاء السلام علی ابن سید الاوصیاء السلام علی ابن سیدة
النساء السلام علی اخی الحسن المجتبی السلام علی غریب الغرباء السلام علی ساکن کربلا السلام علی
خامس اصحاب الکساء السلام علی مقطع الاعضاء السلام علی مقطوع الاصبع السلام علی مولینا
ابی عبدالله الحسین و علی جده و ابیه و امه و اخیه صلوات الله و علی عادیهم الاشقیاء لعنة الله من
المبدء الی الانتهاء **اما بعد** مضمون بعضی از فقرات سلام کسکر العباس سلام را

کسیکه اعضای شریف او را قطعه قطعه کردند سلم بر کسیکه انگشت او را بجهت انگشتر قطع نمودند سلم بر کسیکه
بعد از همهٔ این زخم ها سر در دست او را از بدن جدا کردند بلی در روز عاشورا بدنهای جناب سید الشهداء علیه
السلام چهار صد ضربت و زخم رسیده اند سنها که جبرئیل انها را امیبوسید و ملئکه مقربین برای تبرک میجستند و میبوسیدند
اول و قتیکه طفل شیر خوارهٔ خود را بر روی دست گرفت و بجانب لشکر عمر
سعد آورده از برای اتمام حجت بایشان فرمود ای قوم اگر بزعم شما من کناهکارم این کودک شیر خواره بنابر هیچ
مذهب کناهی نکرده است و از بی ابی شیر در پستان مادرش خشک شده و این طفل شیر خواره من از بی شیری
نزدیک بهلاکت رسیده چه میشود که از این آب فرات جرعهٔ باو بچشانید که بر دوری دست من هلاک نشود ناگاه
حرملهٔ ملعون تیری بجانب آن طفل بی شیر تشنه لب از کمان نفاق رها کرده آمد از گلوی نازک علی اصغر در گذشت
و بر بازوی سید مظلوم نشست آه و امصیبتاه آن مظلوم غریب تیر را از حلقوم آن طفل و بازوی خود کشید پس آن
طفل چشمها خود را بر روی پدر بزرگوار خود کشود و روح آن بیگناه از قفس بدن پرواز نموده بر شاخسار شجرهٔ طوبی
جا بجا گرفت دویم هنگامیکه از کثرت مقاتله و مجاهده و تشنگی ضعف
بر آن مظلوم غالب شده بود دست از قتال کشید پس شمر ملعون فریاد کرد و بر لشکر شقاوت اثر بانگ زد و گفت
سبب توقف شما چیست و چرا انتظار میکشید ایا نمی بینید که کثرت جراحت بر او چگونه بیحال و ضعیف کرده اند
و قلت بر مجاهده از برای او نمانده ایا مشاهده نمیکنید که چه قدر تیر بر بدن سر نعش جای گرفته ما در ها شما بر
شما نشسته حمله کنید بر او ناگاه آن ملاعین از چهار جانب بر آن عزیز فاطمه حمله کردند ابو ایوب غنوی تیری بر حلق
آن تشنه مظلوم زد و سنان بن انس حرامزاده نیزه بر سینهٔ بی کینه اش زد که صندوق علوم ربانی در هم شکست
و دیگری ابن شریک ولد الزنا ضربتی بر فرق همایونش زد که مانند فرق بنا حق شکافته پدر بزرگوارش علی ابن ابی
طالب علیه السلام شکافته شد و غلغله و شورش در سکان سموات و ارضین افتاد آه و اویلاه این ظالم بیمروت
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شرم نکرده و بر آن ضربت اول اکتفا نکرده دفعهٔ دیگر حمله کرده و ضربتی بر کف دست
آن جناب زد که کف دست آن جناب را مجروح ساخت سیم ضربت بجدل بن سلیم بود آن ظالم وقتی
رسید بنعش پاره پارهٔ آن شهید دید که همهٔ لباسهای او را بغارت برده اند دیگر چیزی نمانده ناگاه نظر آن ظالم بیمروت
بانگشت مبارک آن مظلوم افتاد دید انگشتری در انگشت آن حضرت باقی مانده دیگر عرض میکنم آن ملعون ولد الزنا
انگشتر را با انگشت بغارت برد چهارم با همهٔ این ضربتها و جراحتها و ازینها که

با دست رسیده بود آخر الامر جمال ملعون هر دو دست آن شهید غریب را بجهت غارت بردن
بعضی لباسها از بدن آن مظلوم جدا نمود آن ظالم میگوید هنگامیکه دستهای آن عزیز فاطمه را قطع نمودم دیدم که
لرزه بر زمین و آسمان افتاد و غلغلهٔ عظیم و صدای گریه و نالهٔ بلند شد پس شنیدم گوینده میگفت وا ابناه وا مقتولاه
وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه یا بنی قتلوک الفرزند ترا کشتند و از آب فرات ترا منع کردند پس آن خبیث میگوید
من این احوال را دیدم خود را در میان کشتگان انداخته پنهان شدم پس دیدم که سه مرد و یک زن حاضر شدند
و در اطراف ایشان خلق بسیاری صف کشیدند پس شنیدم که یکی از آن سه نفر میفرماید یا ابناه یا حسین فداک
جدک و ابوک و امک و اخوک ای فرزند فدای تو حسین فدای تو شود جد تو و پدر تو و مادر تو و برادر تو پس ناگاه
دیدم که آن شهید برخاست و سر او بر بدن او قرار گرفت جواب داد که لبیک یا جداه بزرگوار ای رسول خدا و ای پدر جان
و ای امیر مؤمنان ای مادر ای فاطمه زهرا و ای برادر شهید زهر جفا از جانب من بر شما ها سلام الهی باد پس
دیدم آن مظلوم گریست و گویا عرض کرد ای جد بزرگوار شبیه تو علی اکبر جوانم را شهید کردند یا علی دستهای فرزند
تو عباس را از بدن جدا کردند و ای برادر یا حسن عروس پسر قاسم داماد را مبدل کردند ای مادر ای فاطمه لباسهای
دختر تو زینب را بغارت بردند و زنان برهنه و دختران اسیر نمودند و بکوفه و شام بردند پس فاطمه
زهرا عرض کرد ای پدر یا رسول الله آیا نمی بینی که چه رفتار کردند این امت نو با فرزند من ای پدر آیا اذن میدهی مرا که
از خون ریش او را بکیرم و پیشانی خود را باو رنگین نمایم خداوند را ملاقات نمایم در حالتیکه خود را باو رنگین
نمود باشم پس آن حضرت فرمود که هر چه میخواهی که نمائی ما نیز چنان خواهیم کرد پس فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم
بر سر آن نعش بسر امده و از خون ریش فرزند خود میکرفت و بر پیشانی خود میمالید پس رسول خدا و امیر
مؤمنان و حضرت امام حسن علیهم السلام هر یکی از خون ریش آن مظلوم میگرفتند و بر گردنها و سینه ها
و دستهای خود و فرق مبارک میمالیدند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فدای تو شوم ای حسین و الله
که بر من ناگوار است اینکه ترا مشاهده کنم سر بریده و دستها از تن جدا شده و پیشانی بر غبار و خون مالیده
شده و جسد بر خاک افتاده و باد ها دیگر ما را بر آن افشانده الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی ام

در التفات و رحمت کشیدن چهار بزرگوار بر سر چهار طفل یتیم و صغیر

در بکای خاتم انبیا و دیگرے جناب شهداء با دختر صغیره مسلم بعد از رسیدن
خبر شهادت جناب مسلم و سیه امیر مومنان محمد کام دست بر سر سکینه کشیدن در رو میداد
رفتن و اخراج نمودن یزید که در بستان را از کردن سکینه ام بکداوم تا از کردن عمه ها هم بوندادید اعوذ بالله
من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحيم على الارامل والبتامى بعبرتهم
وعلى الشهداء ببذل مهجهم وعلى المساوين الغرباء بالضيعتهم والصلوة والسلام على خاتم الانبياء وخاتم
الاوصياء الذين هما ابوا الارامل والايتام ويؤثر على انفسهما واهل بيتهما في الدهور والاعوام خصوصا
سبطه الذي نهبوا امواله وايتموا اطفاله وداروا بهن في القفار والبراري وسبوا نسائه كالاماء ولعنة
الله على قاتليه وظالميه من اول الدهر الى يوم القيمة ○ فبعد ○ مضمون بعضی از فقرات حمد
خدا بر اسرار که رحم کننده است بر بیوه زنان و یتیمان با عنبا اشك چشم ایشان و صلوات و سلم بر بیکان بیوه زنان
و یتیمان که همیشه ایشان را بر اهل بیت خود شان اختیار میکردند خصوصا بر سبط او که غارت کردند مالهای او و یتیم
نمودند اطفال او را بلکه چهار نفر طفل یتیم را چهار بزرگوار التفات نمود و دست رحمت بر سر ایشان کشید اول
از انس بن مالک روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنماز عید تشریف میبردند جمعی از
اطفال مشغول به بازی و لهو و لعب بودند با طفلی که دور نشسته بود با لباس کهنه و گریه میکرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله با نهایت التفات فرمودند سبب گریه چیست چونکه آنحضرت را نمیشناخت گفت ای شخص
مرا واگذار با خودم و سوال مکن پدرم در غزوه فلان در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شد و مادرم
شوهر دیگر اختیار کرده و مرا از خانه اخراج کرده نه طعامی دارم و نه شرابی و نه منزلی چون نظر باطفال میکنم
همه پدر دارند و بخوشحالی بازی میکنند پدرم بخاطرم افتاد از این جهت گریه میکردم رسول خدا صلی الله علیه و آله
دست آن یتیم را گرفتند فرمودند آیا راضی میشوی که من پدر تو باشم و علی علیه السلام عم تو و حسن و حسین علیهما
السلام برادران تو عرض کرد چگونه راضی نمیشوم یا رسول الله پس پیغمبر خدا او را بخانه آورد و بنهایت التفات با او
کرده دست رحمت بر سرش کشیده و لباسی بر بدنش پوشانیده و سیر و سیراب نمود آنطفل باز بیت تمام بیرون آمد
سر رو خوشحال وقتی که اطفال او را دیدند گفتند تو الحال گریه میکردی بجهت چه خوشحالی میکنی گفت گرسنه
بودم سیر شدم برهنه بودم لباس پوشیدم و یتیم بودم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم شد و علی علیه
السلام عمویم و حسن و حسین علیهما السلام برادران من شدند پس چرا مسرور و دلشوم انها نیز همه آرزو کردند

که کاش

که کاش پدران ما نیز در آن غزوه کشته شده بودند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر ما میشد
در تتمه فقیر گفتگوی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن یتیم گفتگوی جناب سید الشهدا است
با دختر مسلم چون خبر شهادت مسلم و هانی در منزل ثعلبیه بآن بزرگوار رسید آنحضرت پسران و برادران مسلم را
باخبر کردانید و تسلیه و تعزیه داد بعد از آن فرمود کرد ای شما چیست هر آئینه ما امید داریم میکردید ایشان عرض
کردند والله ما بر نمیگردیم تا خونخواهی پدر خود را بکنیم یا آنچه بچشیم آنچه که او چشیده او نیز ده اند که مسلم را دختری
بود صغیره که بسیار او را دوست میداشت و دایم بهانه پدر را میگرفت و اهل بیت او را تسلی میدادند حضرت آنطفل را
طلبیدند دست محبت بر سر و روی او میکشیدند و با او ملاطفت میفرمودند آنطفل عرض کرد یابن رسول الله با من همان
میفرمائید که مناسب حال یتیمان است مگر پدر مرا شهید کردند حضرت طاقت تحمل نیاوردند بی اختیار گریان شدند سیل
اشك از دیدهای شریف جاری شد فرمودند غم مخور که من بجای پدر میباشم ترا چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن
یتیم فرمودند و فرمودند خواهرم بجای مادرت و دخترانم بجای خواهرت و فرزندانم بجای برادرت آنطفل اخبار آنها
الشنید و از سینه برآورد و اشك از دیدها فرو ریخت از گریه آنطفل صدای ناله از مخدرات سرا پرده عصمت و پرده
نشینان سرادق عزت بلند شد شیون و شورش در میان آن دختران بلند گردید که صاعقه بر سر عمه ها مرد آمدند آه
آه بعد از مسلم علی او مانند سید الشهدا علیه السلام پناهی و [illegible] که ایشان را جمع آوری میکرد و تعزیت و
تسلیه میکنند اما بعد از آن مظلوم کسی عیال و اطفال انصار را تعزیت نداد بلکه بانواع اذیتها اذیت کردند
خیمه‌های ایشان سوختند اسباب و اساس ایشان را بغارت بردند ایشان را نگذاشتند بر سر جسد شهدا مشغول
عزاداری شوند بلکه مانند اسیران از برای اولاد زنا بهدیه میبردند آن جناب بدختر جناب مسلم فرمودند من بجای
پدر تو باشم بنهایت التفات لکن سکینه مظلومه را بعوض دلداری سیلی بر صورتش زدند و بازوهایش را
بستند در مجلس نامحرمان حاضر ساختند الی آخره ○ سیم از عبد الله بن زید روایت کرده است
که در طواف کعبه دیدم که با یکدیگر مکالمه میکردند یکی بدیگری میگفت که چنین نیست که میگوئی قسم
بحق بوکر [illegible] و صایت و ما کر خلافت بخلافت و عدل کند در [illegible] علی که پسر فاطمه راضیه
پسندیده [illegible] کتب [illegible] که تو بر زبان جاری کردی [illegible] کفت والله که
استغفار [illegible] هذا باب [illegible] و دروازه شهرستان علوم رسالت پناهی قسیم نار و جنت کشنده اهل ضلالت
تادیب کننده فجره ارباب بدعت شکسته سر کرده امت پادشاه مومنان و پیشوای مسلمانان شیر خدا امام

مصطفی علی مرتضی علیه السلام است راوی گوید پرسید که ای کنیز علی را از کجا میشناسی گفت چگونه نشناسم
علی را و حال آنکه دیدم او جمعی چاکران و خادمان او بودند در جنگ صفین که خدمت آنحضرت جهاد میکرد تا به بصر شد نهان
فایز شد بعد از وفات نشد نهانی دیدم بخانه ما آمد نزد مادرم فرمود ای مادر دیدنیهای چه میکنی از بی مادرم عرض کرد یا علی
بچه خود در کوری دستم را گرفت بخدمت آنحضرت آورد هر دو چشم از آبله نابینا بود آنحضرت دست مبارک بر چشمهای من مالید
چشم من بینا شد ببینا التفات فرمود و دست مرحمت بر سر و صورتم مالید آنحضرت از برکت آن دو و طینت از
برای من مقرر فرمود و بعد از آنکه آنحضرت رحلت فرمود امامت بار الفراق کشید حسن بن علی علیه السلام از احوال من پرسید
بود همیشه مرا مدد میکند پس از آن زن بهای مرا بگریست چند بیت در مدح شاه ولایت بر زبان جاری نمود و من
یافتم که دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام در دل و ریشه او اثر کرده **چهارم سکینه خاتون**
دختر حضرت امام حسین ع بود چنانچه در بعضی از کتب معتبره ضبط کرده اند که در وداع
آخرین که چون آنحضرت از خیمه بیرون آمد از نزد ایشان شد شنید صدای ضعیفی را از جانب پشت سر خود چون نظر
کرد دید که دختر صغیره خود سکینه خاتون محزونه با پای برهنه میدود و فریاد میکند و میگوید ای پدر جان
اندکی صبر کن یا ابتاه مهلا امهلنی یا ابتاه استرو که من یک حاجتی دارم و عرض کرد که حاجت من اینست که
دیگر از ذوالجناح پیاده شوی و مرا در دامن خود بنشانی و دست لطف بر سر من بکشی همچنانکه عادت بر این داشتی
پس آنسرور پیاده شد بر خاک گرم کربلا نشست و دست مرحمت بر سر و صورت آن طفل کشید ببوسید و بسی نوازش کردن
دختر غریب نشست و کسی خود از لشکر مخالف شنید که یکی میگفت که ای حسین اگر ترا یاوری باقی نمانده خود بمیدان جهاد
بیا پس جوجوکی آنملاعین از مرکب شد آنجناب آن طفل صغیره خود را از دامن خود برداشته بر خاک کربلا نشانید
و خود روانه میدان شد **ای عزیزان** در دفعه دیگر بسکینه محزونه التفات شد که بود در مجلس یزید ولد الزنا
ملعون پیش آمد و به یزید اشاره بسکینه صغیره حسین و گفت ای امیر این کنیز کرا از برای خدمتکاری خانه من
عطا فرما که این غنیمت من بود باشد در دست این اسیر آه و ابلاه سکینه مضطرب شد حالا عرض خود و اسیری
مبارک پدر بزرگوار نماید یا ابتاه حال دختر ترا ملاحظه نمیکنی و التفات بجانب صغیره خود نمیفرمائی و با اینکه
روی خود را بجانب سر شریف پیغمبر که ابعلی جا بغربت تو نمیکنی که سکینه را بکنیزی خواهش نمایند پس آن مظلومه
خود را بعمه اش ام کلثوم چسبانید و گفت ای عمه جان از کجا روا است که نسل انبیا خدمتکاری کنند در خانه اعدا پس
جناب ام کلثوم در غضب شد و روی بر آن شامی کرده او را نفرین نمود هنوز کلام آنمظلومه تمام نشده بود که

خداوند

چهارم سکینه خاتون امام حسین

خداوند عالم دعای او را مستجاب کرد و بعد در کتاب بعضی از اصحاب است که نظر یزید ملعون بسکینه خاتون
افتاد دید که یکدست بگردن خود گذاشته است لعین گفت ای سکینه چرا یکدست بگردن خود گرفته آنمظلومه جواب
داد که ای یزید این ریسمانها ستم تو که بر گردن من بسته اند گردن مرا مجروح کرده پس آن ملعون امر کرد که ریسمان را از گردن
او بردارند آه آن طفل بهر دو دست آن ریسمان را گرفت و بناله حزین فرمود که ای یزید تا ریسمان از گردن عمه هایم بر
نداری نخواهم گذاشت که از گردن من باز کنی پس آن شقی امر کرد که ریسمانها را از بازو و گردنهای همه اسیران
بردارند الا لعنة الله علی
یزید و آل یزید و تابعیه

مجلس سی و یکم

منور شدن چهار خانه از نور سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام تنور خولی غرفه زید بن ارقم و اسلام آوردن راهب نصرانی و نوای بی بی هند زوجه یزید و تجهیز و رضا نمودن ملعون اهلبیت ع

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور قلوبنا بنور الایمان و
جعلنا من امة سید الانس والجان و شیعة قسیم النار والجنان و محبی عترتهم امناء الرحمن والصلوة
والسلم علیهم من الان الی یوم اقیم المیزان سیما سبط الذی زار و ابر اسم البلدان و سطع النور من
راسه الشریف فی مواطن متعددة و اماکن متکثرة و لعنة علی اعادیهم و ظالمیهم من الان الی ابقاء
النیران **فبعد** حاصل بعضی از فقرات صلوات و سلم بر سبط او الجنان کسیکه از نور سر مبارک
او مکانهای بسیار روشن و نورانی گردید بعضی از نور سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام چهار
خانه روشن شد **اول مطبخ خولی ولد الزنا بود** چنانچه زن آنحضرت خولی که
عادت نماشب بود گوید نیم شب بود بجهت تهجد بیرون آمدم دیدم که نور از مطبخ خانه تنوری میکشد به
آسمان گویا مشعلها و چراغها افروخته اند پس داخل مطبخ شدم دیدم از روشنی از تنور میتابد گفتم سبحان
الله من که در این تنور آتش نکرده بودم دیدم ملائکه چند بصورت مرغ سفید در دوران تنور میگردند
و نوحه مینمایند جرئت افزود پس غلغله وا حسینا و وا شهیدا و وا غریباه بلند شد چهار زن فرود آمدند
و در تنور یکی از آنها سر از تنور بیرون آورد میبوسید سینه خود میگذاشت زار زار میگریست و میگفت

العزیز

مجلس سی و یکم نور سر امام حسین

اول مطبخ خولی ولد الزنا

ای غریب مادر بمظلوم مادر دست از قائمه عرش الهی بر ندارم تا داد تو بستانم ای عزادار فاطمه زهرا علیها
السلام در مرض الموت گل ترمیکرد و گیسوی حسین را شانه میکرد که مبادا بعد از او غبار بنشیند
حال چگونه در تنور پر از خاکستر و خون ببیند آن لب و دندان که همیشه فاطمه میبوسید حال نظر میشد خاک آلوده
است که بر سبب آن سر که ... سر را گذاشته غایب شد زن خولی گوید من نزد آن سر رفتم چون مکرر بحضرت امام حسین
رسیده بودم دست نظر کردم شناختم که سر امام منست نعره کشیدم بیهوش افتادم هاتفی آواز داد ای زن برخیز ترا
بعمل شوهرت مؤاخذه نمیکنند زن خولی گوید از هاتف پرسیدم این چه مادر کیان بودند که میدیدم این سر را نوحه و
گریه میکردند گفت آن زن که گریه اش از همه بیش بود و سر را بسینه خود گرفته نوحه میفرمود فاطمه زهرا مادر
حسین ع بود و آن دیگران که با او هم نوحه و زاری بودند حوا و خدیجه کبری و مادر عیسی مریم و آسیه زن فرعون
بودند پس زن خولی بهوش آمده کسی ندید سر را از تنور برگرفت سر از جبین و محاسن مبارکش پاک نموده
بشسته و بمشک و گلاب بشسته غالیه کافور بر او مالید در موضع پاکی گذاشت و زن بر سر آن نظاره آمد روی همه
از آن همه کانها عرفه زید ابن ارقم روایت میکند که من در غرفه خانه خود نشسته ناگاه صدای ... عام و خروش عام بگوش
من رسید چون سر از غرفه بیرون کردم دیدم که سرها شهدا را بر نیزه کرده اند و یک سر در میان انها مانند آفتاب درخشان
و نور از آن ساطع بود چون بنزدیک غرفه من رسید غرفه از شعاع آن سر منور و روشن منور گردید اما سر
در راهب نصرانی بود وقتیکه سر سرور مظلومان از شام شوم میبردند لشکر شقاوت اثر بمنزلی نزول
نمودند و در آنجا دیری بود از راهب نصرانی در حوالی آن دیر فرود آمدند و نیزه که سر آن حضرت بود نصب و بر زمین ستون
کردند راهب ببام دیر آمده آنگروه را دید نظر او بر سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام افتاد دید که نور
عظیم از آن سر مبارک بجانب آسمان بالا میرود و هیبتی از آن سر بر دل راهب افتاد پس راهب از لشکر پرسید
که شما کیستید از کجا میآیید و این سر کیست گفتند از عراق میاییم بحرب جماعتی از دشمنان والی شام رفته بودیم
و این سر بزرگ ایشانست که بجهت یزید میبریم پرسید نام بزرگ ایشان چه بود گفتند حسین علیه السلام گفت
این آن حسین است که پدرش علی و مادرش فاطمه ... و جد او پیغمبر شما است گفتند آری گفت لعنت خدا
بر شما باد اگر عیسی را فرزندی بود ما او را بر دیده های خود جای میدادیم شما با پسر پیغمبر خود چنین میکنید پس
راهب گفت ای قوم الشماس آیا دارید که شما بر گرده خود بگویید که ده هزار درهم از پدرم بمیراث رسیده
آنرا از من بگیرید و سر این سرور را به این دیر دهید فکر کرد امشب نزد من باشد تا وقت رحیل شود من با ولید دهم

چون شمر ملعون و کسانیکه گفتند گفت زر را بگیرید و سر را بدهید که نزد او باشد تا هنگام رحیل پس راهب ده هزار درهم
ده هزار درهم بود از دیر بیرون آورد و شمر لعین آن زر را متصرف گردید سر شریف را حاضر کرد و بیکی از معتمدان خود سپرده
و سر انور را براهب داد راهب آنسر را بدیر خود برد و وضو ساخت او را از نور آن سر منور و نورانی کرده بود و ...
تا تبرک افشید که ای سر خوشا حال تو خوشا کسیکه حرمت آن بزرگوار را بدارد پس راهب آن سر مطهر را
بگلاب بشست با مشک و کافور معطر نمود و بر سجاده خود گذاشت و خود بگوشه دیگر که در جنب آن خانه بود رفت
بعد از زمانی دید که آن خانه که آن سر مطهر در آن خانه بود روشن و نورانی شد از آن ظاهر گردید که دیده تاب دیدن
آن نداشت و آن پیر از روزنه خانه مینگریست دید علیه بعلاوه نور سقف آن خانه شکافته شد و عماری نازل
گردید خاتون زیبا روئی از آن عماری بیرون آمد و خوبان بسیار از اطراف حجرات فریاد میزدند که طرقوا
طرقوا راه دهید که مادر همه آدمیان تشریف میآورند و بهمین طریق ساتر محرم حضرت خلیل و هاجر
مادر اسماعیل و آسیه زن فرعون و مریم مادر عیسی فرود آمدند محزون و غمناک هریک از آن خواتین سر مطهر
آن سرور را زیارت میکردند و احترام آن بجا میآوردند تا گاه خروش و فغان دیگر برآمد عماری دیگر رسید خدیجه
کبری و بعضی از ازواج محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرود آمدند و آن سر منور را طواف نمودند و زیارت
کردند ناگاه ناله و خروش عظیم بگوش او رسید و غلغله و ولوله در میان زنان افتاد عماری نورانی پدید
آمد یکی بانک براهب زد که دیده بپوش که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بانوی سراپرده عزا خواتین
قیامت می آید پس راهب از صدای آن بلرزید بیهوش گردید بعد بهوش آمد چشم برهم زد پیش نظر او بود که ...
اما خروش و فغان را میشنید آوازی از جگر سوختگان میآمد که میگفت السلام علیک ای مظلوم
مادر و ای شهید مادر ای نور دیده ای فرزند پسندیده غم مخور که من داد ترا از قاتلان تو بستانم از سخنان
جانگداز او راهب بیهوش شد چون بهوش آمد از مسافران عالم بالا و عماری نشانی نیافت برخاست بنزدیک آن سر
نورانی مطهر آمد بر آن سر ادب را آمده و عرض کرد که ای سر سروران عالم و ای فخر و بهتر بنی آدم چه آن زنان
که تو را از آنکسانکه و صفات ایشان را در توریت موسی دیده ام و در انجیل عیسی خوانده ام بحق آن خدای که ترا
این قدر و منزلت داده که محرمان سراپرده عزت و خواتین سراپرده نبوت برای تو زاری میکنند که مرا خبر دهی
که چه کسی و بزبان شریف با من تکلم کن فی الحال بفرمان خداوند ذوالجلال سر امام حسین علیه السلام بسخن در آمد
فرمود ای پیر منم مظلوم کربلا منم کشته قوم دغا انا الغریب انا الشهید منم غریب و دور از وطن و دیار و شهید

داری اکنون دو خواهید همچو مظلوم ما استغاثه میکرد و فریاد رس میخواست جبرئیل عرض کرد که یا آدم حقیقتا
و نشر امر عظیم هند تر از این مصیبت بر ذریه ای آدم قابیل مقتول نمودها بیل را حال فریاد او از زمین ظاهر و فریاد
کنان در قیامت امر حشر محشر آید فبکی آدم صابحا قال یا اخی جبرئیل قرار و ادا من نشان ده جبرئیل او را بسر قبر
هابیل آورده ... نمود هابیل و او بدید سر کوفته و تمام اعضا این بخون آغشته ان پس بر مهربانی خود را باو و بشانید
ناله میکرد بنوعی که ملئکه آسمان بخروش آمده عرض کردند الها ما را دیگر طاقت گریستن این پیغمبر مبتلا نیست

دویم مظلوم صحرای کربلا بسر نعش نوجوان شهید رسیدن

آمد او را پاره پاره و معرقه بخون دید حضرت آدم بگریه در دید و این مظلوم چه بیند که فرق علی شکافته واشقیا
او مجروح قطعه قطعه نمودند او را باو و بجمال او سر او را ابد امن گرفت اشک چشم مبارکش جاری و میفرمود علی الدنیا
بعدک العفا ابتهر ملئکه آسمان بخروش آمده پس عرض ... این مظلوم چندین پسر جوان علی اکبر و علی
اصغر عبد الله و برادرزادها و بنی اعمام الود شهید همه را در پیش روی خود بر بهای گرم کربلا پس این مظلوم با جسد
قطعه قطعه او بر خیمه او در آورده میگویند چون زنان با قامت خمیده از خیمه بیرون دویده و روی نور انیش
افتاب تابان مثل خشید فریاد و او بلاه و یا قره عیناه و یا ثمرة فواداه میگفتند امد خود را بالای نعش الشهید
انداخت پرسید که این زن کیست گفتند جناب زینب عمه این نوجوان است مظلوم کربلا دست خواهر را گرفته
او را بخیمه آورد و آنچه از اخبار ظاهر میشود اینست که شهادت جناب علی اکبر از همه اهل بیت صعب تر و دشوار
تر بود زیرا که جناب زینب خواتون از شهادت هر شهید در خیمه ناله و زاری میکرد بیرون نمیامد و از قتل علی اکبر بی
احتیار بیرون آمد قبلگاه و دید آن جسد پاره پاره را در برکشیده او ... از جگر بر میکشید از شیخ مفید روایت شده
بعد از شهادت جناب علی اکبر پدر بزرگوار شرا حال خیمه شد ناشد حزن و گریه و ناله و ماتند کسی بود که از زندگانی
خود مایوس شده باشد چون سکینه خواتون پدر بزرگوار خود را باین حالت مشاهده نمود عرض کرد که ای پدر جان چه شده
است که جناب شما را بر حالتی می بینم که از زندگانی خود بیزار شده و چشمهای خود را با اطراف میگردانی
گویا گم شده داری و از امید بی ایمان پدر کجاست برادرم علی اکبر و چه شده است که مخفی شده از نظر پس مظلوم
کربلا متحیر شد که سکینه را چه جواب گوید پس چون مبالغه و اصرار از حد گذشت لابد شده فرمود ای سکینه بدانکه این
قوم بی ایمان برادر تر ا بقتل رسانیده اند چون سکینه شهادت برادر خود شنید چنان ناله از قلب سوخته کشید
برکشید که از شرارش ... آهی بر بند که ... پس بدید ... بلند میگفت وا اخاه وا مهجة قلبا بکجا رفتی پس از شد

حزن و گریه خواست که از خیمه بیرون رود بجانب قتلگاه و برادر خود را در برکشد پس مظلوم ما انجا بود
بر جست و دختر دلسوخته خود را در آغوش رحمت کشید و او را بخیمه بر گرداند پس فرمود ای سکینه صبر کن پس
... کرد ای پدر جان چگونه صبر کند دختری که شل علی اکبر برادر با جان برابرش کشته شده باشد پدر بزرگوار
او و ملی ... بر زمین افتاده باشد و همه دوستان و یاوران او متفرق شده باشند و هر یک کشته شده و در اطراف
بیابان افتاده باشند پس حضرت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون **و اما سیم در ملاقات**

حضرت یعقوب بود یوسف خود را چون هر دو را نظر بیکدیگر افتاد از پا در آمدند مدهوش
در میان آمده افتادند و او رد شده که سکان طبقات سموات از این دو مشتاق حیران بخروش آمده بدرگاه الهی نالیدند
که الهی این نوع اشتیاق و شادی و وفاق و وصل میان پیغمبر اتفاق افتاده ایا در هیچ وقت میان دو دوست
هیچ کس باین شادی و سرور نرسیده **و اما چهارم در ملاقات** امیر مومنان علیه السلام با بدن پاره
پاره فرزند مظلومش تعجب و خروش ملئکه آسمان در آن وقت است که بار الها این نوع اشتیاق ملاقات بند پدر با
هیچ پدر و فرزند اتفاق افتاده چنانکه زارع علقمی میگوید من با حسین شهادت در نصیری بودم و چنان شهرت
یافته بود که اینها خارجی بوده اند که با امام زمان خروج کرده اند لکن مشتاق نمودم که چون بدن اشرف میدیدند
بویهای خوش تر از شام میرسید چون مشک عنبر و نورها ساکن میشد دیدم که ستارها از اسمان بر زمین فرو می آمد و مثل این
ستارها از زمین بالا میرفتند و من کسی را نمیدیدم که از جانب قبله پیدا میشد استکشاف حقیقت این اوضاع
نمایم چون نزدیک غروب آفتاب شد دیدم شخصی را که از جانب قبله پیدا میشد که با نظر من مصورتر شبیه تر
و میان شهید اول میشد تا صبح بناله و افغان بسر شهید او و میدید چون یکی نوجوان کشته و یعقوب که او بی یوسف
کشته خود میکرد پنهان تا کی آن یعقوب بو صل یوسف خود رسید تخت حال انکه تاج پادشاهی بر سر جلالت و
شوکت سلطنت و اقسام عزت با او بود و این یعقوب بر نزدیک نعشی که چون آفتاب در خشید اما پاره پاره
بخون آغشته او را در بر گرفت پس دید و حکم خود را بان نعش و نتوانست بیکدیگر مبتلا که اتم بیشترم
ابر بر پدر تو بود که مادرت فاطمه زهرا علیها السلام در مرض ملعون کالن سینه که کیسوانت تو شوید که مبادا
بعد از او کرد و جناب کیسوانت برسد حضرت کرد که مبادا در تعزیت کریسته پس مثال کانا سعا در کیسوانت و دلها
بر ان خود خاک میریخت بعد از پنهای تو بود که در طفولیت بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و امجناب بر منبر بود
و بسبب از دهام خلق بر زمین افتاد امجناب خود را از منبر بزیر انداخت که مبادا عضو از تو بدرد آید بمجرد

الجد مهربان که اعضای ابدینت ابر ببند بلی چنین است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در اضی نمیشد که باران
ببدن حسین برسد یا رسول الله دیدی نور دیده ات چها را زخم بر قطع نظر از نشان زخمها آثار داغ میکوبد
تیغ این احوال را دیدم تعجب نمودم گفتم الله اکبر عجب است این امر انگاه هوا تاریک شد بدر شم که ناپیدا در آن
صحرا افروخته و صدای گریه و افغان و طپانچه بر رو زدن بلند شد تا کسی را ندیدم در دست متوجه شد
دیدم از زیر زمین صدای واحسینا و واماما بلند شد بدنم بلرزه در آمد گفتم سؤال کردم شما را بالجد اقسم
میدهم که بگوئید کیستید گفتند ما طوایف جنیان هستیم گفتم سبب نوحه و افغان شما چیست گفتند امروز این جر
ذبیح عطشان است که تعزیه او را ما جنیان شب و روز بر پا داشته ایم گفتم این شخص که بصورت شیر بنظر می
آید و مانند کشتگان میگردد و آن نعش پاره پاره دو دست نما آغوش کرفته بصوت خفی ناله میکند کیست گفت
ند حسین بن علی ابن ابیطالب علیهما السلام است انگاه اشک از دیدهای من سیلان نمود و حزن و اندوه مرا
فرو گرفته از آنروز شروع بتعزیه داری و لوای ماتم فرزند فاطمه زهرا چون شیعیان خالص بر پا نمودم انا لله الخ

مجلس سی و سیم

در سوختن دل دشمن یعنی شمر ولد الزنا بر احوال مظلوم کربلا در چهار جا و گریه آنحضرت بر علمدار خویش در چهار موضع

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة سبط
سید الکونین الشفیع فی الدارین جد الحسین الحسن صلوات الله وسلامه علیه وعلی وصیه و ولیه
الضارب بالسیفین والطاعن بالرمحین وعلی اوصیائه المنتجبین لا سیما علی غریب العراقین
معفر الخدین ظمانا الذی انحرین ریحانة رسول الثقلین ابی عبدالله الحسین یا سبط نبینا و سیدنا و
امامنا یعز والله علینا قتلک فریدا غریبا وحیدا بین الاعداء یا من بلغ رزیتک الی حیث احرق
بک قلوب الکفار واحرق البک فؤاد الفجار کما ابکیتک حین سئل عنه الیزید اللعین ولعنة الله و
لعنة کل لاعن علی اعداء آل محمد الی یوم الدین فبعد مضمون بعضی از فقرات یا ابا عبدالله ای فرزند
پیغمبر ما و آقا قسم بخدا دشوار است بر ما کشته شدن تو تنها مظلوم و غریب در میان دشمنان ای مظلوم مکه
مصیبت تو بمرتبه رسید که خلق همه را سوخت و محزون شدند حتی کفار و فجار بر احوال غریبی و بیکسی

تو مانند دل قاتل تو شمر لعین نابکار وقتیکه سؤال نمود از او یزید فاجر غدار چنانچه در بعضی از کتب مقاتل
نقل کرده اند که بعد از وقایع کربلا و آمدن اهل بیت بشام روزی یزید پلید از شمر کافر عنید سؤال کرد که یا شمر
اینقدر مصائب و بلاها که بفرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد آمد هیچ دلت باحوال او سوخت
گفت بلی یا یزید قسم بخدا که دلم باحوال این غریب بی نوا در دو جا بسوخت اول وقتیکه مردی دو دست علمدار او را
قطع نمود او را از پا در آورد و دنیا بیچاره مانند دست بر کمر گذاشت و فریاد کرد الان انکسر ظهری و قلت حیلتی
و خود و اهل بیتش بیرون مایوس شدند و هر چه خواست نعش برادر را مثل سایرین برد لشکر مانع شدند
و چند قدم راه یافت و برگشت نظر حسرت بجانب برادر کرد و آه کشید دلم باحوال او سوخت ای
عزاداران صاحب بحرین نوشته که آنحضرت از شدت الم و مصیبت جناب عباس غشی نمود و از کثرت
گریه بیحال شدند و بحر المصائب نوشته که جناب سید الشهدا علیه السلام در چهار جا بجهت جناب عباس
گریست اول در وقت وداع جناب عباس آنقدر گریست که محاسن مبارکش تر شد از ریاض المصائب و ملهوف
و مقتل الابرار منقول است در وقت میدان رفتن جناب عباس قدری راه رفته بود که از عقب صدای الاخ شنید
چون عنان کشید دید که گوشواره عرش خدا بطریق معتاد گریه کنان و اشک ریزان مایل است جناب عباس برگشته
از اسب پیاده شد التماس کرد که عباس را عرضه شده این تو بزرگوار که جای علاوه بر این اهل بیت بیکس
و بیچاره را ببینی که بعد از تو دیگر یاوری ندارند بطرف خیمها مراجعت فرما تا تسلی دل ایشان باشد حضرت
فرمود ای برادر بیا هم دیگر را وداع نمائیم که وعده دیدار من و تو بروز قیامت ماند پس هر دو برادر
از مرکب پیاده گردیده دست در گردن هم دیگر کرده یکدیگر را بوسیدند و میگریستند چون اهل حرم آن هر دو
برادر را چنان دیدند ناله و فغان وا عباساه و واحسیناه کشیدند که عرش بلرزه در آمد پس جناب
عباس برادر را وداع کرده سوار شد عزم کارزار نمود دوم گریه آنحضرت بود وقتیکه جناب عباس
در شب عاشورا از موعظه آنگروه نصیحت برگردید و جواب ملاعین را باز همین عرض کرد حضرت
گریست سیم زمانیکه ناله جناب عباس را شنید که یا اخا ادرکنی چهارم گریه بر بالینش
وسید نقل کرده که بیهوش شد الحاصل شمر ملعون گفت یا یزید دوم چون همه یاوران
و برادران و انصار و انسباء او را کشتیم دیدیم که ناله و فریاد آن شهید قوم عناد بلند شد و مکرر
در رشتهات فرزند هیجده ساله خود علی اکبر و وقتیکه بر سر نعش آن جوان رسید و میگریست آلود او را

صوع ۱

در میان بگهواره خود از اسب انداخت بیکره پاره پاره او و ابرا عوض کشته و در و بروبش نها نجا البتکه دید
تا ثر و غالیان را کباب کرد و بی اختیار ان امام اخیر یا هفت مرتبه صدا و اعلیاه و والداه و اجناه و ارسینه
افکار بلند نمود که زمین و اسمان لرزید بخدا اگر اطاعت تو الازم نمیدانستم مرا بنبر بران حال حسین ترحم
کرده‌ام **و سیم** اینکه ای یزید کاران امام غریب حسین بجائی رسید که طفل شیرخوارهٔ خود را بدست گرفته
پیش لشکر شقاوت اثر امد بجرعهٔ اب از برای طفل تشنه دل کباب طلب نمود بجای اب تیر جواب شنید و کناران
جناب سیراب کردند مظلوم بیکس بعد از مشاهدهٔ این حال چنان اه سرد از سینه پر درد کشید نزدیک بود که
زمین بی سکون و عالم سرنگون شود **و چهارم** انکه ای یزید بعد از اینکه تنها ماند و منتظران بودیم
که حسین ابن علی علیهما السلام با این همه ناری بر بینیم اما چه فکر خواهد کرد یکدفعه دیدیم که ناگاه از
خیمهای اهلبیت نالهٔ بی پناه بگروه عرش اله رسید تا انوقت فریاد و فغان اهل و عیال حسین بدان منوال
بلند نشده بود همراه خواهر اشک ریزان با چند نفر سواران بربالای تلی که میان ما و ایشان بود روانه شدیم چه
دیدیم که هیچ دیده نه بیند که ان غریب بی یاریکه و تنها میخواهد سوار شود نه کسی دارد که اسب را ورد و نه علمدار که
علم بردارد و نه علی اکبر که رکاب بگیرد و علاوه بر این قریب بهفتاد نفر زنان و طفلان پریشان با گریبانهای
چاک چاک و دیده‌های نمناک مانند هاله دور او را گرفته اند یکی بدامنش چسبیده و یکی رو بپایش نهاده
یکی عنان مرکبش گرفته و یکی از رکابش اویخته چنان ناله و فغان میکنند که زمین و اسمان را بتزلزل میاورند
ای یزید بخدا قسم در ان اثنا گویا قیامت کبری قیام کرده بود و یکدختر صغیره دیدیم که دست بکردن
ان غریب دور از وطن انداخته چنان ناله و ابتاه و ابتاه میکند که دل عالی و عالمیان را ابد میسوزاند و حسین بن
علی علیه السلام سر بزیر انداخته چنانچه بگریست که ساکنان صوامع ملکوت را بگریه انداخت میدیدم که اندختر
مضطر از زاری امان انغ... ارجیسد میگو برای ایکه مهربانا اگر میتوانی مرا با مادرم برسان و از دست این ظالمان
برهان حیث اسا ... خرق ال... بجواهر نتر جناب زینب خاتون فرمود یا اختاه هل عندک ثوب خلق ای
خواهر بیا بادر برد نوجامهٔ کهنه هست و عن النجار فرمود بیاور برای من جامهٔ کهنه که کسی در ان رغبت
نکند زیرا که در زیر جامهٔ خود بپوشم که بدنم برهنه نماند لیکن لباس را وردند کهنه با این که کهنه بود بیشتر قدی
او را پاره پاره کرد که دیگر اصلا هیچکس در ان طمع نکند و او را در زیر جامهای خود بر بدن نازنینش پوشانید
وکان له سروال جدید فخرقه ایضا لئلا یسلب منه فلما قتل علیه السلام عمد الیه رجل وسلبها منه

صوع ۱

وترکه عریانا بالعراء مجردا علی الرمضاء وشلت یداه فی الحال وحل بها العذاب فی الدنیا الا لعنة الله علی القوم الظالمین

❀ مجلس سی و چهارم ❀

در کیفیت سیدات النساء و وفات عمر بعد از دفن او مناسب با وفات فاطمهٔ زهرا و وفات خدیجه بنت با فاطمهٔ زهرا علیها السلام و حدیث فضه در شکر گریهٔ او بعد از رسول خدا صلی الله علیه

بعد از اینها کیفیت چهار بانو جناب زینب را از او با سیر شدن ام لیلا و مادر قاسم در مجلس یزید و گریهٔ ام کلثوم
در سر نعش عباس و گریهٔ ام البنین در مدینه با سینه بلا الی اخره اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لم یلد ولم یولد هو الکبیر المتعال الذی فضل بعض النساء علی کثیر من الرجال
واجتباهن من بین النسوان هن سیدات النساء ومصطفیات الانبیاء اللاتی قال فی شانهن رسول الانس و
الجان الجنة مشتاقة الی اربعة من النسوان احدیها مریم بنت عمران وثانیتها اسیة زوجة رسول الله فی الجنان
وثالثها خدیجة الکبری حلیلة سید الانبیاء ام الائمة النجباء النقباء والشفیعة للمحبین یوم الجزاء ورابعها سیدتنا
ومولاتنا فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها وذریتها ومحبیها ولعنة الله علی
اعدائها وغاصبی حقوقها ومبغضیها **فبعد** مضمون بعضی از فقرات اینست که رسول خدا صلی الله علیه
واله فرمودند که بهشت مشتاق است بسوی چهار کس از زنان یکی مریم دختر عمران دوم اسیه زن فرعون که در اخرت زن
رسول خدا خواهد شد سیم خدیجهٔ کبری که زوجهٔ حضرت بود در دنیا و اخرت چهارم فاطمه زهرا دختر
محمد صلی الله علیه واله وسلم ترتیب با سایر بیشتر است و روایت کرده اند که بهترین زنان بهشت این چهار نفر
و این مخدرات با این شان و منزلت و مقربان درگاه احدیت در دار دنیا از مشرکین و معاندین اهل زمان
خون رحمت بسیار و اذیت بیشمار کشیدند **اول اسیه زن فرعون** [illegible] **لا** بود
و در مصر از او نیکوتر و صاحب جمال تر نبود و هرگز بت سجده نمیکرد و قریب سی سال در خانهٔ فرعون بود پنهان
خدا را عبادت میکرد یکوقتی فرعون مردود از ایمان او مطلع شد هر چه نصیحت کرد قبول نکرد مادر اسیه را اخبار
اگاه نمود او نیز چندانکه دختر را نصیحت کرد مفید نشد اخر الامر ان ملعون بغضب امد امر کرد که او را بچهار میخ کشیدند
و بنا حق گرامهای کوشت اندام او را بریدند او صبر میکرد تا اینکه روح او بجنت الفردوس

قرار گرفت روی تمام مریم بعد از اینکه حضرت عیسی متولد شد او را برداشت و او را
بنزد قوم خود پس بنی اسرائیل جمع شدند و او را تشنیع میکردند و آب دهان بر روی شریفش میانداختند حضرت مریم
مطلقا با ایشان سخن نمیگفت تا داخل محراب شد بنی اسرائیل بنزد او آمدند و گفتند ای مریم کار بدی کردی این چه
بلا و چه عاراست از برای بنی اسرائیل ظاهر کردی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هفت
زن بودند از بنی اسرائیل که افترا کردند بر مریم حقتعالی عیسی را بسخن در آورد و بر آن زنان خطاب کرد که وای بر شما افترا
میبندید بر مادر من منم بنده خدا که مرا پیغمبر گردانیده است و کتاب بمن داده سوگند میخورم بخدا که هر یک
از شما را حتما خواهم زد بر فحشی که بر مادر من کنید بعد از پیغمبری همه را حد فحش زد چون معجزه را دیدند که
حضرت عیسی این سخنان فرمود که من بنده خدایم کتاب بمن داده است مرا و وصیت کرده است بکردن نماز و دادن
زکوة و نیکوکاری بمادرم پس دانستند که حضرت مریم بریست از آنچه بر آن گمان برده اند و از آیات قدرت الهی است
که ظاهر شده است و از وهب بن منبه روایت شده است که من در بعضی از کتب دیدم که عیسی بن مریم بمادرش فرمود
ای مادر من دنیا سرای رفتنی است و آخرت باقی است که حقتعالی بمن عطا داده است که ابن دنیا فانیست و خانه آخرت باقی است و
هرگز زوال ندارد پس هر دو روانه شدند بکوه لبنان و در آنجا عبادت حقتعالی کردند روزها روزه میگرفتند و شبها
بعبادت بسر میبردند و خوراک ایشان پوست درخت و سبزی بود و آب باران پس زمانی طولانی بهمان احوال بودند تا روزی
جناب عیسی علیه السلام از بالای کوه فرود آمد بپایین بجهت تحصیل پوست درخت و سبزی چند که بواسطه
افطار شب باشد افطار این مادر و فرزند سبزی بود و پوست درخت و لکن افطار مریم کبری فاطمه زهرا با
هر دو فرزند بود دید اش سه شب متوالی با ایتام فقیر و کلام از این سوزناکتر بگوییم در عصر روز عاشورا آن
برای دختران فاطمه زهرا آب هم ممکن نبود بلکه همه گرسنه و تشنه بی پرستار بنهایت خوف و تشویش خیمها سوخته
و لباسها غارت شده گوشها بجهت گوشواره پاره پاره شده داغ دیده برادر مرده دشمنان اطراف ایشان را گرفته الی آخر
در آنوقت حضرت مریم در محراب بعبادت نشسته بود ناگاه ملک الموت نازل شد فقال السلام علیک یا مریم الصائمة
القائمة مریم را غشی عارض شد چون بهوش آمد گفت کیستی تو اقشعر جلدی من صوتک و بدنم بلرزه در آمد
و عقل از سرم پرید گفت منم رحم نمیکنم بکوچکها بجهت صغر ایشان و تعظیم نمیکنم کبیرها را بجهت کبر ایشان و از
پادشاهان اذن نمیگیرم و از جبابره نمیترسم منم خراب کننده قصرها و تعمیر کننده قبرها و جدائی افکنم ما بین
پدران و مادران و برادران و اولاد و منم ملک موت حضرت مریم گفت یا ملک موت بدیدن من آمده یا

خواهی روح مرا قبض کنی گفت بواسطه قبض روح تو پس مهیای مرگ باش مریم گفت یا ملک الموت آیا اذن
نمیدهی تا حبیب من و نور چشم من و میوهٔ قلب من عیسی بیاید تا اینکه او را وداع نمایم و توشه از دیدار او بردارم
ملک الموت گفت مامور نیستم باین بدینسبب امر کرده است پروردگار من مرا که مهلت ندهم تا روح ترا قبض
کنم مریم گفت تسلیم میکنم امر خداوند را پس ملک الموت روح او را قبض نمود پس از آن وقت حضرت
عیسی علیه السلام آمد دفعه دیگر نزد مادر آمد وقت شام بود از بالای کوه و سبزیها با خود آورد دید در محراب خوابیده است چنانچه عادت
کرده که واجبات را بعمل آورده است بجهت قوه در عبادات آخر شب خوابیده است پس جناب عیسی آنچه از حشیش
و بقول آورده بود بر زمین گذاشت پس رو کرد بمحراب عبادت مشغول عبادت پروردگار شد تا نصف شب نگاه کرد
دید که مادرش خوابیده آمد بالای سر مادر پس ندا کرد بصدای حزین از قلب محزون گفت السلام علیک یا اماه قد انجم
اللیل و روزه داران همه افطار نمودند چه شده است ترا امشب برنمیخیزی بعبادت پروردگار رحمن پس فکر کرد و گفت از
برای هر کسی که میخوابد شیرینی هست باز گشت بمحراب عبادت و افطار نکرد میخواست با مادر خود افطار نماید مادر که
چیزی نمیخورد نظیر حسنین علیهما السلام اسماء روایت کرده ای نور دیده کان طعام میل نمائید فرمودند ای اسماء مرگ
شده است که بی مادر طعام تناول کنیم جناب عیسی باز مشغول عبادت شد حتی مضی ثلث اللیل پس نظر بمادر نمود دید بر
نخواسته باز بالای سر مادر آمد و بصدای حزین و قلب مکروب گفت السلام علیک یا اماه قد افطر الصائمون و قام العابدون
چه شده است ترا بر نمیخیزی بعبادت پروردگار رحمن باز رجوع بنفس خود نمود و گفت هر کسیکه میخوابد لذت و شیرینی برای
او هست و از برای چشم بهره و حظی است پس باز داخل محراب شد افطار هم نکرد نماز کرد تا طلوع فجر باز آمد پیش مادر دید خوابیده که
کار از دار دنیا رحلت نموده پس صورت خود را بصورت مادر نهاد و لبها بلبهای مادر رسانید و گفت السلام علیک یا اماه چرا رحمت
جا کشیدی آنوقت که دست کم تو بود و دو دم شیر داد که شبها بالای کتیبک و روزها مستغیث ... ابن امام حسن
علیهما السلام است بر سر نعش فاطمه زهرا علیها السلام وقتیکه از اسماء شنیدند از دنیا رحلت نموده مادر را داخل نما
شدند پس هر دو برادر خود را بر روی مادر انداختند پس حضرت امام حسین علیه السلام میگفت ای مادر
روی انور بر ناجی بوسید میگفت که ای مادر با من سخن بگو پیش از آنکه روح از بدن من مفارقت کند جناب سیدالشهدا
علیه السلام پاهای مادر را میبوسید با گریه و ناله میگفت ای مادر مظلومه منم فرزند تو حسین با من سخن بگو
پیش از آنکه قلبم شکافته و بمیرم الی آخره پس عیسی علیه السلام گریه میکرد و ملائکه در آسمانها گریه او شروع بگریه نمودند
و کوه بحرکت آمد و شروع بصیحه کرد پس وحی نمود حقتعالی بملائکه که چرا گریه میکنید عرض کردند الهی عیسی روح

خود و انبها ماندہ گریه میکنند فاوحی الله الیه روحی و کلمتی و انا ارحم الراحمین پس منادی از آسمان ندا کرد ای عیسی ارفع راسک خداوند اجر عظیم بتو داد پس جناب عیسی میگریست و میگفت باکه انس بگیرم و در تنهائی خود که یاری من میکند در طاعت پروردگارم پس حضرت عیسی پایین آمده بقوم بنی اسرائیل فنادی بصوت حزین سلام بر شما باد ای بنی اسرائیل پس زنان از پرده ها بیرون آمده گفتند تو کیستی ای بنده خدا که نور روی تو خانه های ما را روشن نمود فرمود انا روح الله عیسی ابن مریم مادرم فوت شده است غریب است پس یاری نمائید مرا در غسل و کفن و دفن او گفتند یا روح الله در این کوه افعی بسیار است و ماهها بیشما است که ما داخل این کوه نرفته ایم با لباس است که در این کوه نرفته اند بگیر این حنوط و این کفن آه آه بنی اسرائیل حنوط و کفن دادند بجهت مادر عیسی لکن در کربلا جناب سید الشهداء علیه السلام کسی را نیافت بفرماید که ایشان غریب هستند در تربیت پیغمبر فلان بهار ادفن نمائید کسی را ندا رند گویا جمعی از بنی اسرائیل عارض شد که نزدیک بود روح شریفش از بدن مفارقت نماید الی آخره پس جناب عیسی از آنجا عروج نمود بالای کوه آمده دید دو جوان خوش سیما و خوش صورت در آنجا ایستاده اند پس سلام داد بر ایشان بعد از رد جواب سلام فرمود بانها که مادرم مرده است غریب است یاری کنید مرا در غسل و دفن او عرض کردند ما همین مطلب آمده ایم منم جبرئیل و این میکائیل و اینها حنوط و کفن بهشت است یا عیسی عرض بوجهک تا حور العین غسل دهند پس جناب عیسی رو گردانید حور العین غسل دادند مریم را و کفن کردند جبرئیل قبر کند و نماز کردند عیسی و جبرئیل و میکائیل با ملائکه پس وقتیکه دفن نمودند جبرئیل با آسمان عروج نمود و حور العین گریه کنان به بهشت آه آه امیر مؤمنان بدن نازنین خاتون محشر را بقبر گذاشت و بلب قبر نشست فرمود که ای زمین برامانت مرتضی این امانت خود را در نزد تو باشد خبر باش که این امانت رسول خداست پس صدائی از قبر در آمد که یا علی من مهربانترم از تو برگرد بمنزل خود خواطر جمع دار پس صدائی از قبر برخاست یا علی آنوقت که امانت را بتو سپردم پهلو شکسته نبود و بازو ورم بضرب تازیانه سیاه نشده بود الی آخره پس امیر مؤمنان با اهل بیت خود بعد از گریه کردن روانه شدند آه آه واویلاه علی فاطمه را غسل داد و کفن و دفن نمود و در قبر سپرد اینچنین ناله ها و گریه ها مینمود در هنگام اگر در کربلا میبود و بدن فرزند مظلوم خود جناب امام حسین را با بدنهای نوجوانان خود پاره پاره بر خاک هلاک مشاهده میکرد که اعدا کشته های ایشان را جمع نکرده و غسل نداده با خون و کهنهٔ ایشان و کافور خاک کربلا و در شوم آنکه ایشان را کفن نکنند برهنه کرده در آفتاب انداخته بودند و بجای آنکه او را در قبر گذارند اسبها بر بدنهای ایشان تاختند پس چگونه ناله ها و گریه ها میکرد الحاصل جناب عیسی عرض کرد ای پروردگار من در وقت وفات مادرم حاضر نبودم اذن بده تا با مادرم تکلم نمایم پس خداوند

وفات مریم

شرح

عالم بریم اذن داد در جواب کفتن حضرت عیسی ندا کرد مادر شرا السلام علیک یا اماه جواب آمد از قبر جنبیه و قرة عینی جواب از قصر مرید اویی کفت اماه چگونه وارد شدی بر پروردگار خود قالت حبیبی خیره صبها و رد شدم بطلوع ندکه بهم او زمین داغی قال یا اماه کیف وجدت طعم الموت مر و خواب راچگونه یافتی قالت والذی بعثک بالحق هنوز حرارت مرک از حلقوم نرفته و معاملک الموت بین عینی و السلام علیک الی یوم القیمة سیم

از ایشان خدیجه رضی الله عنها بود بعد از آنکه اختیار او جنب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمود زنان مکه از علاوه که با آنحضرت داشتند از او هجرت نمودند و بر او سلام نمیکردند و نمیکذاشتند که زنی بنزد او برود پس خدیجه را باین سبب وحشت عظیمی عارض شده لکن عمده غم و جزع خدیجه برای حضرت رسول بود که مبادا از شدت عداوت ایشان آسیبی بانحضرت برسد پس چون بفاطمه زهرا حامله شد فاطمه در شکم او با او سخن میگفت و مونس او بود و اورا امر بصبر فرمود و خدیجه اینحالت را از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پنهان میکرد تا اینکه روزی حضرت داخل شد در صحن سرا و شنید که خدیجه با کسی سخن میگوید چون بخانه داخل شد کسی را نزد خدیجه ندید فرمود که خدیجه با که سخن میگفتی کفت با این فرزند که در شکم منست با من سخن میگوید و مونس منست مرویست که چون خدیجه را عمر بپایان رسید و دانست که وقت رحلتش رسید عالم را گفت که یا رسول الله در پیش من بنشین تا دید از حضرت بتو بسپارم حضرت پیش او نشست خدیجه عرض کرد یا رسول الله من از دختران خواطر جمع کرده ام که هر کدام شان و خانمان دارند اما فاطمه زهرا هنوز سرانجام ندارد و او بتو میسپارم و توقع میدارم که دست شفقت از سر او باز نداری حضرت رحضور فاطمه را طلبید در بر گرفت فرمود که فاطمه جگر پاره منست آه آه همین فاطمه در وقت رحلت از این دار فانی بخدمت امیر مؤمنان عرض کرد که ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت میکنم اول ترا باینکه بعد از من بجز دختران را چاره نیست از زنان امامه را بعقد خود در آوری که او بالنسبه باولاد من در مهربانی مثل منست لکن یکشب از روز را با و بکذران و یکشب دیگر را باولاد من آه یا فاطمه بنفسی انت و ولدی خود رضا نمیشدی که بعد از من دختران تو کوفه و شام گجا بود که بر مبینی دختران و کودکان خود را مبکسی و در بند دشمنان یکها بود و خاکهای بدن ابا الحسن و صیت دویم آنست که کر بغیر از من حسین مرا و هر کز نعره و صیحه بر روی ایشان نزنی که بعد از این شب یتیم خواهند بود و مادر ندارند که هر دو مهیم و غریب هر دو دل شکسته اند آه لعنت خدا بر امتی که از کربلا تا کوفه و شام همین اکتفا بنعره و صیحه بر روی اولاد فاطمه نکرده اند بلکه بنوک نیزه بر کتف اولاد فاطمه زدند و نیز مناسبت فاطمه زهرا علیها سلام

سیم از زنهای بهشتی خدیجه

حضرت خدیجه بعد

وصیت جناب زینب را با امیر مؤمنان علیه السلام کند که بسبب محنت خواهد کشید چند دفعه مخبر ساخت بر سر خواهد انداخت و در وقت اسیری پرستاری آنها حسنین خواهد بود بعد از آن عرض کرد ای پسر عم چون روح من از بدنم مفارقت کند بدست خود مرا غسل میدهی آه در خانه واده رسالت و نفر در زمین هیچ سالکی از دنیا رحلت نمود یکی جوان هیجده ساله حضرت امام حسین و یکی هم بی فاطمه و در حدیث است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود وقتیکه فاطمه را کفن نمودم و حسنین علیهما السلام از برای وداع نزدیک جسد مادر رسیدند من خدا را گواه و شاهد میگیرم دیدم فاطمه دو دست خود را چنان بر کفن زد که از سر تا پای کفن کشوده شد هر دو دست او بلند شد و دو میوه دل خود را تنگ بر سینه گرفت و ایشان را رها نمیکرد که ناگاه منادی از آسمان ندا داد که یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه فاطمه بردار که وداع ایشان بگریه در آورد همه ملائکه های آسمانها را بجلالت الاخلیجر عرض کرد یا رسول الله عمری در قدمت بسر بردم آیا ملتمس من است که در قیامت مرا باز جوئی و مرا در خواست کنی و همّت من بشفاعت باشد کنی و دعا حضرت شما هر تقصیری که وارد شده باشد عفو فرمائی و مرا اجل کنی انکار کنی که کلام بزرگی هست که بشما میتوانم بگویم بفاطمه گویم بعرض شما برسانم حینیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود بفاطمه گفت ای بضعه پدر را عرض کن که مادرم گوید که چون من بمیرم ترا ما باید خود را که بوقت نزول وحی بر فرق مبارک میکشید کفن من کند شاید خدا برکت آن بر من رحمت کند فاطمه آن سخن را بعرض پدر رسانید سید عالم گریان شد و ردا را بفاطمه داد که برو بمادر بنمای تا دل او خوشنود شود فی الحال جبرئیل نازل شد گفت یا محمد صلی الله علیه و آله خدا تعالی تو را سلام میرساند و میفرماید که تو ردای خود را نگاه دار که خدیجه را بچه را نشد در ما فدا کرد و کفن او با ما است ما او را بلباس کرم خود میپوشیم و کفن او را از بهشت میفرستیم بعد از آن خدیجه از دنیا رحلت نمود

چهارم از ایشان شفیعه روز جزا فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از پدر بزرگوار چه از بیها و چه مصیبتها از امت بیوفا یعنی از خلیفه خلق بیان یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید با آنکه پیغمبر خدا همیشه میفرمود فاطمه پاره جگر منست هر کس او را اذیت کند مرا اذیت رسانیده است مکرر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند اول کاریکه کردند در خانه اش را سوزانیدند و بی اذن او داخل خانه شدند و استخوانهای پهلوی او را شکستند بازو و پشت را بضرب تازیانه شکستند از مصیبتهای که با ایشان رسید و فتیکه غمناک مصیبت بر سر و لباس عزا در بر و از کثرت شیون گریه چشمها ضعیف و بدنش ضعیف بادرد و الم هم و

غم بی بحر هم و غم مشغول بزاری پدر بزرگوار چنانچه از فضه خادمه منقول شده که گفت چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود در تمام روی زمین احدی نبود که حزن و اندوه و ناله و گریه او مثل خاتون من فاطمه بوده باشد و در نزد اندوه و ناله او کوچک بود همه حزنها و گریه ها تا هفت روز از برای تعزیه داری از خانه بیرون تشریف نیاورد علی الدوام گریه و ناله مینمود هر روز زیاده از روز گذشته افغان میفرمود روز هشتم طالع شد گویا حزنها در قلب خاتون من پنهان بود آن روز اول ظهور آن بود زیرا که از هجوم هم و غم و الم کار بجا رسید که نتوانست در خانه صبر نماید پس از حجره طاهره بیرون آورد و ناله های شرربار میکشید چون صدای ناله خاتون من از بیرون حجره طاهره ظاهر شد جمیع زنان مدینه با اطفال کوچک از پسران و دختران خود با گریه و ناله روانه خانه آن مظلومه شدند و چون مردان مدینه از مهاجر و انصار از خانه و بازار و اهل هر کسب و کاران ناله شرربار را استماع نمودند از شغل و عمل خود دست بر داشتند با گریه و ناله روانه اطراف حجره طاهره شدند و چون غوغای عظیم بر پا شد هر کس که در اطراف شهر مدینه بودند با خبر شدند پس مردان و زنان اطراف نیز با گریه و زاری از دحام نمودند پس شب در آمد و در آن تاریکی شب چندان ناله از زمین مدینه با آسمانها بالا رفت که خلق را گمان آن شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبر بیرون آمده پس وحشت عجیب و حیرت غریب همه خلق را عارض گردید و ناله ام معصوم محزون علی الدوام بلند بود میگفت وا ابتاه وا محمداه وا ابا القاسماه و بجانب قبر پدر بزرگوار خود گریه کنان روانه رفت و از هجوم اشک پیش پای خود را نمیدید کوشه مقنعه خود را میزد انسجع نمایند و بر خاک میکشید و بیمار دیگر در مقدس رسید ضعف بر آن مظلومه علیله بهلو و بازو شکسته غالب شد و چندان صیحه زد که افتاد و غشی کرد پس زنان مدینه در اطراف او جمع شدند و آب بر سینه و سر آن انور و مطهر پاشیدند تا آنکه بحال آمد و اه یا فاطمه بگشتی یک قبرمبارک افتاد غشی کرده آب آورند و در عاشورا در کربلا میبودی و بیمار پاره فرزند را میدیدی که لباسها غارت شده و آستینهای آتش خورده و دستها از بند جدا شده و خیمها سوخته و دختران تنها بیکابر و هنه سر بیابان کنار دو بیسر منور بر بیسر نیزه چگونه میتوانستی طاقت بیاوری بعد از آن خاتون حجر بی و ای تو در بدنم نماند و کدر شماتت اعدا واقع کرده ام ای پدر بیجان باقی مانده ام تنها و زنده ماندم بیکس و سرگردان و در هم شکست پشت من و تیره و تار شد روزگار من آه آه و اکرباه و امصیبتاه خاتون قیامت با او جوان امیر المؤمنین و دو گوشوار عرش رب العالمین الحسن و الحسین و با عاصر بودند دختران و پسران و یاری کرد جمیع اهل مدینه او بر و جوان امثال این سخنان در معرض بیان در آورده پس چه بسیار مناسب

که سکینه مجروح در قتلگاه در وداع آخر خطاب بجسد مجروح پدر نمود عرض کند ای پدر جناب امید پوشانند
الله برقامت من لباس یتیمی را ای پدر جناب بغارت بردند گوشواره گوشم را و کشیدند از سر من چادر و مقنعه ام را ای پدر جان
نظر النفات بحال ابن عمه ام نما که کفش اضرب تازیانه و نیزه سیاه شده و گوشهای خواهرم فاطمه را بواسطه بردن
گوشواره خون آلود نموده ندای پدر جان بفرزند علیل بیمار نگاه کن که غل و زنجیر کرده اند لله الحمد انا لله و انا الیه
راجعون عزیز برادر کیفیت معاشرت چهار بانو مخدرات را با اهل زنان خوش تا و حمت قوم را بر ایشان بشنو مستمع
باش تا کیفیت معاشرت چهار نفر خواتون دیگر را بر طریق اجمال نیز بشنو باشی یدانکه از چهار نفر مظلومه مخدره
محنت و مصیبت ایشان از آن چهار تن بیشتر و ازیشان و مشقت ایشان از آنها افزون تر و از همه زنان عالم مظلوم تر که
روزگار و کمال دو گوش ایشان را تا بایدار فتح شهر و دیار است ابتلا ایشان بلا کشی و مصیبت کشیدند و نشنیده که

اول ایشان دختر زهرا ای زهرا ناموس خدا و نیا اکبر خواهر حسین تشنه جگر به بستان یتیمان بی پدر عمه مهربان شب بخیر قرین رنج و
تعب و دختر امیر عرب جناب زینب حضرت بود و اضح است در دنیا بسا خواهر

بی برادر شدند اما کدام خواهر بود که در پیش چشم او سر برادر را از بدن جدا ساختند و بر سر نیزه زنند و بدنش را بار خم
کاری بی غسل و کفن در یاه گرم بگذارند و با همه اینها اکتفا نکرده اند بدن پاره پاره و او در زیر سم اسبان پامال نمایند
و خود نیز اسیر و در دست ظالمان دست بسته سر برادر بر نیزه در پیش روی او شهر بشهر و دیار بدیار گردانند از کتاب سیل
الدموع فاضل نقل کرده از حضرت امام زین العابدین علیه السلام حضرت فرمود وقتیکه ما را بشام میبردند در بعضی
از منازل ما را در منازل خار و مغیلان منزل دادند نه فرش و نه چراغ نه جا نه سر انداز بی لشکر کفر خود شان خیمه ها
بر پا نموده مشعلها روشن کرده در آن خیمه ها نشسته مشغول بشرب خمر و قمار و نرد شدند و سر پدر بزرگوارم را
در صندوق نهاده بودند و مقفل بود و عمه ام زینب و ام کلثوم در اطراف او اهل بیت بودند و حراست ایشان میکردند چون
پاسی از شب گذشت هوا تاریک شد هوا ظاهر نشد و اهل بیت و اطفال کوچک از سرما هوا ادیت میکشیدند و خواب ممکن
نشد عمه هایم از اطراف قدری علف و خار و خاشاک جمع نموده عمه ام زینب آتش روشن کرد و اهل بیت و اطفال
را بدور خود جمع نموده فی الجمله آرام گرفتند خوابیدند از جناب زینب خواتون روایت کرده اند میفرماید در آن شب
جهان در نظرم تیره و تار گشته کوه با غم و غصه عالم در دلم جا کرده و کس را پیدا نکرده که درد دل خود را با او بگویم
چون لشکر کفر و نفاق بخواب رفتند و سر برادرم در صندوق بود گفتم محروم بخدمت برادرم و درد دل خود را با برادرم

عرض میکنم قدری سوزش قلب را کم کرده آهسته آهسته تو پیش او لوازن رفتم نزدیک آن صندوق و عرض کردم السلام
علیک یا ابا عبد الله ای جان برادر را با از خواهر ستم کشیده داغ دیده ات خبر داری که چگونه شب را بروز میآورم و
روز را بشب و چه مصیبتها تازه وارد میشود میفرماید بر تابوت عرش قسم به پروردگار عرش عظیم دیدم که سر از صندوق
بالا شد و قفل بر زمین افتاد سر برادر بزرگوارم بلند شد فرمود علیک السلام یا خواهر غمدیده و الم رسیده ام
ای پرستار یتیمان ای جان خواهر صبر کن بر محنتهای روزگار روز زود رجوع نما بجانب اهل بیت که سکینه از خواب
بیدار شده و ترا طلب میکند گریه میکند تعجیل نما در برگشتن زینب خواتون میفرماید چون برگشتم باز
سر مبارک برادرم داخل در صندوق شد و در صندوق بسته شد پس آمدم بمنزل دیدم سکینه و کودکان را بحال که کناره
گریه میکند و میگوید ای پدر جان از یتیمان خبر نداری چگونه از ما رو گردان شدی ای جان پدر منم سکینه دختر نازپرور
تو زینب خواتون میفرماید هر چه اطفال یتیم را تسلی دادم ساکت نشد دیدم را میخواست که لابد مانده سکینه را
برداشتم او و دم بکنار صندوق بجلا قسم دیدم باز در صندوق وا شد سر مبارک برادرم بالا آمد و کم کم فرود
کرد و آورد آن لبها را که از تشنگی خشک شده بود بلبهای دختر سکینه گذاشت فرمود ای دختر یتیم صبر کن در این
مصائب که خدا اصابران را دوست دارد زینب خواتون میفرماید بعد از تسلی سکینه را برداشتم او و دم نزد

اهل بیت دوم از انها ام لیلا مادر علی اکبر بود داغ مشهد علی اکبر
نوجوان را دید از کتاب حزن المؤمنین چنین نقل نموده اند که کسیکه از براء مبعد و رجال عدم
الفتال جناب علی اکبر را نشد بعزم زیارت بسمت مدینه روانه کردید بعد از مقصد سید الشهدا و دید شیخ
کشیده بجود کردند که جناب سید الشهداء علیه السلام فرمود مسلوک ترا خوشتر اما از آن صورتنکو و شمایل
دلجوی ابا طالبی که خداوند بتو چنین نوجوان کرامت فرماید عرض کرد بلی فدایت شوم فرمود آیا راضی هستی که
خاک پای اش خلد عرض کرد راضیم ان خاک پیش من خلد پیش کو با فرمود چه حالی از برای من خواهد بود در زمانیکه
او را با زره شکافته و بدن پاره پاره ملاحظه کنم عمه هایش تا لان و خواهرانش گریان و مادرش مو پر کنان
در بحر المصائب نوشته که سید الشهدا و بجهت علی اکبر در خیمها جا کرده بود و در وقت از خیمها گرفتن دو قوم
در وقتیکه مادرش لیلا را باید بزرگوارش سفارش نمود و او را سپرد چنانکه فاضل سبط است در کتاب امواج
البکاء روایت نموده که روی عن زینب بنت علی علیه السلام انها قالت فلما مات جد بکا الحسین بکاء شدیدا
وما بکا و ما صرخ و کذا فی مولد ابی و اتی و اخی فلما اراد علی اکبر المبارزة قال کلاما فبکی الحسین و صرخ

وتحرّم عشیا علیه فوثبت واخذت رأسه من التراب فلما افاق سئلته عن سبب صراخه وصیحته فقال وحقّنا
ابنی ما ابتلاوا بها ما کانت من اهل بیت النبوة فطار الروح الاخیار عنی و رأیت ما رأیت ستم کربه انحنا بود
در روایت خواستن جناب علی اکبر که زبان تعلق دهان او را کرفت چهار درسر بالین علی اکبر و بعد از اینکه دخل
خیمه شد بروایت شیخ مفید فی آخر بیچاره لیلا چو بند پاره پاره چنین جوانی را در زخالها و خون دید و سرش
بر نوک نیزه و خود اسیر و کعب نیزه بر کتفش میزدند **ستم ایشان مادر نو زاد امام حسین**
بود که سید الشهداء علیه السلام بچه او که خورد سال بود جا کرده کرد **اول در وقت وداع** وجعلا یبکیان
حتی غشی علیهما **دوم در وقت** دید خط جناب امام حسن علیه السلام تعویذ قاسم **سیم** در
وقتیکه از روی زاید کرد نوح فرستاد و امداد غم ابخواست انکشترش را داد **چهارم** وقتیکه نظارش بدن خورد
شد در زیر سم اسبان مخالفان افتاد و اورا بچشمها او دید وجمیع زنان میگریستند حتی عروس و مادر که نو بخواهرش
را دست و پا بحو خضاب بدید کوش عروس پاره بجهت کوشواره وسر بود ما مادر و بالای نیزه در پیش ماما دو عروس
شهر بشهر بردند آخر الامر کار بجائی رسید که از نو عروس توقع کنیزی داشته باشند از فاضل اشنیدم در انوقت
که اهل بیت حضرت رسول را دستها بسته بمجلس یزید لعین میبردند در اثنای راه رفتن رسید بکرمانی را بخانه نبی
زینب خاتون بر زمین نشست حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود یا عمه چرا نشستی عرض کرد ای نور
دیده چوب بر سرم زدند از شدت ان چشمهایم تاریک شد و سرم چرخ خورد نتوانستم راه روم فرمود یا عمه سر تو
از سر پدرم عزیزتر نیست یکدفعه بر سر نیزه دفعه دیگر برابر پاره و در بعضی از اوقات در طشت طلا با چوب خیزران
انواع و اقسام اذیتها و اهانتها میرسانند **چهارم ایشان** دختر دیگر خاتون محترم ام کلثوم عمر پرورد و سینو
و بی برادرا سپرد و بلا بعد از رحلت مادر او نهی میکرد ام کلثوم را دید که چادر بر سر کرده دید و بشبیه خود را در
کوشه ای نشسته بود از حجره طاهره کریان بیرون آمد گفت یا جد اه یا رسول الله بعد از رحلت مادر ما را مست
شیدید مصیبت مفارقت رحمت تو بعد از اینند دیگر محروم ماندیم از خدمت جناب تو و حضرت مظلومه مادر ابعز او او ام
همین ام کلثوم بکرور زد مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله ناله میکرد روز دیگر زد مصیبت مادر و
زمان قلیلی گذشت که در اطراف خانه راه میرفت و از برای فرق بنا حق شکافته پدر بزرگوار با گریه و ناله ذو
ترتیبی داد پس از اندکی فرصتی بر سر طشت برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام نوحه میکرد و دفعه
دیگر در کربلا بروز دوالجناح میکرد دید و میگفت ای ذوالجناح برادرم وقت میدان رفتن تشنه بود آیا کسی

اورا آب داد ای ذوالجناح بیوفائی کردی او را از میدان و سنان بردی و در میان دشمنان گذاشتی الا اذ در روز
عاشورا چو اسیران آل محمد را از قتلگاه گذرانیدند ام کلثوم دید خون اول کریه تیر اسیر بر سرش پاره پاره
برادر را با جابر آبرو خون جناب سید الشهدا علیه السلام کرد پس ناگاه او را با اینافتند و ناپدید شد بعد صدا ناله از کنار
فرات بکوش لشکریان رسید جوار اثر انصار رفتند دیدند که آن مظلومه بر سر نعش بی سر و دست برادر خود حضرت
عباس نوحه و ندبه میکند پس انشهید را و داع کرده با اسیران ملحق شد آه آه شهادت جناب عباس همین ام کلثوم را
تأثیر کرد بلکه مادرش ام البنین را بیشتر تأثیر کرد وقتیکه در شهر مدینه شهادت حضرت عباس و فرزندان دیگر
را شنید بیرون میرفت بقبرستان بقیع و بر فرزندان خود نوحه در دناک و ندبه سوزناک مینمود
و اهل مدینه چون صدای نوحه و ندبه او را میشنیدند بر دور او جمع میشدند بر دورانحضرت میگریستند حتی مروان که
دشمن اهل بیت بود حاضر میشد و با آن شقاوت و عداوتی که داشت با اهل بیت رسالت از ناله و زاری ام البنین بیتاب شده
میگریستند اما العزادار تأثیر شهادت جناب عباس بر حضرت امام حسین از جمیع دوستان و یاران بیشتر بود
زیرا که امام مظلوم بخاطر مبارک خود میکذرانید عمر یا بنها و ثبات قدمها فی هذه الحضرت را از انجمله اول سر
برادر مادری خود را یکیک بمیدان حرب فرستاد و بعد خود بشنید صدای العطش طفلان بی تابانه مشک را برداشت
و بمیدان رفت بعد با آن تشنگی و جگر سوختگی که داشت کفی از آب برداشت که بیاشامد چون تشنگی آنحضرت را و
اهل بیت او را بخاطر گذرانید آب را ریخت بعد جدّ و جهد تمامی کرد که شاید آب مشک را برای آن کودکان برساند
تا دو دست آن مظلوم را انداختند بعد از زحمات شاید آب را بان طفلهای دلکباب برساند مشک را بدندان کرفت
و بار کاب اسب را میراند و دفع دشمنان را مینمود و چون همین حالت را امام مظلوم تصور میفرمود و مینمود از آنشت
خود را محافظت نماید از بی اختیار ناله و کریه و زاری مینمود و چنان تضرع و بیقراری آن مظلوم شد که نمود که بیتاب
مدهوش کردید و شهادت آن بزرگوار چنان بر امام مظلوم و شهید اثر نمود که کلام الان انکسر
ظهری وقلت حیلتی را
میکفت و زار زار میگریست

مجلس سی و پنجم

چهار شب بود که در روز از اینها پیغمبر خدا و فاطمه زهرا و جبرئیل
همه مسرور و خوشحال و در چهار روز از اینها همه محزون و غمگین و خبردار

جبرئیل بعضی از مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام و

شستن فاطمه زهرا جامه‌های خون آلود او و تکلم او با آن مظلوم و وارد شدن اسیران بشهر کوفه با سرهای بریده در سر نیزه‌ها بلند **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم**

السلام علی جده رب العالمین السلام علیه و علی آبائه الطاهرین السلام علیه و علی ابنائه المستشهدین السلام علی شهید الشهداء السلام علی من بعز علی جده خاتم الانبیاء و علی امه سیدة النساء و علی امین وحی الله له ان یراه و تراکیبا حزینا و لا شعثا و لا مغبرا و لا غبرا و لعنة الله علی اعدائه و ظالمیه الی دار البقاء. **فصل** مضمون بعضی از فقرات این است سلام بر آنکسیکه دشوار بود بجدش رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محزون و غمناک و گیسوهای او را و گیسوهای برادرش را غبار آلود ببینند و فاطمه زهرا مادرش نیز طاقت نداشت که گیسوان او را غبار آلود ببیند و همچنین جبرئیل امین وحی الهی رضا نمیشد بلکه خداوند عزت رضا نمیشد که گیسوان ایشان غبار آلود باشد بلکه پروردگار جلیل راضی نشد که گیسوان حسین بآب دنیا شسته شود و جبرئیل مامور شد که از بهشت آب سلسبیل بیاورد و گیسوان ایشان را با او بشویند عزیزهای من تفصیل این اجمال آنکه چه‌ها شستن بود که در شستن پیغمبر خدا و فاطمه زهرا مسرور و خوشحال و جبرئیل نیز مسرور و در شستن دیگر پیغمبر خدا و فاطمه زهرا هر دو غمگین و محزون بلکه ملائکه آسمانها گریان **اول در شستن جامه‌های حسنین** چنانچه منقولست که روز عیدی بود که حسنین آمدند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کردند ای جد بزرگوار روز عید است و اطفال عرب جامه‌های نو زینت داده اند و لباسهای رنگارنگ پوشیده اند و ما را لباسی نیست و آمده ایم از شما لباس عید بگیریم چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لباسی که مناسب ایشان باشد نداشت تا امید ایشان را نمیخواست لهذا گریان شده متوجه بارگاه احدیت شده عرض کرد پروردگارا حسنین مادر ایشان را در باب غم و غصه ایشان را مبتلا نساختی گردان فی الحال جبرئیل نازل شد و دو جامه سفید آورد از جامه‌های بهشت که موافق قامت ایشان بود سید عالم خوشحال شده آن بزرگواران را طلبیده فرمود بیائید جوانان بهشت بگیرید جامه‌ها که خیاط قدرت خدا خود قد و قامت شما دوخته از عالم غیب برای شما آورده‌اند چون ایشان جامه‌های سفید را دیدند عرض کردند که ای جد بزرگوار این جامه‌ها بکسوت ما اطفال عرب شبیه جامه‌های رنگین پوشیده‌اند ما نیز خواهش لباس ملون داریم حضرت رسول صلی الله علیه و آله متفکر شد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله خاطر مبارک را جمع دار این مهم زود با نجام میرسد

اول امین جامه‌های حسنین (ع) از بهشت شستن آنها

بفرمایند طشتی و ابریقی حاضر نمایند چون حاضر نمودند جبرئیل گفت یا رسول الله هر یک از این خلعتها را در طشت میگذارم و من آب میریزم شما دست مبارک بمالید هر رنگی که مطلوب باشد بظهور میرسد پس رسول خدا جامه امام حسن را در طشت گذاشت و فرمود ای نور دیده چه رنگ مطلوب است عرض کرد رنگ سبز میخواهم پس جبرئیل آب بر آن ریخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله دست بر آن میمالید بقدرت الهی مانند زمرد سبز شد آنرا از طشت بیرون آورد با امام حسن علیه السلام داد آه آه در این وقت پیغمبر خدا و جبرئیل در کنار طشت نشسته اند که بسیار خوشحال و مسرور و دفعه دیگر در کنار طشت امام حسن علیه السلام زینب مظلومه نشسته برادرش را میبیند پاره‌های جگرش بطشت میریزد حالت زینب را ملاحظه کن دفعه دیگر نیز زینب در برابر طشت ایستاده بود مجلس یزید ولد الزنا انظاره در برابر زینب با چوب خیزران بلب و دندان برادر زینب اشاره میکرد یزید چوب خیزران الخ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه امام حسین را در طشت نهاده روی بجانب وی کرده فرمود ای جان جد تو چه رنگ میخواهی عرض کرد رنگ سرخ میخواهم پس جبرئیل آب بر آن ریخت و حضرت دست مبارک بر آن میمالید فی الحال بقدرت پروردگار و اثر دست سید ابرار آن جامه مانند یاقوت رمانی سرخ شد حضرت از آب بیرون آورد بدست امام حسین علیه السلام داد حسنین مسرور و جد امجد و مادر ایشان و جبرئیل همه مسرور و خوشحال و لکن در اینجا متذکر امری شدم که باید ذکر نمایم آنست همین امام حسین وقتی دیگر در دفعه دیگر نیز جامه و لباس طلب نموده‌اند فخر لباس کسوة الله اکبر آن در مدینه بود و این در کربلا اینجا جد بزرگوارش لباس نو مهیا است اینجا از خواهر مظلومه‌اش لباس کهنه آنجا روز عید بود اما اینجا روز عاشورا اینجا اهل برادرش بود و اینجا خود تنها غریب و بیکس بی برادر آنجا برای سطر زینب لباس رنگین اینجا همین پیرهن است که بدنش در آفتاب عریان نماند چنانچه از کتاب منتخب روایت شده که چون اصحاب و یاران آنحضرت همه بدرجه شهادت فایز شدند و احدی از یاران باقی نماند و آنحضرت استغاثه میکرد و کسی بفریادش نمیرسید در آن حال بسوی خیمه‌ها آمد بخواهر خود فرمود ای خواهر یک جامه کهنه از برای من بیاور که رغبت نماید احدی در آن جامه و من آن جامه را در زیر لباس خود بپوشم تا اینکه بعد از کشتن آن جامه را بیرون نیاورند و بدنم بی ستر و برهنه نماند بدستیکه مرا خواهند کشت و برهنه خواهند نمود چون زنان دلسوخته اهل اسلام را شنیدند بگریه و زاری بلند نمودند و فریاد یا محمداه و یا ناله و اعلیاه از دل بر کشیدند پس آنحضرت فرمود مهلاً ای دختران البکاء اما تملکن آرام گیرید و تعجیل در گریه نکنید که گریه بسیار در پیش دارید بعد خود داخل آن خیمه شد و آن جامه را آورد

لباس سبز و سرخ امام حسن و امام حسین از جنت

پاره پاره کرد و اطراف انرا درید و در زیر جامه ها خود پوشید الی آخره **روز دویم** مسرور و خوشحالی ایشان
در شستن ذوالفقار بود چنانچه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وارد شده وقتیکه شیر خدا اسد الله الغالب
علی ابن ابیطالب علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت و روح پلید آن کافر عنید را در مقر سقر برقرار نمود ذوالفقار
را نبود بید که نمود حضرت امام حسن علیه السلام داد و فرمود ببر این را نزد مادرت فاطمه زهرا علیها السلام و بگو که
بشوید این شمشیر را چه تمام از خون این پلید نجس پس شستن بخدمت امیر مومنان علیه السلام آورد و آنحضرت
در نزد رسول خدا صلعم بود ذوالفقار را گرفته نگاه کرده دید بقدر نقطه خون در وسط او تمام پاک نشده
فرمود یا فاطمه زهرا نشستی این را عرض کرد بلی شستم فرمود چه چیز است این نقطه خون رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود یا علی از ذوالفقار سوال کن و جهت را عرض میکند خبر میدهد پس امیر مومنان از ذوالفقار احوال
داد و فرمود یا فاطمه طاهره نه شستن تو او پاک نکرد از خون آن پلید نجس پس خداوند گویا کرد اینرا بنطق او و
ذوالفقار را عرض کرد که فاطمه شست مرا و لکن تو نکشته با من کسی را که مبغوض تر باشد بمن پیش در نزد
ملئکه آسمان از این ملعون پس پروردگار من مرا امر نمود که آشامید این نقطه را از خون او که حصه و نصیب من
باشد هر زمان که از غلاف بیرون میاوری مرا نظر ملئکه بان خون افتد و صلوات فرستد بر تو و لعن نمایند بر این پلید
و فی بعض الاخبار انه لم یبق بیت من بیوت المسلمین الا و قد دخله الفرح و السرور بقتل امیر المومنین عمرا و لم یبق
بیت من بیوت المشرکین الا و قد دخله الحزن **روز سیم** منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
از مسجد بیرون آمد حسنین علیهما السلام در خدمت آنحضرت بودند که ناگاه باد عظیمی وزید و گرد و غباری شدیدی
ظاهر شد و گیسوان حسنین ع پر گرد و غبار گردید آنحضرت چو گرد و غبار در گیسوان آن دو بزرگوار دید ملول و
غمگین گردید پس وارد حجره حضرت فاطمه گردید و با آنحضرت فرمود که آب بیار تا گیسوان نور دیده گان خود را از غبار
آلوده بشویم پس فاطمه زهرا ع آب و طشتی حاضر نمود که ناگاه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شد عرض کرد یا رسول
الله حق تعالی سلام میرساند میفرماید چنانچه تو نمیخواهی گیسوان حسنین را غبار آلوده ببینی من نیز نمیتوانم او را
بر انصور مشاهده نمایم و سزاوار نیست که گیسوان ایشان بر آب دنیا شسته شود پس جبرئیل عرض نمود که یا رسول
الله من مامورم که بجهت شستن گیسوان حسنین ع از آب سلسبیل بیارم فرمود یا جبرئیل مامور چنانچه تمام پس جبرئیل
بعد از عروج نزول نمود و با خود داشت طشتی و ابریقی از آب سلسبیل پس آنحضرت اول جناب امام حسن را نزد خود
طلبید و عمامه را از سر نور دیده خود برداشت پس گیسوان او را دو نصف کرده نصفی را بفاطمه زهرا داد و نصفی را

بدست

بدست خود گرفت پس جبرئیل آب میریخت و آنحضرت با جناب فاطمه زهرا می شستند تا اینکه فارغ شدند
پس آنحضرت رو با امام حسین علیه السلام نمود و فرمود الی آلی یا بنی الحسین بشو من اینجای فرزند من چون
آن جناب بخدمت آنحضرت آمد عمامه از سر او برداشت و گیسوان از هم کشود و مجموع انرا بدست مبارک خود گرفت و
فرمود ای برادر من ای جبرئیل آب بریز پس جبرئیل از آب سلسبیل میریخت و آنحضرت دست بمالید گیسوان نور
دیده خود می شستند و ان اثنا نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل افتاد دید که نظر بر گیسوان حسین
میکند و بی اختیار اشک بر رخسار او جاریست آنحضرت پرسید یا اخی یا جبرئیل سبب گریه تو چیست در
شستن گیسوان حسن مسرور و خوشحال بودی و در شستن گیسوان حسین محزون و گریانی جبرئیل عرض کرد سبب
گریه من آنست که متذکر امر شدم که اسرار مکنونه حتمیه واقعه بر حسین است و طلب کشف آن راز نمیتوان
حضرت فرمود از حزن خود مرا محزون کردی و افسرده خاطر نمودی البته کیفیت آنرا باید بیان نمود جبرئیل گفت
یا رسول الله همین گیسوانی را که خداوند عالم و تو که پیغمبر اوئی و من که امین وحیم نتوانستیم که غبار آلوده ببینیم
بر آب دنیا شسته گردد بیاید یا رسول الله روزی که همین سر او به تیغ جفا از پیکر جدا کنند و بر سر نیزه نمایند و
همین گیسوان بخون حلق حسین آغشته کشته در اطراف آن سر بر فراز نیزه افشان کرده و بادها گرد و غبار بران
بریزند **نظم** پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل آه آه جبرئیل از
مصائب وارده بر سر حضرت امام حسین ع دو چیز را بخدمت پیغمبر عرض نمود یکی خون آلوده بودن و دیگری غبار
آلوده و لکن کیفیت تنور خولی را که همین سر مبارک را بر سر آن گذاشته میگذارند چنانچه زن انصاریه خولی
نقل میکند که من از خانه بیرون آمد دیدم از مطبخ نوری ساطع الی آخره و عرض نکرد یا رسول الله همین سر را شمر
ولد الزنا در خاکستر خراب شده خود در زیر تغار خواهد گذاشت چنانچه زن شمر نقل میکند از خانه بیرون آمد الی آخره
و عرض نکرد که یا رسول الله همین سر مبارک حسین را در طشت طلا در برابر یزید ولد الزنا میگذارند و با چوب
خیزران الحرام زاده بهمین لب و دندان حسین اشارها خواهد کرد و همچنین احوالات بدن پاره پاره حسین
مظلوم را عرض نکرد که بر روی ریگهای گرم کربلا و بادها خاکها را بر زخمهای آن شهید میریزند و بدن آن کفن نا
کرده لباس بدنش را غارت میکنند دیگر نمیگویم که اسب بر بالای سینه حسین میدوانند و استخوانهای
سینه او را که صندوق علوم ربانی است خورد میکنند **چهارم** از طریحی مرحوم نقل
شده میگوید که من در اوایل شباب که هنوز بمرتبه بلوغ نرسیده بودم در مجالس تعزیه سید الشهدا

حاضر

زین العابدین علیه السلام از پیش روی ایشان میرفت و بعد از ان بیمار ام کلثوم زادید که بر قمع ختی بروی خود افکنده بود و میفرمود یا اهل الکوفه نحن سبایا الحسین فغضوا ابصارکم عنا و عن النظر الینا ای اهل کوفه ما اسیران حسین علیه السلام میباشیم پس بپوشانید چشمهای خود را از ما و از نظر نمودن بسوی ما پس مردم دیدهای خود را پوشانیدند از نظر نمودن بسوی ایشان الا لعنة الله علی القوم الظالمین ❊

❊ مجلس سی و ششم ❊

پروردگار عظیم چند چیز را عظیم شمرده زلزلهٔ قیامت قسم را در پیغمبر جهنم را و دیگر خلق پیغمبر خدا و مناسب با شبیه پیغمبر و روانه شدن علی اکبر بجانب میدان الی آخر و اب طلب نمودن از پدر بزرگوار و دیگر عظمت عرش و حاملان وی بواسطه تسبیح ربعه و فضیلت حوقله خواب دیدن طفل یتیم در خرابهٔ شام خواب و حکایت طاهر بن حارث و تکلم راس مبارک با یزید ملعون و فرستادن سر امام مظلوم را بخرابه اسیران و وفات دختر صغیرهٔ امام علیه السلام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی نبیه العطوف الرحیم و رسول الجواد الکریم و علی و صیه قسیم الجنة و النار قسیم و علی اله و عترته خصوصا علی شبله الکریم الذی اهتز العرش العظیم حین بکت صغیرته المظلومة فی المسجد الخراب هو کان المجلس و السجن لال الاطیاب فهاهی الاطفال و البنات الفاطمیة و الایتام الهاشمیة قرة عین لابی تراب و لعنة الله علی اعدائهم من المبدء الی المآب فبعد مضمون بعضی از فقرات صلوات بر محمد و آل محمد مهربان باد خصوصا بر سبط الجناب کسی که بر تزلزل در آمد و لرزید عرش با عظمت در زمانیکه گریه نمود دختر صغیرهٔ ان شهید مظلوم در مسجد خرابهٔ شام که آنخرابه زندان اسیران آل محمد بود ها آگاه باش ایشان را بشناس کیانند این اسیران دختران فاطمه زهرا و یتیمان بنی هاشم و نور دیدهٔ علی مرتضی اند بلی پروردگار عظیم در کتاب کریم چند چیز را عظیم شمرده و عد اینها چهار است اول عظمت و جلال ذات بیمثال خود فرموده و هو العلی العظیم دویم زلزلهٔ قیامت را میفرماید ان زلزلة الساعة شیء عظیم جمیع کوهها و زیر زمین و فوق اوچون غربال بحرکت عظیم ابتدا و بهم ریخته و بیخته شود و مضمون یوم کل

مرضعة عما ارضعت بجز ظهور آیه و مدلول و تری الناس سکاری آشکار شود و جهنم با جهت سوختن عاصیان چنان جوش ابعرصهٔ محشر در آورند که از هیبت آن عقلها حیران و دلها طپان و دیدها گریان هر اسیح بجانب پیغمبر خود روان و هر پیغمبر در میان امت خود وانفسی گویان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امتا گویان در انوقت پر وحشت شفیع گویان حسن و حسین علیهما السلام قدم بکنار جهنم گذارد و بان خطاب نمایند که ای جهنم ترا قسم میدهیم به امکسا بیکه در دنیا حسن باو لادمن داده اند و با ایشان احسان نموده اند که دور شو و امتان پیش از این مترسان و بیک که جهنم با تمام حسابات بسته و دور شو و با دیگر آتش و بزبان بود و گوید ای جهنم ترا قسم میدهم بانها که در دنیا زکوة داده اند و در راه خدا حج و جهاد نموده اند که از امتان من دور شو با جهنم بتابش زیاد پیش آید چنانکه گروه خلایق از مشاهدهٔ او دل از جان بردارند در انحال رسول خدا مضطرب الاحوال شود با چشم تر و سینهٔ پر شرر خطاب بجهنم کند ای نار غضب ترا قسم میدهم بان قطرهای اشک که در عزای فرزند شهید من ریخته اند و بان آهٔ سینهای امت من در مصیبت اهل بیت از دل بر داورده اند دور شو بر کنار در که دوستان حسین تاب دیدن ترا ندارند و بیت که چون جهنم اسم تعزیهٔ شهید کربلا را میشنود نعره کشد که تمام اهل محشر بروی در افتند از نظر ایشان هفتاد ساله راه دور شود ای عزاداران هر کاه تعزیه داری سید الشهداء علیه السلام انقدر و منزلت هست پس خود را در سلک عزاداران بیا و راشک حسرت در مصیبت آن مظلوم از دیده بباران خاطر بیاور انوقتی را که آن مظلوم بیکس را از بالای ذو الجناح بخاک کربلا انداختند با آنکه در تمامی زره آنمکانی نمانده بود مگر آنکه بهرجا کرفته بود هر یکی بنوعی ضربت بر بدن نازپروردهٔ فاطمه میزدند از انجمله حصین ابن نمیر تیری بر دهان معجز بیانش زد و اندها که از زبان و انگشت خدا ستم میکند بود مجروح پر از خون شد و سنان ابن انس حرام زاده نیزه بر سینهٔ بی کینه اش زد که صندوق علوم ربانی بود و هم شکست دیگر ابی راعرض بمنکم و جمعی از ان کافران بیحیا که الت حرب نداشتند دامن خود را پر از سنگ کرده بر ان بیکس و غریب میزدند جماعت دیگر از بی شرمان چوبها و عصاها خود را بر داشته بر آن مظلوم میزدند آه در انوقت عبد الله فرزند حسن مجتبی از خیمه نعره زنان خود را بعمش رسانید الی آخره سیم اخلاق پسندیدهٔ جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را پروردگار کریم عظیم شمرده انک لعلی خلق عظیم شخصی از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد که خلق پیغمبر خدا را بجهت او وصف کن امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که تو اول متاع دنیا را وصف

ص ۸۶ ۱

کن این شخص عرض کرد یا علی کی توان متاع دنیا را وصف کرد که آنحضرت فرمودند پروردگار عالم قلیل فرموده که قل متاع الدنیا قلیل و تو وصف نمودن آن را اکرده ام من چگونه وصف کنم خلق رسول خدا را و حال آنکه او را خلق عظیم فرموده انک لعلی خلق عظیم مفسرین در شأن نزول آیه شریفه چند وجه ذکر کرده اند از آنجمله روزی حضرت اقدس نبوی با یکی از اصحاب در صحرای مدینه میگذشت پیره زنی را بر سر چاهی دید که میخواست آب کشد نمیتوانست آنسرور فرمود که ای عجوزه من از برای ثواب بکشم گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم پس آنجناب از چاه آب کشید مشک را پر کرده و بدوش مبارک برداشته زن را گفت پیش باش و راه خیمه خود را بنمای پس رسیدند تا بخیمه و مشک را آنجا گذاشته مراجعت فرمودند و زن بخیمه رفته فرزندان را گفت بروید خبر بدهید این مشک را بدوش او و برداشته گفتند ای مادر مشک چگونه آوردی گفت جوانمردی خوبروی با من تلطف بسیار کرد و این خیک را برداشته اینجا آورد گفتند کجا رفت گفت آنست که میرود پس ایشان از دنبال وی شتافتند و آنحضرت را شناختند بخیمه دویدند گفتند ای مادر آن کسی است که تو بوی ایمان آورده و پیوسته آرزومندی با او ببینی پیره زن از خیمه بیرون دوید با فرزندان سر بدنبال آنحضرت نهاد تا خود را بوی رسانیدند و در پای آنحضرت افتادند عجوزه بسیار گریست عذرخواهی نمود و آنجناب در حق او و فرزندان وی دعا فرمود بلطف باز گردانید پس پروردگار عزت این آیه شریفه را در شأن آن بزرگوار فرستاد و مانند حسن خلق آنحضرت بود حسن صورت او چنانچه وارد شده که جبرئیل فرود آمد و با حضرت عرض کرد که خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید ای حبیب من هیچ مخلوقی نیافریدم که از تو نیکوتر باشد در حسن صورت یعنی در نگارخانه غیب نقشی بهتر از نقش صورت تو نبسته و معنی زیباتر از کمال سیرت تو بظهور نپیوسته ای رب عزیز من شنیدی که حسن خلق حبیب خدا را و حسن صورت آنجناب را هیچ مخلوقی در خلق و در حسن صورت او خلاق عالم نیافریده لکن بعد از آن بزرگوار خلاق زمین و آسمان و آفریننده انس و جان در عالم امکان شبیه بحبیب خود در صورت و سیرت و گفتار و رفتار در خانواده رسالت خلق فرمود آن فرزند هیجده ساله جناب امام حسین علیه السلام علی اکبر بود شاهد بر این مدعا تصریح نمودن خود آن بزرگوار در روز عاشورا با این کلمات بعد از آنکه فرزند شیرین تر از جان شریفش را بر اسب عقاب سوار نموده روانه میدان کوفیان و شامیان میکرد در حدیث است که چون روانه شد جناب علی اکبر امید آقای شهیدان آهی از سینه سوزان خود کشید پس بی اختیار اشکهای بستم بر گلگونه آلوده بر عبا جاری کرده پس رو خود را بجانب آسمان کرده و مشغول مناجات با قاضی الحاجات شد و راز و نیاز خود را بدرگاه بی نیاز او برد و عرض کرد که ای خداوند من گواه باش بر این قوم

در بیان حسن خلق پیغمبر

ص ۸۷ ۱

بشبیه ترین کسی که بجناب ایشان جوانیکه شبیه ترین همه مخلوقات است از جهت خلقت و صورت و سیرت و گفتار به پیغمبر تو جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن عرض کرد که ای خداوند تو عادت ما اهل بیت بر این جاری شده بود که هرگاه مشتاق بلقای پیغمبر تو میشدیم نظر بجمال با کمال این نوجوان میکردیم پس بعد از شهادت او قلب خود را بدیدار که خوش سازم انتهی بعد از آن لشکر یزید گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کردند در حدیث است که چون آن شمس فلک امامت و قمر برج هدایت از نور جمال خود عرصه میدان را منور و روشن فرمود صداها خود را بگفتن سبحان الله بلند کردند چون مثل جمال یوسف مثال انشبه رسول ذو الجلال شد جمعی از ایشان متحیر شده گفتند ای پسر سعد این جوان هاشمی کیست که ما را از جهاد و قتال او میگرید و گویا جمله از ایشان گمان کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر گردیده و بر ناقه غضبا سوار شده با جمیع فرزندش امت ملعون از جابر خواسته بکنار میدان آمده و گفتند این نوجوان پیغمبر نیست بلکه علی اکبر نوجوان حسین است جناب آن یادگار حیدر کرار شمشیر آبدار را از غلاف کشید چون شیر خشمناک بمیان روباه صفتان پاک افتاده و بهر طرف که حمله میفرمود از کشته پشته میساخت در حدیث وارد شده که آن بزرگوار مانند جد شیر حیدر کرار با آن تشنگی یکصد و بیست نفر از آن اشقیا بدرک فرستاد پس از کثرت جراحت که بر آن نازنین او رسیده بود و شدت تشنگی که بر او هجوم آورده بود ضعف بر او غالب شده لهذا او را بخدمت پدر بزرگوار خود گردید عرض کرد ای پدر جان تشنگی مرا کشت و سنگینی زره و آلات حرب مرا خسته کرده آیا راهی بآبی هست که جرعه از آب ناوه توانم برد که تا قوتی بهم رسانم از برای مقاتله با اعداء آه آه همینکه آنحضرت اظهار شدت تشنگی از فرزند ناکام خود استماع نمود بی اختیار اشک از چشمهای امام مظلوم بی اختیار جاری شد و فرمود ای شبیه جد بزرگوارم وای عزیزتر از جانم ای فرزند ناکام ای علی اکبر والله که بسیار دشوار است بر جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر پدر دیگرت علی مرتضی و بر من که تو ایشان را بخوانی و نشنوی که ایشان ترا جواب بگویند و تو با ایشان استغاثه کنی و چیزی از ایشان طلبی و نشنوی که بفریاد تو برسند در ملهوف روایت شده است که جناب سید الشهدا فرمود واغوثاه الجان یک اندک زمانی دیگر مشغول مجاهده و مقاتله شو که بسیار نزدیک است که بخدمت جد تو محمد مصطفی مشرف شوی دیگر هرگز بعد از آن تشنه نشوی الی آخره

چهارم عرش عظمت پروردگار عالم است

ذو العرش العظیم از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که چون حق سبحانه و تعالی عرش را ایجاد کرد خطاب بجمیع ملائکه نمود که این را بردارید بر دوش حمله نمودند پس جبرئیل یک گوشه را گرفت و گفت ایشان از حمل

شبیهان

زوفش

جناب

علی اکبر

ایجاد عرش عظیم

در عظمت عرش و حاملان

ان عاجز گشتند پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل که عرش را برداشتند بردوش حمله بهمدیگر
جبرئیل یک گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر گرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل گوشه
گرفت و گفت لا اله الا الله و عزرائیل طرف دیگر گرفت و گفت الله اکبر و عرش را برداشتند و بردوش
حمله نهادند و چون گرانی عرش بحمله رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از گرانی باثبات ایشان
گشته پس هر بنده مؤمن که یکبار این کلمات را بگوید ثواب حمله عرش و ثواب جمله ملائکه در نامه اعمال او بنویسند
و اثقال دنیا و عقبی برو سبک گردد و مستغرق رحمت الهی گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند در
عظمت عرش آن بمثابه ایست که خرقائیل که فرشته ایست که او را هشتاد هزار بال است و از پر تا پر دیگر او هشتاد
هزار ساله راه است بخاطر او رسید که طول عرش را بداند از خدا استعانت طلبید تا پرهای او را مضاعف
گردانید حقتعالی صد و شصت هزار پر باو داد و او هشتاد هزار سال پرید آخر از پریدن سست شد بار دیگر توفیق طلبید
و هشتاد هزار سال دیگر پرید آخر از پریدن سست شد باز از خدا امداد طلبید از جانب حضرت عزت خطاب رسید که ای
خرقائیل تا انقراض عالم پرواز کنی هنوز بیک قائمه عرش نرسیده باشی آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و جمله حق
تعالی امتثال امر کرد که در سجود این تسبیح را بگویند تا ثواب خرقائیل ایشان را باشد عظمت حمله عرش بجهتی است
که از دوش تا گوش هر یک از ایشان مقدار هفتاد هزار ساله راه است برای زیر عرش با این عظمت در جنبش و لرزه در آید
یکی استغفار و توبه و ناله تائبان مؤمنان در اوقات سحرگاه دوم ناله و گریه یتیمان بی پدر سیما یتیمی باشد که علاوه
بر یتیم بودن غریب هم باشد و اسیر و دستگیر و منزل و ماوی نداشته باشد مگر خرابه و آن خرابه نه سقفی و نه فرشی
نه طعامی و نه آبی و نه چراغی و گریه آن یتیم بواسطه پدر باشد یعنی پدر را بخواب دیده و ... و بناز با پدر کرده
و گویا از احوالات خود بعرض پدر رسانیده که ای پدر جان بعد از رفتن تو ما را اسیر کردند لباس عمه ها را غارت
کردند و اسیر و ذلیل شدیم آن یتیم بیچاره از شوق ملاقات پدر از خواب بیدار شد دید پدر حاضر نیست امان از
آن حالت الصغیره شروع نمود بصیحه زدن و گریستن از آن سؤال نمودند چرا قرار نمیگیری گفت امشب بوالد بی
پس دانستند که پدر را بخواب دیده هرچند تسلی دادند گریه او زیاده میشد اهلبیت مصیبت دیده چون دیدند تسلی
مفید نیست و چاره ندارند ایشان نیز منتظر بهانه بودند سکینه بیکدفعه چون مرغ پر و بال شکسته گردم آمدند
بناله تا بنالیم هم موهای خود را پریشان نمودند خاک خرابه بسرهای خود ریختند و طپانچه بروهای خود میزدند با آن
صغیره هم آواز شدند از صدای نوحه و گریه ایشان در آن نیم شب کائنات سما و ارض بغلغله و زاری در آمدند و عرش

گریه یتیمان

سکینه در خرابه شام

الهی با آن عظمت بلرزه در آمد از کتب معتبره بعضی حکایتی از این واقعه ذکر کرده اند که دلهای شیعه را چاک کند
و تاب شنیدن ندارد **ظاهر بن حارث** گوید همین شب را که اهلبیت در خرابه شام صدا بگریه و شیون
بلند نمودند من در نزد یزید بودم چون خواب بر آن مستولی شد گفت ای طاهر بیا سر حسین را بمن تو نیم پس نشستم و آن
لعین سر حسین را بدامن من نهاد بخواب رفت تا سر مبارک مظلوم کربلا در میان طشت طلا پیش یزید ولد الزنا بود
چون پاسی از شب گذشت که بر یکبار صدای غلغله و فریاد و ناله اسیران خرابه و صدای جناب سکینه بلند شد از صدای
ناله جانگداز یتیمان چنان لرزه بر اندام بر سر افتاد که بمقدار چهار ارش بلند شد و در میان هوا ایستاد و چون
بهار آن گریه با ناله حزین در و نجوا نموده میگفت اللهم هولاء اولادنا و اکبادنا و هولاء اصحابی از
اینحالت وحشت و اضطراب بر طاهر مستولی شد گوید آغاز گریه بلند کردم و جماعتی دیدم که با خرابه نزدیک
بخرابه یزید لعین بود و بصدای بلند با اهلبیت و اسیران گفتم ای مظلومان بر شما چه حادثه روی داده پس حرم با
آواز بلند گفتند جناب امام حسین را دختر صغیره چهار ساله بود بنام سکینه و انجناب او را بسیار دوست میداشت
و شوق پدر در آن شب نمود و ها میگوید پدر من کجاست پدر میخواهم امام از شدت فریاد و شیون آن اسیر یزید از خواب
بیدار شد و سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام هم چنان در هوا ایستاده بود و یزید نمود فرمود ای پسر معویه من در
حق تو چه بدیها کرده ام که تو با من اینهمه ظلم نمودی یعنی تن بیسرم را بخاک انداختی و سرم را بخواری تمام بشهر شام
آوردی و پرده گیان حرم اسیر و خیمهای ما را غارت نمودی پس متوجه پروردگار شد عرض کرد الهی داد مرا از و بستان پس
لرزه بر اندام آن لعین افتاد بروایت منتخب پرسید چه چیز است این ناله ها و صداها گفتند جناب امام حسین را
دختر صغیره ایست پدر خود را در خواب دیده چون بیدار شد پدر ندید صیحه میکشد و طلب پدر میکند پس امر نمود سر مطهر را
نزد حرم جناب امام حسین علیه السلام بردند پیش آن صغیره گذارند تا باید از تسلی شود پس ملازمان یزید سر آن
جناب را بمجموعه گذاشتند بمندیلی پوشانیدند بخرابه اسیران رسیدند راوی میگوید چون آن سر منور را از در خرابه خواستند
داخل خرابه نمایند دیدند از چشمهای آن مظلوم اشک جاری شد نمیدانم گریان اشک آیا بدید فرزند علیل بیمار بود که
انا لله و انا الیه راجعون

مجلس سی و هفتم

سه نفر از چهار نفر یاران و یشان بر پیمان جفا بسته زار

خواب دیدن یزید

سکینه در

خرابه شام

مجلس سی و هفتم

برابر

برابر سه نفر کافر نگاه داشته اند امیر مومنان را برابر ابو بکر
و آمدن فاطمه زهرا با آن هیئت بمسجد الی آخره و نگاه داشتن
سید الساجدین را برابر یزید و تکلم فاطمه و بلند شدن صدا
نالهٔ زنان هاشمیه از نعمای یزید و گریستن اهل مجلس و شکایت از کوفه الی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من امة النور المبین وخاتم الرسل من الانبیاء والمرسلین ورحمة للعالمین وصلی اللهم علیه وعلی ولیه خیر الاولیاء وعلی بنته سیدة النساء فاطمة الزهراء وعلی ذریته عترته خصوصاً علی سبطه الممنوع من ماء الفرات المقتول فی ایدی العدا وصل اللهم علی علی ابن الحسین العلیل المکروب الحزین المغلول زین العابدین ولعن الله علی اعادیهم ومبغضیهم اجمعین ○○○ **فبعد** ○○○ مضمون بعضی از فقرات خطبه و صلوات و سلام بر ولی آن پیغمبر صلی الله علیه وآله که بهترین اولیاء است و بر اولاد امجاد بخصوص بر فرزند او که آب فرات را از او و عیال او منع کردند [illegible] شهید در دعا و صلوات فرستادی پروردگار من بر علی بن الحسین علیل محزون مکروب آن بزرگواری که او را با عمهایش با غل و زنجیر و بر شتران بی جهاز بسته بودند و در برابر یزید ولد الزنا نگاه داشته بودند با عزیزان بار و جمعی یا نفر مظلوم را برابر جفا استاده سه تا از انها را در برابر سه نفر کافر عنید نگاه داشتند **اول حضرت ابراهیم خلیل بود** بعد از اینکه بتهارا شکسته و تبر را بگردن بت بزرگ گذاشته خبر به نمرود رسانیدند تا آنکه در مقام کشتن جناب ابراهیم آمدند که هر گاه با شمشیر بکشیم همان کشنده را بهره ایست چونکه او بخدایان همه اذیت کرده است پس صلاح آنکه کل خلق اتفاق نموده هر کس بقدر طاقت هیزمی بیارند و او را بسوزانند تا همه بهره مند باشند در انتقام خدایان خویش ندای عام نمودند اناث و ذکور فقیر و غنی هیزم بکشند در پای کوهی در بو آکشیدند شصت ذرع بلند و پنجاه ذرع عرض آن و تمام خلق و لشکر تا چهار ماه انقدر هیزم کشیدند تا سر کوه محاذی کردید پس افروختند چنانکه شرار با آسمان میرفت هر گاه سه فرسخی ده با مرغ شاند هوا بسوا حج ان امد هلاک شد و اند ابوا و اتش [illegible] کوفه بود سبحان الله عند انم چه کوفه بود این کوفه خلیل را به آتش در نواحی او انداختند و ولی پروردگار خلیل را در مسجد کوفه ضربت بر فرق مبارکش زدند و شهید نمودند و فرزندانش را در شهر کوفه اهانت

نمودند فرزند عزیزش که امام حسن باشد چه اذیتها کردند و لشکرش که اهل کوفه بودند بجانب معویه ملعون میل نمودند او را بی یاور بی معین و بی یار گذاشتند آخر بر سرش هجوم آوردند بجهت خوشنودی معویه خیمه او را غارت نمودند او را بی یاور حتی مصلای آن جناب را از زیر پایش کشیدند و خلخال از پای کنیزان بیرون آوردند آخر الامر چون او را بی معین و بی یاور دید با معویه بنا صلح گذاشتند فرزند دیگر امیر المؤمنین علیه السلام که سید مظلومان باشد اهل کوفه با کاذیب باطله و مکاتیب غائله از وطنش بیرون آوردند هنگام بنا ایشان رسید اول کاری که کردند آب فرات را بر رویش بستند و عزیزانش را که فرزندان ولی خدا بودند با لب تشنه شهید نمودند و اموالش را غارت کردند و بر خیمه اش که خانه امیر مؤمنان بود آتش ظلم و عدوان زدند و عیالات را که دختران آن حضرت بودند اسیر نموده با ذلت و خواری بهمین شهر کوفه آوردند و اهل شهر و نواحی کوفه بنظاره آمدند چه اذیتها و آزارها و اهانتها بر آن مظلومان نمودند **مجملا** حضرت ابراهیم را با حکم نمرود کنار آتش حاضر ساختند لنگاه هفت اندام او را که مواضع سجود بخداوند اعلی بود یاها و دستها با زنجیر و ریسمان بجفا محکم بستند که قدرت بر حرکت و فرار نداشته باشد خواستند با آتش اندازند خروش عظیم و ناله و فریاد بکار آله از جمیع مخلوقات کوهها و جمادات و وحوش و طیور و آسمانها و زمینها و ملائکها و جبرئیل خشم و غضب مستولی شد و اهوال آتش منفرد بی قرار شد جناب اقدس الهی خطاب نمود با جبرئیل چه چیز ترا بغضب آورد عرض کرد می بینم در زمین خلیل ترا خلیل دشمن تو برو مسلط شده است دشمن تو برو او خطاب رسید نوعی منشو از جبرئیل هر وقت مجبوا لهم که کریم او را اهمال نکنیم او را آه عنظ و غضب تغییر جبرئیل در وقتیست که بر بدن خلیل صحرای کربلا را که نمرودیان کوفه و شام هفتاد هزار شمشیر و تیر و خنجر نموده اند و از بسیار رفتن خون ضعف مستولی شد از ذو الجناح بلند پر از خون بیالای ریگهای گرم کربلا افتاد و زمین کربلا بلرزه در آمد بلکه کل مخلوقات در انقلاب جبرئیل از عرش اعلی منعثرانه بزمین کربلا آمد مبادا آسیب بدن رسد نعره و فریاد میزند که ای عرش نما الهی این همان حسین است که در گهواره مجرا داده گریستن منمو مادرش فاطمه زهرا بخواب رفته بود جبرئیل در عرش اعلی بود خطاب رسید که ای جبرئیل پیش از انکه اشک از چشمان حسین بزمین برسد خود را بزمین برسان تا گهواره او را بسرعت تمام جبرئیل نازل میشد پیش از اینکه اشک چشم حسین برسد آید و گهواره جنبانیده مکرر دایگی را بوقت مناسب بود بفرما ای جبرئیل خود را بزمین برسان این بنده مظلوم من بدنش پاره پاره زخمین است او را بر دار جای بگذار که بدن مجروحش را بگذار ازانکه آه هنگام که از ذو الجناح بزمین کربلا افتاد که پناه است او آمد

زینب مجاوره بود حمید بن مسلم گوید فخرجت زینب من الفسطاط وقرطاها بجول الابن طاوس در ملهوف گوید تقول واثغاه واسیلاه واهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل بشکم مضطر و بی‌قرار ماند روی بعمر سعد کرد گفت یا ابن سعد ایقتل ابو عبدالله وانت تنظر الیه ابو عبدالله کشته میشود و تو نگاه میکنی الشیخ روکرد اینداه وامصیبتاه دران حین طفل صغیری از ان امام که اسم او عبدالله بود بی اختیار از خیمه بیرون دوید خود را باغوش ان بدن پاره پاره انداخت شقی ولدالزنا خنجر خود را کشیده سر ان طفل را از دامن پدر جدا نمود اما ان جناب خون ان طفل را گرفت بجانب اسمان پاشید الخ **روز ششم از ایشان جناب یوسف بود** بعد از اینکه او را برادران بمالک فروختند بدراهم چند معدود که هجده درهم بود اعتنا بشان او ننداشتند گو زیبا و در زناست باعلی و زبجر کی و نان و جودی ربا و بود و اهتمام کحفظ او نمایابی شرط باو بیع نمودند مالک یوسف را غل در گردن و زنجیر در پا سوار بر شتر نمود بر بقلوس غلام سپرد و در مجالس سابقه تفصیلا گذشت **سیم از ایشان که بر ایشان ستم بسیار شد امیر مومنان علیه السلام بود** چنانکه از سلمان و ابن عباس روایت شده است که بمجرد انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود مومنان بزرگوار او را غسل نداده و کفن ننموده و بمرقد منورش نرسانیده بودند که امت از بیعتی که با رسول الله کرده بودند که بخلافت امامت امیر المومنین علیه السلام کرده بودند برگشتند جسد مقدس ان جناب را در میان گذاشته رو در مسجد اجتماع کرده ابوبکر را از پیش خود امام قرار دادند پس امیر المومنین علیه السلام ان جناب را با جبرئیل غسل داده حنوط و کفن نموده و نماز کرده دفن نمود و مشغول جمع کردن کلام الله مجید شد عمل بوصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده متعرض نشد پس عمر نزد ابوبکر امده و گفت همه کس با تو بیعت کردند مگر این مرد با اهل بیت او پس کسی بفرست که جهت بیعت او را حاضر سازد و خود غلام خود را فرستاد که برو بعلی ابن ابی طالب بگو که خلیفه رسول الله ترا میطلبد چون امد ان حضرت تشریف نیاوردند تا انکه غضبناک شد برحسب با ابن الولید و غلام خود لعنة الله علیهم امدند در در خانه و حی الهی را سوزانیدند اه اه اقتدا بعمر نمود عمر سعد ملعون در روز عاشورا بعد از شهادت جناب سید الشهدا لشکر کوفه و شام اطراف خیمها را گرفتند پس عمر ابن سعد فریاد کرد که اتش زنید خیمها را با هر کس که در انها است چون عمر در خانه فاطمه را سوزانید و بپای نحس خود لگد بران زد و انرا شکست و در ظلم نسبت بفاطمه علیها السلم کوتاهی نکرد بعد از اینکه خواطر جمع شد

روز ششم جناب یعقوب

سیم از مصائب مومنان

مومنان او را نخواهد گذاشت بلکه اذیت خواهد کرد نظر بوصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شروع نمود بفریاد زدن پس هجوم عام شد پس انها نیکه در غدیر خم با امیر المومنین علیه السلم بیعت کرده بودند به اعانت نمودن عمر همگی جمعیت کردند و امیر مومنان را گرفتند پس ان بشرمان ریسمان بگردن شیر خدا انداختند و خواستند ان جناب را از ان هیئت بمسجد برند فاطمه زهرا پیش امده و موافق حدیثی در خانه را چنان بر پهلوی او زد که استخوانهای پهلویش شکست و طفلی که در شکم داشت که پدر بزرگوارش او را محسن نام فرموده بود سقط شد در حدیثی هست که ان معصومه از ان صدمه بیهوش افتاد و غشی کرد پس حسنین باه و گریه ایستاده بر سر بالین مادر مظلومه خود بودند و سر او را در دامان گرفته مشغول گریه و ناله شدند پس عمر شیر خدا را با ان هیئت که شنیدی بمسجد برد چون نظر ابوبکر بان حضرت افتاد گفت دست او را بازکنید پس عمر شمشیر بر سر ان جناب کشید و گفت یا علی بر خلیفه بیعت کن والا کردنت را میزنم پس حسنین خروش و ناله و فغان را اوردند و روی بقبر جد بزرگوار خود کرده عرض کرد یا جداه یا رسول الله ما را ببین که بعد از تو چگونه بی یار و معین شده ایم اه وامصیبتاه فاطمه زهرا با پهلوی شکسته و حال خسته بجهة صدمه طفل سقط شده با بازوی شکسته با نهایت خشم و غضب با چشم اشکبار با هزاران ناله و اه با بعضی زنان بنی هاشم داخل مسجد شدند چون نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند با فغان و ناله و خروش در امدند پس فرمود ای گروه ستمکار و ابقوم غدار از پسر عم دست بردارید که بحق اگر خدا و ندیکه پدرم را براستی بخلق فرستاده که گیسوی خود را پریشان و پیراهن پدرم را بر سر اندازم و دست بدرگاه الهی بر دارم و چندان ناله سوزناک از جگر برکشم که یکنفر از شما را ابر دیگر و زمین نگذارم سلمان گوید که من در نزد ان معصومه ایستاده بودم که ناگاه دیدم دیوارهای مسجد بلرزه بر امده بنوعی بلند شد که اگر کسی میخواست از زیران میتوانست عبور کرد پس من این حالت را مشاهده کردم پس نزدیک ان معصومه امده عرض نمودم که ای سیدهٔ نساء و ای خاتون روز جزا برامت پدر رحم کن پدر بزرگوارت رحمة للعالمین بود جناب تو سبب نزول عذاب بر این قوم نابکار مشو پس ان معصومه التماس مرا قبول کرده ستونهای مسجد ارام گرفت و غبار و نشست پس ابوبکر ترسید دست از ان حضرت برداشت پس ان بزرگواران همگی بخانه برگشتند اه ای خواتون محشر تاب نیاوردی که ریسمان در گردن امیر مومنان مشاهده کنی پس ای اخیار روانه مسجد شد و نالهای سوزناک برکشید و پسر عم خود را از چنک اعدا نجات دادی اه وا رحمتا زینب برچه حالت مشاهده میکردی اگر چه در مجلس یزید مسبوک و ان ملعون او را بر کرسی زرنگار تکیه کرده میدید و همه فرزندان و دختران خود را اسیر و جناب سید الساجدین علیه السلام را غل در گردن مشاهده میکردی با ان نحوکه

شمهٔ از مصیبت حضرت فاطمه الزهرا صلوات الله علیها

خود میفرمایند که چون ما را وارد بر یزید بن معویه میکردند بیشتر او ودند و همه ما را مثل گوسفندان بر هم بستند و یکسر ریسمانرا بکردن من بود و یکسر دیگر بکردن عمه ام ام کلثوم و کتف عمه ام زینب خواتون و سکینه و سایر دختران بود و ما را میبردند که هر زمان که کوتاهی میکردیم در راه رفتن میزدند ما را تا اینکه ما را وارد در حضور یزید علیه اللعنة بر سر پا نگاه داشتند آنگه **چهارم بیمار کربلا جناب امام زین العابدین علیه السلام بود** میفرمایند که چون ما را برابر یزید باین هیئت که شنیدی نگاه داشتند پس من از همه پیشتر رفتم پس گفتم ای یزید آیا اذن میدهی مرا که سخن بگویم ملعون گفت که سخن بگو و لکن بیهوده و لغو مگو حضرت فرمودند ای یزید من در این حال اسیری در مقامی واقع شده ام که مجال بیهوده گفتن ندارم پس حضرت فرمود که ای یزید ترا بخدا قسم میدهم که چه گمان میبری برسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را باین احوال مشاهده کند تو ملعون آن حضرت این بود که ای یزید اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مجلس حاضر شود و مشاهده نماید که قوم تو بر مسند سلطنت و پادشاهی نشسته و تاج مکلل بجواهر بر سر گذاشته و بزرگان در اطراف خود بر کرسیها نشانیده و اهل و عیال او را اسیر کرده و گرسنه و تشنه و خوار و ذلیل کردانیده و مانند گوسفند همه را با یک ریسمان بسته و در مجلس این همه نامحرمان بر پا داشته ای با آنحضرت بر چه حال خواهد بود و چه خواهد گفت پس بیمار کربلا بعد فرمودن این کلام گریستن شدید پس فاطمه مظلومه دختر شاه شهیدان بصدای بلند فرمود یا یزید بنات رسول الله سبایا ای یزید از تو سؤال میکنم که آیا روا است که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله اسیر شوند چون حاضران این کلمات را از بیمار کربلا و فاطمه نوعروس ناکام شنیدند بی تاب شده همگی شروع بگریه کردند بحدیکه صدا ها بگریه بلند شد پس یزید پلید از گریه و ناله ها دلگیر گردید و ریسمانها را واکردن و بازوها اسیران را بگشادن پس از آن ولد الزنا مکار امر کرد تا سر مظلوم کربلا را در طشتی گذاشته پیش روی او نهادند و امر کرد زنان را در عقب سر او جا دادند تا نظر ایشان بر آن سر بریده منور نیفتد چون چشم جناب زینب دلخون بآن سر پرخون افتاد که طاقتش از دست برفت و بدست بیطاقتی گریبان صبر بر او چاک کرده و ببانک آتشین چندان ناله کرد که زلزله در قلبهای حاضرین افتاد و بگریه صیحه میزد و میگفت واحسیناه یا حبیب رسول الله ای فرزند مکه و منی و ای فرزند فاطمه زهرا ای فرزند دختر پیغمبر ای نواده آنکس بلرازد دل افلاک برکشید تا آنکه بگریه در آورد هر کسی را که در مجلس یزید بود و ملعون ساکت بود پس زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون از کیفیت مجلس مبتلا عین و حاضر کردانیدن سر بریده در نزد اسیران کربلا مطلع شد حجب بی شکیبی بجوش آمده شروع بنوحه نمود و بندای بلند میگفت واحبیباه و اسید اهل بیتاه یا ابن محمداه ای پشتیبان بیوه زنان

و ای پدر یتیمان و ای کشته اولاد زنا راوی میگوید که چون صدای آن زن هاشمیه بلند شد الله کسی نماند که در مجلس یزید که آن ناله را شنید مگر آنکه بی اختیار آه کشید و از دیده اشک بارید پس در بکر جناب زینب خواتون فرمود ای یزید لعنت خداوند بر تو باد ای بر تو باد از خداوند یگانه در کشتن برادرم و کشیدن حرم رسول خدا را از عراق بسوی شام ای یزید آیا کفایت نکرد ترا هتک حرمت کردن ایشان تا اینکه مرکب کردی ما را بر ابل و برد بسوی تو بمانند کنیزان که بر شتران بیجهاز از شهری بشهری یزید در جواب گفت ای زینب برادرت میگفت که من بهترم از یزید و پدرم بهتر است از پدر او و مادر من بهتر است از مادر او و جد من بهتر است

از جد او و الی آخره

مجلس سی و هشتم

خبر دادن امیر مؤمنان در شهر کوفه چهار نفر از قتله که ظالم ایشان در روز عاشورا از همه اشقیا بیشتر بوده و بودند قاتل آنحضرت و گریه فاطمه زهراء و تنها گذاشتن ملائکه جهنم و دریاها او حدیث ابوذر در شهادت آنحضرت در شام گذشته و قاتل ابوذر و کیفیت فراق کفن بودن مال اشتر ابوذر را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الظلمات و النور و الحزن و السرور و الصلوة و السلام علی شافع یوم النشور و علی عترته و ذریته هم غواص علوم البحور سیما علی من هو نحره منحور و راسه علی القناة مشهور الذی اخبر ابوه بعض قاتلیه فی یوم الحرور و هم اشد ظلما و بغیا من شهد المشهد لم یر مثلهم فی عصر من العصور و لعنة الله علی ابی الشرور و تابعیه فی الدهور **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که صلوات و سلام بر شافع روز قیامت و اولاد آنجناب خصوصا بر آن بزرگواری که خبر داد پدر او از بعضی قاتلین در روزیکه حرارت او بیشتر است که روز عاشورا باشد پیش از وقوع عاشورا و این بعضی ظلم و قساوت ایشان زیاده تر بود از کسانی که در صحرای کربلا حاضر شده بودند بجهت کشتن

اخانه کافیه خراب باشد که خلق را بعظم برده مخزن

مظلوم و دیگر روز کار مثل این ملاعین کسی در فسق و شقاوت و خباثت هرگز ندیده و این ملعونها نفر بودند

اول ایشان عمر بن سعد ولد الزنا بود چنانکه از کتاب مجالس صدوق از اصبغ

بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بین خطبه فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی

فوالله لا تسئلونی عن شیء مضی ولا عن شیء یکون الا انباتکم به سؤال کنید از من پیش از آنکه من از میان

شما بروم پس بخداوند قسم که سؤال نخواهید کرد از هر چه گذشته است و نه از هر چه آینده است مگر آنکه خبر

میدهم شما را با آن چیز پس سعد بن وقاص از جای خود برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که چند

عدد مو در سر و ریش من است پس حضرت علوم ربانی در جواب او فرمود که والله سؤال کردی از من از مسئله

که خبر داده بود خلیل من مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله اینکه تو این مسئله را از من سؤال خواهی کرد

و نیست در سر و ریش تو موئی مگر آنکه بر اصل او شیطانی نشسته است و بدرستیکه در خانه تو سگ بچه کوچکی

است که قاتل فرزندم حسین خواهد بود و آن روز عمر بن سعد لعنه الله علیه طفل کوچک بود که در پیش روی پدر حرکت

میکرد و در حدیث است که روزی عمر بن سعد بمجلس امیر المؤمنین مشرف شد پس آن حضرت علوم ربانی با معدن

شقاوت و نادانی فرمود که چگونه خواهد بود حال تو ای عمر سعد ای تو وقتیکه واقع شود مقامی که متحیر شوی

در میان بهشت و دوزخ پس آن اختیار کنی او برای خود آتش را ملعون خسر الدنیا و الآخرة عرض کرد معاذ

الله اینکه این عمل واقع شود پس آن صادق مصدق فرمود که بلا شک این واقع خواهد شد دوم

حرملة بن کاهل ولد الزناء لعین سیم منقذ بن مرة عبدی چهارم سنان بن انس لعنه

الله علیهم چنانکه ابی اسحق جعفی میگوید که روزی با مولای خود امیر المؤمنین علیه السلام از کوچهای کوفه عبور

کردیم ناگاه دیدیم آنجناب بی تاب و گریان شد عرض کردم فدای تو شوم ترا چه شد فرمود ای اسحق قاتلان

فرزندم حسین را دیدم گفتم ای مولای من کجا هستند آن ملاعین فرمود این سه نفر که

ایشانند نگاه کردم که حرملة بن کاهل و منقذ بن مرة عبدی حرامزاده و سنان بن انس را دیدم عرض کردم فدای

تو شوم یا علی اینها چه خواهند کرد فرمود اما حرمله ملعون سه نفر از اولاد من خواهد کشت در کربلا عرض

کردم کیانند فرمود اول عبد الله بن الحسین را در وقتیکه از خیمه برون نعش برادر خود علی اکبر میاید بر نیزه

بر آن طفل زده در روی نعش برادر خواهد کشت دوم علی اصغر پسر حسین را بر روی دست پدر به تیری بر گلویش

خواهد زد سیم عبد الله پسر فرزندم حسن را در کنار عمویش حسین با تیر شهید خواهد نمود اما منقذ

عبدی علی اکبر پسر هیجده ساله فرزندم حسین را در کنار عمویش حسین با تیر شهید خواهد نمود اما منقذ بن

خواهد کشت اما سیم ای اسحق بدانکه این لعین نیزه بر پهلوی نور دیده ام حسین خواهد زد که کار او را

خواهد ساخت راوی گوید جناب امیر بسیار گریستند و بر قاتلان آن بزرگوار لعنت کردند آه آه وقتیکه مظلوم کربلا از

صدر زین بر روی زمین قرار گرفت با بدن چاک چاک در روی خاک نشست همین ظالم بود که نیزه بر پهلوی آن مظلوم

شهید زد که آن حضرت بر رو در افتاد که آن نیزه بود که کار آن امام زمان را تمام کرد حتی شخصی گوید که جناب سید

الشهداء علیه السلام را در خواب دیدم از قاتلان آن حضرت پرسیدم فرمود سنان عرض کردم فدای تو شوم پس مشهور

شمر شوم سر انور ترا برید فرمود بلی اگر چه شمر سر مرا برید لکن نیزه سنان کار مرا تمام کرده بود الاوا ویلاه نیزه

سنان چنانچه امیر مؤمنان با گریه در آورد و فاطمه زهرا نیز همیشه گریانست چنانچه در بعض الاخبار از معصوم فاطمة

الف نبی و الف صدیق و الف شهید و من الکروبیین الف الف یسعدونها علی البکاء و انها لتشهق شهقة

فلا یبقی ملک فی السموات الا بکی رحمة لصوتها و ما تسکن حتی یاتیها النبی فیقول یا بنیة قد ابکیت اهل السموات

و شغلتهم عن التقدیس و التسبیح فکفی حتی یقدسوا و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده فرمود

فاطمه زهراء که فی نعره میزند مهیج و شد که از خروش و جهنم بخروش میاید و اگر ملائکه از اضطراب نمایند هر آینه

همه اهل زمین را میسوزانند و آن حضرت ذکر کرده است ملائکه جهنم را که حفظ مینمایند و در رنجها از رنج بدل و

دریاها نزدیکست که بجوش آید و از یکدیگر بر بزد و بهر قطره از آن ملکی موکل است که همین آواز فاطمه را میشنوند

از احفظ مینمایند جوش از فرو مینشانند که مبادا اهل زمین را غرق نمایند ملائکه پیوسته ترسانند و برای

او گریانند تضرع و استغاثه میکنند بدرگاه الهی و آواز بتقدیس بلند میکنند از ترس عذاب اهل زمین و اگر

یکصدائی از صوتهای آن ملائکه بر زمین میرسید هر آینه اهل زمین همه مدهوش میشدند و کوهها کنده میشد

و زمین بلرزه میآمد ابو بصیر میگوید عرض کردم فدای تو شوم ان هذا الامر عظیم این امر عظیمی است که میفرمائی

حضرت فرمود آنچه نگفتم عظیمتر است و آنچه گفتم پس فرمود ابو بصیر آیا نمیخواهی از کسانی باشی که یاری میکنند فاطمه

زهرا را در گریه کردن بر فرزندش همین که این کلام سوزناک را از آن حضرت شنیدم گریه بر من دو آورد بحدیکه

نتوانستم جواب آن حضرت را بگویم پس حضرت برخاست و رفت بمصلای خود و من بیرون آمدم و نتوانستم طعام

خورد و مرا در شب خواب نبرد و روز دیگر ترسان و خائف بخدمت آن حضرت رفتم و خود بدیدم که آن حضرت ساکن گردیده

من ساکن شدم و حمد نمودم خدا را که بر من عقوبتی نازل نشد هم چنین فزع و جزع اهل مقامات ملک

اول ایشان عمر بن سعد

دوم حرملة بن کاهل سیم منقذ بن مرة عبدی چهارم سنان بن انس

روایت ابو بصیر

ولیکن بجمیع بندهای این اثنا روز قیامت چنانچه در مجالس سابقه مفصلاً تحریر یافته حکایت
ابوذر رضی الله عنه و لکن مناسبت در اینجا از کیفیت ابوذر و وفات او ذکر شود وقتیکه ابوذر را
عثمان به ربذه فرستاد یک دختری یک پسر و زنی داشت او کی زنش فوت شد بعد پسرش که اسمش ذر بود وفات یافت
بر سر قبر پسرش آمده دست بر قبر گذاشت فرمود ای ذر خدا ترا رحمت کند به تحقیق که خوش خلق و نیکو بودی به پدر
و مادر و از دنیا رفتی مرا از تو راضی بودم بر من از رفتن تو نقصی واه نیافته و مرا بغیر از خدا حاجتی نیست کاشکی
میدانستم که با تو چه گفتند و تو در جواب چه گفتی خدا وندا من حق خود را باو بخشیدم و تو نیز حق خود را باو بخش و
از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من آه آه از امتحان سید الشهداء در کربلا با ابن علی اکبر و فرمودنش ای
پسر تو رفتی و راحت شدی و پدر ترا تنها با اندوه و غم گذاشتی علی الدنیا بعدک العفا و بعد از چندی وفات
ابوذر رسید دختر ابوذر میگوید که سه روز بود که گرسنه بودیم پدرم مرا برداشت بجانب صحرا که بلکه گیاهی
بدست آوریم و قوت خود کنیم چیزی بدست ما نیامد پدرم فتری دیکر جمع نمود و سر خود را بآن ریک گذاشت نظر کردم او را
در حالت احتضار دیدم گفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان بالتنهائی و غریبی ابوذر گفت ای نور دیده در غزوه تبوک
حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بمن که بعد از وفات من جمعی از اهل عراق آمده مرا دفن میکنند
ای دختر من هرگاه بعد از جان دادن من کوتاه نتوانستی جنازه مرا بر سر راه ببر و الا برو در سر راه عراق بنشین و با هل
قافله بگو که ابوذر مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله غریب و بیکس از دنیا رفته و جنازه اش در زمین مانده
پس دختر ابوذر هر چه سعی کرد که نعش پدرش را بر سر راه ببرد نتوانست پس بر سر راه آمده باز برگشت تا چهار دفعه می‌آمد
و پدر را در بغل میگرفت و میگریست باز میرفت آه آه ای داد بیداد در وقتیکه شوراکسی نبود که بر سر راه منتهی بنشیند و
بگوید الصلوة مات الغریب چرا نبود دو دفعه باواز بلند گفتند یکی آن وقت که انجنا از اسب افتاد محلشتم
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد ۞ اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد ۞ فریاد کردند که حسین
ابن علی از اسب افتاده همه لشکر با نیزه و خنجر و شمشیر و چوب و سنگ بر جناب آنحضرت دویدند و کرده اند بیخبر کردند
دوم آن وقتیکه سر انورش بر سر نیزه شد ۞ محتشم ۞ شد بر سر سنان چو سر شاه تاجدار ۞
افکند آسمان بر زمین تاج زرنگار ۞ اول صدای تکبیر بلند شد بعد فریاد جبرئیل پس فغان از جمیع ما سوی الله
آمد الحاصل اهل قافله رسیدند که مالک اشتر در میان ایشان بود حالات آن دختر را دیدند همه گریبان چاک کرده

ابوذر را غسل دادند مالک اشتر دو حله برون آورد که بچهار هزار درهم قیمت داشت بابوذر کفن نمودند نماز
گذاردند و دفن کردند مالک اشتر بجا و ره از برای دختر ابوذر مهیا نمود و تعیین کرده که احدی باو مدد رجوع نکند
که یتیم و غریب است و بعد از وقت سوار شدند بما الله خبر دادند که دختر ابوذر سوار شد و گفت چرا عرض کردند که قبر را بگذارید
کذبت السنه الدهور آن زمان مالک اشتر آمده بود پیر مهرچی پیدا کرد چه قدر گفت امشب از قبر پدرم جدا شدن بغیر از مهر فاطمه
بکربلا رسیدند آه آه ای اهل امان از بنی امیه و از اهل کوفه که تعجب مهر کی پیدا کردند یتیمان حسین را و خواطر ایشان را
شب تا صبح نگاه داشتند یتیمان شمر و لعل الزنا که بچه جور و جفا سکینه را از نعش پدر بزرگوارش جدا کردند و هر چه
فرمود ای شمر اگر بنا زیاد بوزد کند دل او را نیست و بقیه اصفیهم که تا زیانه زدی امام برای خاطر خدا امشب مرا از نعش
پدر جدا مکن باز آن لعین قبول نکرده بجمیع که دختر ابوذر بود و لا که احدی را شکر میکند که چنین بغیر
او روایت کرده که مثل ابوذر بزرگوار برانجه بر نیند از مصیبت او لب ما حرمین شد و میگویند زمان
خود نزاع میکردیم که کفن نمودن او هر یک میخواستیم که از ما باشد او را کفن کنیم آخر قرار دادیم که همه ما از مال
خود بدهیم و همه شریک باشیم آه و ابتلا در خصوص سر و تن مظلوم ایشان از اهل کوفه با یکدیگر نزاع میکردند هر قوم
قبیله سر میخواستند که بدین مبارک او را برهنه گذاشتند یک عمامه مبارکش را میبرد یکی دیگر دامنش را یکی پیراهنش را یکی زره
حتی آن لباسها که کهنه بود که پیدا نبود بالا خره بجمیع آمده انگشت مبارکش را قطع کردند بجهت بعضی از
جامه ها دست ها را زینب او را بر یک ساربانان نه شد یا هم هر دو دستش پیچاره و منزعم خود را خواستند که در زیر پا
اسب نعل بسته شکسته پایمال نمایند انا لله و انا الیه راجعون

۞ مجلس سی و نهم ۞

در کیفیت چهار غلام سیاه که جعفر خال الایمان از انبیا و عشیه ... فاطمه زهرا بواسطه شیخه زنان و بودند
پیراهن پدر بزرگوار چهار نفر حمال نعش غریب و تغیره ... احوال علیل بیمار بدینکه بدینیاره پاره پاره یک غالیه قسم الحقیر قتلگاه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الجنة لمن اطاعه و لو کان عبداً
حبشیاً و خلق النار لمن عصاه و لو کان من امر سیداً قرشیاً و لا تمکن النجاة منه الا من احب ذریة فاطمه

تلوتها ویلک من روح الله ان اتخذتموها امواتا والسلم والصلوة علی رحمة للعالمین وشفیع المذنبین
وعلی وصیه امیر المؤمنین سید الوصیین وعلی بضعته سیدة نساء العالمین وعلی عترتهم ما دامت
السموات والارضون وعلی اعدائهم لعنة الله من الان الی یوم الدین **فبعد** جناب سید الساجدین
فرمودند آتش دوزخ مخلوق نشده است مگر برای کسیکه نافرمانی خدا کند اگرچه سید قرشی نسب باشد و
بهشت خلق نگشته مگر برای کسیکه فرمانبردار خدا باشد اگرچه آنکس غلام حبشی باشد بلی در میان
سیاهان چهار نفر پیدا شدند که فی الحقیقة خال چهره اسلامند **اول الغلام میثم** که امیر مؤمنان
حکم نمود دست راست او را ببرند چنانچه وارد شد که روزی مولای متقیان در مسجد کوفه بر مسند قضا
نشسته بود که سیاهی را دست بسته آوردند و گفتند که دزدی کرده است آنحضرت فرمود که ای سیاه دزدی
کرده گفت آری یا امیر المؤمنین فرمود آنچه دزدیده بگذار نگویم میشود گفت بلی زیاده است فرمود که بار
دیگر از تو سوال نمایم اگر اقرار کنی حق خدا بر تو واجب گردیده دست ترا قطع نمایم مجملا بعد از سوال اقرار
دیگر نمود فرمود تا دست راستش را ببرند و آن دست بریده را بدست دیگر گرفت روانه شد تا خود را او
بمجلس عبدالله ابن الکوا برخورد از وی پرسید که دست تو که بریده گفت امیر المؤمنین سید الوصیین
وقائد الغر المحجلین و اولی مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و زوج فاطمه و پدر حسن و حسین مؤید بجبرئیل
ومنصور بمیکائیل و مولای همه خلایق بعد از رسول رب العالمین علی بن ابیطالب علیه السلام عبدالله
گفت او دست تو بریده و تو در حق او چنین مدح میگوئی گفت چرا نگویم که دوستی او بخون و گوشت من آمیخته
و دست من بحق بریده است پس عبدالله بخدمت حضرت آمده آنچه دیده و شنیده بود عرض کرد امیر ع
از آن کریمان گشته این مضمون ادا فرمودند که دشمنان ما کسی باشد که عسل بگلوی او بریزیم خود شیفته
ما نمیشود و دوستان ما کسی باشد که اگر او را پاره پاره سازیم غیر از دوستی ما یاد ننماید آنگاه فرمود
قرة العین خود امام حسن علیه السلم را که سیاه را حاضر نما چون حاضر شد این مضمون فرمود یا اسود من دست
ترا بریده ام و تو اینهمه بر من ثنا میکنی گفت یا امیر المؤمنین پدر و مادرم فدای تو باد چرا نگویم که دوستی
تو بگوشت و خون من آمیخته است دستم بحق بریده شد خدا بتعهد ترا جزا دهد چنانکه تو مرا از عذاب آخرت
نجات دادی پس حضرت آن دست بریده را از وی گرفته بجای خود منضم ساخت و ردای شریف خود بر آن انداخته
برخواسته دو رکعت نماز گذارد و دعا کرد که مردمان نیافتند که چه گفت دید هو با آواز آخرین و بلند

اول الغلام میثم استکمل امیر مؤمنان بود روایت

آمین میگفتند و کسی را نمیدیدند و چون فارغ شد فرمود ردا را بردارید چون برداشتند دیدند که از برکت دعای آنحضرت
بهبودی یافته و بهم چسبیده چنانکه هرگز قطع نشده الحاصل امیر مؤمنان نتوانست دست خود را از بدن جدا ببیند اگر در روز
عاشورا در صحرای کربلا میبود در وقتی که هر دو دست عباس را از بدن جدا دید چه حالت روی میداد بعد از جناب عباس بعد
قطع هر دو دست مثل علی را باید نداکرفتند الی آخره **روایت بلال مؤذن** جناب رسول خدا صلی
الله علیه و آله بود بعد از آنحضرت دیگر از برای هیچکس اذان نگفت مگر روزی که فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود که دوست
میدارم که صدای مؤذن پدرم بلال را با اذان گفتن بشنوم پس چون این خبر به بلال رسید بر مناره مسجد برآمد گفت
الله اکبر الله اکبر پس چون صدای الله اکبر گفتن بلال بسمع آن معصومه رسید زمان حیات پدر بزرگوارش بر خاطر مبارکش
خطور نمود نتوانست که خود را از گریه نگه دارد چون ابر بهار قطرات عبرات از دیده حق بینش میبارید چون بلال گفت که اشهد
ان محمدا رسول الله که آن معصومه نعره از قلب محزون برکشید و بر روی افتاد غشی کرد چون حاضران از احوال آن مخدره
مطلع شدند همه صداها بلند کردند که ای بلال ساکت شو اذان را قطع کن که دختر پیغمبر از دنیا رحلت نمود از
شدت غشی که بر آن مظلومه عارض شد همه گمان کردند که از دنیا رحلت کرده است پس بلال با هزار ملال اذان را
قطع کرده از مناره فرود آمد چون آن مخدره از غشی بحال آمد بناله حزین فرمود بلال مؤذن چرا اذان نمیگوید و
آن را بتمام کردن فرمود بلال جرأت اتمام ننمود و عرض کرد که ای دختر پیغمبر اگر اذان را اتمام کنم بر جان شما
ترسم و نمیتوانم باور دارم که شما را تاب شنیدن صدای من با اذان نمیباشد پس آنحضرت او را از اذان معاف داشت و لکن خود
از گریه و ناله در شب و روز آرام نمیگرفت چنانکه همه اینها بتفصیل گذشت از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده که
فرمود که چون پیغمبر [illegible] را شستم در پیراهن خودش و آن پیراهن را از بدن مطهر آنحضرت بیرون آوردم جناب فاطمه ع
چندین دفعه بمن گفت و التماس کرد که پیراهن پدرم را بمن بنما تا بوی پدرم از آن بمشام من برسد و دلم قوت گیرد و چون
با و نمودم و نظر آنحضرت بر آن افتاد و بوی آنجناب بمشامش رسید از شدت گریه بی تاب غشی کرد و من عهد کردم
که دیگر او را بر روی ننمایم آه آه اینجا است که خیر پیراهن مطهر پدر بزرگوار ترا بخصوص طاقت نیاوردی و غشی کردی پس
اگر پیراهن فرزند مظلومت را که بروایت ابن طاوس از صد سوراخ بیشتر داشت او را برابر انداخت میدید چه
حالت روی میداد چنانچه دختران اسیر در مجلس یزید پلید اما چنان ناله کردند که یزید ولد الزنا با اهل مجلس همه هراسان
شدند الی آخره **سیم از زهرة الریاض** نقل شده که وقتی در مکه معظمه قحط شد و اهل مکه بجهة
دعای باران بعرفات رفتند از دعای ایشان ثمری نشد راوی گوید هفته دیگر بعرفات رفتند در میان آن جمع مرد

روایت بلال مؤذن پیغمبر

غشی کردن فاطمه ع

سیم

سیاه اندام ضعیف اندامی دیدم که آمده دو رکعت نماز گذارد و دعا کرده بسجده رفت و گفت خداوندا بعزت تو
که سر از سجده بر ندارم تا بندگان خود را باران نباری پس قطره آبی نچکید که رسیدن باران شد و قطعات ابر پیدا شد و بکریز باران بارید
گرفت حمد الهی بتقدیم رسانیده بمکه باز گشت و من بر اثر او میرفتم تا بخانه برده فروشی رفت و من باز گشتم و روز دیگر دینار
و درهم با خود برداشته بدر خانه آن برده فروش رفتم گفتم غلامی میخواهم که تا شصت غلام بر من عرضه کرد و من منتظر
الغلام بودم و برابر نیاورد گفتم جز این غلامان غلام دیگر نداری گفت شصت غلام بر تو عرضه کردم که دیگر
نظیر خود ندارند آنگاه گفت نزد من غلام مختوی سیاه نیز هست که با کسی سخن نمیگوید گفتم او را هم نمایان
غلام سیاه را آورد بر من عرضه کرد گفتم این غلام را بچند خریده گفت بهفت دینار و لکن بده دینار هم بما …
دینار بوی داده او را خریده غلام گفت ای مولای من مرا برای چه خریدی من خدمت تو نمیتوانم کرد گفتم ترا نه جهت آن خریدم
که تو خدمت من کنی بلکه برای آن خریده ام که من خدمت تو کنم گفت چرا گفتم برای منزلتی که ترا نزد خدا بهم رسید
… که دیدم مذکور ساختم گفت چرا آزاد نکنی گفتم انت حر لوجه الله گفت الحمد لله این آزادی از آقای
مجازی بود آیا آزادی مولای حقیقی چگونه باشد بعد از آن وضو ساخت دو رکعت نماز گذارد و دست برداشته گفت الهی
که از آن وقت باز که ترا شناختم دل از محبت تو فارغ نکرده ام و همیشه از تو سؤال میکردم که سر مرا فاش نکنی …
از تو میخواهم که جانم را قبض کنی … پس همان ساعت روح او بعالم قدس منتقل شد ابن مبارک گفت
نمودم بر وی نماز کردم ولکن در نفاست کفن اهتمام ننمودم چون شب شد حضرت سید انبیا را در خواب دیدم …
و شیخ خوشروی دیگر پهلوی او بود و حله سفیدی برداشت و دست مبارک حضرت بر دوش شیخ بود پس روی من او …
… آنگاه فرمودی از خدا شرم و از من آزرم نکردی گفتم تو کیستی گفت من محمدم صلی الله علیه و آله و این پدرم ابرهیم
است گفتم چگونه شرم نمیکنم … ولکن دوستی از دوستان خدا
کردی تو کفن او را نیکو نکردی آیا ندانستی که او رفیق من و رفیق ابرهیم است در بهشت الله اکبر رسول خدا صلی الله علیه
و آله بجهة سبک بودن کفن غلام سیاه چون دوست خدا بود متأثر شده و بان مرتبه فرمودند از خدا شرم نکردی پس ندانم
یا رسول الله چه گفتار میداد ترا وقتیکه نظر بخاک بر بدن پاره پاره و خون از زخمهای فرزندت حسین مظلوم
می افتاد و در زیر سم اسبان استخوانهایش خورد شد و لباس بدن بغارت رفته و سر از تن جدا شد بغسل بکفن
در بالای ریگهای کربلا مکث … علی و جمعه … حال میگوید شب بعد عاشورا رسول خدا و علی مرتضی و حسن
مجتبی تشریف آوردند **خبر چهارم از حضرت امام جعفر صادق** منقولست که پیغمبر

احوال غلام

مرثیه

مصیبت حسین علیه السلام

خدا

خدا صلی الله علیه و آله دم با جمعی از اصحاب نشسته بود که ناگاه … اثر او … ابن
قریش … انبیا را نزد من او ریختند او را نزد آنحضرت گذاشتند وی و براکشود خطاب با میر
المؤمنین کرده فرمود یا علی این رباحست غلام النجار حضرت امیر المؤمنین فرمود هر وقت این غلام مرا دیدی
در آن سیمای جان جستی پیش من آمدی و گفتی یا علی بخدا که من ترا دوست میدارم … الغلام
را بجهة مظنة … باشد پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بغسل او امر فرمود
جامه از جامهای خود او را کفن کرده بر او نماز گذارد و مسلمانان تا قبرش تشییع وی کردند … او
ملئکه او را از روی زمین … در آسمان … رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که
تشییع جنازه این سیاه کردند هزار کروه از ملئکه و هر کروهی هفتاد هزار ملك بودند بخدا قسم باینمرتبه نرسید
و این شرف و کرامت در یافته است مگر بدوستی تو یا علی راوی گوید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بلحد
او نزول فرمود بعد از زمانی که از او بر تافتند پس از زمانی … خشت بر وی چیدند پس اصحاب گفتند یا رسول الله
دیدیم ترا … از آن سیاه بر تافتی و بعد از آن خشت بر آن را است کردی فرمود آری بدرستیکه دوست خدا از
دنیا رفت و تشنه بود پس زنان او از حور العین شرابی از بهشت برای او آوردند و دوست خدا غیور است پس ناخوش داشتم
که او را بسبب نظر بسوی زنانش … این … از او کردانیدم …
که نعش غلام سیاه را بر داشتند بجانب قبرش میبردند … امد که چهار
نفر حمال نعش او را برداشته بجانب قبرش میبردند … یا رسول الله این غلام اگر چه از دوستان علی بود …
در رتبه علی با این منزلت … بجانب قبرش میبرند … میخواهم …
عوض نمایم از برای دفن او … نفر حمال نه پیدا نشد تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول بتجهیز
و تکفین الغلام سیاه شد چون که یکی از دوستان علی بود و جامه خود را بر او کفن نمود و نماز گذارد و خشت بر لحد
چید با آن عزت و احترام بعد از آن کجا بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عاشورا در صحرای کربلا که پاره ها
جگر علی و نور دیده … مانند عباس و علی اکبر و قاسم با بدنهای چاک چاک در بالای خاک سرها
از بدن جدا شده و هم چنین همه دوستان و انصار علی کشته بود که از ابدان پاره پاره زخمی … جمع او نموده
تمام … زینب … کفن … کربلا … نظر العلیل بر آن بدنها افتاد …
… حالی عارض شد که نزدیک بود روح از بدنش بیرون رود … و انیسان …

احوال غلام

مرثیه

عزیز من

غریب من چگونه منتشر که این بما علیها مشرف نبوت نشود و لیکن مانند خامس آل عبا و سبب بقای ارض و سما سید الشهدا بی یار کشته و در میدان تنها و غریب ... گشته سر از تن جدا شد مشاهده نماید و در طرف دیگرش شبیه ترین خلق برسول الله صلی الله علیه و آله از جهت صورت و سیرت و گفتار و رفتار نوجوانانکام برادر بین برادر را با بدن چاک چاک و بروی دیگر شیرخواره لبها کبود شده حلقوم سوراخ شده در دامنها موافقت و طرفی پسر عم نوزاده با پسر و نوجگر معاینه کند و در اطراف ایشان جمعی از با وفا و جانثاران که هر یک جانشین بعد ایشان بزرگوارش کرده علاوه بر همه اینها خواهران بیر علیل بیمار و بمرض جسمانی گرفتار بوده اسیر قوم ستمکار و اهل بیت پیغمبر را برشتر سوار نموده پریشان و دلها کریان و همچنین از ملاقات ابن زیاد و یزید لذا ابرتا که فرزنا بجهه کشیده شما انتما عزا کرفته بدترین مصیبتها است بگوش مبارک خود شنید هر کدام از اینها الم است که بغیر از کسی که صبر و طاقتش از جبال کربلا باشد احدی را تاب تحمل آن نیست و بعد از آنکه از اسیری خلاص شد بمدینه آمد و تمام عمر حجرات طاهرات از اهل ایشان خالی دید حالتی

با انسرور روی داد که مافوق آن مصوّر نیست انا لله و انا الیه راجعون

مجلس چهلم

در مستجاب شدن دعای چهار پیغمبر و رفتن حضرت زکریا با جهت تفحص یحیی و او در بتخانه الخ و طاقت ایوب در جهات تمام شدن و داخل شدن جاثلیق بمجلس یزید و حکم کردن یزید

ولد الزنا فخر نمودن آن ولد الزنا در نزد هند و گفتگوی جناب زینب با یزید و افتادن یزید و نفرین نه شابت الله بارض نینوا و اسب تاختن ده نفر در روز یوم ستم اسب خود کردن سینه سید الشهدا علیه الصلوة و السلام را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من یجیب دعوة الداعین و یقضی حوائج المحتاجین استجب دعواتنا یا مجیب دعوة المضطرین کما استجبت لانبیائک المرسلین و نصلی و نسلم علی محمد جد الحسن و الحسین و علی ابی الحسن و الحسین و علی ام الحسن و الحسین و صل اللهم علی الحسن و الحسین و علی الائمة من ذریة الحسن و الحسین و علی اصحاب الحسن و الحسین و علی انصار الحسن و الحسین و ارزقنا اللهم فی الدنیا زیارة الحسن و الحسین و فی الاخرة شفاعة الحسن و الحسین و العن اللهم علی ظالمی الحسن و الحسین و بعد مضمون بعضی از فقرات خطبه حمد مبتکم ترا

مجلس چهلم در مستجاب شدن دعای چهار پیغمبر

ای پروردگار من که هر کس ترا خواند اجابت میکنی او را ای حاجت محتاجین را اجابت نماید دعاهای ما را ای اجابت کننده دعاهای مضطرین چنانچه مستجاب نمودی دعای پیغمبران مرسل را بلی چهار نفر از پیغمبران هر کدام مطلبی و حاجتی خواستند پروردگار رؤف مهربان مستجاب نمود دعاهای ایشان را اول ایشان حضرت زکریا بود عرض کرد پروردگارا ببخش مرا از جانب خود فرزندی که ولی باشد بمیراث برد از من و از خویشان من که میراث برد از من پس جناب واهب العطایا حضرت یحیی را باو آنحضرت روزی کرد و جناب یحیی چنان رقیق القلب و بیخوف بود که بمجرد استماع احوال قیامت دلش مضطرب میشد و در مجلسی که حضرت یحیی بود جناب زکریا از عذاب خدا کلمه نمیگفت و بجز شرح رحمت غیر متناهی نمیکرد و روزی زکریا بر روی منبر بجانب راست و چپ نظر کرد حضرت یحیی را ندید از آنحضرت پس سخن بوعظ ادا کرد و فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که او را سکران مینامند و در ما بین کوه وادی هست که آنرا غضبان میگویند زیرا که از غضب خدا افروخته شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق است و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامها و زنجیرها و غلها از آتش هست و همچنین کسی از غضبان نکند و مکر بکربت تن از خود خبرداری حضرت یحیی چون این خبر را شنید فریاد برکشید و گفت وا غفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران از مسجد بیرون رفت و فریاد میکرد که الویل لمن دخل غضبان و با ناله و فغان از شهر بیرون رفت پس حضرت زکریا مادر او را مطلع ساخت و با یکدیگر بتفحص او بیرون رفتند و سر بصحرا و کشتند از او خبری نیافتند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند از او احوال پرسیدند شبان گفت من او را ندیدم اما سه شب است که از این کوه ناله زاری میرسد مبادا که از اثر آن گوسفندان من از چرید باز مانده اند و گوش بآن ناله داده اند و آب و علف نمیخورند زکریا گفت این نشان یحیی است نظر شبان جناب اسمعیل گوسفندان او را در کنار فرات میچرانید خبر داد او را گوسفندان چند روز است که در موضعی چرا میکنند هر چند نیها را ابکنار آب میبرم بلبها آشامند پس حضرت اسمعیل با حق تعالی مناجات کرد و سبب این حالت را از پروردگار خود سؤال نمود جبرئیل امین از جانب پروردگار نازل شد گفت ای اسمعیل سبب این حالت را از گوسفندان خود سؤال کن چون سؤال کردند گوسفندان بزبان فصیح عرض کردند یا ذبیح الله بما خبر رسیده که فرزند تو حسین مظلوم جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله در این زمین بالب تشنه شهید خواهد شد پس بسبب حزن و اندوه بر آن حضرت از آب نخوریم خواستیم که در لب تشنگی با آن غریب عطشان موافقت نمائیم حالا این گوسفندان

اول ایشان حضرت زکریا بود

کریستن حضرت یحیی

گوسفندان اسمعیل

مجلس چهلم در مستجاب شدن دعای چهار پیغمبر

شرانست مبتغرات یا لیتها ابناء و ولادة حضرت یحیی را میشنید آب از دیدها میبارید انها بمحض شنیدن که
المظلوم العطشان لها چنگ بزدند کنار همین ابن شبیه خواهند کرد جهة موافقت نمودند به اندوه غریب شتر
لب آب نیاشامیدند و عزاداری میکردند و گریه میکردند جز شهادت کشش را میدادند محملا مادر یحیی زود رسید
یحیی زاده بدرگوشه سجده افتاده و چندان گریسته که سجده گاه از آب چشم او تر شده مادرش نشسته سر او را
در کنار گرفته جناب یحیی چنانچه باشد که ملک الموت بقبض روح او آمده گفت ای عزرائیل و مادر کی دارم
چنین امام دیده که از ابتدا حلیب طلبم مادرش در خروش و اضطراب شده و گفت ای جان مادر قسم مادر تو یحیی دیگر باز کرد
مادرش را دید بر سامت که فرار کند مادرش پستان بدست گرفته گفت بحرمت شیری که از این پستان خورده که با من بخانه آ
پس در حال ذکر با رسید او را بخانه آوردند اما از حال مادر علی اکبر وقتیکه نعش پاره پاره علی اکبر را سید مظلوم
آورد و مادرش بر سر نعش علی اکبر آمد الی آخره از این جنازه کربلا رسید بسر یحیی و سید الشهداء نیز رسید بسر علمدار کربلا
این کجا و آن کجا و هم چنین آمد سید الشهداء بسر قاسم نو کدخدا کجا وقتی امام بیاب رسید دید بدن نازنین آن جوان
تازه داماد در زیر پای اسب اعدا افتاده خود شد و اضطراب و اضطرار میکرد بآواز بلند ای بعزیز علی عمک ان سیاه شو
ات ثم عزیت تو که او را ابیت رطلبه ابن عوبار کنند الی آخره و در مجلس هفتم گذشت **روم از ایشان**
جناب یوسف بود از کید زنهای مصر بتنگ آمده طلب نجاة نمود خداوند عالم دعای او را مستجاب
نمود و از کید و مکر زنان او را نجات داد **سیم از ایشان جناب ایوب بود** بعد از
آنکه مبتلا شد بانواع و اقسام نوایب صبر آن بزرگوار و شکرش مشهور آفاق در جها طاقتش طاق و صبرش
تمام شد تعالی ربانی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین اول ذکر کرده اند که تمام اعضا او را کرم فرو گرفت الا دل
و زبان که محل اذکار و افکار حقیقت بود و کرمها خواستند که آن دو محل را قصد کنند آنگاه بنالید که پروردگارا تا
حال طاقت آوردم اکنون قصد مخزن اسرار و مورد افکار تو کرده اند یعنی زبان که محل اذکار فاذکروا الله
یذکرکم و قلب که بذکر الله الکرام محل افکار تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة و مکان نزول فیوضات الهی
است و من تاب آن ندارم گفت رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین پروردگارا من بدبختیکه من از آه یافته ضرر بند
کم کریم اقصد چنین دارند اما بعد ایوب صحرای کربلا وقتیکه داخل شریعه فرات شد کفی از آب بر داشت خواست
که بیاشامد هنوز بحلقش نرسیده ملعونی تیری بر دهن مطهر امام زد و آب بصید و بی نشد اما دهان آنحضرت
زمان از مانی پر خون میشد بیرون میافکند و دفعه دیگر نیز چنین امر اتفاق افتاد همین که از ذو الجناح بزیر که آمد

کرم کربلا افتاد جمیع سپاه هجوم آورد شد بو بند و او را تیر باران و سنگ باران نمودند و شمشیر و نیزه بر بدن نازنینش زدند
… احد … اذیت … ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری بجانب … که کمان کذاشته بود من آن لشکر …
روم آیه همه بر ایت تمام شد مانی بود کرم دیگر بهجواست قصد قلب … نماید قال رب انی مسنی الضر
طاقت بیاورد اما ایوب صحرای کربلا در همین حالت که شبید و السهام تاخذه کل ناحیة و هو یتقی
بنحره و صدره و تیرها از هر جانب بر آن جناب آمد و طلب شربت آبی … و … بود
ای بدتوبن … مدعات کرد … را کم و صیت نمود … العرب ناگاه ملعونی سنگ
عظیمی انداخت بر پیشانی نورانیش زد خون از آن محل جاری بر رخسار … جامه را بر گرفت که خون را از روی
مبارکش پاک نماید فاتاه سهم محدد له ثلث شعب فوقع فی صدره آنگاه آمد تیر سه شعبه زهر آلود
بر خون … بسینه آنجناب پس رو بآسمان کرده میفرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله بروایت …
تیر زهر آلود سه شعبه دیگر انداختند بقلب آنجناب وارد شد فاخرجه من وراء ظهره فخرج الدم کالمیزاب
تیر را از پشت سر کشید خون مانند ناودان جاری شد اما ایوب … ظلمی نمود که هیچ
گوش تاب شنیدن ندارد و قلب … بعد از شنیدن آن سنگ از دل شقی تر نیزه بحنجره کردن آورد بعد کشتند بسینه
آن امام که مجمع علوم ربانی بود فرو برد که المظلوم آنحال کربلا … آن حین طفل صغیر
از آن امام که اسم او عبد الله بود بی اختیار از خیمه بابدن لرزان دوید خود را در آغوش انداخت پاره پاره …
این شقی خنجر خود را کشیده بر آن طفل دوید دامن … اما آنجناب خود آن طفل را گرفت بجانب آسمان
پاشید **سیم** که طاقتش طاق شد در شماتت رقبا نان بود و … بود که شبها ملعون دید که
هر چند بلا بیشتر میشد شکر ایوب فزون تر میکرد در وقت … جماعتی از اصحاب ایوب که رهبانیت اختیار
کرده بودند و در کوهها میبودند گفتند بیایید برویم نزد آن بنده مبتلا شده و از او سوال کنیم که بچه سبب
باین بلای عظیم مبتلا گردیده است پس نزد آنحضرت آمدند و دیدند … گفتند ای ایوب
کاش ما را خبر میدادی از گناه خود که ما جرات نمیکنیم که از گناه تو از خدا سوال نمائیم که عفو نماید …
گرداند و ما گمان نداریم مبتلا شدن تو بچنین بلائی که هیچکس بآن مبتلا نشده است مگر بگناهی که از
پنهان کرده ایوب گفت بعزت پروردگارم سوگند میخورم که … که هر که طعامی نخوردم مگر آنکه

یتیمی یا ضعیفی را با خود شریک کردم و هرگز مرا دو امر پیش نیامد که هر دو طاعت خدا باشد مگر آنکه آن را
کردم که اطاعت آن بر من دشوارتر بود پس آن جوانان گفتند بد احوال شما که آمدید نزد پیغمبر خدا و او را سرزنش کردید
تا آنکه ظاهر کردید از عبادت پروردگارش آنچه را که مخفی میکرد چون آنها رفتند این شماتت بسبب تأثیر در قلب
او نمود چندانکه آتش حزن مشتعل و طاقتش بنهایت رسید قال رب انی مسنی الضر پروردگارا بدرستیکه
مس کرده است مرا حال بد و تو ارحم الراحمینی و از آنحضرت پرسیدند که از این بلاها که بر تو وارد شد کدام بلا
بر تو صعب‌تر نمود فرمود که شماتت دشمنان شماتت زن من شماتت ایوب را با وجود آنکه نفس پیغمبری داشت بفریاد
آورد و دو پیغمبرزاده نیز مبتلا بشماتت شدند یکی جناب یوسف بود زلیخا بجهت رفع تهمت از خود اراده نمود که او را
غل و زنجیر نموده در بازارها گردش دهند و در پیش روی او کسی بود که فریاد میکرد اینست غلام عبرانی که
اراده خیانت و نظر بد بحرم پادشاه نموده و جزای چنین کسی اینست اما آن پیغمبرزاده دوم که خود مکرر
فرموده انا ابن الشام الشام یعنی بیمار کربلا قافله سالار اسیران شام اما یوسف را دختران و خواهران و عمه‌ها
اسیر در پیش سر نبود و در پیش رو سر پدر بزرگوارش را بر نیزه نزده بودند و داخل مجلس ولد الزنا نکرده بودند
و سر پدر را در برابر دشمن ننهادند که بی‌احترامی نسبت با آن سر نموده بودند آنوقت داخل شدند در مجلس شوم جاثلیق
النصاری و کان شیخا کبیرا فنظر الی راس الحسین فقال ما هذا ایها الخلیفه فقال هذا راس الحسین بن
علی بن ابیطالب وامه فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قال فیما استوجب القتل قال لان
اهل العراق دعوه لیجلس علی الخلافه فقتله عامل عبید الله بن زیاد لعنة الله علیه و بعث الی براسه فقال
له جاثلیق اعلم انی کنت الساعة فی البیعه واذا قد سمعت رجفة شدیدة فنظرت واذا بشاب کانه الشمس
فی وجهه و قد نزل من السماء و معه رجال فقلت لبعضهم من هذا فقال لی هذا رسول الله والملئکة من حوله
یعزونه علی ولده الحسین ع ثم قال الجاثلیق لیزید ارفع الراس من بین یدیک یا ویلک الا املک الله فقال
له یزید لعنه الله جئتنا باهل الامل الکاذبه یا غلمان اخرجوه فجعلوا یسحبونه ثم امر بضربه فاوجعوه ضربا
فنادی یا ابا عبدالله اشهد لی عند جدک وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
و رسوله فغضب یزید لعنه الله فقال اسلبوه روحه فقال یا یزید ان شئت تضربه وان شئت لم تضرب فهذا
رسول الله واقف بازائی و بیده قمیص من نور و تاج من نور و هو یقول لی البس بینی و بینک ان اتوجک
بهذا التاج والبسک هذا القمیص الا ان تخرج من الدنیا انت رفیقی فی الجنة ثم قضی نحبه رحمه الله ثم

موضع چهارم که صبر ایوب تمام شد در کیفیت گیسو و جراحت بود در آن زمان که آنحضرت بیمار بود
همه دوستان و آشنایان از صحبت او پا کشیدند مگر رحیمه زن او که از اولاد یوسف پیغمبر بود بخانها تردد میکرد
و خدمت می‌نمود و از مزد خود غذای ایوب را ترتیب میداد تا روزی بهیچ وقت بدر سرای پیره زنی رسید که بعروسی
دختر خود مشغول بود و طعام برای مردمان ساخته بود و چون بوی طعام بمشام رحیمه رسید گفت شاید قدری از این
طعام بجهت ایوب تحصیل کنم پس بدر خانه رفت و بآن پیره زن گفت که سائله بینوا است که بجهت بیمار ایوب پیغمبر
نرسید تواند شد که قدری از طعام خود در راه خدا بمن بدهی تا بجهت او ببرم نظر آن پیره زن بگیسوان رحیمه افتاد دید که
چون خرمن سنبل پر امواج او را گرفته گفت اگر گیسوان خود را قطع میکنی و بدختر من میدهی تو را طعام میدهم گفت ای
پیره تو رواداری که گیسوان دختر یوسف صدیق بعوض لقمه طعام بریده شود گفت ای رحیمه کنیز در جهنم دعا
خداست و تحصیل قوت پیغمبر خداست باکی نیست پس رحیمه گیسوان خود را برید بآن پیره زن داده و قدری طعام گرفت
بنزد ایوب برد چون حضرت ایوب گیسوان او را بریده دید از آن حال سؤال کرد و چون سبب بریدن گیسوان را با ایوب عرض کرد
دل ایوب بدرد آمده و گفت پروردگارا دادرس فقرا عابدی مشقتم بنهایت رسیده است و تو رحم کننده‌ترین رحم کنندگانی
عزادار جناب ایوب بیان بلاها طاقت داشت نتوانید چون تلف جمیع اموال و اولاد و جوانان خود که اکباد آباء مبتلا شد
هنگامیکه کار بعیال رسید طاقتش طاق شد که زبان بناله بگشاد الهی کشود رب انی گفت اما آن ارواح ایوب کربلا
پس چگونه بوده وقتیکه سر او بر نیزه بدروازه شام و عیال او و دختران فاطمه زهرا امیر بند و چون امام حی و مبتلا و
مشاهده میکند مشتاق بچشم پر از خون میدید که عیال او را بچه حال داخل شهر میکنند بعد از اینکه یزید ولد الزنا مطلع شد
بود و دو اهلبیت شهیدان ملعون چها حکم کرد اول بازارها را آیین بندند و خلق بعیش و عشرت مشغول
شوند دوم اهلبیت را از بازارها بیاورند میان مردمان سیم بروش اسیران دست بسته غل بگردن
بمجلس عام داخل نمایند چهارم سر منور سرور مظلومان را در پیش روی نهند اشقیاء حاضر نمایند که چوب
خیزران بعلت حضور اجبار وارد شد آنوقت هند زوجه یزید مقنعه خود را بر سر کشید عبار العوض چادر
بر سر کرده و آمده عقب پرده ایستاد تا مجلس یزید را تماشا کند آه و احسرتاه که چشمش بر سر بریده افتاد که در
پیش روی یزید گذاشته اند پرسید که این سر کیست یزید لعین خواست که در نزد او مخفی کند گفت ای هند این
سر حسین فرزند فاطمه است هند چون این کلام را شنید گفت چه بیان نا گوار و دشوار است بر فاطمه که فرزند
خود را در پیش روی تو مشاهده کند ای یزید وای بر تو بعمل آورده فعلی را که بر آن مستوجب نار شده در روز قیامت

والله که تعالی این نه من زوجه توام و نه تو شوهر منی یزید ملعون گفت ای هند ترا چه کار است با فاطمه هند گفت
وای بر تو اگر ایشان نمی‌بودند هرگز ما و تو هدایت نمی‌یافتیم وای بر تو ای یزید بچه روی ملاقات خواهی کرد حضرت رسول
خدا و رسول الله را پس یزید بحیا گفت که بس کن ای هند از کلام که والله من خبر نداشتم از شهادت حسین بن علی
و نه من امر کردم او را بقتل که بیرون رفت هند از مجلس یزید و از کتاب احتجاج روایت شده که چون جناب
سید الساجدین علیه السلام و اسیران را داخل مجلس یزید ملعون کردند در گوشه نشانیدند که آن ملعون بیحیا
سر بریده خامس آل عبا را در طشتی در پیش روی خود گذاشته با چوب خیزران اشاره بلب و دندان آن بزرگوار
عالمیان کرد و شعر میخواند پس جناب زینب فرمود که ای یزید چون گرفتی از ما اطراف زمین را پس اصبح کردیم
در نزد تو مثل اسیران ذلیل و هم ما را بمکه مینماید پس بر ما قدرت و سلطنت شده و یا گمان میکنی
که این علامت خواری ما و کرامت تست نزد خدا و ندکه خوشحال و مسرور شده ای مهلاً مهلاً ای ابن الطلقا
است که کنیزان و آزاد کرده‌ها خود را در پس پرده‌ها و جاها نگاه داری و دختران رسول خدا را مثل اسیران امر
بکردانیدن در بیابانها که بمنازل و جاها میگذرانی ایشان را پاره پاره باشد و روبندهای ایشان کشیده شده و کل باشند شمنان
ایشان از برای ایشان بشهرها و دیارها تا آنکه نظر کنند بصورتهای ایشان هر بیگانه و آشنا و هر پاک و ناپاک و
ایشان مددکاری و جماعتی که نبوده باشند با ایشان از مردان ایشان متوجه شوند و از مردانی که پرستار و حمایت
ایشان نمایند و بدرستیکه از تو عجب نیست از گفتار تو ای یزید امید نمیتوان داشت از کسیکه جگر بزرگوار دهان او باز جگرها
جگر شهیدان و برپا کرده است جنگ از برای سید انبیا ای یزید با همه ذنبی که کفرهای باطنی است که از جهت کشته‌ها
جنگ بدر سینه‌ها جمع شده است طول نخواهد کشید که زنده باش که از ذوق و فرح خوشحالی شعر میخوانی
در حالتیکه بچوب خود بکوبید بر دندانهای ابی عبدالله که بوسه گاه رسول خدا بوده است پس مشغول مناجات شد عرض کرد
ای خداوند ما بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر کسی که ظلم کرده است بر ما و بریز خون ما را و پس وای خون‌ها را
بر آنکه ملعون کرده و فرمود که ای یزید از هم در نپوشیده‌ها ما را و کردی آنچه خواستی بکنی ای ظالم بجهت خاطر نبوت حسین شد
در بیابانها و افتاده است بدنهای طیبه پاکیزه که ریختهای میکنند نزد ایشان اهل کوه از درندگان و عوبات و در
بیابانان الی آخر **چهارم از ایشان** که دعا اش مستجاب شد جناب یونس بود بعد از آنکه چهل شبانه روز
در شکم ماهی محبوس شد در تاریکیها مینمود همینکه صدا زد یونس بلا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
بمسامع سمواتیان رسید که توسل جست با نوار خمسه نور حسینی نظر رحمت اله باو تعلق گرفت از آن

تاریکی شکم ماهی مخلص گشته فاستجبنا له و نجیناه من الغم امر الهی صادر شد که با نمایند که او را با ساحل دریا و ظاهر
کنند به ارض نینوای کربلا انداخت اما بحیثه حالت از صدمه شکم ماهی که بر آن مرد پیر بیست روز هم بدنش
پوست زرد و نرم و گوشت از جمیع بدنش رفته کاهیده شده مانند طفلی که از مادر تازه متولد شده و بعضی
روایات که گوشت سرخ و جوجه مرغ پر بار رسته که بزمین افتاده بکر بی نظر رحمت اله بایشان احوال شکسته
او مرد پیر تعلق گرفت در الفور درخت کدو بر او روئیده که برگهای آن سایه بر او افکندند و بکوه امر فرمود
حاضر گشت با و شیر میداد تا رفع عطش و مو سبب قوة او گردد تا آنکه قوت یافت اما مظلوم کربلا از ذو
الجناح با بدن پاره پاره مانند مرغ پر آورده بود بعوض درخت کدو سایه شمشیرهای کافران و بجای آب و
شیر بر کوه از دم شمشیرها یا ارحم الرحمن که بغربت مبتلا گشتی بدن ضعیف مهر سپاه کاش بانها اکتفا
کرده بودند که بعد از آن بدن مجروح او زیر سم اسبان پایمال نمیکردند چنانچه از فقره کلام امام مظلوم معلوم
میشود که بعد از شهادت بدن پاره پاره الغریب فاطمه را پامال سم اسبان کردند چنانچه فرموده وبجرد
الخیل بعد القتل عمداً سیحقونی و از کلام ابن طاوس و غیرهم بر می‌آید که این ظلم شنیع بامر ابن عمر شنیع را
مرتکب شدند و از بعض از اخبار و زیارات نیز مستفاد میشود اما حدیث از آن جمله روایت علی بن اسباط
است که از حضرت امام محمد باقر روایت کرده در کیفیت شهادت الحضرت که بنا فرموده بعد از آن
سنگ را آب میکند و در آن حدیث فرمودند و لقد اوطؤا الخیل بعد ذلک بعد از کشتن اسبها را بر او
دوانیدند و اما زیارات از آن جمله فقره زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه بیرون آمده و در کتب
مزار و مسطور است که خطاب میکند با حضرت بطوئت الخیول بحوافرها ابن طاوس علیه الرحمه
که عمر بن سعد لعین رو کرد بلشکر که کیست برود و بدن مطهر سید الشهدا را اسب بتازد و پس ده نفر از
لشکر شقاوت اثر از برای ابن امر عظیم پادر میدان جرات گذارند و بدن و اسبها بر ایشان گرد کرده اند و
در مجلس ابن زیاد ولد الزنا خود شان گفتند ما ئیم که اسبها اختیم بر پشت حسین تا اینکه با سم اسبها خورد
استخوانهای سینه سید جوانان اهل بهشت را خورد کردیم و آن ولد الزنا جایزه کمی بآنها داد و بعضی
در زمان مختار علیه الرحمه آن ملاعین را بزد او و رد ندام کرد که ایشان را به میخها کوبیدند بعد از
آن اسبها بر بدن نحس ایشان را ندند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهل و یکم

در بیدار نمودن جناب زینب برادر خود را سه دفعه در سر بالین بیمار کربلا آمدن سه دفعه چهار مرتبه جناب زینب خواتون سه دفعه بر سر بالین حضرت امام حسین ع آمد و او را از خواب بیدار کردن **اول** وقتیکه ابن ملجم ملعون ضربت بفرق مبارک حیدر کرار زد و جبرئیل در میان زمین و آسمان ندا کرد الی آخره و زینب صدای جبرئیل را شنید بسر بالین برادر آمده او را بیدار کرد **دوئم** در وقتیکه جناب امام حسن علیه السلام زهر نوشید جناب زینب بر بالین امام حسین علیه السلام آمده او را بیدار کرد **سیوم** در عصر روز تاسوعا لشکر بسمت خیمها هجوم آوردند آمد برادر را بیدار کرد الی آخره در مجالس سابقه تفصیلاً گذشت است امان از **دفعه چهارم** که در عصر روز عاشورا بر سر بالین بیمار کربلا آمد وقتیکه صدای لشکر بتکبیر بلند شد و زمین لرزیدن گرفت الی آخره

مجلس چهل و دوئم

ملاقات نمودن حضرت امام حسین علیه السلام جد بزرگوار خود را چهار دفعه از مدینه تا بکربلا جناب سید الشهداء ع وقتیکه از مدینه کوچ کرد بمکه و از مکه بکربلا چهار دفعه جد بزرگوار خود را ملاقات نمود دو دفعه در عالم خواب و دو دفعه در بیداری **اول** در وقت وداع شب بعد از دعا در سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا نزدیک صبح مشغول دعا و مناجات و گریه و زاری پس سر خود را بر قبر مبارک گذاشته خواب بود در اثنا ناگاه نظر مبارکش بجمال جد متعالی خود افتاد که در میان گروهی از ملائکه متوجه آنجناب بود تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مظلوم را در برکشید سر او را بر سینه خود چسبانید و میان دو دیده مبارکش را بوسید فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا چنین می‌بینم که بزودی با لب تشنه در زمین کربلا بانواع محن و بلا شهید و بدن پاره پاره ترا انجو کشند سر ترا از بدن بریده اند و نزدیکست که تو هم مثل پدر مظلوم و مادر مغموم زرد مانی

مجلس چهل و یکم در بیدار نمودن جناب زینب برادر را چهار دفعه مجلس چهل و دوئم ملاقات نمودن امام حسین جد بزرگوار خود را چهار دفعه

دوئم در بیداری چنانچه از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که چون حضرت امام حسین عازم سفر عراق شد رفتم در نزد او و عرض کردم که تو فرزند پیغمبری و احد سبطین اوئی صلاح میدانم که تو نیز با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادر بزرگوار تو مصالحه کرد زیرا که برادر تو صاحب رشد و عقل بود حضرت فرمود یا جابر آنچه برادرم کرد بامر خدا و رسول بود و من هم چنانکه میکنم بامر خدا و رسول میکنم اما میخواهم که جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را ببینی که بتو بگویند که آنچه من میکنم بلفظ ایشان عرض کردم بلی پس اشاره کرد بر آسمان دیدم که درهای آسمان گشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهداء و جعفر را که فرود آمدند تا بر زمین قرار گرفتند پس من از جا برخاستم با خشیت و حیرت ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا جابر آیا من بتو خبر ندادم در حکایت حسن را پیش از حسین بایمانت صحیح نبود تا تسلیم کنی ائمه خود را و اعتراض بر ایشان مکنی آیا میخواهی ببینی جای فرزندم حسن را و معویه را و جایگاه فرزندم حسین و جایگاه یزید را گفتم بلی یا رسول الله پس پا بر زمین زد و شکافته شد تا هفت دریا و در زیر جهنم را دیدم و دیدم ولید بن مغیره و ابی جهل را و معویه و یزید را با مرده شیطان که در سلسله عظیمی بزنجیر کرده بودند سخت تر بود عذاب ایشان از عذاب اهل جهنم پس فرمود سر بالا کن سر بلند کردم دیدم درهای آسمان گشاده شد و اعلای درجات بهشت بنظرم آمد پس دیدم که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با همراهان خود بالا رفتند چون بلند شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله صیحه زد ای نور دیده ملحق شو پس دیدم سید الشهداء نیز ملحق شد بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و در اعلای درجات آنجا گرفتند پس در آنجا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نظر بمن کرد و دست حسین را گرفته فرمود یا جابر این فرزند من حسین است و با من است در آنجا پس تسلیم کن امر او را تا از مؤمنان باشی جابر گفت کور شود دیده هایم اگر آنچه گفتم ندیده باشم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله **سیوم در شب عاشورا** بعد از آنکه از اشقیا امت مهلت طلبیدند بجهة وداع عبادت جناب احدیت تمام شب را بعبادت و دعا و تلاوت قرآن بسر آوردند و هم چنین اصحاب آنحضرت نیز خواب نکردند بلی در وقت سحر اثر کرده سالکان طریق حق پرستی را لحظه خواب بود و آشفته از خواب بیدار شد و فرمود میدانید چه در خواب دیدم عرض کردند بیان فرما خواب خود را یابن رسول الله فرمودند دیدم که سگان وادی ضلالت بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند در آن میان سگ ابلقی بود که همه شدیدتر بود بجهة هلاکت من و از همه سعیش بیشتر بود و گمان دارم که از این قوم آنکه مرا شهید کند پلید باشد بعد از آن دیدم جد

دوئم در بیداری ملاقات نمودن امام حسین با پیغمبر بحکایت جابر

سیوم در شب عاشورا پیغمبر را در خواب دیدن

کبارم با فوجی از ارواح مقدسه نزد من آمدند و بمن فرمودند ای فرزند مظلوم من تو بی شهید الحق محمد صلی الله علیه و آله اهل آسمانها و متوطنان عالم بالا را بشارت باد که روح مقدس تو داده اند همه منتظر تو می باشند تعجیل کن تا افطار امشب را نزد ما باشی و شراب طهور افطار نمائی و هم امجد فرشته ایکه فرموده ای حسین

ای فرشته این از آسمانها فرود آمده که با شیشه سبز که چون تو شهید شوی خون ترا در این شیشه کند و ضبط نماید تا ملاء اعلی برد **چهارم در بیان آنکه** شب بعد از عاشورا در قتلگاه و بر بدن بیحال ملعون سعد الله المظلوم را صدا شنید تا اینکه پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی نازل شدند الی آخره تا اینکه

فاطمه زهرا فرمود پیشانی و هم چنین پیغمبر خدا محاسن مبارکش را در دست نهاد رنگین نمود الی آخره جناب ابن عباس میگویند که رسول خدا را در خواب دیدم که در پیش مبارکش پر خون و دست مبارکش قارورة از خون آلوده بود پرسیدم سببش را

فرمود یا ابن عباس حسینم را شهید کردند و اینها از خون حسین است

∴ مجلس چهل و ششم ∴

در خواب دیدن چهار نفر مجلس عزای امام حسین را و آمدن فاطمه زهرا شب اربعین بکربلا و خواستن پیغمبر و علی را بدان عالم خوابهای بسیار در کیفیت جناب سید الشهداء دیده اند اما چهار از آنها متعلق بمجلس عزای آن بزرگوار است ذکر می نمایم اول از اسمعیل برادر زهری نقل کرده اند میگوید برادر زهری هاشم از خوف بزرگتر او را در محبت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام شهید کردند و اسمعیل همه اوقات از روی شیعیان میکرد تا اینکه روز واقعه مجلس تعزیه جناب سید الشهداء بشد دید جمعی مشغول تعزیه اند و صدا المحضر را ذکر میکنند میکرد پس بخند پدر اسمعیل گریه بسیاری کرد در آن روز شهادت نمود چون شب بخواب فنر دخواب دید مجمع تعزیه بر پا شد و خلق بسیار جمع شده اند منبر نورانی برکرسی نشسته و عمامه سفیدی بر سر بسته و گریه میکنند پس اسمعیل پرسید این جماعت برکه گریه میکنند و این منبر نورانی کیست گفتند این محمد مصطفی است گفت چرا گریه میکنند گفتند مگر نمیدانی که امشب بر حسین تعزیه میدارند اسمعیل میگوید در آن وقت چشم پیغمبر بر من افتاد فرمود ای اسمعیل امروز دیروز و تعزیه خانه فرزندم امام حسین ع سید کردی ازروز شهادت

بوی کرده ای و ریشه ندای اسماعیل گریه تو بر حسین مثل آنست که در راه او شهید شده باشی اگر این ترا امیرالمؤمنین بر حسین گریه کن تا در حشر در زمره شهیدان محشور شوی پس از خواب بیدار شد با خود گفتم حق شاید راست نباشد پس بهاد دیدم زهری گفتم بخواهم رفت حضرت امام زین العابدین ع بر سر گفت

است در خانه ما است چون وارد خانه زهری شد چشم المخففین رمانی افتاد فرمود ای اسماعیل جدم محمد ص در خواب تو آنچه سفارش کرد بیش از مقام تعجب عرض کردم که گریه کردن بر پدر مثل شهید شدن در راه او است حضرت فرمود ای اسمعیل تو چه میدانی که در کربلا چه کردند پدرم حسین او را مثل گوسفند ذبح نمودند و اموالش را بغارت بردند خیمه او را سوزانیدند عیالش را اسیر کردند مصیبتی عظیم تر از مصیبت حسین بعد از مصیبت رسول خدا روی نداده ای اسمعیل هر کونه اشک مصیبت بر او جاری شود خدا النصوری او را بر آتش جهنم حرام کرد اللذین عرض بخواطر بیاور و رقتی را که لشکر بخیمه ها ریختند الی آخره **دوم** آنکه از مقبل نقل کرده اند وقتی اراده سفر کربلا نمودم تا رسیدم بشهر کربلا آنکاه شب در خواب دیدم که او در قبله داخل صحن مقدس سید الشهداء ع شدم دیدم جمعیت بسیار است و زوار حضرت مبهوت کذاشته اند او نور و رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای منبر نشسته است از یکی پرسیدم چه خبر است گفت شب جمعه رسول خدا صلی الله علیه و آله بزیارت فرزندش حسین آمده است بعد دیدم رسول خدا فرمود محتشم را بیاورید دیدم ملکی رفت محتشم را آورد و رسول خدا فرمود محتشم امید عرض کرد بلی فدای تو شوم فرمود یا الاریة در مصیبت فرزندم حسین کفته بخوان دیدم محتشم رفت در پله اول ایستاد فرمودند بالا برو رفت در پله دوم تا رفت در پله نهم قرار گرفت بعد از آن شروع کرد بخواندن **محتشم** ∴ باز این چه شورش است که در خلق عالم است ∴ باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ∴ باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین ∴ بی نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است ∴ تا اینکه خواند و رو به رسول خدا کرد و اشاره بقبر امام حسین کرد گفت یا رسول الله ∴ این کشته فتاده بهامون حسین تست ∴ این صید دست و پا زده در خون حسین تست ∴ این ماهی فتاده بدریای خون که هست ∴ زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست ∴ این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه ∴ خرگه از این جهان زده بیرون حسین تست صیدم ملکی آمد و گفت محتشم دیگر مخوان رسول خدا ع بیهوش شد بعد از آن رسول خدا از بی صبری خود دو بدو برداشت و بدوش محتشم انداخت من دیگر افتادم معلوم کرامتی من متوجه مطلع شعر شد قبول شده است

در این اثنا دید حوریه آمد گفت خواتون قیامت فاطمه زهرا علیها السلام میفرماید که مقبل هم از مرثیه
خود بخواند من رفتم برابر منبر ایستادم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بالا برو رفتم در پلهٔ اول ایستادم فرمود
بالا تر رفتم یک پله از مجلسیم پایین تر ایستادم فرمودند بخوان خواندم مضمونش اینکه سید الشهداء
این قدر جنگ کرد از کثرت جراحات و از رفتن خون مانده شد ذو الجناح نیز از رفتار بماند تا آنکه خواندم

مقبل بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد — اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

دیدم حوریه آمد گفت که مقبل دیگر نخوان جناب فاطمه زهرا غشی کرد من پایین آمدم دیدم که جناب امام حسین از
ضریح مقدس بیرون آمد با بدن مجروح بمن فرمود که مقبل خلعت تو یا منست و فردا ترا شفاعت میکنم از ام سلمه
نقل کرده اند میگوید روزی در خواب قیلوله بودم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آوردند لکن
غبار آلوده گریه میکرد بر صورت مبارکش نشسته برخاستم بنا کردم با آستین پیراهن خود غبار را پاک
کردن عرض کردم یا نبی الله ما لی اراک بهذا الحال سبب این حال را پرسیدم فرمود ای ام سلمه امروز فرزندم حسین را
و اهل بیتش را کشته شدند در این ساعت از دفن ایشان فارغ شدم **سیم** از کتاب عیون اخبار رضا از پسر
دعبل خزاعی روایت است که گفت چون هنگام وفات پدرم دعبل رسید رنگ او متغیر شد سیاه گردید و زبانش بند
شد من از این واقعه ترسیدم و او را دفن کردم و بعد از سه شب او را در خواب دیدم جامه‌های سفید در بر و کلاه سفید
بر سر و روی او نورانی و منور گفتم ای پدر ما فعل الله بک خدا با تو چگونه سلوک کرد گفت ای پسر روسیاهی من
و گرفتگی زبان من بجهت آن بود که در دنیا شراب میخوردم و پیوسته در این حال بودم تا آنکه روسیاه و زبان لال بودم
که سید کاینات رسول خدا حاضر شد جامهٔ سفید در بر و کلاه سفید بر سر فرمود تویی دعبل مرثیه‌خوان
شهدای اهل من عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود بخوان آن مرثیه را که در حق شهیدان اهل بیت من گفته‌ای من
شروع کردم و خواندم **عربیه** لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت — و آل احمد مظلومون
قد قهروا — هرگز دنیا و اهل آن خندان نباشند وقتی که آل محمد را ظلم و ستم رسید مظلوم و مقهور
گردیدند — مشردون نفوا عن عقر دارهم — کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر — ایشان را بظلم و ستم از خانه و
دیار خود آواره کردند و گویا از ایشان گناهی صادر شده که بخشیده نمیشود پس آنحضرت گریست و فرمود احسنت و مرا شفاعت
کرد و جامهای خود را بمن پوشانید و این جامها از آنحضرت است در بر من حد او سطر آنحضرت از نقص
من درگذشت **چهارم** مرویست که شخص نصرانی از برای حضرت امام زین العابدین قلبه روغن

زیتون برسم هدیه آورد آنجناب قبول نفرمود عرض کرد چرا قبول نفرمودی حضرت فرمود که این روغن موش
افتاده چون نصرانی ملاحظه نمود دید که حضرت فرموده بود صدق نصرانی گفت هرگاه از غیب خبر میدهی خبر
ده مرا که خوابی دیده ام چون نزدیک مدینه رسیدم شب خواب دیدم مجلس عظیمی کرسی گذاشته اند پیر نورانی بر آن
کرسی نشسته جوانی در برابر او ایستاده و دیدم حضرت عیسی را در برابرش دستها بسته ایستاده چون صورت عیسی را
در کلیسا دیده بودم شناختم و دیدم پرده کشیده و صدای زنان از عقب پرده میآید و صدای ایشان از جمع
شنیدم که میگفتند ... و مردم را امید بدیدم بعقب پرده رفتند کاغذها میگرفتند خلعتها میپوشیدند و
طعامها تناول مینمودند چون حضرت این خواب را شنید گریه بسیار کرد و بیهوش شد خادم آنحضرت نصرانی را
ملامت کرد حضرت بدست خود اشاره فرمود که متعرض نصرانی مشو چون بهوش آمد فرمود ای جوان نصرانی آن
مجلس عظیمی که گریه میکردند مجلس ماتم حسین بود و آن پیر نورانی که بر کرسی نشسته بود محمد مصطفی
بود و آن جوان که برابر ایستاده بود علی بن ابیطالب بود و عیسی صاحب تعزیه و آن زنان که در عقب پرده بودند
... مریم و حور العین بهشت بودند چون ایام اربعین است زن سیاه‌پوش فاطمه زهرا مادر حسین بود و آن
نامها که دیدی برات آزادی ماتم داران بود و آن خلعتها چون اربعین تمام شده بود ام بایشان خلعت داد
که تعزیه آنحضرت را تمام کرده اند و آن طعامها طعام بهشت است برای تعزیه داران حسین آورده اند چون تعبیر
خواب تمام شد نصرانی گفت اسلام را عرض کن که مسلمان شوم چون مسلمان شد گفت میخواهم از آن خلعتها بمن
داده شود حضرت فرمود ترک تعزیه پدرم مکن نصرانی گوید چون شب دیگر بخواب رفتم باز همان مجلس را در خواب
دیدم در این اثنا حضرت عیسی پیش من آمد فرمود که محمد مصطفی ترا میخواهد چون پیش آمدم آنحضرت از بغل
گرفت و فرمود یا علی جوان تازه مسلمان را نزد فاطمه ببر دیدم دست مرا گرفت و بعقب پرده برد که صدای فاطمه آمد که
این جوان تازه مسلمان خوش آمد دیدم دستی از عقب پرده در آمد خلعتی و کاغذی برای من داشت فرمود این خلعت
تست که بر حسینم گریه کرده من از خواب بیدار شدم خدمت امام زین العابدین آمدم چون نظر آنحضرت بر من افتاد فرمود
جوان خلعت و کاغذ خود را گرفتی خوشا بحال تو که فاطمه زهرا از تو راضی شد حالا تو هم میخواهی فاطمه زهرا از تو راضی
شود خلعت و براءت دهد بخاطر بیاور کیفیت شب ... که فاطمه زهرا ابن زیارت و عزاداری حسین مینماید
چنانچه مقدس اردبیلی ره از یحیی نقل کرده که گفت من در خدمت جابر بن عبد الله بودم در شب ... بودم تا متفق ...
کربلا فرود آمدیم و زوجه من خدیجه در آن سفر همراه من بود پس خیمه بجهت او برپا نمودم من و جابر در گوشه

نشسته بودیم و میگفتیم که فردا بکربلا وارد میشویم و زیارت آقای مولای خود حضرت امام حسین را و اوایل
تعزیه داری را بجا می آوریم در اثناء این گفتگو بودیم که ناله صدا از خیمه خود خدیجه را شنیدم برخاستم بجانب
وی روانه شدم و چون نزدیک خیمه رسیدم دیدم که خدیجه گریه میکند پیش رفتم دیدم موی سر خود را پریشان نموده
و سر و روی خود را میزند و اشک ماتم باران از دیده میبارد گفتم ای خدیجه این چه حالتست و سبب گریه چیست گفت
ای یحیی بنشین تا بجهة تو نقل کنم چون نشستم گفت الحال فاطمه زهرا را در خواب دیدم که جامه سیاه پوشیده و
موی سر خود را پریشان نموده و چهار هزار حوریه همراه او همه معصومه بودند که داخل صحرای کربلا شدند چون نظر فاطمه بر مرقد
منور فرزند افتاد نوحه و ناله نموده میفرمود ای نور دیده مادر ای غریب مادر ای تشنه لب مادر بفدای حلق بناحق بریده
تو شوم بعد از من این امت بیوفا بر تو رحم نکردند و از جناب جد بزرگوارت محمد مصطفی شرم ننمودند و از پدرت علی مرتضی
آزرم نکردند از ناله و فغان فاطمه زهرا نزدیک شد که ای فرزند ترا با برادر و برادرزادها و فرزندان ابیطالب تشنه شهید
کردند ای فرزند کاش اطفال خردسال ترا بعد از تو که غمخواری نمود ای یحیی بعد از گریه و زاری سرکرده حوریان
که طیبه نام داشت فرمود که ای طیبه برو و شیر تربت پدر بزرگوارم و آنجناب را اعلام نما که فاطمه بر سر قبر فرزندش
حسین آمده است که فردا روز اربعین است میخواهد که تعزیه حسین را بر پا کند و انتظار قدوم مبارک ترا
کشد و بحوری دیگر فرمود برو بنجف اشرف و به حسین بن علی بن ابیطالب را اعلام نما چون آن حوری روانه شد
حضرت فاطمه بهمان نحو سابق خود را بروی قبر امام حسین انداخت گریه میکرد که ناگاه دیدم مرد محاسن سفید
با نهایت حزن و اندوه بسرعت تمام میآید و از متعاقب او مرد دیگری آمد دست بر سر داشت و جوانی سبز پوش از عقب
ایشان در رسید ایشان منقول کردید من از یک حوری پرسیدم که این مرد کیست ایشان کیانند حوری گفت
آن مرد که پیش از همه میآید محمد مصطفی است و آن یکی علی مرتضی است و آن جوان سبز پوش حسن مجتبی است پس
دیدم که حضرت پیغمبر پیش آمدند دیدند که حضرت فاطمه خود را بروی قبر فرزندش انداخته زاری میکند فرمود ای
فاطمه زاری مکن که ساکنان ملاء اعلی را در خروش آوردی حضرت فاطمه از شدت گریه و زاری ملتفت گفتگوی
آنحضرت نبود آنجناب فرمود که یا علی برو به پیش فاطمه و بگوی که برخیز آنحضرت رو به امام حسن کرده و فرمود
که ای نور دیده حسن برو نزد مادرت و بگو که از سر قبر برادرت برخیز و اینقدر زاری مکن پس حضرت امام حسن
پیش آمد و گفت السلام علیک یا مادر منم نور دیده تو حسن ای مادر این جگر من است که هفتاد پاره شده
چرا سر از قبر برادرم بر نمیداری پس جناب فاطمه سر از قبر حسین برداشت و شیشه را از آب در دست داشت فرمود ای فرزند

فدای جگر پاره پاره تو و حلق بناحق بریده برادرت شوم پس شیشه را بدست حضرت امام حسن داد و فرمود
ای فرزند شیشه را نگاه دار که اشک دیده تعزیه داران برادرت حسین است که جمع نموده ام پس حضرت رسول ملکی را
فرمود که برو و ارواح مردان و زنان امت مرا حاضر کن در آن ساعتی شد که پیغمبران حاضر شدند با کمال نور و
ضیاء و خلق دیگر با هودج بسیار آمدند من از حوری پرسیدم که ایشان کیانند حوری گفت اینها که از پیش میآیند ارواح
انبیاءاند و اینها که از متعاقب ایشان میآیند ارواح امت اند و اینها که در هودج اند ارواح زنان امت آمده اند که امروز
در تعزیه حضرت امام حسین فاطمه را یاری و موافقت نمایند پس آن زنان از هودج بیرون آمدند و در برابر
حضرت فاطمه ایستادند و سلام کردند بدور قبر حضرت امام حسین علیه السلام حلقه ماتم زدند
و بتعزیه داری مشغول شدند

مجلس چهل و چهارم

در شفقت موزون پروردگار رحیم چهار نفر از ملایکه را بسه
نفر را بواسطه سید الشهداء علیه السلام و یکی را بواسطه
صلوات بر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله در عالم بالا بجهة چهار نفر
از قبیل ملائکه لغزشی اتفاق افتاد از بلندی افلاک بر پستی خاک افتادند یکی از اینها بواسطه صلوات بر محمد
پروردگار رحیم عفو فرمود و سه نفر را بواسطه حضرت امام حسین از منزلت و نموده باوج سعادت بمقام
قرب خویش رسانید اول روایت که روزی جبرئیل نزد رسول جلیل آمده عرض کرد که امروز در
عرش مشاهده کردم ملکی را که در وقت نزول از آسمان کنار بکوه قاف افتاده و زار زار ناله و گریه
و فریاد میکند چون شنیدم دانستم که محنت زده است که بر آن بلای مبتلا شده از عقب آن ناله رفتم فرشته را
دیدم که پیش از آن او را با عظمت هرچه تمامتر دیده بودم که بر تخت از نور مجلل نشسته و هفتاد هزار فرشته
خدمت او صف زده ایستاده اند و چون نفس میکشید از نفس او ملک خلق میشدند پس او را دیدم بال او شکسته
و بالهای شکسته بر زمین افتاده چون از حال او استفسار نمودم گفت در شب معراج من بر تخت خود نشسته بودم
که حضرت محمد مصطفی بر من گذشت من از برای او تعظیم ننمودم و تکبر نمودم و بجانب او نگاه نکردم بدین بلا
عقوبت گرفتار شدم الحال تو شفیع من شو نزد حضرت ذو الجلال پس من بدرگاه احدیت تضرع بسیار

کردم و شفیع مغفرت او را درخواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که از مغفرت
خطیئه خود را میخواهید بر حبیب من صلوات فرستید تا بمقام قرب خود برگردید پس من صلوات زحال را بال
شکسته بال گفتم او بر جناب شما از روی اخلاص صلوات فرستاد فی الحال بالهای او رویید از برکت صلوات
فرستادن بر جناب شما از لیکن خاک به سلسله افلاک رفت و بمقام خود رسید روایت از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست فرمود که حقتعالی اظهار کرد ولایت امیرالمؤمنین را بر ملائکه و همه ایشان قبول کردند و فطرس ابا
نمود پس حقتعالی بال او را شکست و او را در جزیره انداخت هفتصد سال در آن جزیره عبادت حقتعالی میکرد چون
امام حسین ع متولد شد خداوند عالم جبرئیل را با هفتاد هزار ملک فرستاد به تهنیت و تبریک رسول خدا ص
بولادت آنحضرت پس عبور نمود جبرئیل بفطرس فطرس گفت ای جبرئیل بکجا میروی گفت خداوند عالم مرا فرستاده
است بنبی اکرم محمد ص بمولودی که متولد شده در این شب فطرس گفت مرا با خود ببر و سؤال نما از محمد ص
که دعا نماید بجهت من جبرئیل گفت سوار شو بالای بال من پس فطرس سوار شد بالای بال او و چون جبرئیل بخدمت
حضرت رسول رسید تهنیت و مبارکباد گفت بعد از آن عرض نمود یا رسول الله مبارکباد و فطرس برادر دینی
و سؤال نموده از من که بخدمت شما عرض نمایم که از خداوند عالم بخواهید که بال او را رد کند پس حضرت رسالتمآب
بفطرس فرمود آیا قبول میکنی ولایت امیرالمؤمنین را عرض کرد بلی یا رسول الله پس رسول خدا اظهار فرمودند
بر او ولایت امیرالمؤمنین را و قبول نمود پس رسول خدا فرمود برو نزد گهواره حسین خود را بآن بمال و در
خود را بآنجا بمال بزبان و در بعضی از کتب خود را بقنداقه حسین بمالید رسول خدا دعا میکرد بجهت او
بلی فطرس خود را بقنداقه حسین مالید بمطلب خود رسید تا امام حسین ع قنداقه علی اصغر را او دو که قطره
آبی دهند بمطلب خود نرسید حضرت رسول فرمود پس نگاه میکردم بسوی فطرس که پر میزد بسوی خود از آنجا که
شد این پر بلند میشد تا ملحق به پرو بگر غیر من سبب حیران خواهر فطرس کو تا آشنا باشد بجوان
مظلوم اما از خون کدام زخم او خون پیشانی نورانیش که بسنگ جفا شکستند یا از خون فرق شکافته اش که
دشمن لعین مالک بن یسر ولد الزنا که محاسن مبارکش رنگین شد با خون تر سر شعبه حرمله که بر سینه
خورده اخوه سیم دردائیل که شانزده هزار بال داشت و از میان بال تا بال دیگر ما بین آسمان
و زمین بود پس روزی در خاطر او چیزی گذشت که مناسب جلال و عظمت پروردگار نبود پس حقتعالی بالهای
او را از او گرفت و او را از صف ملائکه بیرون کرد چون در شب جمعه حضرت امام حسین ع متولد شد حقتعالی

وحی کرد بمالک خازن جهنم که آتش جهنم را فرو نشان از اهلش برای کرامت مولودی که متولد شده برای
محمد ص و وحی کرد بسوی خازن بهشت که بیارای بهشت را و خوشبو گردان از برای کرامت مولودی که برای
محمد ص متولد شده است و وحی نمود بسوی حور العین که زینت کنند خود را و بزیارت یکدیگر بروند برای کرامت
مولودی که در دنیا برای محمد صلی الله علیه و آله متولد شده و وحی نمود بملائکه که صفها بر کشید به تسبیح
و تمجید و تحمید و تکبیر برای کرامت مولودی که در دار دنیا برای محمد ص متولد شده و وحی کرد بسوی جبرئیل که نازل
شو بسوی پیغمبر من محمد ص با هزار قبیل ملائکه که هر قبیل هزار هزار ملک باشد و همه بر اسبان ابلق زین و لجام کرده
سوار شوید و بر ایشان قبهها از در و یاقوت نصب کنید با خود ببرید ملائکه روحانیان را پس وقتیکه جبرئیل از آسمان
بزمین میآمد بدردائیل گذشت گفت این چه واقعه است که من امشب در آسمان مشاهده میکنم مگر قیامت برپا شده
است جبرئیل گفت نه و لکن در دار دنیا فرزندی برای محمد ص متولد شده است حقتعالی مرا برای تهنیت او فرستاده
است ملک گفت ترا سوگند میدهم ای جبرئیل بخداوندی که ترا و مرا آفریده است که چون بخدمت آنحضرت برسی سلام مرا
باو برسان و عرض کن او را که بحق این مولود بزرگوار از تو سؤال میکنم از پروردگار خود سؤال کنی که از من خوشنود
گردد و بالهای مرا بر من برگرداند و مرا در مقام خود در صفهای ملائکه جا دهد پس جبرئیل نازل شد بر حضرت و آنحضرت را
تهنیت و تعزیت گفت بعد از آن عرض دردائیل را بآنحضرت رسانید و سبب ابتلای او که او مبتلا گردیده پس حضرت
رسول حضرت امام حسین را بر روی دست گرفت و بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بحق این مولود بر تو پس
فرمود که بلکه بحق تو بر این مولود و بر جد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که اگر حسین را در نزد تو
قدری هست راضی شو از دردائیل پس حقتعالی دعای آنحضرت را مستجاب نمود و آن ملک را امر نمود بالهای او برگردانیدند و
در مقام خود در صفهای ملائکه جا داد و آن ملک در آسمانها با این صفت شناخته میشود و میگویند که آزاد کرده حسین است
چهارم ابو زهرة الرباد عن النبی صلی الله علیه و آله حدیثی که فرمود در وقت تولد حضرت امام
حسین ع ملائکه بر تهنیت و مبارکباد آمده بودند با ایشان ملکی بود و بالهایش شکسته گفتم کیستی
تو ای ملک و قصه تو چه چیز است چرا چنین حالت افتاده عرض کرد یا رسول الله من از جمله ملائکه مقربین
بودم روزی در بدم در آسمان گشاده پس بدنیا نگاه کردم دیدم در زمین شخصی را که دست و پایش افتاده پس
گفتم این چه قدر سزاوار حرمت است بر این حالت ماندن و در زنده گیش خیری و فایده نیست پس هنوز حرکت نکرده
بودم از جای خویش حقتعالی مرا چنین کرد و انداخت در جزیره صحرا لاهوت صد سال است پس ما بینکه ملائکه

برزمین مباشند و مرا مبتلا بجد شما او ودند تا اینکه حسین را شفیع نمایی در درگاه الهی از لغزش من در گذرد
پیغمبر صلعم فرمایند پس من دعا کردم جبرئیل نازل شد گفت یا محمد صلعم پروردگار دعای ترا مستجاب کرده در
خصوص ملک از قنداقه حسین دست را بسایش و ابرو و نزا مسیح کند ملک را پس چنین کردم در همان
ساعت شفا یافت پس بعد از اینکه اعضای ملک درست شد شروع کرد بگریه کردن گفتم ای ملک چرا گریه میکنی
گفت بجهة خود گریه نمیکنم بلکه گریه من بواسطه کسیست که بشارت ولادت و خبر شهادت او را باهل
آسمانها و زمینها دادند پس گفتم که میکشد او را گفت این جبرئیل است او و خبر است بخبر دادن از قاتل او پس گفتم
ای جبرئیل راست است چه این ملک میگوید گفت بلی یا رسول الله گفتم چگونه دانسته است قاتل او را پس
گفت یا رسول الله حق تعالی خلق کرده است این ملک را پیش از تولد حسین علیه السلام بهزار سال و همچنین تقدیر
کرده بعد از شهادت امام حسین مجاور قبر او خواهد بود ثم عرج بال الی السماء عزیز بود شنیدی که بواسطه
دست مبارک امام حسین اعضاء ملک صحیح و سالم شد و باعث عفو لغزش وی گردید پس همین دست
بود که جمیع ملائکه آسمانها ساکنان عرش خدا و تکبیر او دافع همه بلاها و باعث شفای کل امراضها بود پس
دست بود همیشه در سر یتیمان و سایر کسیر بیوه زنان الکه شما او کن بوسه کل اهل زمین چنانکه بر سر
خود سکینه خاتون در وقتی که خواهش نموده از ذوالجناح پایین بیا الی آخره و همین دست بود که برای
انگشتر انگشتش بریده و بچه به بعضی از لباسها ساربان ملعون الی آخره و صاحب چنین دست را بابدن
چاک چاک بر روی خاک دیدند او دوش را ابو سر نیزه الی آخره

مجلس چهل و پنجم

در معجزات امیر مؤمنان در جنگ صفین با معاویة بن ابی سفیان
لعنه الله و فتح نمودن حضرت امام حسین و فرستادن مالک اشتر
ابراهیم را بجنگ بوسیله امیر مؤمنان میان و کشتن ابراهیم را
و کشتن ابراهیم عبدالله زیاد را و خلاص نمودن امام حسین
ابن زیاد را از مجلس امیر مؤمنان و خلعت دادن و ملعون در عوض

چوب بر لب و دندان او میزد و جنگ نمودن جناب عباس
در صفین و پشیمان شدن بر قان حمله کردن امیر مؤمنان با
مالک و بغاثه نمودن آنحضرت و لبیک گفتن و فا هزار نفر
در جواب وی کرد در پیش روی تو کشته میشوم خلاف اسما
و زمین در کتاب مبین خطاب بمؤمنین نموده میفرماید که ای گروه مؤمنین باشید شما انصار و یاوران خدا
پس بمقتضای این کلام همه مؤمنان مامورند بنصرت دین الهی و تایید شریعت ملت جناب رسالتپناهی پس اول
کسی که در اعزاز دین و اعلاء کلمة الله رب العالمین کوشش نمود حیدر کرار ولی کردگار که همه عمر کوشش نمود
فتحها نمود بتیغ آتشبار دمار از روزگار برآورده اکرد و الفقار صاعقه کردار آن شیر پروردگار رنگ خون اسلام
شکم نمیشد چنانچه شفیع انس و جان بزبان معجز بیان فرمودند ضربة علی یوم الخندق بهتر است از عبادة الثقلین
جهان سی جهار غزوه از غزوات آن مولای متقیان با رئیس کفر و طغیان معاویة بن ابی سفیان علیه اللعنة والنیران
بجهة روشنائی چشم محبان و شیعیان که مشتمل بر معجزات آن وصی خاتم پیغمبران است ذکر نمائیم اول عن
صعصعة بن صوحان قال لما عقد علی بن ابیطالب الالویة لاجل حرب صفین اخرج لواء رسول الله ولم
یر ذلک اللواء منذ قبض رسول الله فعقده علی و دعا قیس بن سعد بن عبادة یقول هذا اللواء الذی فدفعه الیه
واجتمعت الانصار و اهل بدر فلما نظروا الی لواء رسول الله بکوا فانشأ قیس بن سعد بن عبادة یقول هذا اللواء الذی
کنا نحف به دون النبی و جبرئیل لنا مدد در جنگ صفین لشکر معاویة ملعون پیش از لشکر امیر مؤمنان و اشریعه
فرات شدند و مانع شدند اصحاب آنحضرت را از آب و معویة ملعون ابو الاعور سلمی را با شش هزار کس موکل بشریعه
فرات کرده بود اصحاب امیر مؤمنان از تشنگی شکایت نمودند مالک اشتر بخدمت آن بزرگوار عرض نمود حضرت
جام از آب طلبید و از لعاب دهن مبارک بر آن بمالید آب از معجزه آنحضرت از جام آب مانند چشمه جوشید
تمام لشکر و دواب ایشان همه سیراب شدند و مشکها را پر کردند باز آب ایشان تمام شده از بی آبی شکایت کردند
حضرت باز ظرف آب طلب نمود انگشت مبارکش را فرو برد بمیان ظرف آب از میان انگشتان مانند چشمه آب جاری شد
تمامی لشکر و دواب ایشان سیراب شدند مشکها را پر کردند و در دوم بار بعد از شکایت جناب طلبی انگشت
مبارک را گذاشت از نوک انگشت تا گذاشت آب جاری شد و سیراب شدند و مشکها را پر کردند بعد از تمام

شد آب شکایت از بی آبی نمودند سوطی در دست داشت تازیانه است یا چوب کوچک که بزرگان در دست
دارند و او را بر سنگ زد مانند معجزهٔ حضرت موسی دوازده چشمه جاری شد لشکر آب برداشتند سیراب
شدند و هم چنین دواب ایشان از عطش شکایت نمودند مالک بخدمت امیر الاجناب عرض نمود انوقت کنار
میان لشکر میگشت کنار اورود و تلی بود حضرت انگشتها فرو برد در آن تل از جای انگشتان چشمه جاری شد همه
لشکر و دواب سیراب شدند و روز دیگر از بی آبی مالک بر آنحضرت عرض نمود بمالک فرمود برو به ابو الاعور بگو که
امیر المؤمنین میگوید از بالای آب برخیز با لشکر برو برادر و معویه مالک رفت به ابو الاعور گفت ابو الاعور
با لشکر برخواسته داخل اردوی معویه شد لشکر امیر مؤمنان آب برداشتند معویه پرسید چرا آمدید ابو الاعور
گفت عمرو عاص آمد گفت شر و نقاص را طلب کن گفت من خبر ندارم معویه گفت دروغ میگوید روز اول راضی نبود
که من ابرابر او لشکر علی بند معویه گفت هر وقت من خالد را فرستادم آب را با لشکر از تشنگی شکایت کردند
مالک را فرستاد فرمود بگو با ابو الاعور که امیر المؤمنین میفرماید از سر آب برخیز مالک به ابو الاعور گفت با
با لشکر برخاسته داخل اردوی معویه شد گفت چرا آمدی گفت خالد آمد گفت پدرم میگوید معویه از خالد
پرسید گفت من خبر ندارم معویه گفت بعد از این بحرف هیچ کس گوش مکن اگر پدر من خودم باشم مگر کسی که
انگشترم را نشان با ورد و فردا شد لشکر تشنه شد مالک بحضرت عرض کرد از اردوی خود دست مبارک انگشتر را
دراز کرده از انگشت معویه انگشترش را بیرون آورد داد بدست مالک نشان برد به ابو الاعور داد او با لشکر برخاسته
داخل اردوی معویه شد گفت باز چرا آمدی گفت خودت انگشتر را فرستاده بودی با من این شهرا دیدی الملعون باز گشت
خود نگاه کرد دید با انگشتر نیست گفت راست گفتی اینها همه از سحر علی است و شش هزار لشکر دیگر نیز به ابو الاعور
منضم کرد مجموع دوازده هزار شد گفت محکم نگاه دار شریعه را روز دیگر امیر مؤمنان حضرت امام حسین را
خواست دست مبارک در گردن او کرده فرمود ای نور دیده برو آب را از لشکر معویه بگیر بعضی گویند چند
نفر همراه خود برداشت بعضی گویند تنها نیزه را در دست گرفته دوازده هزار لشکر معویه بود هشت هزار او را
بجهنم فرستاد و ما بقی گریختند نیزه را در کنار آب بر زمین فرو برده و تکیه به نیزه نمود و لشکر امیر مؤمنان آب را
تصرف کردند **ای عزیزان** در چهار روز عاشورا نیز تکیه به نیزه نمود پس بطرف راست و چپ نگاه
کرد الی آخره لشکر امیر مؤمنان آب برداشتند خود و دواب ایشان سیراب شدند و شجاعت حسینیه در روز صفین
ظاهر شد بعد از آن که خبر فتح حضرت امام حسین به امیر مؤمنان رسید اشک از دیده آنحضرت جاری شد که

سیراب شدن
لشکر معویه

عرض کردند یا امیر المؤمنین چنین فتحی در دست الی آخره **روز نهم از جنگ صفین**
در کربلا در حرب بزوال آفتاب و وقت نماز گذشت حرب هم چنان قائم بود امیر المؤمنین انصار را تحریص
کرده و گفت ای بندگان از جنگ نومید از رحمت حق است اکنون منتظر بهشت باشید جنگ کنید و جهاد بارز پس
مالک اشتر با ابرهیم پسرش که چهارده ساله بود گفت ای پسر میخواهم در پیش روی امیر مؤمنان هنری ظاهر نمایی
یا نه فدا کنی ابرهیم گفت منت دارم پس اسب بر انگیخت و خود را بلشکر شام زد و چند از ایشان بجهنم فرستاد و
سر ایشان را برید و بخدمت امیر المؤمنین آورد حضرت امیر علیه السلام پیشانی او را بوسید فرمود ای پسر تو با
که نخوردی از اعدای ما باز خواهی بلی مقصود امیر مؤمنان بیان کردن جنگهای ابرهیم بود با اهل کوفه و شام پیش
از وقوع آن واقعه که در وقت انتقام با اطمینان قلب خود خواهی نمود خصوصاً از ابن زیاد ولد الزنا اما که هیبت جنگ
نمودن با ملعون ابرهیم با و مقاتله بسیار نمود عاقبت با فرار موصل کشود پس نامه به ابراهیم نوشت که ای پسر
اشتر بگذار خود مغرور مشو و ترک مبارزت کن که پشیمان خواهی شد این نصیحت منست بتو و الامر از تو تا این
دولت سپاه بنی امیه است ابرهیم نامه او را خواند و خندید و گفت این ابله کار را به منبر رسانده و کار را بطمع میکند
اگر تمام عالم از من باشد بهای یک قطرهٔ خون او دهم پس رسول را بی جواب مرخص کرد که برو با آن ملعون بگو که اجل
نزدیک است و ظفر با ماست و بخدای عظیم تا ترا نکشم دست از جهان نکشم چون رسول باز گشت گفت که جواب نامه را نیز
نوشت و سخنان ابراهیم را باز گفت آن ولد الحرام غمگین و ناشاد و بجرب نهان چو صبح شد ابراهیم بر اسب اشهب
سوار شد و شمشیر را از نیام مجرد ساخت و عبید عبید با جنود مردود مانند ظلمت کفر برابر آفتاب ایمان آمد
تا هنگام زوال سر در کرم قتال بودند ساده دست از جنگ کشیدند بعد از آن ملعون زمانی حصین بن نمیر ملعون با دو
هزار سوار از لشکر آمده بود بیرون آمده صف قتال آراستند و رقا بن عازب نیز با اصحاب بن مجر با ان کافر نیز
برخاستند او وده اند که حصین ملعون با ورقا مدتها محاربه نمود و عنقریب هیچیک را بنو و رقا را بجا ملز
آمده که ابن همان کافر است که در روز عاشورا تیرها بجانب سرور مظلومان زده هنگامیکه بابن مجر جز
بروی خاک کربلا نشسته بود و خون از اطراف بدن شریفش میریختند ها که همشیرهٔ بانو رسول ممکنه و او را
پیغمبر بوسه داده و فاطمه زهرا میبوسید الی آخره پس ورقا دست را بالا کرد تیغ بر سر ملعون زد که از خودش
گذشت و بر سر نشست عبید الله الزنا عمر بن ضحاک را با مداد حصین فرستاد و ابرهیم ابو المیمون را بمدد کاری ورقا
فرستاد عبید جنود را فوج فوج میفرستاد و ابرهیم با یاران دسته دسته آنگاه عبید الله الزنا با ابراهیم

خود را بآن دریای پر آشوب انداختند چون اصحاب ابراهیم قلیل و لشکر پسر زیاد بسیار بودند ابراهیم با او را نخود
را بیابان صحرای کربلا می‌انداخت گویا میگفت ای بنات آل رسول بخواطر آورید تنهائی و بیکسی سید الشهداء امام
حسین را که واجبست نجات خود را بفدای او و اصحاب او نمائید **نظم** گمان کنید که صحرای کربلا اینجاست ⁂
امام بیکس و بی یار و اقربا اینجاست ⁂ ستاده بکر و تنها حسین در میدان ⁂ سپاه اهل ستم زا لوا پیاپی
جاست ⁂ اما تمامی لشکر در جستجوی ابن زیاد عبید بودند که ناگاه نظر ابراهیم بسواری افتاد که از دور گذشت
بغایت زشت روی و بوی بد از آن بمشامش رسید بیک ضربت سرش را بدو نیم کرد و از بوی بد یقین کردم که عبید الله زنا
بود او را گذاشت و گذشت چون از کار لشکر کفار فراغت نمود یاران را طلبید همین گفتند که ای امیر از عبید
لعین خبری نداریم که بکجا رفت ابراهیم گفت سواری از من در گذشت روی زشت و بوی بد بود او را کشتم گمان میکنم
و شک ندارم که آن لعین است بروید در میان کشتگان تفحص نمائید تا او را بیابید علامات او را بشناسید تا سر
پوشید در بر داشت آن جراحت است که مشک بر او بسته است بر زین بر رو در افتاده است گفتند
امیر هیچ علامتها است که او را بدانید این علامتها او را از آنجا یافتند ابراهیم گریست و گفت امیر المؤمنین که سر او را
دل بیهمه را از آن کار و دور بر داشت دگر کنار گذاشت قطره اشکی از دنباله چشم مبارک آنحضرت بر آن ریخت
که او بلا تمام زادن او را گرفت و اگر مشک بر آن بست از کنار و کینه بهشت اما الشیعه نام که از اشاعه
چه چیز بود که همیشه در آغوش فاطمه زهرا پرورده شده بود یافت خطا زد و شر سوی بدنامان آن ناپاک چراست با
بحکم عباس و خبر الشام الی آخره ولکن در اینجا مناسبست تفحص از کیفیت نشستن شیعیان امیر المؤمنین که گفته
در زمان خلافت عمر ابن علی لعنة الله علیه لعنه والبران معاویه ملعون از او خواهش نمود که حکومت بصره را
بعبید زیاد واگذار و او قبول کرد تا بعد از ابی بکر عثمان از ابو اسفل رسانید مولای متقیان در سر سلطنت
و خلافت نشست همه حکام او را معزول نمود از آنجمله نامه بسوی او نوشت که ترا معزول کردم ابن زیاد بعضی از معاندین
او را داشتند عمل بمنتهی نامه امیر المؤمنین نمود جواب داد ابن امیر المؤمنین محمد حنفیه را با جمعی بسوی فرستاد
ملعون را دستگیر کرده آوردند حضرت امر کرده او را بمحابس انداختند آن ملعون هفت ماه در زندان ماند تا اینکه
کسانی باطنی بروز کرده ظاهر نیز غیبت نوشته و سرش را زود ناخن‌ها دراز شد الی وقتیکه امام از زندان
بار آورد گفتند عجز و الحاح کرده چاره ندارم بکن گفتند چاره نمیدانم مگر اینکه ترا از زنجیر بیاورم بد زندان و نیکه
امیر المؤمنین از در زندان عبور کرد استغاثه نما شاید بفریاد تو رسد تخلاص نماید چنین کرد از زنجیر شکو نمود

ورود فاد در زندان وقت نزدیک آنحضرت بسمع آن ظالم استغاثه نمود المستغاث بک یا علی بفریاد من برس حضرت
التفات نفرموده گذشتند ها بون شد بار دیگر نیز همان گفت در وقت گذشتن حسن بن علی ع استغاثه کن بر پسرش
شوی جناب امام حسن ع نیز التفات نفرموده گذشت گفت فکر دیگر کن زندانبان گفت در وقت عبور جناب امام حسین ع
او را بمادرش سوگند بده هر کس او را بعصمت مادرش قسم دهد هر حاجت داشته باشد روا میکند چون
وقت عبور حضرت امام حسین ع شد باز از زنجیر او گرفته بود در زندان او آن ظالم فریاد کرد یا حسین بفریادم
برس حضرت التفات نموده گفت یا حسین ترا بعصمت مادرت فاطمه قسم میدهم پس حضرت بسمت آن
ظالم التفات نمود و عرض کرد یا حسین در حق بلدت شفاعت نما شاید مرا عفو فرماید از جد بزرگوارت
شوم پس حضرت امام حسین علیه السلام قبول نموده آمد بحضور پدر بزرگوار آنحضرت در بالای منبر
مسجد ایستاده در برابر منبر معلوم است شخصی کوچک از بزرگ خاندان بخواهد گردن کج میکند و در
برابر او بماند ایستاده امیر المؤمنین التفات فرموده فرمودند ای نور دیده چه مطلب داری عرض کرد میخواهم عبید الله را
مرخص فرموده ببخشی امیر المؤمنین ع نگاه بصورت امام حسین ع کرده فرمودند ای نور دیده از وساطت شفیع
بگذر پسر اختیار داری از دید تمنا امیر المؤمنین ع جاری شد حضرت امام حسین ع عرض کرد ای پدر
بزرگوار اطاعت شما لازم است و لکن مرا بعصمت مادرم قسم داده گریه حضرت امیر المؤمنین ع زیاده
شد فرمودند او را ببخشیدم آنحضرت بدر زندان آمده امر فرمود که زنجیر او را برداشتند و او را در حمام نمود
فرمودند بدنش را کیسه کشیده پاک نمایند سرش را تراشیدند تا خن‌هایش را گرفتند بعد بکدست خلعت فاخر
ملوکانه از برای آن شقی بحمام فرستاد و آن ظالم لباسها را پوشید حضرت امام حسین ع امر کرد
دستش را بوسید عرض کرد یا حسین در حق من کرد آنچه تو بر من میکنی
حالا از خجالت تو امیدوار گردیدم کرد که آب فرات را بر روی او و عیال شهید بستی در عوض حمام و کیسه آن ظالم بعمر سعد
نوشت بعد از کشتن اسب بر بالای جسد او بتازند و بدن شریف او را پایمال سم اسبان نمایند آن ظالم چنین کرد و
عوض لباس فاخر لباسهای بدنش را غارت کردند و بعوض سر تراشیدن آن ظالم امر نمود سر او را بر نیزه زدند و بر طبق
گذارند و نزد او را حاضر کردند پرده کیان سرادق عصمت و عفت فرزندان حضرت رسالت را بر
دوش اسیران با غل و زنجیر بمجلس آن ملعون بردند و نظر آن لعین بآن سر منور افتاد و بروایت
مجلسی اظهار فرح و شادی نمود چوبی در دست نحس داشت بر لب و دندان مبارک سید الشهداء آشنا

منبهج شد و میگفت چه خوب بسیار خوش لب و دندان بوده است در آنوقت زید بن ارقم که مردی پیر و از صحابهٔ رسول خدا
در مجلس آن الشقی نشسته بود چون این جسارت را از آن ظالم شقی ملاحظه نمود که آن مردود چوب بر ثنایای آن
بزرگوار میزند گفت ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین فوالله الذی لا اله غیره لقد رایت شفتی رسول
الله علیهما ما لا احصیه یقبلهما ای یزید بردار چوب را از این دو لب مبارک که قسم بخداوندیکه نیست معبودی بحق
غیر از او که دیدم بسیار که نمیتوانم احصا نمود دو لب حضرت رسالتپناه بر این دو لب که میبوسید آنها را
ثم انتحب باکیا یعنی پس زید بسیار با گریه بلند گریه کرد کافر عنید گفت ابکی الله عینیک اتبکی لفتح الله ولولا
انک شیخ خرفت خدا دو چشم ترا بگریاند آیا گریه میکنی از برای فتح خدا اگر نبود که تو مرد پیر هستی که خرافت ترا دریافته
است عقلت رفته است هر آینه ترا گردن میزدم پس زید بن ارقم از نزد آن سگ بیدین برخاست و خطاب نمود
نمود ایها الناس شما بعد از امروز از جملهٔ بندگان خواهید بود کشتید فرزند فاطمهٔ زهرا را و بزرگ امیر نمودید پسر
مرجانه را بخدا سوگند البته بکشد خواهد او و بدکاران شما را و مطیع خود خواهد نمود اشرار شما را پس دور باد
از کسیکه راضی شود بمذلت و عار **سیم روز جنگ صفین** بعد از اینکه لشکر کفر و اسلام مقابل
یکدیگر ایستادند امیر مؤمنان فرمود امروز تا من اذن ندهم هیچکس قدم بمیدان قتال نگذارد لشکر همه فرمان نمودند
منتظر فرمان حضرت کرار بودند بعد دیدند جوانی بالا بلند در سن پانزده یا هفده که آثار هیبت و رعب از جوانان
بر قلب لشکر معویه افتاد که کسی جرأت نمیکرد بمیدان آن جوان اقدام کند ملعونی بود در لشکر معویه او را ابو شعثا
میگفتند معویه او را طلب کرد و گفت که شر این جوان را از من دفع نما و مرا از قید او برهان گفت ای معویه مرا بمقابل
ده هزار سوار احتساب میکنند میخواهی مرا در میان لشکر شام رسوا نمائی چونکه خواهش تو دفع این جوان است
من هفت پسر دارم هر یکی را در عالم نظیری نیست یکی را میفرستم سر او را برای تو بیاورد آن ظالم آمد اسب
را بسوی پسر بزرگ راند و او را روانه میدان نمود آن ملعون همینکه نزدیک آن جوان رسید که دست بر آن
جوان دست دراز کرد او را از خانهٔ زین ربوده بر زمین زد چنان بر زمینش زد که صدای استخوان از هم در لشکر بلند
شد تا اینکه بترتیب تا هفت پسر را بجهنم فرستاد آن ظالم لا ابتر مانده آهنگ جنگ کرد مانند خرس تیر خورده
در مقابل آن جوان آمد گفت ای جوان هفت پسر مرا کشتی بجهت آنها نظیر نداشت پس شروع بجدال نمودند تا اینکه هفت
نیزه ها بدل شد بعد آن ملعون غضبناک نیزه را انداخت دست بقبضهٔ شمشیر کرد پس آن جوان پیش دستی
کرده چنان شمشیر بر کمرش زد که مانند خیار دو نیمه گردید دیگر کسی جرأت نکرد بمبارزت آن جوان برود بعد

امیرمؤمنان

امیر مؤمنان صدا زد او را برگردانید همینکه نقاب را برداشت دیدند ماه بنی هاشم جناب عباس است غرض
من در روز عاشورا همینکه تشنگی اطفال را ملاحظه نمود دیگر طاقت نیاورد مشک را بدوش انداخت و نهر را
درست کردند و بجانب فرات رفت چهار صد نفر را بجهنم فرستاد تا اینکه داخل شریعهٔ فرات شد الی آخره و در کتاب
مخزن و بعضی از کتب معتبره مسطور است که در جنگ صفین از لشکر معویه برقان بن بلال که شجاعت تمام
داشت و حضرت رسول خدا ص را ملاقات نموده بود و در ایام عمر بن الخطاب برای جهاد و توجه بشام
نهاده بود همانجا متوطن شده بود هنگام جنگ صفین اکره و مبارز طلبید حضرت امام حسین از والد ماجد خود رخصت
طلبید آنحضرت قبول نمود برادرانش گریان شدند امیر مؤمنان ایشان را دعا کرده تسلی داد جناب امام حسین ع
پیش برقان رسید برقان پرسید تو کیستی که بجنگ من آمدی حضرت حسب و نسب و نام خود را بیان نمود برقان
همینکه آنحضرت را شناخت عرض کرد یابن رسول الله اکراما و احتشاما از تو روح پر کرده کستاخانه بشما
نگاه میکنم چه جای آنکه بخاطرم نمایم حال آنکه بارها دیده ام که رسول خدا ص بر لب و دندان تو بوسه داد حضرت
فرمود پس چرا مرا اینچنین مبتلا نمودی جواب معاویه را برای آخرت امیمنم برقان گفت از امیر المؤمنین مسئلت نما تا آنکه
از جرایم ما عفو فرمایند آنجناب قبول نمود او را بتقبیل رکاب سعادت انتساب بزرگوارش سرافراز ساخته
بجانب امیر مؤمنان از لاحقا برقان که شد فرمود **عزیز من** شنیدم بعد اینکه آنحضرت حسب و نسب خود را
بیان کرد برقان عرض کرد یابن رسول الله اگر اعضای تو را زخم و تیره کرده کستاخانه بشما نگاه میکنم اما از
ظلم اهل کوفه و شام در روز عاشورا همین بزرگوار در مقام اتمام حجت فرمود شما را بخدا قسم میدهم که آیا شنیده اید
فریاد کردند که تو اسکو میشنا سیم تو پسر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند دختر او الی آخره
چهارم روز جنگ صفین امیر مؤمنان لشکر را ترتیب داد بعد از آن قنبر را خواست فرمود
برو بر میمنهٔ لشکر بگو بعبدالله بن جعفر و بنی هاشم و محمد حنفیه وقتیکه من حمله کردم بر لشکر معویه با من حمله
کنید و فرمود بکمیل ابن زیاد بگو و بسلیمان بن صرد بر میمنهٔ لشکر باشند و فرستاد با صحابه میسره و اهل آنها چنین
امر فرمود پس از آن پیش افتاد و لشکر انتظار حملهٔ آنحضرت را میبردند پس شروع بجدال نمودند بیکدفعه
اول با نیزه ها تا اینکه تمام شد بعد از آن با نیزه و آنها نیز شکسته پس با شمشیر و عمود مانند سیل جاری
شد و در وقت آفتاب گرفت تا شب جنگ نمودند و شب را نیز بروز رسانیدند و مقتولین آنحضرت پانصد و نهصد
بیست نفر بودند و نشان آنها آن بود که وقتیکه آنحضرت شمشیر بکسی میزد تکبیر میگفت و تخلف

همینکه ضربت شمشیرش را امر اسیر و تواریخ اتفاق کرده اند بر اینکه هرکه در دنیا دید نشد رئیس قوم با
سلطانی که در غزوه با دشمن خویش کشته باشد مثل اینکه امیرالمؤمنین ع در این شب و روز کشته آه آه معلوم است
اهل تواریخ نرسیده است جهان فرزند مظلوم امیرالمؤمنین ع در روز عاشورا که با دست خود از کفار و فجار
اهل کوفه و شام هزار هزار بجهنم میفرستاد چه در روز بود به میمنه نگاه میکرد کسی را نمیدید و بمیسره نظر مینمود
مصیبتی بنظرش میامد که جگرش از بدن پاره پاره اصحاب و برادران و فرزندان و صدای العطش اطفال و اضطراب
عیال و خواهران لب تشنه و شکم گرسنه و از زخمها خونچکان الی آخره و در روایت وارد شده که امیر مؤمنان
بمالک اشتر فرمود نیکو کسی با من باشد و نه با تو پس من حمله میکنم بمیمنه لشکر و تو حمله کن بمیسره و در میمنه لشکر
معویه ده هزار سواره بود پس حمله آورد امیرالمؤمنین ع اهل میمنه را شکست داده گریختند و مالک اشتر مانند
کرگدن که بگله گوسفند در آورد لشکر همه بعقب باز گشتند و روایت کرده وزراء امیرالمؤمنین ع در صفین که در مقابل
لشکر ایشان ندا فرمود هل من معین پس در جواب آنحضرت دوازده هزار مرد عرض کردند لبیک یا امیرالمؤمنین جان
خود را در راه تو فدا میکنیم و در پیش روی تو کشته میشویم پس مجموع غلاف شمشیرها را شکستند شروع بجدال نمودند
آه آه بعد جوانان فرزند غریب مظلوم امیرالمؤمنین ع در روز عاشورا فریاد کرد ندا نمود هل من معین یعیننا و
من ناصر ینصرنا کویا سه نفر از خیمه ها جواب دادند لبیک یکی در بعضی از کتب مراثی چنین نوشته اند که طفل
صغیر امام مظلوم بکسر علی اصغر بود همینکه استغاثه پدر بزرگوارش را شنید از گهواره خویش را بر زمین
انداخت شروع کرد بجانب میدان حرکت کردن دوم بیمار کربلا بود نیزه برداشته افتان و خیزان بجانب میدان الی آخره
ستم طفل یتیم برادرش عبدالله بود الی آخره

مجلس چهل و ششم

زنده نمودن پسر پادشاهی را خدای عالمیان بدعای شمعون و رسولان و زنده شدن پسر پادشاهی بدعای حسن مجتبی و زنده نمودن امیرمؤمنان پسر پادشاهی را باهیقانش و زنده شدن پسر پادشاه خراسان بدعای خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم

بدانکه جهانگیر شاهزاده را بعد از مردن پرورده کار قادر متعال بواسطه چهار نفر از مقربین درگاه خود

دوباره بعد از مردن بخشیده زنده نمود **اول بدعای شمعون** وصی حضرت عیسی ع پسر پادشاهی را زنده
نمود و کیفیت او بر سبیل اجمال آنست که حضرت عیسی ع دو نفر رسول بشهر انطاکیه فرستاد از حواریان یوحنا
و یونس تا خلق را بخدا دعوت کنند ایشان بان شهر رفتند خبر ایشان فاش شد و بیماران ببرکت دعای ایشان
صحت یافت و پادشاه آن شهر از ایشان خبر یافته فرمود تا ایشان را در زندان محبوس ساختند حضرت عیسی
شمعون الصفا را فرستاد او بشهر در آمد با خواص ملک آشنائی آغاز کرد بدین سبب مقرب پادشاه شد
بی مشورت او هیچ امر اقدام نمینمود روزی از پادشاه پرسید که شنیده ام که دو مرد را حبس کرده بجهة آنکه
دعوی دینی دیگر میکنند گفت آری شمعون گفت بفرما تا ایشان را حاضر کنند که گفتار ایشان عجیب است
پس ملک بحضور ایشان امر کرد چون ایشان شمعون را دیدند خوشحال شدند شمعون از ایشان پرسید که شما چه
کسید گفتند ما رسولان رسول خدائیم شمعون گفت بچه کار آمده اید گفتند که ما آمده ایم ملک و قوم او را از
عبادت بتان باز داریم و بعبادت کسیکه آفریدگار آسمان و زمین است ترغیب کنیم گفت هیچ حجتی دارید
گفتند بلی اکمه و ابرص را شفا میدهیم و مادرزاد را و جمیع بیماران را بفرمان خدا به میکنیم ملک فرمود تا کوری
مادرزاد را حاضر ساختند که چشم او مسح و پیشانی بود ایشان فرمود که خدای خود را بکوئید تا این کور را بینا
سازد ایشان دعا کردند بینا شد ملک متحیر شد شمعون گفت ملک ما نیز از این خدایان که خواهیم تا
ایشان نیز این کار کنند ملک گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان هیچ چیز قدرت ندارند شمعون گفت
بجوانان خدای شما دیگر چه توانائی کرد گفتند خدای ما مرده را زنده گرداند گفت اگر خدای شما این کار
کند ما همه بوی ایمان آوریم در حدیث وارد شده که پسر پادشاه مرده بود او را دفن کرده بود شمعون
دعا کرد و ایشان رسولان به تبعیت شمعون از خدا درخواستند پسر فی الحال زنده شد برخواست و خاک
بر سر میریخت میگفت بد ملک چون او را پرسید گفت ای فرزند حال تو چیست گفت من در حال مرده بودم و مرده
دیدم که زنده کرد مرا از خدا درخواستند ملک گفت اگر آنها را ببینی خواهی شناخت گفت آری
پس امر کرد تا همه مردم بصحرا آمدند و چنین کرد که یکی از رسولان بیشتر میاید و بعد از آن که خلق بسیار
آمده باشند یکی دیگر بیاید چنین کرد پس رسولان آمد پسر گفت یکی این است و بعد از آن دیگری بطریق
آمد و زود رسید گفت یکی دیگر این است این سخن در ملک اثر کرد با قوم خود ایمان آوردند پس پسر
پادشاه بدعای آن سه بزرگوار زنده شد اما ثانی صحیح است دعای ایشان از این بود الهی بحق محمد و آل

طیبین و بعلت اینکه دعا هیچ دعا کننده مقرون باجابت نمیشود تا اسماء مقدسه محمد و آل طاهرین
و بان منضم نشود بلکه معجزهای حضرت عیسی بسبب اسماء مقدسه خمسه النجبا بود باسمائهم احی
الموتی ابن مریم وابرء فیهم اکمها غیره یعنی بسبب اسماء منوره ایشان زنده مینمود عیسی بن مریم
استخوانهای پوسیده را و بسبب اسماء ایشان بینا مینمود کور مادر زاد را در اینصورت حاجتی که متوسل با
یشان شد و ایشانرا بدرگاه خداوند رؤف و مهربان شفیع آورد حاجتش و استدعاهائی که باسم مبارک
حسین رسید باسم مبارک الشهید المظلوم را بر زبان جاری نمود حاجتش برآورده و مسئولش بدرجه قبول
رسید همین حسین با انقدر و منزلت در کربلا در روز عاشورا در صحرای کربلا در برابر لشکر کوفه
یکه و تنها ایستاده رو بعمر سعد کرد که ای عمر سعد حالا که کار من باینجا رسیده اطفال و اهل بیتم واگذار
در مبارزه جزاخرتک فی ثلاث خصال **روایت از سید** علی بن نعمة الله نقلکرده اند که پادشاهی
از پادشاهان صین را دختر جمیله بی نظیری بود که بسیار دوست میداشت و وزیر پادشاهرا پسری
قابلی بود در غایت حسن و جمال بود پادشاه آن پسررا نیز زیاد دوست میداشت و دختر و پسر با یکدیگر
عشق بهم رسانیدند سلطان بعد از اطلاع از امر ایشان هر دو را بقتل رسانید پس از آن نادم شده
علماء و اعیان دولت تدبیر علاج از اطبا کردند بغیر از جناب امام حسن بن علی ع که در مدینه است
احدی را قدرت احیاء اموات نیست و از اینجا تا آنجا شش ماه راه هست پادشاه بغایت شاد شد پادشاه
بشخصی حکم کرد که اگر تا مدت یکماه انداد خواهی بینا و امام سفینه سیاهرا حاضر نکنی ترا خواهم کشت
آن بیچاره از شهر بیرون آمد وضو ساخته و بسجده افتاد و در تضرع و زاری بود که آنجناب حاضر شده بپای
مبارک اشاره فرمود که برخیز و اشاره حضرت فرمود آن شخص سر از سجده برداشت حضرت را دید عرض کرد فدایت
شوم تو کیستی فرمود حسن بن علی ع آن شخص کشته پادشاه را خبر داد بغایت فرحناک شده بعد
زیارت آنجناب جسد دختر و پسر را زنده کرد اینکه با یکدیگر تزویج نمود عروسی کردند غصه بشادی
بدل کردید آه آه کاش جناب امام حسن ع در کربلا در عروسی پسر خود قاسم حاضر میشد الی آخره
سیم نقلکرده اند پادشاه چین پسری داشت از برای پسرش دختر پادشاه ختا را خواست
کاری نموده وقت آنشد که عروسی کنند پادشاه نوشت که پسرترا بفرست بنا به عروسی کرده زنشرا
برداد و ببرد پس پادشاه چین پسرشرا با امرا و جوانان خوش سیما روانه نمود بکشتی پر از جواهر و در

معجزه زنده کردن امام حسن پسر پادشاه صین را

عروسی نمودن قاسم پسر پادشاه چین

کشتی قرار کرفتند و روانه شدند تا اینکه در شهر ختا عروسی نمایند از قضا آسمان در میان دریا رسیدند دریا
طوفانی شد کشتیها با آدمها همه غرق شدند و مدتی کذشت از برای پادشاه خبری نرسید بعد چهار سال خبر
بپادشاه رسید که پسرش با همه رفقا غرق شده اند و پادشاه آنقدر گریه کرد تا اینکه چشمهایش کور شد
وزیری داشت روزی بعرض پادشاه رسانید که میگویند در مدینه پیغمبری مبعوث شده وصی دارد علی بن ابیطالب ع که حلال
مشکلات است برو بهم خدمت او شاید که مشکل ترا حل کند پادشاه گفت مشکل من چگونه حل میشود و حال
آنکه پسر من هفت سال است مرده است مجملاً پادشاه اراده سفر کرد با چهل هزار لشکر سواره و رجاله و
مدینه روانه شدند ناگاه جبرئیل نازل کشت کیفیت را بعرض پیغمبر رسانید گفت خداوند عالم میفرماید که علی
را روانه نما تا مشکل او را حل نماید بعد از زمانی اصحاب سیاهی لشکر و کثرت غبار را ملاحظه نمودند بخدمت آنحضرت
عرض کردند که لشکر بر سر ما میاید فرمود که لشکر دشمن نیستند قبیله رسیدند پادشاه احوالات خود را به
پیغمبر خدا ص عرض نمودند رسول خدا ص امیر المؤمنین علیه السلم را طلبید فرمود برو در کنار دریای چین پسر اینرا
زنده نما و بدستش ده این سپاه را پس منافقان ابن راشد مانند عمر ابو بکر عثمان با یکدیگر میگفتند پس حضرت
دلدل را طلبید امیر المؤمنین سوار شد طی بچین خواهد رفت و پسر او را زنده خواهد کرد عثمان گفت چو
شده بود در دریا غرق شده بشوره بر نمیکردد پس حضرت دلدل را طلبید امیر مؤمنان سوار شد همراه لشکر که منکه
از مدینه بیرون آمد برای اطراف لشکر خطی کشید فرمود چشمها بهم بگذارید ایشان عرض کردند چگونه چشم بهم
بگذاریم چند ماهه راه هست چشم بهم گذاردند باز نمودند دیدند همان قطعه زمین را برداشته مانند بساط
سلیمانی در کنار دریای چین رسانید جناب سلمان میگوید پیغمبر خدا ص با اصحاب بالای بام
تشریف بردند که تماشا کنند که علی ع چه میسازند میکند پسر پادشاه را امیر مؤمنان بکنار دریا رسید ماهیان
دریا را صدا زد همه لبیک گویان سر از آب بیرون کرده حضرت فرمودند پسر پادشاه را کدام یک خورده اید
کفتند ما جز و نخورده ایم یک ماهی که از همه بزرگتر بود سر از آب بیرون نمود عرض کرد یا امیر المؤمنین پسر
پادشاه را هفت سال است که نهنگ خورده است امیر مؤمنان ع فرمود بگوید به ببینند هیچ جزئی از اجزاء او
پیدا میشود آید کرده ماهیها سرها فرو برده کو دیدند بعد از زمانی عرض کردند چیزی پیدا نیست پس آن
جناب فرمودند در فلان جای دریا سنگی هست در زیر آن سنگ یک بند انگشت او افتاده او را بیرون بیاورید
رفتند آن بند انگشت را بیرون آوردند بعد از آن اصحاب دیدند که حضرت ردای مبارکش را بر سر کشید

زنده کردن امیر المؤمنین پسر پادشاه چین را

دو رکعت نماز کذارد و رو به آسمان دعا نمود که تا در عالی الاطلاق از همان بند انکشت پسر پادشاه را زنده نمود

پس از این همه زحمت که بود بخدمت حضرت سلام نمود و امیر مؤمنان فرمود ای جوان عمر ای پدرت برو و بولایت خود و جوان انطرف

انطرف نکاه کرد عرض کرد یا امیر المؤمنین من بجه رو بولایت بروم امروز که از ولایت بیرون آمدم همراه نفر

خوانم بسیار همراه داشتم حالا تنها بروم با علی عزت شدنم بلی یا حضرت امیر المؤمنین دست مبارک را

برآب دریا فرو برده بعد از زمانی دید بلند که کشتی که سه انکشت بود که بند شده بیرون آورده و همان جوانان

نیز زنده نموده همه را روانه نمود ای عزاداران شنیده که پسر پادشاه عرض کرد یا علی بلی با عزت شدم

همراهت بجه رو بولایت بروم حالا بیچاره زینب از کربلا می خواهد بمدینه بر کردد بعد از اسیر قبر برادر

را وداع نموده بجه رو بمدینه آید و قتیکه سید بکربلا ماندند امام حسین برادر و علی اکبر و قاسم و عباس

یار و انصار همه الا اطراف نکاه میکند غیر از علیل بیمار از جوانان مثل او کسی نمانده الی آخره فمانا جنة

ام کلثوم خطاب بمدینه نموده میفرمود شعر مدینة جدنا لا تقبلینا فبا لحسرات والاحزان

جئنا ای مدینه جد ما ما را قبول مکن که ما با دل پر حسرت و اندوه آمدیم الا فاخبر رسول الله

عنا فانا قد فجعنا فی اخینا ای مدینه جد ما رسول خدا را خبر ده که ما بمصیبت برادرم حسین کرفتار

شده ایم پس مادر خود فاطمه خطاب کرد افاطم لو رأیتنا سهاری ومن سهر اللیالی قد عمینا ای

مادر مهربان کاش میدیدی ما را که شبهای خوابیدیم و به بیداری بسر می بردیم و از بیداری شبها کور شدیم

فلو دامت حیاتک لم تزالی الی یوم القیامة تند بینا ای فاطمه اکر همیشه زنده بودی تا قیامت

بر احوال ما نوحه میکردی چهارم منقولست که در زمان رسول خدا پادشاه مسلمانان

در حوالی خراسان بود و یک پسر داشت چون مریض شد و مشرف بهلاک شد به پسر خود وصیت نمود که

من ده بدره زر که دو هر بدره هزار مثقال شرعی طلا است بتو بدهم که چون من فوت شدم از آنحضرت رسول

برسانی و بلی بدره دیگر که در آن هزار مثقال شرعی طلا است دیکر بدو داد و کفت این بدره را بکسی ده که ترا دلالت کند

به آنحضرت چون پادشاه فوت شد پسر بعد از مراسم تعزیه داری روزها را برداشت و بر شتر راهوار سوار

شد و برفت بجانب مدینه روانه شد چون بمدینه رسید از رو عبد الله ... بیرون شهر ... فرود

آمد و بکنار آبی دست و روی خود را شست و ساعتی ما نشست و تفحص کسی بود که از و سراغ پیغمبر را کرد

پس شتر خود را رها کرد ... که از نخلستان بیرون رفت سر کشیده دید که مکانی نشسته اند و سیر یکی جوان است

سلام کرد و خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید و کفت هر که مرا دلالت بر آنحضرت کند

بدره زری با و خواهم داد از قضا آن سه تن از یهودان و از دشمنان رسول خدا بودند چون اسم بدره

زر را شنیدند کفتند البته بار این شتر از دنانیر میباشد پس قصد قتل آن جوان کردند چون سوار شتر

بود کفتند ای جوان پیغمبر در روز عید است و پیغمبر با جمعی نماز عید به صحرا رفته است یک میاید تو از

مرکب فرود آی تا آنحضرت با نجا آید ملاقات او بسهولت بالاتفاق بمدینه روی پس آن جوان از شتر بزیر آمد

در نزد ایشان قرار کرفت پس بسبب آنکه خوابش برد آن سه یهودی بار شتر را کشودند و بدره ها را زر را

برداشتند بعد شتر را نمودند با خود که این زر را بکاشی قصه ما خواهد نمود باید او را کشت تا این راز فاش

نکردد پس آن ملعون یکی از ایشان با تیغ برکشید سر آن جوان را از بدنش جدا نمود چون شتر وی بحالت تنها نمود

از جای خود برخاست و آغاز ناله و ندبه نمود و سر بصحرا نهاد صاحب خود را نکین نموده نالان و خروشان و فریاد

کنان بجانب صحرا شتافت از اتفاقات آن جوان شتر خود را بود بهمانی افتاد که رسول خدا در آن مکان مشغول

بنماز عید بود و نماز را با تمام رسانید عزم بر کشتن داشتند که ناله و خروش آن شتر بکوش ایشان رسید چون

متوجه شدند دیدند که از دور شتر خود آلوده با خروش و ناله میاید چون با آنحضرت رسید سر خود را بقدم مبارک

آنجناب نهاد و بزمین میزد طلب داد خواهی خود را مینمود نظر بذو الجناح که بال و کاکل خود را بخون میمالید

رنکین نمود فریاد میکرد که بیت داد خواه من از این ظالمان بخواهد هیچکس بفریادی نرسید و بخیمها نیامد

الی آخره پس رسول خدا فرمود که این شتر را حکایتی است و تظلمی است و باید بمکانی که میرود رفت تا کیفیت

امر معلوم شود پس آن شتر برخاست و پیش پیش میرفت و حضرت با اصحابش در عقب او میرفتند تا اینکه

آن شتر آمد بر سر کشته صاحب خود پسر پادشاه چون حضرت رسول کشته آن جوان را دیدند سه نفر یهود را

ملاحظه نمود که بحسابها مشغول اند از ثلث بجناب امیر نمود فرمود یا علی اینها میبینی که این یهودان

بیدین چه ظلم و بیداد بهم بستند این شتر نموده اند پس امر نمود که آن یهود را کرفتند بخدمت آنحضرت آوردند

آنحضرت احوال قاتل آن جوان را از ایشان پرسید چون حال انکار نمودند عرض کردند یا رسول الله ما امروز دیدیم شب

با اسلحه بخانه ما در آمد و نقدینه که داشتیم بسرقت برد چون نیز او را شناختیم امروز مطلع شدیم بجستجو

در طلب اموال مسروقه خود تفحص نمودیم او را در دست این کشته یافتیم خواستیم اموال را بکیریم او تیغ بر

روی ما کشید بقصد هلاک ما پس ما او را دفع نمودیم چون حضرت این سخن را از ایشان شنید

مجلس چهل و ششم

فرو رفت که در این حال جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که سر
این مقتول را از این شتر جوان الود بپرس تا حقیقت و کربلا اصحاب معلوم شود پس آنحضرت متوجه آن شتر کردید
و فرمود بکو بامر الله که این جوان مقتول را پس آن شتر بامر خداوند عالم بنطق آمد عرض کرد یا رسول
الله این جوان پسر پادشاه خراسانست تمام قصه را نقل کرد تا منتهی شد بقاتلان او آن یهودان انکار
نمودند و گفتند این سحر است که شتر میکند پس حق تعالی وحی نمود بآنحضرت که از خدا طلب نما که این مقتول را زنده
نماید پس آنحضرت عمامه خود را از سر مبارکش برداشت و عرض کرد که الهی و اسئلک بالسموات العلی والارضین
السفلی و بعرشک الاعظم و بالکرسی واللوح والقلم والشمس والقمر والجنة والنار احی هذا الشاب
المقتول حتی یخبر بما جری علیه خداوندا ترا قسم میدهم باسمانها و زمینها و بعرش اعظمت و بکرسی و
لوح و قلم و آفتاب و ماه و بهشت و دوزخ که زنده کردان این جوان مقتول را تا خبر دهد بما از آنچه بر او
وارد آمده است پس هاتفی ندا داد که یا محمد صلعم امر بزرگست و شفیعان قلیل اند پس زیاد نما انبیا را پس آن
حضرت دست خود را بلند نمود بسوی آسمان و فرمود الهی ترا قسم میدهم بحق آدم و نوح و هرمن
ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و زکریا و صالح و شعیب و هود و یونس و ادریس و شیث و
موسی و عیسی و داود و سلیمان و دانیال و عزیر و هارون که زنده نما این جوان را تا امر او ظاهر گردد
پس حق تعالی وحی کرد بآنحضرت که یا محمد صلعم تا اسماء مقدسه خود را و آل طاهرین خود بر این اسماء منضم ننمائی
شود باجابت نخواهد رسید پس آنحضرت دستهای خود را بلند کرد یا خالق الاشیاء و محیی الاموات بلند نمود
و بخواص اصحاب خود فرمود که شما بدعای من آمین بگوئید پس آنحضرت عرض نمود یا رب العالمین ترا قسم
میدهم بانبیاء عظام و ملئکه کرام و بحق محمد و انت المحمود و بحق علی و انت الاعلی و بحق فاطمه و انت
فاطر السموات والارض و بحق الحسن و انت المحسن و بحق الحسین و انت ذوالاحسان که احسان
نمائی باین جوان باینکه زنده نمائی او را تا انتقام بکشد از قاتل خود همینکه ذکر حضرت امام حسین ع
تمام شد آن جوان بامر خداوند عالم زنده شد و چشمهای خود کشود پس آنحضرت بسجده در آمد و بعد سر مبارک
خود را از سجده برداشت و فرمود ای جوان شرح ما بیان کن که تو کیستی و از کدام ولایتی و چه بر سر تو آمد پس آن
جوان عرض کرد بدرستیکه از مردم خراسانم و پسر پادشاهم پس جمیع قصه خود را بیان نمود تا اینکه منتهی شد بجوانید
او بود این سه نفر یهودی و کشتن ایشان او را بجهت اخذ اموال او پس آنحضرت اموال را از ایشان گرفته و

ایشانرا

مجلس چهل و هفتم

ایشان را بسوی اسلام دعوت فرمود و شرط نمود با ایشان که امان دهد ایشان را و از قصاص عفو فرماید و
اموال ماخوذه را با ایشان دهد آن یهودان قبول نمودند پس آنحضرت فرمود که ایشان را کشادند سوار شدند
پس آنحضرت با آن جوان داخل مدینه شد و مال را بفقرا و مساکین قسمت نمود پس آن جوان امر دین خود را تعلیم
گرفت و بولایت خود مراجعت نمود بعد از یکسال بولایت خود رسید و بر تخت پادشاهی قرار گرفت اما این شتر
دادخواهی نمود پیغمبر صلعم بداد او رسید و انتقام جوان را از قاتلان او کشید اما بفریاد بی صاحب حسین ع
کسی نرسید بعوض انتقام از دشمنان لباس بدنش را غارت نمودند و اسبها را نعلبندی کرده بدن زخمدار آن مظلوم
بی‌دادخواه را پایمال سم اسبان نمودند و اموالش را غارت کردند و خیمهایش را آتش زدند و اهل عیالش را
اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهل و هفتم

آمدن لب تنور زن خبیل بجهة طفل خود و خوشحال شدن
و مسرور شدن زن از بنی اسرائیل بواسطه زنده شدن طفل
او بعد از سوختن و شاد شدن مادر حضرت موسی در
کنار تنور و عزادار نمودن فاطمه زهرا علیها سلام در لب
تنور خولی ولد الزنا چهار مادر بجهة فرزند خود لب
تنور آمدند تا از آنها مسرور و خوشحال شدند و یکی محزون
و غمگین و دلشکسته اول زن خبیل بود فرعون ملعون بعد از آنکه مطلع شد که آن زن
بخداوند عالمیان ایمان آورده است گفت اگر از این اعتقاد بر نگردی طفلانت را هلاک میکنم و او سه
پسر صغیر داشت گفت اگر هزار پسر داشته باشم همه را فدای راه خدا میکنم پس پسر بزرگ او را آوردند فرعون
امر نمود تا تنور را چون کوره حداد تافتند که زبانه آتش از بجانب آسمان متصاعد آن طفل را در مواجهه
آن زن بآتش انداختند آن طفل میسوخت و حجابات و مقامات جنان از نظر او برداشته شد شادی کنان نماند

میکفت ای مادر صبر کن تا ببین خدا تا بت باشد که مثبات و مقامات بتنا ایکدو کام بلش بیت مادر از شدت شوق و سرور رجعت نمایند ❀ **روایت سیم** ❀ مرویست که جناب موسی بعد از مراجعت از کوه طور و مناجات خداوند بت عفو سجر داد به بنی اسرائیل واقعه کربلا را و ثواب تعزیه داری جناب سید الشهداء را پس بنی اسرائیل هر روز بعد از نماز صبح بعوض دعا و تعقیبات مشغول تعزیه داری غریب کربلا میشدند و کریه و زاری میکردند از انجمله یکروز زن و شوهری مشغول تعزیه داری اسیران دیده بودند از قضا انروز نان میپزند فارغ شده تنور را آتش انداخته و زنش را خبر دار نمود که بعد از تعزیه داری نان بپزد پس انزن در آمدن تعزیه داری پسری داشت کوچک از خواب بیدار شده بر تنور افتاد چون انزن رسید دید که پسرش به تنور افتاده و سوخته است چنانکه جمیع همسایکان خبر دار کردید و دان اشناشوهش آمد چون از احوال مطلع شد زنش را امر بصبر نمود پس انزن بکوشه رفته روی دل به جانب مذلت نهاده عرض کرد خداوندا ترا بجسان مظلوم قسم میدهم تا پسر مرا بمن برسانی و بخاطر جد و پدر حسین مرا از ایشان بر کانا پسر دان ران و نیاز بود که تو از بیشان رحم بر غاست دید که ان پسر از آتش سوزان بیرون امد شکفته و خندان و میکوید شاهد باشید که مادر کیست حسینم از او پرسید کفت بعد از افتادن به تنور دعا را بر پیش حضرت امام حسین بردند چون آنحضرت مرا دید التفات نمود بعد از ان فرمود این را بمادر پدرش رسانید تا کریه نکند چونکه مادر این پسر خداوند عالم را بمن قسم داده است خداوند مجید او را بمن بخشید پس بعد از ان بنی اسرائیل هر روز بر سر اد بیر جمع شده تعزیه داری کرده ناله و زاری مینمودند و بقاتلان آنحضرت لعنت میکردند **سیم مادر حضرت موسی بود** چون حامله شد او را از نظر غماز ان پوشانید که تا موسی متولد شد که کاشتکان فرعون امدند تا تفحص خانه کنند مادر موسی از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور را پوشانید و بکرجیب خواهر او که خاله موسی بود از این معنی بیخبر آتش در تنور نهاد تا نان بپزد و قتیکه زبانه آتش در تنور بهوا میرفت کسان فرعون رسیدند و همه جا تجسس کردند مادر موسی را بیهوشی ورود ان حمل را و اثری نیافتند پس بیرون رفتند آتش عظیم از ان تنور بیرون میآمد پس بعد از تفحص جمیع مواضع آن خانه بیرون رفتند خبر دادند که غلط بعرض رسانیدند انخوش حال کشته چون مادر موسی بر سر تنور امد دید که انآتش را د بکلی اتش بر دیده ادش افتاده چون در تنور نگاه کرد دید که موسی بر آتش بازی میکند ابنست که در ان تنور هستند و از دید نهایت سرور و خوشحالی بیرون آورد **چهارم خواتون محشر فاطمه** زهرا مطلع خولی بد بنیاد فرزندش امد سرش را از تنور بیرون آورده در کنار نهاد به

طوری نالید که از همه موجودات صبر و قرار کرفت کو یا فریاد و نوای حوا و ای آسیه و ای مریم و ای خدیجه بد که با فرزندم چه ظلمها کرده اند الی آخره

❀ مجلس چهل و هشتم ❀

در بیان کیفیت چهار ناقه و وفات بعضی از انها که بعد از صاحبش زنده نماندند و دفن نمودن یکی از انهارا با وصیت صاحبش

در زمان سلف چهار ناقه بود که سه تا از انها از ناقه بهشت بود یقینا و صاحب هر یکی وصیت بر غایب او مینمود **اول ناقه جناب صالح پیغمبر بود** که وصیت نمود قوم خود را از برای قوم و الکنان بدین ناقه را و حذر نمایید از پی کردن او و واکذارید او را و آب خوردن او را و منع نکنید او را از خوردن آب پس انقوم پیغمبر را تکذیب کردند الحمد عبد فرمود بود ان ناقة الله از آب منع نمودند پس ان ناقه را پی کردند پس غضب نمود بر ایشان پروردگار ایشان و همه ایشان را هلاک نمود **دویم ناقه اشتاهزاده خراسانی بود** بعد از وفات صاحبش از پیغمبر داد خواهی نموده که در مجلس چهل و ششم مذکور شد الی آخره **سیم ناقه پیغمبر خدا بود** و ان چنان بود روزی رسول صلی الله علیه و آله وعظ میفرمود مردم را بصدقه تحریص مینمود که ناکاه اعرابی برآمد و ناقه بیاورد که یا رسول الله من این ناقه را صدقه کرده ام در راه خدا رسول خدا او را قبول کرد بعد از ان حضرت رسول کسی را فرمود که ناقه را قیمت کن بعد از قیمت حضرت بهای او را بداد پس آنحضرت جهت رفتن ان ناقه را سوار شد وقتی از جهاد مراجعت نموده بود ان ناقه را بسته بود که ناکاه در هنکام شب آنحضرت از خانه بیرون آمد ناقه او را آواز داد السلام علیک یا ابن التهمه حضرت او را جواب داد بخوب ترین ناز و روزی ان ناقه عرض کرد یا رسول الله من ناقه در کافری بودم شبی از خانه بیرون آمده و دید با باد چرا میکردم و درنده کان پیش من آمدند و میخواستند مرا هلاک کنند کرکی کفت او را مرا زید کها و مرکب زین القیمه بهترین خلایق محمد مصطفی خواهد بود پس عرض کرد یا رسول الله مرا بیبود و ما جلست یکی آنکه در دنیا مرکب تو باشم چنانکه در دنیا ام و دیکر آنکه نخواهم بعد از جنوه تو زنده باشم و کسی بر من سوار کند حضرت دعا کرد و حضرت فاطمه امین کفت چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دار دنیا رحلت

بعلت فرمود آنحضرت آب و علف نمیخورد و حضرت فاطمه تعهد او میکرد روزی آمد او را ببیند چون ناقه حضرت
بر حضرت فاطمه افتاد گفت السلام علیک یا بنت [illegible] ای فرزند رسول خدا مرا آب و علف نمی‌باید که آنحضرت
از دنیا رفته اکنون وقت آن آمده که من از دنیا بروم هیچ پیغامی داری بنزد پدر حضرت فاطمه بنزدیک آمد
دید که آب از چشم او میریزد و سر او را در کنار گرفت و بگریست آن حیوان چنانکه سر او در کنار حضرت فاطمه
بود جان داد آه آه آن ناقه عرض کرد که پیغامی داری بنزد پدرت منّا است فاطمه زهرا بگو با آنحضرت ای پدر عرض
کن که بعد از تو امت جفا کردند حق خلیفه ترا غصب کردند و او را خانه نشین کردند و ابوبکر را بجای او
نشانیدند الی آخره و اخبر امن جهت شیعیان عرض کنم در خانه فاطمه آتش زدند الی آخره تا مسجد رفتند
الی آخره **چهارم ناقهٔ حضرت امام زین العابدین بود** که آنجناب بیست
و دو حج بران کرده و یک تازیانه براو نزده بود و حضرت صادق فرمود که حضرت امام محمد باقر فرمود که
چون وفات پدرم رسید که آب وضو طلبید آب آوردم و وضو ساخت فرمود ای فرزند امشب شبی است که مرا وعده وفات
داده اند ناقه مرا در حظیره بند کن و علف برای آن مهیا کن پس حضرت صادق فرمود که چون آنحضرت را دفن
کردند ناقه خود را رها کرد و از حظیره بیرون آمد و بنزدیک قبر آنحضرت رفت بی آنکه قبر را دیده باشد و سینه
خود را بر قبر آنحضرت گذاشت و فریاد و ناله میکرد و آب از دیده ها اش میریخت چون این خبر را بحضرت امام
محمد باقر دادند حضرت بنزد ناقه آمد و فرمود ساکت باش و برگرد خدا برکت دهد بر تو پس ناقه برخاست
و بجای خود برگشت و باز بعد اندک زمانی برگشت بنزد قبر و ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک
شد و از حضرت صادق منقولست فرمود که حضرت امام زین العابدین بحضرت امام محمد باقر فرمود
در هنگام وفات خود که من بر این ناقه بیست و دو حج کرده ام و یک تازیانه براو نزده ام چون این ناقه او وفات کند
او را دفن نما در تا درنده گان گوشت او را نخورند زیرا که رسول خدا فرمود شتری نیست که به موقف عرفه آورده
شود [illegible] موقف عرفات هفت سال مگر آنکه حق تعالی آن شتر را از شتران بهشت قرار میدهد و مبارک
گرداند در نسل او و چون آن شتر فوت شد حضرت امام محمد باقر گودالی کند و آن شتر را دفن نمود مذکور شد الی آخره

مجلس چهل و نهم

در بیان غایب کردن چهار شیر حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را

چهار شیر حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دوستان او و ذریه آنجناب رعایت نمود **اول آن**
شیر بود که گوسفندان ابوذر را محافظت مینمود و آن بسبیل اجمال اینست که ابوذر گوسفند
خود را میچرانید بآب و علف میرسانید و مشغول بنماز بود که گرگی بطرف گوسفندان آمد و لکن ابوذر نماز را
قطع نکرد بخداوند اعتماد نمود اعتنا بگرگ نکرد و گرگ در میان گله در آمد بره گرفت و برد ناگاه شیری
پیدا شد و گرگ را دنبال نمود و بره را از آن گرفت و بسوی گله برگردانید و او را ندا کرد ای ابوذر مشغول نماز خود
باش که حق تعالی مرا موکل گردانیده است بگوسفندان تو تا از نماز فارغ شوی پس ابوذر نماز خود را با حضور قلب
با آداب بجا آورد پس ابوذر هر وقت مشغول نماز میشد آن شیر میامد و گوسفندان او را محافظت میکرد
و ضررها را دفع میکرد **دویم شیر سلطان قیس بود** بعد از آنکه در شکارگاه
آهو از نظرش غایب شد ناگاه در میان دریا شیری قوی هیکل رو بپادشاه آمد که پادشاه مضطرب الی آخر
الی آخره **سیم شیر سفینه بود** میگوید که پیغمبر خدا مرا با جمعی ببعضی از جنگها فرستاد
و بر کشتی سوار شدیم و کشتی ما شکست و رفیقان و مثل آنها غرق شدند و من بر تخته پاره بند شدم و تخته
مرا بکوهی رسانید در میان دریا چون بر کوه بالا رفتم موجی آمد مرا برداشت و بمیان دریا برد و باز مرا به آن کوه
رسانید و مکرر چنین شد تا آخر مرا بساحل رسانید شکر خدا را بجا آوردم و در کنار دریا حیران و تعجب
کردیدم ناگاه دیدم شیری از بیشه بیرون آمد قصد هلاک من کرد دست از جان شستم و دست بر آسمان
برداشتم و گفتم خداوندا من بنده تو و آزاد کرده پیغمبر توام و مرا از غرق شدن نجات دادی یا شیر را بر من مسلط
میگردانی پس در دلم افتاد که گفتم ای سبع من سفینه ام مولای رسول خدا ام حرمت آنحضرت را در حق من نگاه
دار والله که چون این را گفتم خروش خود را فرو گذاشت و مانند گربه بنزد من آمد خود را گاهی بر پای راست
من و گاهی بر پای چپ من میمالید و بسوی من نظر کرد پس خوابید و اشاره کرد بسوی من که سوار شو چون سوار شدم
[illegible] تمام مرا بجزیره رسانید که در آنجا درختان و میوه ها بسیار و آبها شیرین بود پس اشاره کرد که فرود آ
و در برابر من ایستاد تا از آنها خوردم و از آن میوه ها برداشتم پس خوابید و اشاره کرد که سوار شو چون سوار
شدم مرا از راه دیگر بکنار دریا رسانید ناگاه دیدم که کشتی در میان دریا میرود پس جامه خود را حرکت دادم که
ایشان مرا دیدند و چون بنزدیک ایشان آمدند و مرا بر شیر سوار دیدند بسیار تعجب کردند و تسبیح و تهلیل خدا کردند
و گفتند تو کیستی از جنی یا انس گفتم منم سفینه مولای حضرت رسول خدا و این شیر برای رعایت حق آن

بشیر و نذیر اسیر من شده و مرا رعایت میکند چون نام آنحضرت را شنیدند بادبان کشتی را فرود آوردند و کشتی
را لنگر افکندند و دو مرد را در کشتی کوچک نشانیدند و جامه‌ها برای من فرستادند که من پوشیدم و از شیر
فرود آمدم و شیر در کنار دریا ایستاد و نظر میکرد که من چه میکنم و یکی از ایشان گفت که بیا بر دوش من سوار شو
تا از کشتی برسانم نباید که شیر رعایت حق رسول را زیاده از امت او کند پس من نزد شیر رفتم و گفتم خدا
ترا از رسول خدا ص جزای خیر بدهد چون این را گفتم والله دیدم که آب از دیده اش فرو ریخت و از جای خود حرکت
نکرد تا من داخل کشتی شدم پیوسته بمن نظر میکرد تا از او غایب شد **چهارم شیر و فضه**
حالا تامل کن شیر سفینه رعایت حق رسول خدا نمود یا این شیر که محافظت نمود بدن پاره پاره فرزند
محمد مصطفی را از پایمال شدن در زیر سم اسبان و کیفیت آن چنان بود که چون شمع شبستان رسالت از تند باد
مخالف خاموش گشت و سر نور دیده پیغمبر خدا ص از بدن جدا گردید حرم محترم آن امام امم مستغرق بحار
اندوه و غم گردیدند از یکطرف گرفتاری بمصیبت امام حسین ع و از یکطرف بلاد غریبی و بیکسی مبتلا و از یک
طرف منتظر آنکه لشکر اعدا با آن غریبان چه خواهند کرد آیا ایشان را بقتل خواهند آورد و یا اسیر
خواهند کرد با وجود این بدن مطهر سید الشهدا و ابدان لطیفه سایر شهداء بی غسل و کفن در برابر آفتاب
افتاده ناگاه خبر آوردند که لشکر اعدا اراده دارند که اسب بر بدن سید الشهداء ع بتازند اهل بیت بیکس آن
حضرت این خبر وحشت اثر را شنیدند فریاد و واویلا برکشیدند و تمام آن غریبان بناله و افغان در آمدند در آن
حال فضه خادمه فاطمه زهراء ع بنزد زینب ع آمد و گفت ای خاتون من امروز چاره ما از همه جا منقطع
شده الی آخره

مجلس پنجاهم

در بیان رویای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و حسن مجتبی ع بصحرای کربلا و گریستن و خبر دادن از مصائب آن زمین پر بلا و ورود سلطان کربلا با خدم و حشم بر آن صحرا

مخفی نیست که اخبار و آثار بسیار در فضیلت زمین کربلا وارد گردیده از زمین محل تکلم حق تعالی است
با موسی و مکان تولد جناب عیسی ع است و بقعه مبارکه ایست خداوند در قرآن یاد نموده چنانچه مفصلا

در کنار

چهارم شیر و فضه
مجلس پنجاهم
در بیان رویای جناب پیغمبر و علی مرتضی و حسن مجتبی
مصائب کربلا

در کتاب جمرة الفواد ذکر شده از کتاب روضة الواعظین نقل شده که شخص مقدس از مجاورین کربلا گفت
که جناب آقا باقر بهبهانی میگوید شبی جناب امام حسین ع را در خواب دیدم و از او مسائل بسیار پرسیدم
از آنجمله سؤال کردم که کسیکه در کربلا دفن شود از او سؤال قبر میکنند حضرت فرمودند کدام ملک جرئت
دارد که از مجاورین من سؤال کند و از آنحضرت سؤال کردم شما دفن نجف اشرف را بهتر میدانید یا کربلا
فرمودند از برای هر یک جهتی هست هر که در نجف دفن شود در روز قیامت مبعوث شود بخواطر ملاحظه
حساب مردم کند هر که در کربلا مدفون شود او را بر زمین بر دارند مثل بهشت میکذارند حضرت فرمود
از چهار فرسخ تا چهار فرسخ حایر است جبرئیل پر میزند تا هفت طبقه زمین و هر چه در او هست بر داشته
داخل بهشت میکند پس حضرت فرمود مگر این حدیث را نشنیده که الجنة طیبة لا یدخلها الا الطیب
انتهی و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود که کربلاء قطعة من الجنة بالجملة کربلا زمینی با این شرافت
محل کرب و بلاء است و از لوازم آن خاک محنت و ابتلاء است هر یک از انبیاء که بآن زمین محنت آیین
رسیدند محزون و متألم گردیده اند تا اینکه بعد از انبیاء سلف عبور چهار نفر از مقربین درگاه الله بآن
زمین محنت آیین افتاد که از الروع آنها مجموع ملائکه آسمانها محزون و غمگین گردیدند بلکه از
کرب و محنت بعضی از ایشان مجموع موجودات حزین و غمگین بلکه عزادار شدند **اول ایشان**
خاتم پیغمبران ص بود چنانچه از ام سلمه روایت شده که گفت شبی از شبها رسول خدا ص
از نزد ما بیرون رفت و مدت طویلی از ما غایب بود پس چون تشریف آورد دیدم که آنجناب متغیر الحال و گرد آلود
مو و غبار آلود است و کفی بسته مبارک آن را فراهم آورده چیزی در دست داشت گفتم این چیست فرمود بموضع
از عراق که او را کربلا گویند پس عود نمودند بمن در آن موضع محل کشته شدن فرزندم حسین را و جماعتی از
اولاد من و اهل بیت مرا پس من پیوسته محل ریختن خون ایشان را مشاهده نمودم و خاک از آنجا برداشته
اینک در دست من است آن خاک و دست مبارک خود را بسوی من کشود و فرمود بگیر این خاک را و محافظت کن او را
پس من آن خاک را گرفتم که او شبیه خاک سرخ است او را در شیشه ریختم و سر شیشه را محکم بستم
و پیوسته محافظت او را مینمودم پس در وقتیکه امام حسین ع از مکه معظمه بیرون رفت و متوجه جانب
عراق شد در هر روز و هر شب من آن شیشه را بیرون میآوردم و آن خاک را میبوئیدم و میبوسیدم و نظر
بسوی او مینمودم و در مصیبت صاحب آن خاک میگریستم پس در دهم محرم الحرام شد اندر دیگر بود که آن

جنا

در فضیلت خاک کربلا
اول ایشان رسول خدا ص

جناب در آن روز شهید شد انگاه زاد و اول روز بیرون اوردم بحال خود بعد از آن روز ملاحظه نمودم دیدم که منقاب شده است بخون تازه پس صیحه زدم در میان خانه خود و گریستم تا آنکه خبر رسید همان روز آنحضرت بدرجه شهادت فایز گشته **رؤیت ایشان امیرالمؤمنین بود** چنانچه ابن عباس میگوید در وقت تشریف بردن امیرالمؤمنین باسوی صفین در خدمت آنحضرت بودم چون در زمین نینوا که در کنار فرات نزول نمود ساعتی بآن زمین نگاه کرده و قطرات عبرات بر وجنات شریفش جاری شده فرمود هذا مناخ ركابهم وهذا ملقى رحالهم وههنا تراق دماءهم طوبى لك من تربة تراق عليها دم الاحبة پس بصدای بلند فرمود ای پسر عباس آیا میشناسی این موضع را گفتم نه فرمود اگر من میشناسم هر آینه شبو نمینمودی از اینجا مگر آنکه میگریستی مانند گریستن من پس آنجناب گریست گریستن طویلی تا آنکه ریش مبارکش تر شد و اشک بر سینه مبارکش جاری شد ما نیز با آنجناب در گریه موافقت نمودیم و آنجناب میفرمود ما لی ولآل ابی سفیان مالی ولآل حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر والعدوان چکار است مرا با آل ابی سفیان و آل حرب لشکر شیطان و اولیای کفر پس فرمود صبرا یا اباعبدالله فقد لقی ابوك مثل الذی تلقی منهم صبر کن ای اباعبدالله بتحقیق که ملاقات کرد پدر تو مثل آنچه را که ملاقات خواهی نمود تو از ایشان بعد از آن آنجناب طلبید وضو ساز برای نماز پس نماز کرد آنقدر که میخواست آنگاه آنجناب را خواب غلبه کرد بعد از آن بیدار شد فرمود ای پسر عباس من عرض کردم اینك بخدمت ایستاده ام فرمود آیا خبر دهم ترا بآنچه که در این ساعت بخواب دیدم پس من عرض کردم چشمهای مبارکت خوابید و دیدید آنچه را که خیر است یا امیرالمؤمنین فرمود گویا برخوردم مردان بسیاری که نزول نمودند از آسمان و با ایشان بود علمهای سفید بتحقیق که شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند و شمشیرهای ایشان سفید بود و میدرخشید بر دور این زمین خطی کشیدند بعد از آن دیدم که گویا این درختان خرما شاخهای آن بر زمین فرو آمدند و بخون تازه آلوده شدند گویا میدیدم حسین فرزند دلبند خود را در میان خون غرق شده دست و پا میزند طلب یاری مینمود و کسی او را یاری نمینمود و گویا آنکه مردان سفید پوش از آسمان نزول نموده او را ندا میکردند و میگفتند صبرا آل محمد رسول الله بدرستیکه شما کشته خواهید شد بر دست بدترین مردمان تا آنکه فرمود ای پسر عباس این زمین کرب و بلا است که دفن کرده میشود در او حسین و هفده نفر مردان از اولاد من و فاطمه زهرا پس آنجناب بگریست گریستن شدیدی و ما نیز گریستیم تا آنکه آنحضرت بر رو افتاد و مدتی بیهوش بود الی آخره **بیعت امام حسن بود** بعد از آنکه بیوفایی اهل کوفه را ملاحظه

رؤیت ایشان امیرالمؤمنین

بیعت امام حسن

نمود بناچار با معویه ملعون بنای صلح گذاشت بعد از وقوع این قضیه شبی جناب سیدالشهدا در حضور جناب امام حسن نشسته بود و از بیوفایی کوفیان گفتگو مینمودند و میگریستند پس حضرت امام حسین رو بآنجناب کرده و گفت ای برادر بعد از این اقامت ما در کوفه روا نیست برای که دو اینجا مدتی کار بخواری بکذرانیم **بیت** بیا بر وطن جد بزرگوار رویم سر برهنه و با چشم اشکبار رویم پس بعد از تقدیم مراسم مصلحت و مشورت با خدم و حشم از کوفه کوچ کردند و روانه مدینه شدند **الاعبور جناب امام حسن بر زمین کربلا** افتاد سیدالشهدا در جانب راست و زینب خاتون در طرف چپ روان بودند پس جناب امام حسن برو بچه برادر و خواهر نگاه کرد بی اختیار گریان و اشکبار گردیدند و از سبب گریه پرسید حضرت فرمود ای برادر و خواهر گرامی تو تاب شنیدن این حکایت نداری جناب زینب اصرار و ابرام کرد و قسم داد که ملتفت الضمیر خود بکن آنگاه بی اختیار اشک حسرت از دیده روان کرده فرمود نور بصر بخاطر آورده ام که در این زمین برادرم حسین شهید جفا شده باشد و تمام خویش و اقربای دم ما خاک و خون پاره پاره افتاده باشند و ترا با سایر مخدرات اسیر و بر جهاز شتران سوار کرده باشند و روانه کوفه و شام نمایند از استماع این کلام محنت انجام برادران و خواهر بیکباره شیون و افغان برداختند و شور محشر آشکار ساختند

چهارم عبور و نزول انکسی است که زمین

کربلا بواسطه او خلق شده بود و همین که

ذوالجناح وارد زمین کربلا

شد صحرا بی بلبلا

خونابه

زعفری ملاحظه نمود دید بتمام ترس آنکو پا از هوا ایش خون میبارد و حشت دهشت است آنقدر برند ما انکه سنن اعوض نمود

تمام شد پنجاه مجلس و مقدمه

و شروع بخاتمه در صفحه ۲۴۶

نمودیم در پنجم شهر جمادی الآخر

سنه ۱۳۲۱

خاتمه

خاتمه

خاتمه در ذکر بعضی از احادیث و اخبار صحیحه و نقل حکایات عجیبه که ذاکرین قبل از شروع بمراثی بجای اول و بعد از ذکر منایند

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمه چنانچه در مقدمه اشاره شد از کتاب

روضة الشهداء نقل شده وقتیکه جناب امام حسین ع متولد شد حقتعالی جبرئیل را فرستاد برو و حبیب من صلعم را برسان
بعد از تهنیت خبر قتل حسین را و برسان جبرئیل بیامد در وقتیکه جناب امام حسین ع در کنار حضرت بود و آن
حضرت بوسه بر حلق وی مینهاد جبرئیل اول از تهنیت آغاز تعزیت رسانید حضرت فرمود که سبب تهنیت معلوم
است و موجب تعزیت چیست گفت یا رسول الله این موضع پسر ترا که حالا بوسه گاه تست بعد از وفات تو و مادر
و شهادت پدر و برادر بتیغ جفا مجروح خواهند ساخت و شمهٔ از وقایع کربلا بعرض اقدس آنحضرت رسانید پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله گریان شد امیر المؤمنین ع حاضر بود عرض کرد یا رسول الله سبب گریه چیست آنحضرت خبر جبرئیل را
بوی گفت آنحضرت نیز سیلاب اشک از دیده ها روان ساختند بحجرهٔ فاطمه آمد چون جناب فاطمه مرتضی علی را گریان
دید گفت ای پسر عم و سرور دل پرغم امروز روز شادیست نه زمان اندوه و گریه سبب آن بیان نما آنحضرت فرمود
که یا فاطمه گریه من از غم حسین است که پدر بزرگوارت خبر قتل او را از زبان جبرئیل میدهد جناب فاطمه چون این
خبر را شنید بخروش آمد و چادر عصمت افکنده بحجرهٔ پدر بزرگوار آمد عرض کرد ای پدر علی مرا خبر داد که شما از قول
جبرئیل چنین تقریر کرده اید که جماعت فاجران امت بعد از تو این حسین را که بوسه گاه تست بتیغ جفا مجروح

خبر دادن جبرئیل از شهادت امام حسین بپیغمبر

خواهند کرد حضرت فرمود که برای من جبرئیل چنین گفت آورده اند که جناب فاطمه آغاز گریه کرد که حسین
من چه گناه کرده است که در طفولیت بر وی چنین ظلم رود حضرت فرمود که ای فاطمه این کیفیت در وقتی که در
جوانی نباشد در وقتی خواهد بود که نه تو باشی و نه من و نه پدرش علی و نه برادرش حسن فاطمه زهرا دیگر بار گریه
کرد گفت که ای مظلوم مادر اینشهید بیکس چون در آنزمان پدر و مادر نباشد پس بمصیبت تو که قیام نماید و
شرایط تعزیت تو بجا آورد آورده اند که هاتفی آواز داد که ماتم او را مصیبت او را کاندر آخر الزمان خواهند
داشت که چون او را شهید کنند ایشان تعزیت او را تازه کنند در هر سال و اثمه من تا دست از ... کان دینانه
الی آخره از کشف الغمه روایت شده که روزی پیغمبر بخانه نشسته بود و حضرت امیر
المؤمنین ع و فاطمه زهرا و حسنین سلام الله علیهم در خدمت آنحضرت ایستاده حاضر بودند حضرت فرمود
یا اهل بیتی کیف لی بکم اذا کنتم صرعی و قبورکم شتی ای خاصان و اهل بیت من چگونه خواهد بود بر من در زمانی
که شما از دنیا رفته باشید قبرهای شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس امام حسین ع که از همه کوچکتر بود
عرض کرد یا جداه انموت موتا او نقتل قتلا ای جد بزرگوار آیا ما بمرگ خود میمیریم یا ما را میکشند حضرت
فرمودند ترا از روی ظلم و عدوان میکشند و برادرت را از روی ظلم و عدوان شهید مینمایند و اولاد شما را متفرق
مینمایند عرض کرد که ما را میکشد فرمود که بدترین اشرار خلق گفت آیا بعد از کشتن کسی ما را زیارت میکند
فرمود بلی گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را و کسب ثواب میکنند بر مصیبت شما بجهة نیکی بمن
پس چون روز قیامت شود میایم بموقف حساب و میگیرم دستهای آنگروه را و ایشان را از هولها و شدائد
قیامت خلاص کنم از ابو بصیر روایت شده که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم
که داخل شد بر آنحضرت یکی از فرزندان حسین ع چون نظر آنحضرت بر او افتاد او را در بغل گرفته بوسید
و فرمودند که خدا حقیر نماید کسی را که شما را حقیر نمود و انتقام کشد از کسی که پدران شما را کشت و خدا
واگذارد کسیرا که شما را واگذاشت و لعنت کند جماعتیرا که شما را کشتند که خدا یار و حافظ و ناصر شما باد
بتحقیق طول کشید گریه زنان و گریهٔ انبیاء و صدیقین و ملئکه و شهدا بر شما پس آنحضرت بگریه در آمد
و فرمود ای ابو بصیر هرگاه نظرم بسوی یکی از اولاد حسین می افتد حالتی مرا دست میدهد که خود را ضبط
نمیتوانم نمود بجهة ظلم و ستمیکه بپدر بزرگوار ایشان کرده شد و در حدیث دیگر وارد شده
که نبود روزی مثل روز شهادت حسین ع در نزد او مگر که آنحضرت محزون میشد و در گریه در آن روز و در آن شب

خبر دادن پیغمبر باهل بیت خود از شهادت ایشان

خبر دادن حضرت صادق بابو بصیر از شهادت امام حسین ع

کسی آنحضرت را شاد و خندان ندید از حضرت صادق علیه السلام و آنحضرت از پدران بزرگوار خود روایت میکند که روزی حسین بن علی علیهما السلام داخل شد برادر بزرگ خود حسن مجتبی ع چون نظر شریفش برادر خود افتاد بگریه در آمد حضرت فرمود یا ابا عبد الله ما یبکیک چه چیز سبب گریه است حسین ع گفت بجهت آنچه بشما میکنند اشقیاء امت حضرت امام حسن ع فرمود آنچه بمن میکنند اینست که زهری در پنهانی بمن میدهند که بجهت آن شهید میشوم و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آن روز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند پس آن قوم روسیاه اجتماع میکنند بر کشتن تو و ریختن خون مبارک تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در آن وقت رنج و لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون و خاکستر میبارد و یبکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار و میگرید بر تو همه چیز حتی وحشها در بیابان و ماهیها در دریا **از منتخب روایت شده** که چون مرض رسول خدا صلی الله علیه و آله شدید شد مجلس پر بود از مردمان آنجناب فرمود بخوانید از برای من حسنین را پس آمدند و بزرگوار را میبوسیدند تا آنکه بیهوش شد امیر المؤمنین خواست که ایشان را از روی پیغمبر صلی الله علیه و آله بردارد که آنجناب چشمهای مبارک را گشود و فرمود واگذار ایشان را که از من بهره خود را بردارند و من نیز از ایشان بهره بردارم بدرستیکه ایشان زود است که مبتلا شوند بعد از این مصیبتی بعد از آن فرمود ایها الناس بتحقیقکه من واگذاشتم در میان شما کتاب و سنت خود و عترت خود را که اهل بیت منند پس کسیکه ضایع کند کتاب خدا را مانند کسی است که ضایع کند سنت مرا و کسیکه ضایع کند سنت مرا مانند کسی است که ضایع کند عترت مرا **از ابن عباس روایت شده** که گفت داخل شدم بر رسول خدا ص پس دیدم که حسن ع را بر دوش چپ و حسین را بر زانو و ایشان را میبوسید و گفت که خداوندا دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد و دشمن دار کسی را که ایشان را دشمن دارد پس فرمود یا ابن عباس کأنی به و قد خضبت شیبته من دمه یدعو فلا یجاب و یستنصر فلا ینصر گویا می بینم او را که ریش او را بخونش خضاب کرده الله هرچند میخواند کسی او را جواب نمیدهد و طلب یاری میکند کسی یاری نمیکند گفتم که میکند این را فرمود اشرار امت من از شفاعت من بی نصیب میباشند

در فضیلت امام حسین

ابو عمار مرثیه شاعری مکرر بخدمت حضرت صادق مشرف میشد روزی آنحضرت فرمود که ای عمار شعری چند در مرثیه جدم امام حسین ع انشا کن ابو عمار با حزن و اندوه بشعر ما شروع کرد بمرثیه آنحضرت و جناب صادق ع میگریست تا اینکه صدا ناله از خانه آنحضرت بلند شد حضرت فرمود بروشی که شیعیان در پیش خود شان نوحه میکنند بخوان ابو عمار از انشاد و نوحه سنج گردید و گریه بر گریه آنحضرت فزود و صدا گریه مخدرات حرم محترم بلند شد ابو عمار میگوید که چون فارغ شدیم حضرت فرمود که هر که شعری در مرثیه جدم حسین بگوید و بگرید پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که بیست کس یا پنج کس یا خود بگرید یک کس را بگریاند و اگر گریه اش نیاید خود را بگریه بدارد بهشت او را واجب میشود و نیز آنحضرت فرمود که هیچ گریه نزد خدا پسندیده تر نیست از دیده که بر آنحضرت میگرید و هر که بر آن حضرت بگرید نیکی بحضرت فاطمه زهرا کرده است و یاری آنحضرت نموده است و در آخرت هیچ بنده محشور نشود که دیده او گریان نباشد مگر کسیکه بر جدم حسین ع گریسته باشد که او محشور میشود شاد و خندان و بشارت میرسد از جانب خداوند عالمیان و همه خلایق میترسند و گریه کنندگان بر حسین ایمنند و همه خلایق را بمقام حساب میبرند و ایشان در زیر عرش خدا در خدمت حضرت سید الشهداء نشسته اند و از حساب نمیترسند و ملائکه نزد ایشان میآیند و ایشان را تکلیف دخول بهشت مینمایند و ایشان ابا میکنند پس حوریان برای ایشان پیغام میفرستند که ما را مشتاق لقای شما نهایت رسید و ایشان بجهة سرور و شادی که از مجالست آنحضرت دارند رو نمیگردانند که جواب ایشان را ادا نمایند پس همنشینان میگویند بهم سبحان خداوند برا که فزع اکبر و اهوال این روز از ما برداشت و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان و شتران از بهشت با محملها از برای ایشان میآورند و سوار میشوند و مشغول حمد و ثنا و صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستند تا داخل بهشت میشوند **و از منتخب الآثار نقل شده** که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی نشسته بود و مولای متقیان نیز در خدمت آنجناب بود که حضرت امام حسین ع داخل شد آنجناب در سن شش سالگی بود پس رسول خدا ص آنجناب را در برگرفته میان دو چشم و لبهای مبارک او را میبوسید امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری فرزندم حسین را خواجه عالم فرمود چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه او پاره تن منست پس شاه ولایت عرض کرد یا رسول الله کدام یک از ما را بیشتر دوست داری یا حسین را امام حسین ع عرض کرد ای پدر مهربان هر یک از ما که شرف او و علو او بیشتر است در خدمت جد بزرگوارم محبوب تر است و قرب و منزلت او

بہشت است مولا متقیان فرمود فرمودی ای نور دیدہ ای حسین ابا مفاخرت میکنی با من امام حسین ۴
عرض کرد ای پدر بزرگوار اگر ای شما باشد پیر و مولای متقیان فرمود منم امیر المؤمنین منم
وزیر مصطفی منم لسان الصادقین تا انکہ ہفتاد چیز برتر از من شمرد بعد از ان ساکت شد
خواجہ عالم فرمود یا اباعبد اللہ این عشر عشیر از فضایل او و از ہزار ہزار فضیلت است کہ بر شمرد
و مرتبہ او فوق این و اعلی از اینست پس امام حسین ۴ فرمود حمد خدا را کہ تفضیل داد ما را بر بسیاری
از بندگان مومن خود و بر جمیع مخلوقین بعد از ان حضرت پدر بزرگوار عرض کرد یا امیر المؤمنین بشنو فرمودی
دران قول صادق و امینی لیکن خواجہ عالم فرمود اجازہ فرمایند تو نیز فضایل خود بیان نما امام حسین ۴ فرمود
منم حسین بن علی بن ابیطالب و مادرم فاطمہ زہرا است کہ سیدہ زنان عالمیانست جد من محمد مصطفی
است کہ سید ہمہ اولاد آدم است و شکی نیست یا علی مادر من از مادر تو بہتر است در نزد خدا و در نزد ہمہ
مردمان و جد من بہتر است از جد تو و افضل است در نزد خدا و در نزد ہمہ مردمان و در گہوارہ سخن گفت با من
جبرئیل و ملائکہ ہمچنین با اسرافیل یا علی تو در نزد خدا افضلی از من و من فخر از تو بحسب آبا و امہات
و اجداد بعد از ان دوست خود را در کنار پدر حامل بود و مبوسید الجناب و امیر المؤمنین ۴ نیز او را میبوسید
و میفرمود خدا یتعالی زیادہ گرداند تعظیم و شرف و فخر و علم و حلم ترا و خدا لعنت کند ظالمین ترا ای
ابوعبد اللہ **از کنز الغرائب نقل شدہ است** کہ چون آیہ شریفہ و لقد ذرانا لجہنم
کثیرا من الجن و الانس بحضرت رسالت پناہ نازل شدہ از نادر سوی بیچارہ کا نمیب روز گریستہ و قرار و آرام
قطع شدہ و راحتی بجہت ان بزرگوار نماند جناب فاطمہ زہرا ترفیات حضور با ہر النور خاتم الانبیاء کشتہ عرض
کرد ای پدر بزرگوار این چہ گریہ است چرا آرام نمیکنید و قرار ندارید جناب رسول خدا آیہ شریفہ را بجہت
فاطمہ زہرا تلاوت نمود جناب فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا عرض کرد یا ابتاہ مراد از کثیر چہ قدر است فرمود
از ہر ہزار یک نفر بہ بہشت میروند نہصد و نود و نہ بجہنم میرند **منقول است** کہ روز قیامت ہزار
صنف از امت رسول خدا بہ بہشت میروند نہصد و نود و نہ صنف از سید الشہداء شفاعت کنند و یک صنف را
پیغمبر خدا شفاعت مینماید و سید الشہداء نیز در ان شریک است پس خوشا بحال زواران و تعزیہ داران
کہ از دل و جان خدا سوگواری و تعزیہ داری میکنند **و نیز مرویست** کہ روزی جبرئیل امین بر رسول رب
العالمین نازل شد این آیہ را آورد و ان جہنم لموعدہم اجمعین لہا سبعۃ ابواب لکل باب منہم جزء مقسوم

بدرستیکہ یا محمد جہنم وعدہ گاہ ایشانست و از برای جہنم ہفت طبقہ است و از ہر طبقہ فوجی را داخل
میکنند حضرت فرمود طبقات جہنم را بشمار بدجبرئیل عرض کرد حطمہ و لظی و سعیر و جحیم
و جہنم و ہاویہ و سقر حضرت فرمود اہل طبقات کیہا یند عرض کرد در طبقہ **اول**
یہود **دویم** نصاری **سیم** مجوس **چہارم** ترسایان **پنجم** خاتنان **ششم**
جہودان و اہل یک طبقہ را نگفت حضرت فرمود چرا اہل عذاب و اہل عقاب این طبقہ را نمیگوئی جبرئیل
گفت اہل عذاب این طبقہ از ہمہ طبقات آسان تر است حضرت فرمود اہلش کیست جبرئیل انجالت سر بزیر
افکند جواب حضرت تاکید کرد جبرئیل عرض کرد یا رسول اللہ گنہکاران امت تو باشند حضرت
شنید گریان شدہ بیہوش افتاد جبرئیل بہوش آورد و برخاست گریہ کنان داخل حجرہ شد سہ روز
و شب از حجرہ بیرون نیامد مگر وقت نماز اصحاب از این حال مضطرب شدند سلمان بدر خانہ فاطمہ
زہرا آمد جناب بتول را از این مقدمہ خبردار کردہ چون مطلع شد از دست حضرت امام حسین گرفت
داخل حجرہ پدر بزرگوار شد در آن وقت از سن شریف امام حسین ۴ دو سال گذشتہ بود دست مادر
رہا کردہ بعقب داخل حجرہ جد بزرگوار گردید و را حرکت مبارک حضرت رسول ملتفت نشد نزدیک
شد کہ اشک از دیدہ ہایش جاری شود جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول اللہ در را واکن بروی حسین
اگر او گریہ کند ملائک ہفت آسمان گریہ میکنند حضرت در را گشود جناب امام حسین را داخل حجرہ
کرد او بند بر روی زانوی مبارک نشانید پس انجناب عرض کرد یا جداہ سبب چیست کہ سہ روز است بحجرہ رفتہ
و در شادی بروی خود بستہ اید فرمود ای نور دیدہ جای اصحاب امت من در جہنم است برای سبب گریہ
میکنم جناب امام حسین ۴ عرض کرد یا جداہ اگر اذن میدہید در حق امتان تو دعا میکنم حضرت
فرمود مختاری دعا بکن جناب امام حسین ۴ دست بر داشت ملائکہ بہشت مطبوعو جمع شدند کہ ببینند
جناب امام حسین ۴ در حق عاصیان امت چگونہ دعا میکند بکمر بستہ بند عمامہ از سر برداشت عرض کرد
خداوندا بحرمت اول قطرہ خونی کہ از گلوی من بزمین کربلا میریزد از سر تقصیرات امت جدم در گذر
ہنوز سخنہا مبارک آن مظلوم شہید تمام نشدہ بود جبرئیل نازل شد عرض کرد خداوند عالم میفرماید کہ بحسین
بگو گریہ نکند جمیع گنہکاران امت را بحسین بخشیدم **مرویست** کہ روزی رسول خدا در
حجرہ نشستہ بود و حسنین در خدمت آنحضرت بودند بدیدن ان بزرگواران مسرور بود آنوقت امام حسین

ازجد بزرگوار خواب طلبید حضرت بحجره نظر اندا خت کسیرا ندید از جای خود برخاست جامرا از آب
پر کرد بیخواست که امام حسن بدهد حضرت امام حسین عرض کرد یا جداه انا عطشان حضرت متفکر شد
که میان دو نور دیده چکند اگر آب را با امام حسن بدهد حسین محزون میشود اگر با امام حسین بدهد
امام حسن غمگین میشود در این فکر بود ناگاه دستی با جامی از آب زیرون حجره آمد بوی انتظار حجره را
معطر کرد از عقب آن امام حسین تواضع نمود پیغمبر خدا از دیدن این انجام مسرور شد پس آنحضرت آب
خود را با امام حسن داد در آن وقت جبرئیل حاضر شد و سلام کرد حضرت فرمود ای برادر کجا بودی
عرض کرد در سدره المنتهی بودم که از جانب پروردگار وحی بمن رسید خود را بجنت برسان و یک جام
آب سلسبیل برگیر از برای حسین ببر او را انتظار برآور مبادا دل مبارک حسین آزرده شود
از کنز الغرائب نقل شده که روزی جناب فاطمه زهرا از برای دو نور دیده کان خود جامه
نو و ختنه بود در بر ایشان پوشانیده و ایشان ابجد مت جد بزرگوار خود فرستاد بر جناب رسول خدا
آمدند و نور دیده کان خود را مکنار کرفته و ایشان را میبوسید ناگاه نظرش بر جامه امام حسین افتاده
دید که گریبان جامه او تنگست در گردنا کرد کلوی نازنینش خطی پدید آمده بخاطر مبارکش گران آمد
فی الحال تکمه جامه اشرا کشود چون رسول خدا تکمه اشرا کشود با خط نگاه میکرد محزون میشد در
حال جبرئیل نازل شد پیام الهی را در رسانید که یا رسول الله این خط را دیدی که در گردن حسین مجمل
نشد و در کربلا شد که با خنجر ابدار همین موضع را میبرند با تیغ کین سر نازنین حسین را از بدن جدا
کنند پس آنجناب از شنیدن این کلام جانسوز بموافقت جبرئیل بر عزای حسین گریه کردند در انحال
فاطمه زهرا داخل حجره کردیده دید که پدر بزرگوار گریانست عرض کرد بابا ای نور دیده مبارکت هرگز گریان
مبادا ای پدر سبب گریه شما چیست گفت ای فاطمه بتو میگویم بشرطیکه صبر نمایی اینک جبرئیل خبر آورده است
که حسین در کربلا با تیغ اهل جفا شربت شهادت خواهد نوشید لعمکا مبارکش بضرب شمشیر
و تیر و نیزه پاره پاره خواهد شد جناب فاطمه از شنیدن این خبر خود را بر خاک افکنده عرض کرد بابا
ابنا این مصیبت در چه وقت واقع میشود حضرت فرمود یا فاطمه وقتی شربت شهادت مینوشد که
هیچیک از ما و تو و پدر و برادرش حاضر نمیباشیم فاطمه زهرا از شنیدن این سخن چنان گریست که
صدای گریه از حرم رسول خدا بلند شد پس یا دیده گریان عرض نمود یا رسول الله مرا رخصت کن تا

فرما که در صورت خود تعزیه حسینم را بر پا کنم حضرت فرمود آنچه را خواهی بکن پس با دیده کریان داخل خانه شد
که تعزیه امام حسین را بر پا کند او کار کرد که در حجره ها بوده کما سیاه از بجنند و در خانه صورت قبری درست
کرد سیاه بر روی قبر کشیدند اما بجهت اعلام زنان بنی هاشم از زنها فرستاد و فرمود بزنان بنی هاشم از ما سلام
برسانید و بگوئید فاطمه دختر خاتم انبیا میگوید ای اقربا و خویشان برای حسینم حاضر شوید در ناله و
زاری با من موافقت نمائید زنان بنی هاشم را خبر کردند همه با سر برهنه و بجانب فاطمه که داشتند وقتی
رسیدند دیدند فاطمه گیسوان عنبرین خود را پریشان نموده و لباس تعزیه در بر کرده خود را بر روی قبر انداخته
میگریست و میگفت ای شهید مادر وای غریب مادر و ترا در صحرای کربلا تشنه شهید میکنند پس زنان بنی هاشم
همه مقنعه ها از سر کشیدند فریاد وا غریباه و وا حسیناه بر آوردند نظیر تعزیه داری اهلبیت در شام شوم
الی آخره از مسمع مرویست میگوید که حضرت امام جعفر صادق بمن فرمود کای مسمع تو از
اهل عراقی و وطن تو بر کربلای حسین نزدیکست آیا تا قبر آن حضرت رفته ای گفتم نه و لیکن قبر او را زیارت کنی او را
کفتم فدای تو شوم من از مشاهیر اهل بصره ام و به تشیع دوستی شما معروفم میترسم بزیارت آنحضرت روم
و از خلیفه اذیتی بمن رسد حضرت فرمود آیا نذکر ما صنع به ز تبکی علیه آیا یاد میکنی آنچه با او کردند
و بر او گریه میکنی عرض کردم فدای تو شوم همینکه مصائب حسین را یاد مینمایم بگریه جزع میکنم که اهل و عیال
من از حالت من متاثر میشوند و از اکل و شرب باز میمانم تا اثر گریه در رخساره من ظاهر میشود
حضرت فرمود یا مسمع رحم الله دمعك خدا رحمت کند اشک دیده ترا بدرستیکه تو شمرده خواهی شد از
جماعتیکه بمصیبت ما صاحب مصیبت و به اندوه ما اندوهناک و بسرور ما مسرور میباشند آگاه باش در
وقت وفات که امید تو از همه کس منقطع شود و بهر طرف که نگاه میکنی فریاد رسی نمی بینی پدران من حاضر می
شوند بملک موت وصیت میکنند با او نیکوئی کن که او از شیعیان ما و دوستان ما و گریه کنندگان بر ما است و بشارتها
بتو میدهند که دیده ها تو روشن شود و ملک موت بر تو مهربانتر باشد از مادر بفرزند خود پس گریست منهم گریستم
تا آخر از دیدهای من جاری شد از حضرت امام جعفر صادق مرویست که در
روز قیامت شخصی را بعرصات محشر در آورند که نامه اعمال او از حسنات خالی باشد لهذا او را بدوزخ پیش
کرد پس از حضرت رب العزت خطاب باو رسد که ای بنده من صبر کن که ترا در نزد ما امانتی است پس بفرمایند
که در تو را حاضر کنند که از شعاع آن تمام عرصات محشر روشن شود و آن بنده بیچاره کو نیکم من در تی

چنین بند اشنم واز این خبر ندارم خطاب رسد که این درد انه اشکیست که در مصیبت حضرت امام حسین
از دیده بار بد یم ما ان قطرهٔ اشک را ضایع نکرده ایم و صد درحمت خود پرورش داده ایم و از برای تو ضبط
کرده ایم امروز روز درمانده گیست بکار تو اید و ما از اخرت باو هم از انبیا بیرون قیمت کنندان بنده اند
در را نزد ادم صفی الله برد کوید ای پدر ادمیان این دررا قیمت کن ادم کوید من قیمت از نمیدانم نزد نوح
برد بجانب پیغمبران هر یکی بدیکری حواله کنند تا اخر نزد پیغمبر اخر الزمان برند میفرماید این در را علی قیمت
کند انحضرت میفرماید این دررا فرزندم حسین خود قیمت کند چون ان بنده دررا بخدمت حضرت
امام حسین اورد انحضرت ماند برادر مهربان ان بنده را در بر کیرد و او را نوازش فرماید و بپای عرش
الهی اید کوید خداوندا قیمت در اینست که صاحبش را با پدر و مادر او بمن ببخشی و ایشان را با من همنشین کنی
خطاب عزت در رسد که یا حسین من این بنده را و پدر و مادرش بتو بخشیدم و او را در بهشت در جوار تو جا
وار رفیقان و مصاحبان تو کردانیدم ای خوشا حال کریه کنندکان **ازکتاب مسمی بسر طاهر**
ایمان نقل شده که روزی فاطمه زهرا امام حسین را در کهواره خوابانیده بود و بکار خود مشغول
شده بود وقتی امده دید که جناب امام حسین در کهواره نشسته کریه میکند ان بحضرت رسول عالمیان امد حضرت فرمود
یا فاطمه ما یبکیک چه چیز ترا بکریه در اورده عرض کرد ای پدر بزرگوار چرا کریه نکنم و حال انکه قصه عجیب
بمن رو داده حضرت فرمود چه قصه رو داده عرض کرد یا ابتاه حسین را در کهواره خوابانیدم و بی شغلی
رفتم چون باز امدم او را در کهواره نیافتم دیدم که او را برده جناب رسول خدا ص از شنیدن این قصه ملول
شده جبرئیل نازل شد گفت یا رسول الله بفاطمه بفرما که کریه نکند چون روز تولد امام حسین جمیع ملئکه
بالاتفاق من بر تهنیت و زیارت امام حسین امده و چون مراجعت کردند بملئکه ملاء اعلی فخر میکردند
مقربان ملاء اعلی نوابسطهٔ دور بخداوند کبریا عرض کردند الهی معبودا هرکز اینها بر ما فخر نکرده اند
اینکروه ملئکه بواسطهٔ دنیا فتن شرف زیارت امام حسین برما فخر میکنند پس ما را نیز دستوری ده
که ما نیز بزیارت جناب امام حسین برویم خداوند اذن نزول بما دهد بمن امر فرمود یا جبرئیل امام حسین
بعرش من بیار تا ساملاء عرش نیز زیارت نمایند پس من باذن خداوندان امام را بعرش بردم حاملان عرش
نیز زیارت کردند الان در کهواره خوابانید ای ام فاطمهٔ زهرا ابدیدان مسرور شد **و در بعضی از**
کتب معتبره ذکر کرده اند شخص صالح بود بهنکاری از دوستان اهل بیت در بعضی از بلاد هند بود هرسال

در ایام

در ایام عاشورا مشغول تعزیه داری خامس ال عبا میشد و مجلسی در مکان وسیعی با فرشهای قیمتی ترتیب
داد و جمعیت کثیری جمع شده عزاداری مینمود و اطعام فقرا و مساکین نموده و ذاکرین را مال بسیاری
میداد و هر کس حاضر میشد طعام میخورد و روز و شب مشغول طعام دادن بود وقتی که دهه محرم تمام
میشد تمام ان فرشهای قیمتی را بفقراء و مساکین میداد شغل او در هر سال چنین بود از قضا یکوقتی اهل
همان مجلس مشغول عزاداری بودند از صدای ناله و خروش لرزه بر زمین و زمان افتاده عبور والی ولایت
از ان محله افتاد متوحش شده پرسید چه امر واقع شد این کریه ها و ناله ها از کیست سببش چیست
خدام عرض کردند خانه یکی از رافضی است هر ساله داب او عزاداری است بر مقتول کربلا امر باحضار وی
نمود او را اذیت زبانی و بدنی نا تا زیانه بعد از ان امر بغارت نمود تا جمیع اموال حتی ثیاب بدن و لباس
غلامها و خدمتکاران وی کرده پس ان مرد صالح فقیر و بی چیز شده بحیثیتی که سائر از کرما و سرما و
محافظت نماید امیال براو کذشت تا اینکه سال اینده ماه محرم داخل شد ان بیچاره نومید بجهت مخارج و
مصارف بر شروع بکریه و ناله نموده ناکاه زنش بجهت دلداریش برخواسته کفت این کریه و ناله بواسطه فوت شد
اموالست و عزت و جاهاست ان مرد مؤمن شیعه کفت بلکه بجهت فوت شدن عزاداری میست ان زن صالحه کفت حرفی
و غمکین مباش یک پسر داریم او را به بیلاد بعیده ببر و بفروش و قیمتش را بیاور صرف تعزیه داری نمائیم ان مرد او را دستش
بعد از اینکه پسرش امد قصه را باو کفتند جانم فدای فرزند محمد مصطفی ص و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا
باد پس ان مرد پسرش را برداشته روانه شد چون نزدیکی شهر خود شهر دیکر رسید جوانی دید عظیم المرتبه و جلیل
المنزله از نور جبههٔ او افاق زمین روشن شده پس انجوان پرسید کجا میروی و با این پسر چه اراده داری
کفت میخواهم این پسر را بفروشم کفت بچند میدهی ذکر نمود هان جوان بی حرف قیمت را داده پس ان مرد پول را
کرفته با سرعت تمام بشهر خود امد و حالت سرور و خوشحالی چون بمنزل خود رسید کیفیت بزوجه خود
نقل میکرد در این اثنا دید که پسرش حاضر شده تعجب کرده کفتند اکو بچه کفت نه پسر چرا امدی به
پدرش کفت وقتیکه تو بول را کرفتی و بر کشتی و از نظر من غائب شدی کریه کلو کیرم شد انجوان کفت چرا کریه
میکنی ای غلام کفتم بجهت مفارقت اقای خودم که بمن احسان و نیکوئی بسیار کرده بود پس انجوان فرمود تو
غلام ان بوئی بلکه پسر او بودی پس من عرض کردم تو کیستی ای سید من فرمود من انکسی هستم که بلاد این
کارها را بواسطهٔ بر پا داشتن عزای من میکند منم غریب دور از وطن منم ان بالب تشنه بی کناه کشتند

احوال پسر حرّ صالح

غم مخور حال که بیدی و مادرت هم رسانیم نیز نزد ایشان رفته بگو با ایشان انما الیکم والی ولایت از شما برده همرا
با این زودی بشما از دست وادار کرده باز بیاد بدر این گفتگو بودند دیدند کسی در زد گفت والی ترا میخواهد وقتیکه
آنمرد صالح پیش والی رفت والی نسبت تعظیم و تبجیل کرده با غلامان خواهی بسیار که مرا حلال نما بشما اذیت
کردم پس جمیع اموال او را داده و علاوه بر آن احسان بسیاری برو نموده پس گفت آنمرد صالح در عزاداری کوتاهی
مکن بذل جهد کن هر ساله هزار درهم بتو میدهم و من شیعه شدم با اهل و عیال و خویشان با جمیع ملازمان
خود بتحقیقیکه امام مظلوم عطشان روحی له الفدا در خواب بمن فرمودند که آیا اذیت میرسانی کسی را که عزای
مرا بر پا کرده و مشغول تعزیه داری من میشود و مال او را میگیری پس همه آنها را بسوی او رد نما بپسند با عذر
خواهی که عفو کند از تو و گرنه امر میکنم بزمین که ترا و جمیع اموال ترا فرو برد پس بیدار از نزول بلا تعجیل نما

بعضی از کتب مناقب آورده اند که حجاج ملعون بعد از استیلا و غلبه بر شیعیان
اهل بیت پس از کشتن هزار نفر از سادات علوی شنید که در خانه یک مؤمن پاک اعتقاد کودکی دو ساله از
اولاد حضرت سید سجاد پنهان گشته آن ملعون بدتر از نمرود بعد از شنیدن این کلام حکم نمود که چند نفر از
ملازمان بد طینت آن او رفته آن طفل معصوم را با او نیز آن مؤمن بندار از عمل آن بدکردار خبردار شده
اصلا باک نکرده و دانه گوهر بکر زده پسر ده ساله خود را بسته برای مخلمدا بدست ملاعین بدتر از نمرود
و بفضای دادو خود نیز همراه آمده دید که آن طفل خوش کردار را در دیوار نهاده اند پس شاد و خرم بخانه
برگشته چون وقت نماز شام داخل شد مادران پسر دید که پسرش پیدا نیست از شوهرش پرسید که این چه حادثه
است که پسر من پیدا نمیگردد گفت ای مونس ایام غم هیچ اندیشه و توهم منما بجهت آنکه برادر گرداشتم بعنایت مهربان
نور دیده مرا مهمان برده و مرا از غم و هم رهانیده است آن زن مضطرب شده شروع بگریه نمود شوهرش
هر چه خواست که ساکتش نماید فایده نبخشید پس دران اثنا دیدند که در را بشدت میزنند آنمرد آمده دید که
پسرش بر در ایستاده و لکن نور جمالش عالم را منور نموده گفت ای نور دیده ترا در پیش چشم آن گروه کفار بمیان
دیوار گذاشتند پس چگونه خلاص شدی گفت ای پدر وقتیکه مرا در میان دیوار گذاشتند اطراف مرا با گچ
و آجر بستند ناگاه دیدم دستی از هوا ظاهر شده مرا از آنجا برد که هیچ کس خبردار نشد مرا بمجلسی رسانیدند
ملاحظه کردم که چند نفر زن و مرد در آنجا هستند حیران ماندم پس هر یک از آنها مرا نوازش کردند و التفات
فرمودند بعد از ساعتی دیدم یکزن از آن میان گفت یا علی مادر این پسر گریه میکند برو که او را با ایشان برسان و بفرما

وص ٢

باب ... طفل (٥) ...

تا سلام

تا سلام ما را بایشان برساند پس همان ساعت مرا در اینجا حاضر نمود عرض نمودند سلام مرا بر پدر و مادرش
برسان و بگو که دست از محبت ما برندارند پس آنمرد و زن بعد از ملاحظه این معجزه شکرانه این نعمت را بجا
آورده در راه محبت اهل بیت عصمت و طهارت بیشتر مستقیم شدند **نقل کرده اند** که در
زمان سلف شخص مومنی بود از دوستان اهلبیت که هر ساله بقدر امکان خود و فراخور حال مشغول تعزیه
داری جناب سید آل عبا میشد و بقدر وسع طاقت سعی و کوشش در اطعام فقرا و مساکین مینمود گردش روزگار
و تقدیر قدر مقتضی آن شد که آنمرد مومن از تخت عزت و ثروت بخاک فقر و مسکنت انداخته بکمال عسرت
و شدت میگذرانید تا آنکه ماه محرم الحرام داخل شده آن بیچاره مومن بجهت مخارج و مصارف سبط
سعید پیغمبر جد و جهد بسیار بجا آورد هیچ فایده نبخشید بغیر از حسرت و ندامت چیزی حاصلش نگردید تا آنکه دو روز
اول محرم گذشت نزدیک شد که روح از بدنش پرواز کند حیران و سرگردان با دل بریان نشسته و در آمد
بر رویش بسته بجای اشک تعزیه خون از حسرت جاری نمود ناگاه زنش برای دلداری او بنزد او آمده پرسید
چه شده که باعث اینقدر اندوه و ملال گشته گفت هر سال با فراغت و فراوانی مال مشغول تعزیه داری
خامس آل عبا میشدم اما امسال دو روز از محرم گذشته و من از فیض تعزیه داری محروم گشته ام آن زن مرد
سیرت بآنمرد خوش طینت گفت اگر چه مال نداریم ولیکن دختری داریم مرا طلاق داده در بازار بفروش صرف
تعزیه داری نما و این قدر ملال و حزن مکن پس آنمرد متفکر شد و از سینه پر درد آه سرد کشیده گفت ای انیس
همدم و مونس ایام گرم و سرد من این از جرئت دور است و لکن اگر این دختر کوچک خود راضی بمفارقت او
کردن منهم مرا از خود راضی مینمود آن زن شیردل چون این را شنید برجسته آن دختر را بهار روز بازار
کرده پس تسلیم آنمرد مومن نمود گفت برده در بازار اسیران بفروش جان و عیال من فدای تعزیه داران سید
الشهدا است آن شخص دختر را آورده بر شخص عرب بمبلغ معدودی فروخته برگردید پس آنمرد عرب دختر را
بخانه آورد زنان عرب بمحض دیدن او شیفته جمال و فریفته کمالش شده مانند مادر مهربان بر خاسته
لباسهای او را شانه کنند آن دختر راضی نشده زیرا که با کنار الم بر و ... دست عزت تا امشب بگذرد پس با
هزار درد و تعب آن شب را بجواب فرو برد آنمرد عرب جناب خاتم انبیا را بخواب دید که آنحضرت فرمودند
که ای عرب بگیر این مشت زر را و فردا آنرا به بلد و اقربای دختر برسان العرب از خواب هراسان
برخاسته با هزار مهربانی دختر را به آغوش گرفته بگرمی مادرش رسانیده و عذرخواهی نموده و خواب

ص ١١٥ (٢)

فرزند مومن

مرد مومن

دختر مومن

...

تا ادب

حزن را

ص ۲۵۸

خود را نقل کرد اما مرد و زن نجابت مسرور گشته مشغول تعزیه داری شدند پس بعد از آن مادر دختر خواست که گیسوان او را شانه کند دید که گیسوان دختر را میخواستی شانه کرده و بافته اند که در قوه بشر نیست فرمود ای نور دیده گیسوانت را که شانه کرده است و به این خوبی بافته است که بوی عنبر و مشک از او ساطع است گفت ای مادر غم کشیده غم عالم رو بامادر حضرت سیدالشهدا فاطمه زهرا مرا به آغوش کشیده بنجابت نوازش و التفات نمود گیسوانم را شانه کرده و بافته اند **نقل کرده اند** که در یکی از ولایات هندوستان شخصی بود از هنود لکن هر سال مبلغ خطیری در ایام محرم الحرام در عزاداری جناب سیدالشهدا مصرف میکرد وقتی بمرض شدیدی گرفتار شد بحالت احتضار افتاد که در عالم رؤیا بیهوشی که مشرف بموت بود بهوش آمد و صحت یافت بحال آمد و بشرف اسلام مشرف شد کیفیت را سؤال کردند فرمود که در آن عالم بیهوشی افتاده مبتلا بدوزخ بودم که ناگاه فرزند رسول و شهید قوم گمراه بفریاد من رسید و بسیار تسلی فرمود که بحرمت خداوند داری چهره عزاداری تو برتو ترا شفا دادم پس مسائل دینیه اش را اخذ کرده بجا آورد کربلا را اختیار نمود **از بعضی از ثقات نقل کرده اند** که در هندوستان بودیم روزی دیدیم که جماعت کثیره بطرف مبتلا بزرگ میروند سؤال کردیم گفتند دختر باکره از طایفه هنود مرده بنابر ملت و عادت خود میخواهند او را بسوزانند پس بعد از روغن آتش سوزانیدن مشاهده کردیم ما بزرگان و نعش آن دختر را جمیع اعضایش سوخت مگر یک دست و سینه اش هر چه سعی کردند علما و موبدان خود را جمع کردند و دعا کردند و آتش را زیاد کردند نسوخت در تعجب ماندند و ضامنین مضطرب شد گفتند یقین گناه بزرگی از این صادر شده که نمیسوزد و از خواهران دختر سؤال کردند گفت بسیار عابده و زاهده بوده الا آنکه روزی در ایام عاشورا که در مجلس مسلمین افتاد دیدم میخواندند سینه میزدند من هم دست دادم بتابعت آنها سینه میزدم و گریه میکردم علما و موبدان گفتند حق داشت معلوم شد از این جهت است که آتش و را نمیسوزاند **حرفی نیست** که در روز محشر جبرئیل استدعا نماید که یارب میخواهم مرا اذن شفاعت دهی که یکنفر از امتان محمد را شفاعت کنم حق تعالی فرماید که یا جبرئیل در فلان مکان جهنم یکنفر عاصی مانده او را ببخشیدم چون جبرئیل بیاید او را مثل ذغال سوخته و سیاه کرده یابد اما یک دست او نسوخته ندا آید یا جبرئیل روزی تمام خانه فرزند پیغمبر حسین میکندند و اشک یکی از ماتمیان بر دست او میچکید سبب

همان اشک مصیبت حسین است که دست او را آتش نسوزانید **نقل کرده اند** که دو نفر فاضل در کربلا با هم رفیق بودند یکی وفات کرد رفیق دیگر شبی او را در خواب دید خواست مصافحه کند شد او را گرفت گفت بگو ببینم برای تو چگونه گذشت گفت ما مومنیستم بگو ببینم چون آن شخص متوفی بجناب عباس خیلی اخلاص داشت این گفت بجناب تو بگو نعم جناب عباس زیارت میکنم آن رفیق مرده گفت از شهر امید نجات هست بلی زیارت جناب سیدالشهدا دو گریه کردن برای جناب سیم تماشات و همواسات کردن با مردم **حرفی نیست** که روزی عربی داخل مسجد رسول خدا صلعم شد از خلیفه و جانشین آنحضرت سؤال نمود ابوبکر را نشان دادند پیش او آمد گفت یا خلیفه شب گذشته خواب عجیبی دیده ام فراموش کرده ام میخواهم که خواب مرا با تعبیرش بیان فرمایی ابوبکر گفت ای عرب این از مغیبات است ما از علم غیب بی بهره ایم پیش عمر فرستاد عمر نیز به پیش عثمان فرستاد هر دو ماندند اول در کل ماندند پس ابوذر برا او رسید بعد از دانستن مطلب عرب فرمود بیا بروم بنزد وصی و خلیفه برحق جناب رسول خدا صلعم عرب را برداشت او را بنزد حلال مشکلات علی بن ابیطالب ع آن جناب فرمود ای عرب چه مطلب داری کیفیت را عرض نمود آنحضرت روی مبارک بفرزند دلبند خود حضرت امام حسین ع کرده که طفل بود فرمود ای نور دیده خواب برای با تعبیرش بیان نما عرب متعجب شده عرض نمود یا مولا یکساعت پیش از این مرا نزد سه نفر صحابه پیغمبر که ادعای علم و خبر مینمودند بردند جواب نتوانستند بدهند اکنون مرا بطفل حواله مینمایی حضرت فرمود این فرزند پیغمبر است سؤال کن از هر چه میخواهی پس چگونگی را عرض کرد آنجناب فرمود ای عرب در خواب دیدی در کنار شط فرات ایستاده چند ستاره درخشان در آسمان پیدا شده بود بعد یک یک بر زمین افتاده پنهان شدند بعد از آن دیدی چهارده ماهی مانند طشت پر خون پیدا شد و نیز در همانجا بر زمین افتاده در خاک پنهان شد عرض کرد بلی یا ابن رسول الله حضرت فرمود دندان از تعبیرش درگذر عرب اصرار زیاد کرده و دست بر دامن آنجناب زده التماس تعبیرش نمود آنحضرت فرمود ای عرب خون دیده از زمین مدفون است آن ستاره ها جوانان من و آن ماه مانند طشت پرخون من هستم که مرا کوفیان بی وفا مهلت خواهند داد با جوانان و برادران و انصار و اعوان ال تشنه و گرسنه شهید خواهند کرد عرب گریان شده در دست آنحضرت مسلمان شد

وارد شده که روزی دو نفر بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع وارد شد یکی از خراسان ودیگری از کربلا آنجناب هر دو را استقبال کردند ودر وقت مراجعت آنحضرت پیاده تشریف بردند وسوار نشدند اصحاب عرض کردند یابن رسول الله چرا سوار نمیشوید وحال آنکه اسب سواری حاضر است آنجناب فرمودند که بچه گوارا نمیکنم که دوستان ومحبان پیاده باشند ومن سوار باشم بهمان طور پیاده با آن دو نفر زوار بخانه تشریف آوردند وبعد آن حضرت بایشان نظر میفرمود ومیگریست تا آنکه عرض کردند یابن رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود سبب گریه وندبه من بجهت این دو نفر است کهاز زیارت آمده اند چون نگاه میکنم باین مرد که زوار خراسانست بخاطرم میرسد جدم جناب امام رضا ع که در ولایت غربت بیکس وتنها کسی نبود که یاری کند او را و زهر جدا آن جگر مبارک او را پاره پاره نمود احدی نبود که دلداری وغمخواری نماید وباین شخص نگاه میکنم جناب سید الشهداء ع جد بزرگوارم بخاطرم میرسد که لب تشنه وجگر خسته بیکس وتنها در میان گروه اعدا مبتلا پاره پاره بر روی ریگهای گرم کربلا کسی نبود که اعانتش نماید پس هر که اعانت کند زوار ما را کنه گویا که ما را اعانت کرده است وهر که بر ایشان گریه کند آتش جهنم بر وی حرام گردد **فاضلے نقل کرد** که وقتی زوار کربلا میرفتند در منزل مسیب یکنفر از معاندین از یکی از زوار میپرسید که بکجا میروید میگوید بخدمت امام علی میروم شد حاجت دارم از او بخواهم آن شخص معاندین را که ملتبس بود از نیت او آهن در دست داشت آن زایر بیچاره را بنا میکند ودر برزدن نزدیک بهلاکت میرسد بعد میگوید برو از امام علی در خواست نما این حاجت را بعد آن زایر با هزاران مشقت خود را بروضه جناب امیر ع رسانید بعد زیارت ضریح را گرفته عرض میکند یا علی ع هیچ حاجت توقع ندارم از همه مطالب گذشتم مگر آنکه حکم کنی میان من و آن معاند بعد از گریه بسیار بخواب میرود جناب امیر ع در خواب بفرماید که از او بگذر عفو کن عرض میکند عفو نمیکنم باز بنا میکند از دو بتضرع وزاری که یا علی بزودی انتقام مرا از او بکش پس بعد از گریه بسیار باز خواب بود دید امیر ع فرمود که او را بحسین بخش بیدار شد گفت او را چه نسبت است به امام حسین من نمیکذرم باز الحاح کرد خواهد عرض نمود او معاند بالحسین است امیر ع میفرماید آن شخص یکروزی بجهت همین مطلب که زایرین را اذیت کند در بیابان میگشت بکنار فرات رسید آنجا ایستاد نظر بزمین کربلا نمود بخاطرش رسید حالت امام ع را که آب فرات باین کثرت نزدیک بامام حسین آنحضرت را تشنه کشتند و قطره باو ندادند متاثر

شده یا گریه کرد بسبب همین یک قطره اشک خداوند عالم از همه گناهان او درگذشت و آن شخص خوش این را میداند زایر بعد او اینکه از نجف اشرف برگشت به مسیب آن شخص را دید گفت پس چرا بر امام علی ع تو را که گفت عرض کردم او را خوش فرمود عفو کن نکذشتم بعد از آن فرمود بحسین بخش قصه را برای او نقل کرد آن شخص همین که این کلام را شنید خود را انداخت بپاهای زایر او را میبوسید که مرا عفو کن تو به کرده ام بعد از آن آمد بنجف اشرف مذهب تشیع را اختیار کرده مجاور قبر امیر مؤمنان گردید **شخصے نقل کرد** وقتی جمعی از زوار از جسر مسیب عبور میکردند ضعیفه بود سواره وطفلی در بغل داشت یکی از اسبها آن ضعیفه را با طفل انداخت میان آب اسب ماند ضعیفه با طفل غرق شد بعد بنا لاله کفت یا فاطمه الزهرا یا زعرق شد باز بنالای آبا مد گفت یا فاطمة الزهرا او با زعرق شد دیگر معلوم نشد بعد از زمانی بدن او از جسر کنار آب ایستاد طفل در بغل او واسب را گرفته انتظار رفقا را میکشد **از کتاب حزن المؤمنین** نقل شده که در عباس آباد همدان جمعی از شیعیان در ایام عاشورا جمع شدند که شبیه جناب عباس را بسازند هر قدر جویا شدند که صاحب سواری وقوی هیکل شخصی باشد نیافتند زیرا که شنیده بودند شجاعت آن بزرگوار را که او را ماه بنی هاشم واسد الله ثانی میگویند محلا جوانی که پدرش از نواصب بود مناسب دید این شبیه را از او خواهش نمودند بجان ودل راغب شده گفت هزار جان من فدای آنجناب باد پس او را شبیه آنحضرت نمودند چون شب شد پدرش عتاب کرده هر دو دست او را قطع کرد در راه جناب عباس مادرش تضرع وزاری کرد زبان او را نیز در راه جناب فاطمه زهرا بریده مادر وپسر هر دو را از خانه بیرون کرده آن بیچارگان نالان وگریان بان تعزیه خانه آمدند ودر آنجا خوابیدند در عالم رؤیا بان زن بشرف خدمت فاطمه زهرا ع مشرف شده وملتجی گشتند باستشفا بعد احوال پسر را گفته فرمود او را شفا دهنده هست بتعجیل بیا این پسر شفا دهد او را نیز صحیح وسالم دیدند پرسید گفت بخدمت جناب عباس رسیدم بازوهایم را شفا داده واز نظرم غایب شد **از کتاب تحفة المجالس** **ذکر کرده اند** که در نجف مردی بود فاسق وفاجر وخمار ومقدمه عمر خود را در اعمال قبیحه تلف کرده بود ومال بسیاری داشت چون وقت اجل او رسید وصیت کرد که چون من بمیرم مرا بعد از غسل دهند وکفن کنند ومرا در نجف اشرف دفن کنید شاید که از برکت امیر المؤمنین ع حق تعالی از گناهان من در گذرد ومرا بآنحضرت بخشد این بگفت وجان تسلیم کرد خویشان واقربای او بوصیت او عمل نمودند بعد از غسل وکفن

نعش او را برداشته متوجه نجف اشرف شدند خدمه آنحضرت در آن شب خواب دیدند که آنجناب بر سر منبر ولی حاضر
شده جمیع خدمه را طلبیده فرمود که فردا صبح مرد فاسقی را در تابوت نهاده به اینجا خواهند آورد باید شما مانع
شوید نگذارید که او را در نجف دفن نمایند که گناه او از عدد ریگ بیابان بیشتر است این بگفت و ناپدید شد چون صبح
شد جمیع خدمه حاضر شدند و قصه خواب را با یکدیگر بیان نمودند همه بیکطور این خواب دیده بودند پس برخاستند
وچوبها و سنگها بدست گرفتند بیرون رفتند و بر در دروازه بانتظار نشستند تا بطول کشید کسی پیدا نشد
برگشتند و متفکر بودند که چرا این واقعه بعمل نیامد قضا را آن جماعتی که تابوت همراه ایشان بود در آن شب
راه را گم کردند و به بیابان کربلای معلی افتادند و چون روز شد براه نجف اشرف افتادند و روانه شدند و چون شب
دیگر شد خدام امیرالمؤمنین آنحضرت را در خواب دیدند که خدام را طلبیده فرمود چون صبح شود همه شما بیرون
روید و آن تابوت را که شب سابق شما را امر بمنع کردم او را باعزاز و اکرام هر چه تمامتر باشد بیاورید ساعتی در روضه
ما بگذارید بعد از آن او را در بهترین جایی دفن کنید ایشان از استماع این دو کلام منافی تعجب نمودند عرض کردند
که شب گذشته ما را امر بمنع کردی و امشب بخلاف آن در کمال شفقت و مهربانی امر فرمودی باعث این چه سر است
که ما نمی‌فهمیم آنحضرت فرمود که شب گذشته آن جماعت راه را گم کردند بصحرای کربلا افتادند و باد خاک کربلا را بتابوت
ایشان افشاند از برکت خاک کربلا و از برای خاطر فرزندم حسین حق تعالی از جمیع تقصیرات او گذشت و گناهان
وی را آمرزید و بر او رحمت کرد پس خدمه جمله بیدار شدند و چون صبح شد همه از شهر بیرون رفتند بعد از ساعتی
آن تابوت را آوردند پس به تعظیم و احترام تمام آن را بروضه مقدسه آنحضرت بردند و او را در بهترین مکانی
دفن کردند صورت واقعه را بتفصیل برای آن جماعت نقل کردند **از نجاة الخافقین نقل**
کرده اند که زواری بکربلا میرفت ضعیفه با چند نفر اطفال صغار همراه زوار بود و وقتیکه از مسیّب کوچ
کردند اینها از عقب ماندند ناگاه جمعی از اعراب بر سر آن مظلومه از اضطراب ریختند بنای هتک حرمت و سلب ثیاب
گذاردند زن از اثنای بنوار و بطرف کربلا نموده عرض کرد ای مولا و ای سرور اولیاء از غیرت تو دور است که اعانت
من مهجوره ننمائی در آن که ناسوار نیزه داری آشکار شده بعد از طرد و رد زنان آن ضعیفه را با اطفال صغار
در نزدیکی کربلا بقافله زوار رسانید آن مؤمنه چون این کرامات را دید عرض کرد ای بنده خدا تو از کجا دانستی
که در صحرا اسیر دست اعدا مانده ام فرمود ای ضعیفه من در خدمت جناب سیدالشهداء ایستاده بودم دیدم که اشک چشم
آن امام ام جاری شد عرض کردم یا ابن رسول الله چرا گریه میکنی فرمود مگر نمی‌بینی که زوار من در دست اعراب بیمانده

مانده پس مامور شو شما را از چنگ اعادی رها نمودم پس آن ضعیفه عرض کرد که دست مبارک را ببوسم فرمود
معذورم که دست ندارم از تن جدا کرده‌اند گفت مگر تو مولای من عباسی فرمود بلی پس غایب شد ۞ ۞ از
عبدالله بن سلام از احمد بن حنبل منقول است که شبی در خانه کعبه بودم
دیدم شخصی از پرده کعبه گرفته استغاثه میکند و با تضرع گریه میکند پس نزدیک او رفتم گفتم ای برادر
این قسم آه و ناله و استغاثه چیست گفت من نقل عجیبی دارم اگر شرط کنی بکسی اظهار نکنی میگویم گفت الله شاهد
بذلک مادام تو زنده پنهان خواهم کرد گفت من از آنکسانی بودم که در نزد منصور عباسی شبی مرا طلب نمود و شصت
نفر از سادات علوی بمن داد و گفت تا سفیده صبح ظاهر شود باید همه ایشان را در میان دیوار بگذاری من پنجاه نفر
ایشان را پنهان کردم در میان گچ و آجر و باقی ماند یکنفر جوان خوش سیمایی که نور از او ظاهر بود و گیسوها
بلند داشت خواستم او را نیز در میان دیوار بگذارم دیدم یکمرتبه گریه و ناله میکند که من متاثر شدم و خوف در دلم
افتاد گفتم ای جوان چرا گریه میکنی گفت قسم بخدا گریه و ناله من بجان خودم نیست بلکه گریه من بجهت مادر پیرم
است بیگاه بود مرا در خانه نگاه داشته بود و مرا محافظت میکرد و وقتیکه من میخوابیدم بخواب میرفت دستش
را زیر سر من میگذاشت دیروز خواب بمن غلبه کرد و خوابیدم بعد بیدار شدم دیدم مادرم در خواب است برخاستم
نفهمید همینکه از خانه بیرون آمدم ملازمان سلطان مرا گرفتند پس گریه من مخالفت نمودن با مادرم است و بیچاره
نمیداند که از برای من چگونه گذشت و احوال من بکجا انجامید و من سؤال میکنم از خداوند عالم که از من با من جفتی
مواخذه ننمود و باو صبر کرامت فرماید گفتم آیا مادرت غیر از تو اولادی داشت گفت نه همین تنها من بودم پس بنفس
خود خطاب کردم که بجهت متاع قلیل دنیا عذاب ابدی آخرت را خریدی گفتم والله دیگر اینجا ازخرمی میکنم
پس پیر خود را خواستم قصه او را باو نقل کردم گفتم ای ابا طالب حاضر هستی تو اینجا این علوی پنهان کنم راضیم
شده او را بکار بردم تا صبح طالع شد و آن جوان را قسم دادم او را بکسی اظهار نکند او را آوردم که بحضور
او را ببرید و لباس کهنه براو پوشانیدم و گچ بلباس و صورت او مالیدم مانند بنا کرد بنا بخانه
او آوردم گفتم تا شب اینجا باش بتاریکی شب که شهر جای مخوف است برو امانت خدا و وقتیکه شب شد من متفکر
بودم از خلیفه میترسیدم اگر بداند مرا با اهل و عیال تمام خواهد کرد از دو جهت خوف داشتم که اگر
بداند مرا رسوا خواهد کرد در عالم غش بودم که دیدم کنیز مرا بیدار میکند که در پیش کسی است در را
کوبد گفتم این نیست که هلاک کنند مرا پس گفتم بجاریه بگو کیستی که در میزند گفت پدرم صالح اسم من

بابعلی
بهائی
منصور
شصت
نفراز
سادات
علوی

فاطمه زهرا دختر رسول خدا ص بگو بمولای خود که فرزند ما را بدهند و بگیرد فرزند خود را همینکه این را شنیدم
بی اختیار برخواستم گفتم ای زن چکار داری بخدا مخوای شیخ تو شکایت نموده لو جبر الله ان الله لا یضیع اجر
المحسنین احسان ترا نا نستم پسر خود را قبول کن پسر ما را رد کن پس دیدم پسر خود را گویا هیچ الجی با و عارض
نشد پس انجوان شلو برادم با و وهمان وقت از خانه بیرون امد و توبه باز گشت بخدا نمود بعد از انکه
منصور مطلع شد جمیع اموال را تصرف نمود **مروی است که شخصی بنام عبد الله**
گفت در شب یازدهم محرم حضرت امام حسین ع را در خواب دیدم که در صحرای کربلا در میان خاک و خون
افتاده هزار و نهصد و پنجاه زخم تیر و نیزه و شمشیر بر بدن مبارک او ظاهر بود و سیلاب خون از زخمهای بدن
شریفش جاری بود چون انحال را مشاهده نمودم خوف عظیم بر دلم افتاد از هیبت ان از خواب بیدار شدم
و گریه بسیار نمودم چون شب دیگر شد بخواب رفتم باز انجناب را در خواب دیدم که بدن مبارک او صحیح گردیده
است و اثری از او ظاهر نیست پیش رفتم و عرض کردم فدای تو شوم یا ابن رسول الله در شب گذشته بدن شریف
شما را در خواب دیدم با زخم فراوان و امشب اثری از او ظاهر نیست حضرت امام حسین ع فرمودند که
اب دیده گریه کنندگان مرهم جراحت منست ای عبد الله چون شب گذشته مرا در خواب دیدی و بر حالت من
گریستی اب دیده تو مرهم زخمهای من گردیده **نقل کرده اند** از خلفای بنی عباس یکی بنا گذاشته بود
که هر کس بزیارت حضرت امام حسین ع برود یکصد دینار از او بگیرند شیعیان باز ترک زیارت نکردند
یکروز در بغداد در قصر خود نشسته بود و قصرش مشرف بجسر بود زوار میامدند هر یکی صد دینار با جاقلو میدادند
و از جسر عبور میکردند دیدم یک پیره زنی پای پیاده افتان و خیزان از عقب زوار امد نگاه میکردم که به بلندی
او چکار میکند دیدم که رسید از بغل یک کیسه در اورد پول را شمرد خواست که بگذرد عملجات زمانش گفت
او را اوردند گفت ای زن تو که پول نداشتی پس چرا پیاده امدی گفت مدتی بود زیارت حضرت امام حسین
داشتم و چرخ ریسی میکردم این پول را جمع کردم ترسیدم که عمر وفا نکند از زیارت انجناب محروم
مانم از ان جهت دیگر چرخ ریسی نکردم پیاده امدم **از رسول خدا ص** منقول است که در شب معراج
مرا داخل بهشت کردند من در بهشت میگشتم و تماشای قصور جنان میکردم جبرئیل از درختی سیبی چید و
بمن داد من از او حصه کردم دیدم حوری از میان سیب بیرون امد و مژه های چشمش مانند سینه کرکس
سیاه بود من از او پرسیدم لمن انت خدا ترا برای که خلق فرموده دیدم الحور بتر بگریه در امد و گریسته

و گفت لابنک المظلوم الحسین ع ای ابا الحسن فرزند مظلوم تو حسین ع خلق کرده است در
بارگاه قدس که جاملا الا انبیاء سرها قدسنا همه بر زانوی غم است **نقل کرده اند** در زمان
سلف بعضی از پادشاهان صفویه ایلچی از جانب پادشاه فرنگ امده بود در خصوص دلیل نبوت پیغمبر ما
دلیلی غیر از تواتر خواست ایلچی در علم حساب و هیئت و نجوم بسیار صاحب تسلط بود حتی جز میلاد با هل مجلس
خبر با منازل داده بود از بلا و حوادث روزگار پادشاه امر باحضار علماء اصفهان نموده که با ایلچی
مباحثه نمایند از جمله انها ملا محسن بود خطاب با ایلچی نموده که پادشاه شما چه قدر بی ادراک بوده
که از برای چنین امر معظمی مثل ترا فرستاده ان سفیر همینکه این را شنید مضطرب شده غیظ
غلبه نمود گفت ای عالم مسلمان جای خود را بشناس و اندازه خویش تجاوز مکن بعیسی و مادرش قسم هرگز
تو میدانستی انچه را که من حاضر دارم از علوم و کمالات میدانستی که زنها مثل من فرزند نزائیده اند در مقام
امتحان معلوم میشود کمال هر کدام پس فاضل کاشانی دست بجیب برده چیزی بیرون اورده گفت چیست
اینکه در دست منست ایلچی بقدر نیم ساعت در فکر فرو رفت پس از ان رنگش متغیر و زرد شده فاضل فرمود
چه زود ظاهر شد جهل تو و باطل شد ادعای تو ایلچی گفت بحق مسیح و مادرش میدانم انچه در دست
تست لکن فکر و سکوت من از جهت دیگر است فاضل گفت چگونه ان ایلچی گفت انچه که در دست تست
خاکی است از خاک بهشت و لکن فکر من در اینست از کجا رسیده است بتو فاضل گفت چگونه تصور
میشود این نیز فرمود شاید حساب اشتباه کرده با اینکه قاعده ات تمام نیست ایلچی گفت نه بحق عیسی و
امه فاضل گفت چگونه تصور میشود این پس فرمود پیغمبر انچه در دست منست خاک کربلاست و پیغمبر ما
فرموده کربلا قطعة من الجنة ایا مقبول ایمان نیاوری با اینکه قطع داری بقاعده و حساب خود تخلف
از واقع نمیکند ایلچی گفت راست گفتی ایها العالم اهل اسلام پس اختیار اسلام نموده از برکت تربت امام
حسین ع **از کتاب انیس الذاکرین** نقل شده از احمد نام هندی که یکسال بزیارت مکه معظمه
میرفتم بدریا نشستم بجزیره رسیدیم چند روز در انجا توقف اتفاق افتاد یکروز وقت عصر بجهت سیر بکنار
دریا رفتم دیدم از میان دریا صدای امد که [illegible]
خدا لعنت کند کشنده کان ترا چون این را شنیدم تعجب نمودم پس به اواز بلند فریاد کردم ایجماعت
شما را بحق حسین غریب قسم میدهم شما کیستید دیدم صدا از میان اب بلند شد نحن طوایف

الحق البحر نبکی الحسین المظلوم بالغداة والعشی چون این کلام را شنیدم طفل یتیم بر سر عمویم زد
که نزدیک بود کور شوم و بخود میگفتم که خاک بر سرت ای احمد جنیان بر مظلوم کربلا گریان باشند
تو ساکت نشسته پس گریه بسیار از غربت بجا آوردم **از کتاب بصائر حرو لیث** که رسول
خدا صلعم روزی با جمعی از اصحاب خود براهی عبور فرمودند دیدند که طفلان چند در اثنای راه ببازی مشغول
میباشند پس آنحضرت نزد طفلی از اطفال نشست و شروع نمود ببوسیدن و دیدند آن طفل را بوسید و بر آن
طفل ملاطفت نمودن بعد از آن در دامن خود نشانید و بسیار او را بوسید سبب آن را از آنحضرت پرسیدند
فرمودند که روزی دیدم این طفل را که با حسین من بازی میکرد و دیدم که قدمهای او را میبوسید اشک چشمش
جاری در راه میریخت که این طفل از یاوران حسین خواهد بود **از کامل الزیارة از راوی**
رقی روایت است که من در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که آب طلبید چون آشامید
دیدم که اشک از دیدهایش جاری شد بعد از آن فرمود ای داود خدا لعنت کند قاتل حسین را پس
نیست بندهٔ که بیاشامد آب را و آنحضرت را بخاطر آورد و لعنت نماید بر قاتل او مگر نویسد حق تعالی برای
عمل او صد هزار حسنه و محو مینماید از او صد هزار گناه و بلند میگرداند برای او صد هزار درجه و میباشد مثل
کسیکه صد هزار بنده در راه خدا آزاد کرده باشد محشور میگرداند حق تعالی او را در قیامت با دل سرد تا
حرارت قیامت بر او تاثیر نکند **از طاوس یمانی روایت شده** که رسول خدا صلعم بسیار
میبوسید جبین و گلوی حضرت امام حسین علیه السلام را هر وقت که آنحضرت در مکان تاریکی می نشست نوری
از جبین و گلوی مبارکش ساطع بود که مردم بینائی میدانستند که آنحضرت در آن مکان تشریف دارند
چون یکی از روزها آمده دید که حضرت فاطمه در خواب است و حسین در گهواره گریه میکند پس جبرئیل نزد
گهوارهٔ آنحضرت نشست شروع نمود به تسلی دادن و ملاطفت نمودن و تکلم نمودن بحدیکه بعجب آورد
آن جناب را و شاد نماید و تا اینکه حضرت فاطمه از خواب بیدار شد شنید صوت جبرئیل را در تسلی دادن
آنحضرت هر چند ملتفت شد کسی را ندید پس پیغمبر خدا صلعم خبر داد آنحضرت را که گوینده جبرئیل بود
از کامل الزیارة از عبدالله بن محمد روایت است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که
امام حسین علیه السلام بخدمت جد بزرگوارش وارد میشد آنحضرت بطرف خود میکشید بعد میفرمود که یا علی
نگاهدار او را بعد نزد ابروی او میایستاد و میبوسید و میگریست پس حضرت امام حسین عرض کرد

که ای پدر چرا گریه میکنی حضرت میفرمود ای فرزند میبوسم محل شمشیرها که بر تو میزنند و گریه میکنم حضرت
امام حسین علیه السلام عرض کرد ای پدر مرا میکشند فرمود بلی بخدا سوگند ترا میکشند با پدرت و برادرت حضرت
عرض کرد قبرهای ما متفرق است فرمود بلی ای فرزند حضرت عرض کرد پس که ما را زیارت میکند از امت تو فرمود
که زیارت نمیکند مرا و پدر ترا و برادر ترا و ترا مگر صدیقون از امت من **ابن شهر آشوب**
روایت کرده است که ذره نوحه گر که در مصیبتها نوحه گری میکرد گفت شبی حضرت فاطمه
را در خواب دیدم که نزدیک قبر فرزندش حضرت امام حسین علیه السلام ایستاده بود و میگریست بمن فرمود ای ذره
ای ذره این شعرها را بخوان و نوحه کن بر جگر گوشهٔ من **ایها العینان فیضا واستهلا لا تغیضا**
وابکیا بالطف میتا ترک الصدر رضیضا لم امرضه قتیلا لا ولا کان مریضا یعنی ای
دیدهها اشک حسرت ببارید و از گریستن مضایقه نکنید بر کشتهٔ که در طف کربلا او را شهید کردند
و سینهٔ او را بطعن نیزه و تیر خورد کردند و من در بیماری او حاضر نگردیدم و در ماتم او اشک نباریدم پس
بر شیعیان لازم است که فاطمهٔ زهرا را در ماتم جگر گوشهٔ او یاری کنند و عزای آن غریب را بر پا دارند
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست فرمود کسیکه گریه کند دیدههای او در مصیبت ما و یک قطره اشک برما
ببارد حق تعالی او را در بهشت جای دهد **از شیخ سهل ابن عبد الله** منقولست که در روز
عاشورا با خود میگفتم که چرا در آن روز حاضر نبودم که پیش شاه شهیدان خونم ریخته شود و قطرهٔ چند اشک از
چشم خود ریختم و در شب حضرت رسول را در خواب دیدم فرمود ای سهل بجلال حضرت ذوالجلال که قطرهٔ آب
دیدهٔ تو در مصیبت فرزند دلبند من ضایع نخواهد بود و بدین گریه که امروز کردی ترا چندان ثواب دهند
که محاسبان از عهدهٔ ثواب آن بیرون نتوانند آمد **نقل کرده اند** وقتی که روز قیامت میشود
از هول قیامت امر باهل محشر شدید میگردد رسول خدا صلعم امیر مومنان را روانه میکند بجانب خاتون محشر
تا اینکه حضور بهم رسانند مقام شفاعت را پس امیر مومنان میفرماید یا فاطمه چه چیز است در نزد تو از اسباب
و چه چیز ذخیره کردهٔ بجهت این روز پر خوف و خطر و فزع اکبر فاطمهٔ زهرا عرض میکند یا علی اگر هیچ چیز حاضر
نباشد از اسباب شفاعت کفایت میکند در مقام شفاعت دو دست بریدهٔ فرزند دلبندم عباس **از**
ام سلمه روایت شده است که روزی رسول خدا صلعم فرزند دلبندش حسین تشنه جگر را
لباس میپوشانید که از لباسهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه است که بر جامههای دنیا

در فضیلت امام حسین ع

شباهت نداری حضرت فرمود این هدیه ایست که پروردگار من بجهت بوردیکه او امام حسین ع فرستاده است
بودش از برای ما جبرئیل که در کارخانه قضا و قدر رب جلیل تمام شده است چون امروز عید است این جامه را به
او پوشانیده ام که در صحرای کربلا بدنش را بی لباس نمودند **از کنز الغرائب** نقل شده که روزی
حضرت امام حسین ع در خدمت جد بزرگوار خود بود برخاست که بخدمت مادرش برود و پس از خدمت رسول
خدا ص مرخص شده بیرون آمد قدری راه رفته برگردید رسول خدا ص ملاحظه نمود که جگر گوشه بتول
عذار را غبار حزن و ملال در خاطر نشسته فرمود ای جان جد چرا محزونی عرض کرد یا جداه دختر ما پدر و مادرم
فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی است میخواهم بخدمت ایشان مشرف شوم باران میبارد و راه منکرد و جناب
رسول خدا ص روی نیاز بدرگاه بی نیاز کرده اید دست بدعا برداشتند همان ساعت باران ایستاد تا
آنکه آن حبل شهید با کمال اطمینان به پیش مادر مهربان و پدر و برادرش امام حسن و عمان تشریف برد ندا از منابر
بود روز عاشورا کاش رسول خدا ص می بود ملاحظه میکرد وقتیکه امام مظلوم بجانب فرات روانه شد عرض میکرد یا جداه
از این ظالمان مهلت بطلب و رخصت چند نفر اطفال تشنه لب دارم شاید از برای ایشان قطره آبی بیارم
از کتاب منتخب منقولست که عبدالله ابن عمر گفت که حضرت رسول ص روزی بر منبر خطبه ادا مینمود
در آن اثناء حضرت امام حسین از نزد والده خود متوجه شد رانوقت آنحضرت طفل بود و دامن جامه اش در
زیر پای مبارکش مانده بر روی افتاد بگریه درآمد حضرت رسول ص این حال را مشاهده کرد از منبر گریه کنان
نزول نمود و آنحضرت را بسینه خود منضم کرد بملاطفت تمام از گریه اش باز داشت و فرمود قسم بکسی
که جان من در دست قدرت اوست در وقتیکه فرزندم بر روی درافتاد گویا که دل من گسیخت **از منتخب**
از زبدة السعادات روایت شده که روزی جناب رسول خدا ص از خانه عایشه بیرون آمده بر در خانه فاطمه زهرا گذر
نمود پس ناگاه صدای گریه حسین ع بسمع شریف آنجناب رسید بدرون آمد که یا فاطمه او را از گریه ساکت کردان
آیا ندانسته که گریه او باعث ابذاء و آزار منست پس آن بزرگوار را گرفته اشک او را به دست مبارکش
پاک کرده و از میان دو چشم او بوسید و در آغوش کشید **از حضرت صادق ع** روایت شده
که حضرت رسول ص روزی در خانه ام سلمه بود فرمود که کسی نیاید نزد من ام سلمه گفت که حضرت امام حسین
آمد و طفل بود من نتوانستم که آنحضرت را منع نمایم تا آنکه رفت بخدمت آنحضرت و من از پی او رفتم دیدم
که حضرت امام حسین ع را بر سینه خود نشانیده است و حضرت رسول ص گریه میکند و چیزی در دست

خود دارد

در شان و قرب امام حسین ع

خود دارد و میگرداند پس حضرت فرمود ای ام سلمه جبرئیل خبر آورده که این پسر من کشته خواهد شد و این
تربتی است که در آنجا کشته خواهد شد و این تربت را نزد خود نگاه دار هر وقت که خون شود بدانکه حسین
من کشته شده ام سلمه گفت یا رسول الله از خدا سؤال کن که این را از او بردارد حضرت فرمود که من از خدا
وند عالم سؤال کردم حقتعالی فرمود که او را بسبب شهادت درجه خواهد بود که احدی از مخلوقین به
آن درجه نمیرسد بدرستیکه او را شیعه چند خواهد بود که شفاعت کنند و شفاعت ایشان رد
نشود و مهدی آل محمد ص از فرزندان او خواهد بود **از شیخ جمال الدین موصلی** مذکور است
که پدر او حاکم موصل بود ناصبی و دشمن خاندان نبوت بود و چون از مادر او که ناصبیه بود پسر متولد
نمیشد بمقتضای عقیده شوم خود نذر کرد که اگر خدا وند عالم پسری باو عطا فرماید بشکرانه آن نعمت
آن پسر را بر آن دارد که همیشه زایران امام حسین ع را که عبورشان بموصل میشود قتل نماید چون
لطف الهی تعلق بهدایت گرفته بعد از اندک زمانی آن پسر بگفته مادر از عقب جماعتی که زوار کربلا
بودند رفته چون بمسیب که در نزدیکی کربلاست رسید غبار آن سرزمین بمشام او در آمد دید که
زوار از آب عبور نمودند در آنجا توقف نمود تا وقتیکه زوار مراجعت نمایند ایشان را بکشد از برکت
آن سرزمین و عطوفت آن خاک پاک خواب بر آن غلبه نموده در خواب دید که قیامت قیام نموده
و خلق را دید که و انفسا میگویند و او را گرفته بدوزخ میبرند چون او را بنزدیک جهنم رسانیدند
آتش در سوختن او توقف نمود مالک دوزخ با آتش خطاب کرد که چرا در سوختن او توقف میکنی
گفت چگونه او را بسوزانم و حال آنکه غبار زوار کربلا بر او نشسته و دیده او جا
کرده تا او را نشوید تصرف من در آن غیر ممکن است خوش بارت
بشنید او که شد جمال الدین از خوف عتاب مالک دوزخ
بیدار شد از عقیده باطل خود و علاوه اهل بیت
برگشت و خلع لباس ظاهر نمود و مجاور
آستانه جناب سید الشهداء گردید
چون طبع موزون داشت

۱۳۲۱ الحمد بمدح و مرثیه خود جناب سید الشهداء ع و سایر ائمه هدی ع تا انقضای ایام حیوة خود مشغول گردید تمام شد

ختامه مسک در فضایل جناب امیر علیه السلام

در بیان فضایل و مناقب خلیفه بلا فصل پیغمبر صلی الله علیه و آله زوج خاتون حشر ابی شبیر و شبر ساقی حوض کوثر قاسم طوبی و سقر باب الله ید الله لسان الله جنب الله محبوب حبیب الله اخ الرسول و زوج البتول و نهایة المامول و سیف الله المسلول مولای متقیان امیر مومنان اولای مردمان برسول انس و جان ولی خداوند رحمان مظهر العجایب مطلوب کل الطالب نقطه دائره المطالب الشهاب الثاقب امام المشارق و المغارب علی بن ابیطالب سلام الله علیه و علی ذریته

از کتاب مناقب ائمه طاهرین علیهم السلام منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ان الله جعل لاخی علی ابن ابیطالب ع فضایل لا تحصی کثرة بدرستیکه گردانیده است حقتعالی بجهت برادرم علی ابن ابی طالب ع انقدر از کمالات و زیادتیهایی که اورا بر مردمان هست که بشماره در نمی آید فمن ذکر فضیلة من فضائله ثم تولی الملئکة مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر پس اگر کسی توفیق یابد که یاد کند فضیلتی را از فضایل او در مجلسی و اقرار بران داشته باشد می آمرزد خدا گناهان گذشته و اینده اورا و من کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملئکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة اثر و رسم و اگر شخصی توفیق یابد و بنویسد فضیلتی از فضایل اورا تا از ان نوشته اثری و نشانه هست باشد ملئکه اسمانها و زمینها از برای او طلب امرزش از حقتعالی میکنند و من استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و کسیکه بشنود یک فضیلتی از فضایل او هر گناهی که بسبب شنیدن بهم رسانیده حقتعالی میامرزد و من نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر و کسیکه نگاه کند بنوشته از فضایل انحضرت حقتعالی میامرزد هر گناه اورا که دیده سبب ان شده باشد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله زینوا مجالسکم بذکر علی ابن ابیطالب ع زینت دهید مجالس خود را بذکر علی بن ابیطالب ع و قال ذکر الله عبادة و ذکری عبادة و ذکر علی عبادة و ذکر الائمة من ولده عبادة از ام سلمه روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا ص فرمود که نیست قومی که جمع شوند که مذکور سازند فضل علی بن ابیطالب ع را مگر فرود میایند ملئکه اسمان تا اینکه بگیرد ایشان در اینکه ایشان را در میان گیرند پس چون ایشان متفرق شوند ان ملئکه ها بسوی اسمان عروج میکنند پس ملئکه با ایشان میگویند که استشمام میکنیم از بوی

شما آنچه استشمام میکنیم از ملئکه پس میمانند به ایم بویی که پاکیزه تر و بهتر از ان باشد میگویند ما بویهم نزد قومی که ذکر میکردند محمد ص و اهلبیت ورا پس از بوی ایشان در ما او بخت ما معطر شدیم پس به ان ملئکه گویند که ما را بسوی ایشان فرو برید ایشان میگویند که ان قوم متفرق شدند و بمنزل خودشان رسیدند پس به ان ملئکه گویند ما را فرو برید تا بر ان مکان که در انجا اجتماع نموده بودند پرها خود را بان زمین بمالیم معطر شویم **از حضرت امام رضا ع منقولست** که او از پدران بزرگوارش روایت کرد از رسول خدا ص از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از خداوند عالمیان فرمود که ولایة علی حصنی یعنی قلعه منست هر که داخل حصن شود از عذاب من ایمن است **و از سلمان فارسی رض روایت کرده اند** که روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول ص نشسته بودیم که حضرت امیر ع امد حضرت رسول سنگ ریزه در دست داشت بدست انحضرت داد ان سنگ ریزه بسخن امد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله راضی شدم به پروردگاری خدا و بر پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و بولایت علی بن ابیطالب حضرت رسول ص فرمود هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی بن ابیطالب راضی باشد او از خوف عقاب خدا ایمن است **از حضرت امام رضا ع روایتست** از اباء اطهارش که حضرت رسول ص بحضرت امیر المومنین ع فرمود چون روز قیامت شود خدا از حسنات خلایق فارغ شود کلید هاء بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من تسلیم تو نمایم و گویم هر که را خواهی بجهنم بفرست و هر که را خواهی به بهشت داخل کن نقلست که روزی فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین در ایام طفولیت با چند نفر از دختران عرب از مکه برون رفتند در صحرا بازی کردند که ناگاه شیری پیدا شد و با ایشان نمود و اند ختران از فاطمه بزرگتر بودند فرار نمودند فاطمه مضطرب و حیران گردید که ان اثنا سواری در میان پیدا شد و شمشیر خود را کشید ان شیر را دو پاره کرد فاطمه که ان حالت را مشاهده نمود خود را بقدم ان سواره انداخت و گردن بند در گردن داشت از اکشوده برسم هدیه بان سواره داد و او را دعا خیر نمود متوجه مکه شد چون این خبر بپدر و مادر فاطمه رسید که پان و نالان متوجه صحرا شدند فاطمه را صحیح و سالم دیدند از او احوال پرسیدند فاطمه کیفیت را نقل کرد ایشان بعقب سوار روان شدند که او را بمکه اورده احسان نمایند ننمود ان شیر را کشته دیدند و ان سواره را ندیدند از روزها روزی اسد الله الغالب در ایام طفولیت با مادر خود مزاح میکرد مادرش گفت ای فرزند تو کودکی و با من مزاح میکنی حضرت فرمود که ای مادر قصه شیر و سوار را

فراموش کرده و انسواره کیر بود که ترا از شیر نجات دادم مادرش گفت که مبانم من و انسواره نشانه هست
دست در آستین کرده و گردن بند را از آستین بیرون آورد و بمادر داد و گفت این همان گردن بند است که بعد
کشتن شیر به انسوار دادی انسوار من بودم که ترا نجات دادم **از کتاب نور العیون مرویست**
که علی بن ابیطالب ع در طفولیت در گهواره خوابیده بود و دستهایش را محکم بسته بودند ناگاه اژدهائی زادپی
که قصد اذیت نموده بود فی الحال خود را از گهواره افکند و دست خود را گشود بدست راست خود گردن اژدها را
فشرده و بدست خود دهان آنرا از هم درید و او را هلاک نمود چون فاطمه بنت اسد مادر آنحضرت حاضر شد
واین قوت را از فرزند خود بدید فریاد کشید تا قوم و قبیله او جمع شدند چون کشتن اژدها را دیدند آنحضرت
را حیدر مسمی کردانیدند **از کتاب زبدة المناقب مرویست** که چون امیر المؤمنین ع از
نهروان بفتح و فیروزی مراجعت نمود و گذارش بر سر دو راه افتاد یکی از علیس و راه دیگر آب نبود الجناب
براه بی آب روانه گردید و از کرمی آب و دهان لشکر خشکید بعضی از منافقان زبان طعن گشودند مؤمنان
از اقوال ایشان دل آزار شدند و بعرض جناب مقدس رسانیدند و از بی آبی شکایت کردند حضرت فرمود
تا لشکریان همه حاضر کشتند تا قدرت الهی را مشاهده نمایند پس الجناب به انگشت مبارک خود خطی مدور
کشید و بقنبر امر فرمود تا آنرا کند بعد از آن سنگ عظیمی پیدا شد بنفس نفیس خود آنسنگ را دور انداخت
پله و پایه پیدا شد بقنبر فرمود که پایین رو و حقیقت را معلوم کن قنبر بموجب فرموده عمل نموده بعرض
رسانید که چون سی و پنج زینه و پایه رفتم دری از سنگ مقفل ظاهر شد معلوم نیست که کلیدش کجا
کجاست و گشودن آن در نهایت اشکالست پس آنحضرت از عمامه خویش کلیدی در آورده بقنبر داد و فرمود در را
بکشا و جام آبی بیاور قنبر روانه گردید و در را گشود دید حوضی ابیست و اطراف آن حوض همه گل و ریحان و نرگس
تازه دید سلسبیل کوثر امیر المؤمنین ع حیدر را دید که بر سر حوض نشسته قنبر حیرت بر حیرت افزود و حضرت امیر جام
پر از آب کرده بقنبر داد و فرمود که آب را بگیر و حاجت لب تشنگان را برآور قنبر جام آب بر دست گرفته متوجه بیرون
گردید دید که حضرت امیر المؤمنین ع بر جای خود ایستاده قنبر مضطرب و حیران گشته خواست تکلم در آید و استفسار
این راز نماید حضرت امیر ع فرمود ای قنبر کر قصه دشت ارژنه را نشنیده که در این مقام تعجب میکنی پس جمیع
لشکر و جمیع چهارپایان ایشان را به انجام سیراب نمود و جام آب تغییر نکرده **از کتاب کشف الغمه از امام**
حسین ع مرویست که چون جد بزرگوارم رسول خدا ص از دنیا رحلت نمود پدرم امیر المؤمنین ع

آواز

آواز داد که هر کرا نزد پیغمبر ص وعده یا دینی هست بیاید من ادا کنم پس هر که طلب کار بود می آمد و پیلم دست
در زیر مصلی کرده بقدر طلب درهم پول برده میداد خبر بعمر رسید بابی بکر گفت اگر تو نیز ضامن دین و وعده های رسول
شوی چنانکه او نماید تو نیز بیابی پس ابی بکر نیز ندا در داد خبر بامیر المؤمنین ع آوردند فرمود زود باشد که از کرده خود
پشیمان شود روز دیگر ابو بکر با اصحاب نشسته بود اعرابی آمد و گفت وصی رسول خدا ص کیست ابی بکر را نشان
دادند اعرابی رو به ابی بکر کرده گفت حضرت رسول برای من هشتاد ناقه سرخ موی سیاه چشم بلند کوهان قبول
کرده بود اکنون مطالبه میکنم بده که در جای او نشسته ابی بکر رو بعمر کرده گفت علاج این چیست عمر گفت تو
از وی شاهد خواه او نتواند که ثابت کند ابی بکر گفت ای اعرابی شاهد بیاور و دعوای خود را ثابت کن اعرابی
گفت مثل من شخصی بر رسول خدا ص شاهد میتوانست گرفت با احتمال آنکه شاید پیغمبر خدا ص انکار کند
والله تو خلیفه رسول نیستی سلمان برخاسته دست اعرابی را گرفت و گفت بیا تا ترا نزد خلیفه بر حق پیغمبر
برم پس سلمان اعرابی را بخدمت حضرت امیر ع آورد و اعرابی گفت ای شخص که توئی خلیفه بلا فصل حضرت رسول
حضرت جواب داد که بلی چه مطلب داری بگو گفت هشتاد ناقه سرخ موی سیاه چشم بلند کوهان از ترکه
خواهم که قبول حضرت رسول است حضرت فرمود تو و اهل بیت تو همه اسلام آورده اید چون اعرابی این را بشنید
رو به دست مبارک آنحضرت را بوسید و گفت شهادت میدهم که تو وصی بلا فصل رسول آنحضرت شرط اسلام
من و اهل بیت من اینها را از من قبول نمود الحال همه مسلمانانیم پس امیر المؤمنین ع با امام حسن ع فرمود که با
سلمان برو بفلان وادی و اعرابی را با خود ببر و ندا کن که یا صالح چون جواب دهد بگو که امیر المؤمنین ع ترا سلام
رسانده و میگوید آن هشتاد ناقه حضرت رسول خدا ص را از این اعرابی قبول نموده بود حاضر گردان پس چون
ایشان با آن وادی آمدند و ندا کردند جواب آمد لبیک یا ابن رسول الله پس امام حسن ادای رسالت نمود جواب
آمد که سمعا و طاعة زمانی بر این نگذشت که زمین شق شد زمام ناقه بیرون آمد امام حسن ع او را گرفت
بدست اعرابی داد فرمود بکش او کشید تا هشتاد ناقه بدان صفت که میخواست بیرون آمد اعرابی آواز بکلمه شهادت
بلند نمود گفت من مثلک یا امیر المؤمنین من مثلک و ثنای زیاد نسبت بحضرت کرده رفت **او برده اند**
که لشکر امیر المؤمنین ع در راه نهروان بر دیری گذشتند پیری بر بالای دیر بود فریاد برآورد که ای سلب
اسلام امیر خود را بگویید که نزد من آید حضرت امیر المؤمنین ع مرکب را بدان سو کردانید چون نزد دیر رسید گفت
ای امیر لشکر کجا میروی حضرت فرمود بجزیره دشمنان دین میروم پیر گفت ای امیر همین جا توقف کن و لشکر را

بر بقیه هایی که ایشان هم زنده بمیرند انکه ستاره اهل اسلام در هبوط است چند روز صبر کن تا کوکب طالع
شمار و در صعود نماید حضرت فرمود تو دعوی علم اسما میکنی مرا از سر فلان ستاره خبر ده پیر گفت من هرگز اسم
او را نشنیده‌ام حضرت باو دیگر از چیز دیگر پرسید پیر نداشت حضرت فرمود از علم اسما چندان خبر نداری از احوال
زمین از تو میپرسم آیا آنجا که ایستاده‌ای که در زیر قدم تو چه چیز مدفون است گفت نمیدانم حضرت فرمود ظرفی
شبیه بفلان عدد زر ناب مسکوک و نقش سکه آن بدین طریق است پیر گفت تو این سخن از کجا میگوئی حضرت
فرمود که خاتم الانبیا این خبر داده و فرمود که با این قوم حرب میکنم و از لشکر من کم از ده کس بهم نرسد و از انقوم
کم از ده کس زنده بکریزند و بیرون روند پیر متحیر ماند حضرت فرمود تا زیر قدم او را کاویدند و آن ظرف بیرون آمد
بطریقیکه آنجناب فرموده بود پیر فی الحال از زیر بیرون آمد و در خدمت آنجناب اسلام آورد پس آنحضرت متوجه
نهروان شد **در تفاسیر اهل بیت آورده اند** که حضرت سلیمان در مباحثه هدهد را
ندید فرمود چگونه است که او غایب شده است اگر او حاضر شود او را عذاب سخت میکنم یا او را بکشم چون
حاضر شد فرمود کجا بودی اگر حجتی نداشته باشی ترا عذاب میکنم یا میکشم هدهد گفت بر تقدیر که حجت
نداشته باشم تو مرا ایمن نمائی یا بکشی گفت از برای چه گفت از برای آنکه در هر پر من بخط سرخ نوشته یا علی
و این تاج کرامت بر سر من از آنست و مرا فخر است بر دیگر مرغان و دل من پر است از محبت او سلیمان را خوش
آمد پسندید گفت ای هدهد من نیز محبت چاکر محمد و علی و اهل بیتم بدین اعتقاد که تو داری
از حضرت امام رضا ع مرویست که حضرت رسول ص فرمود که در شب معراج داخل بهشت
شدم و در بهشت درختی دیدم که باران درخت از حله‌ها و زیورها بود و در میان انگور و انار بودند و در زیر آن
اسبان ابلق بودند و بالای آن درخت رضا و خوشنودی حق تعالی بود گفتم ای جبرئیل برای کیست این درخت
گفت برای پسر عم تو امیرالمؤمنین ع چون حق تعالی امر کند مردم را که داخل بهشت گردند شیعیان علی را بنزد این
درخت بیاورند و از این حله‌ها و زیورها بپوشند و بر این اسبان ابلق سوار شوند و منادی ندا کند که اینها شیعه
علی علیه السلام اند صبر کرده اند در دنیا بر آزارها و امروز بهره مند شده اند باین عطاها **از حضرت صادق ع**
روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین ع بجانب صفین متوجه شد چون از فرات عبور فرمودند و نزدیک بکوه
رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد مردم دور شدند که وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان فارغ
شدند کوه شکافته شد سری بیرون آمد که سر و ریش سفید گردیده و بسخن در آمد و گفت السلام علیک یا

امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران و قائد سفید رویان و دست و پا سفیدان بهشت
فائز گردید بثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت گفت علیک السلام ای برادر من شمعون بن حمون وصی عیسی
بن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام که فرود آید برای نصرت فرزند تو
نام کسی را که نزد خدا از تو مبتلا گردید باشد در قیامت کسی از ثواب نیکوتر و رتبه اش بلندتر
نخواهد بود تو صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی بدرستیکه دیروز بود که دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل
آزارها کشیدند و باره ایشان را ببریدند و با چوبها حلق کشیدند اگر این جماعت با تو جنگ میکنند بدانند که چه
عذابها برای ایشان مقرر گردیده دست کوتاه خواهند کرد و این روزها را زاد تا یاری میشنمایند اگر
بدانند که چه ثوابها برای ایشان مهیا گردیده هر اینه آرزو کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود السلام
علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته پس کوه بهم آمد حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن
عباس و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس ابن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة بن
صامت و ابوالهیثم بن التیهان پرسیدند که این مرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عبادة
بن الصامت و ابو ایوب گفتند پدر و مادر ما فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم چنانچه برادر کرد حضرت
رسول را یاری کردیم و تخلف نمیکند کسی از تو از مهاجرین و انصار مگر شقی پس حضرت ایشانرا دعای خیر کرد
از کتاب بشارة المصطفی منقولست که وقتی که رسول خدا داخل خانه امیرالمؤمنین ع
شد در حالتیکه خوشحال بود و بشارت و سرور از روی مبارکش ظاهر بود و سلام کرد بر آنجناب پس حضرت امیر ع
عرض کرد که هرگز ندیدم شما را که بر من وارد شوید چنین مسرور و خوشحال باشید پس حضرت رسول فرمود
بشارت دهم ترا یا علی بدانکه در این ساعت جبرئیل بر من نازل شد و گفت که حق تعالی سلام میرساند و میفرماید
بشارت ده علی را که شیعه او مطیع و عاصی ایشان از اهل بهشتند چون حضرت امیرالمؤمنین ع این بشارت را شنید و
بسجده در آمد و دست خود را بطرف آسمان بلند نمود و عرض کرد الهی تو گواه باش بر من که نصف حسنات خود را
بشیعه خود بخشیدم پس حضرت فاطمه ع عرض کرد ای پروردگار من شاهد باش که من نصف حسنات خود را
بشیعه علی بخشیدم پس حضرت امام حسن مثل این کلام را فرمود و حضرت امام حسین ع نیز مثل این کلام را
فرمود پس رسول خدا ص فرمود که شما کریمتر از من نیستید ای پروردگار من گواه باش که من نصف حسنات
خود را بشیعه علی بخشیدم پس حق تعالی وحی فرمود که شما از من کریمتر نیستید من آمرزیدم گناهان

در فضائل معالی منقبات علی ابن ابیطالب علیہ السلام

شیعۃ علی و محب علی ذا عن حذیفۃ الیمانی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ع ما انکروا فضلہ سمی امیر المؤمنین و آدم بین الروح والجسد
عن جابر عن ابی عبد اللہ ع قال قلت لہ لم سمی علی امیر المؤمنین ع قال اللہ سماہ وھکذا انزل اللہ فی
کتابہ وھو قولہ عز وجل واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظھورھم ذریتھم واشھدھم علی انفسھم الست بربکم
وان محمدا نبیکم رسولی وان علیا امیر المؤمنین ع قالوا بلی **وعن الباقر ع** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ لما اسری بی الی السماء الرابعۃ اذن جبرئیل واقام وجمع النبیین والصدیقین والشھداء والملائکۃ
وتقدمت وصلیت بھم فلما انصرفت قال جبرئیل قل لھم بم تشھدون قالوا نشھد ان لا الہ الا اللہ
وانک رسول اللہ وان علیا امیر المؤمنین ع **عن جابر بن عبد اللہ** قال کنا عند رسول
اللہ صلعم فی المسجد فذکر بعض اصحابہ الجنۃ فقال النبی صلعم ان اول اھل الجنۃ دخولا الیھا علی بن ابی
طالب ع **فقال ابو دجانۃ الانصاری** یا رسول اللہ اخبرتنا ان الجنۃ محرمۃ علی الانبیاء حتی
تدخلھا وعلی الامم حتی تدخلھا امتک فقال بلی یا ابا دجانۃ اما علمت ان للہ لواء من نور وعمودا من نور
خلقھما اللہ قبل ان خلق السموات والارض بالفی عام مکتوب علی ذلک اللواء لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ
خیر البریۃ آل محمد وصاحب اللواء علی وھو امام القوم فقال علی الحمد للہ الذی ھدانا بک یا رسول اللہ
وشرفنا فقال النبی ابشر یا علی ما من عبد ینتحل مودتک الا بعثہ اللہ معنا یوم القیمۃ **عن ابن
عباس** قال قال رسول اللہ صلعم والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ما استقر الکرسی والعرش ولا
دار الفلک ولا قامت السموات والارض الا بان کتب علیھا لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی امیر المؤمنین
ان اللہ لما عرج بی الی السماء واختصنی بلطیف ندائہ قال یا محمد قلت لبیک ربی وسعدیک قال انا
المحمود وانت محمد شققت اسمک من اسمی وفضلتک علی جمیع بریتی فانصب اخاک علیا علما لعبادی
یھدیھم الی دینی یا محمد انی قد جعلت علیا امیر المؤمنین فمن تامر علیہ لعنتہ ومن خالفہ عذبتہ ومن
اطاعہ قربتہ یا محمد انی قد جعلت علیا امام المسلمین فمن تقدم علیہ اخزیتہ ومن عصاہ استخففتہ
ان علیا سید الوصیین وقائد الغر المحجلین وحجتی علی الخلائق اجمعین **عن ابی الحسن ع**
قال ولایۃ علی مکتوبۃ فی جمیع صحف الانبیاء ولم یبعث اللہ رسولا الا بنبوۃ محمد وولایۃ وصیہ قال
اللہ تعالی وانہ لفی زبر الاولین ای الکتب المنزلۃ علی النبیین بینہ ان ھذا الامر الذی نزل بہ الیک

فی ولایۃ

در معجزات جناب امیر ع

فی ولایۃ علی منزل فی کتب الانبیاء الاولین کما ھو منزل فی القرآن **از حضرت امام حسن
عسکری ع مرویست** کہ مردی از دوستان علی بن ابیطالب کہ در شام میبود عریضہ بخدمت
آنحضرت نوشت و در آن عریضہ درج کرد کہ یا امیر المؤمنین من میخواھم کہ در خدمت شما باشم لکن اھل و عیال من
بسیار است اگر با ھمہ اھل و عیال کوچ نمایم و بخدمت تو بیایم از شر معاویہ میترسم و مال بسیار دارم کہ
ھمہ را غارت معاویہ نماید فکری بحال من و تدبیری نما امیر المؤمنین ع در جواب عریضہ نوشت کہ ای فلانی
عیال خود را جمع کن و مالھای خود را بر ایشان بسپار و صلوات بر محمد و آل او بفرست و بعد از آن دعا کن
و بگو کہ پروردگارا عیال من و مال من امانتی است کہ بر تو میسپارم بامر بندۂ تو و دوست تو علی بن ابی
طالب و بعد از آن با برخیز بخدمت من بیا پس آن شیعہ [illegible] چنین کرد عمل بمضمون نوشتہ امیر المؤمنین ع
نمود و بخدمت آنحضرت مشرف گردید چون معاویہ ملعون از رفتن وی خبردار شد غلامان خود را گفت کہ عیال
او را اسیر کنند و مالھای او را غارت نمایند چون غلامان معاویہ بدر خانۂ آن شیعہ رسیدند خداوند عالم جمیع
مصور گردانید بصورت اولاد معاویہ و خاصان وی ایشان ستر کردہ جواب بر غلامان معاویہ دادند کہ برگردید
کہ ھر چیز در خانۂ ایشان بود ما غارت کردیم و اولاد شما را اسیر نمودیم پس اولاد آن شیعہ و مالھای وی از دست معاویہ
خلاص گردید و اولاد آن شیعہ خائف بودند از دزدان خداوند عالم جمیع مالھای آن شیعہ را بصورت مار و کژدم
[illegible] گردانید ھر کہ از دزدان قصد مال وی میکردند از کژدمھا و مارھا ھمہ ھلاک میشدند و چون مدتی از
میان گذشت امیر المؤمنین ع بآن مرد فرمود یا فلان میخواھی کہ عیال و مالھای خود را ببینی عرض کرد میخواھم
یا علی آنحضرت دست بدعا برداشتہ مناجات کرد کہ پروردگارا میخواھم کہ اولاد و مالھای این بندہ را حاضر گردانی
ھنوز دعای آنحضرت تمام نشدہ بود کہ آن شیعہ دید کہ فرزندان و عیال و مالھای او در آنجا حاضر شدند پس خود حاضر
شدند و آنچہ گذشتہ بود براو نقل کردند آن مرد متحیر بود امیر المؤمنین ع فرمود کہ ھر دو شاھد خداوند عالم آیات
و معجزات خود را ظاھر میگرداند از برای مؤمنان برای زیادتی بصیرت ایشان و برای کافران برای اتمام حجت بر ایشان
از حضرت صادق ع روایت شدہ کہ جبرئیل ع بر حضرت رسول صلعم نازل شد و گفت خداوند عالم سلام
میرساند و میگوید کہ من آسمانھای ھفتگانہ و زمینھای ھفتگانہ را و آنچہ در آنھاست خلق کردہ ام و ھیچ محلی بھتر از
رکن و مقام ابراھیم خلق نکردہ ام اگر بندۂ مرا در آنجا بخواند از آن روزیکہ آسمانھا و زمینھا را خلق کردہ ام تا انقراض
عالم اقرار بولایت علی نداشتہ باشد او را سرنگون در جہنم اندازم در کتب شیعہ و سنی از رسول خدا صلعم [illegible] و

در فضائل جناب امیر ع

کرد کہ

که اگر در دنیا مردمان بر ولایت علی مجتمع میشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود **از عبدالله بن عمر روایت**
شده است که حضرت رسول صلعم بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون قیامت شود بیائی تو بر اسبی از نور سوار و
بر سر تاجی از نور باشد که روشنی او دیدها را خیره کرداند پس ندا از جانب رب العزت برسد که کجاست خلیفه
محمد رسول الله تو کوئی اینک منم پس ندا فرماید تو را که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را
داخل جهنم تو قسمت کننده بهشت و دوزخ **از سلمان منقولست** که روزی شیطان گذشت
بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المؤمنین ع میکردند نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی گفت منم ابو مره ام گفتند که
شنیدی مقالهٔ ما گفت بلی حال شما اگر ناسزا بمولای خود امیر المؤمنین ع میگوئید ... چه دانستید که او مولا
و امام ماست گفتند از گفته پیغمبر شما فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که
او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را یاری نکند
ایشان گفتند تو از شیعیان اوئی گفت نه و لکن او را دوست میدارم و هر که دشمن او است در مال و فرزند شریک میشوم
گفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میدانی گفت ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان دیدیم او را شکستند
و بظلم با او خروج کردند بدانید که من دوازده هزار سال جن در زمین بود و از ایشان بسیار عبادت خدا کردم و چون
خدا اهل را هلاک کرد تنهای خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا باسمان اول عروج فرمود دوازده هزار سال
در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم نوری شعشعانی بسیار روشنی بر ما گذشت
ملائکه بسجده در افتادند گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقربست یا نور پیغمبر مرسل از جانب رب العزت ندا
در رسید که این نور طینت علی ابن ابیطالب است **در کتاب کافی مسطور است**
که شخصی از بنی مخزوم که اندکی قرابت با انس داشت نزد انحضرت آمده اظهار اندوه بسیاری بر فوت برادر
خود میکرد انس هم برای تسکین خاطر او با اتفاق آن شخص بجانب قبر برادرش حاضر شدند و کلمه بر زبان
معجز بیان جاری ساختند پای مبارک بر قبر زده قبر شکافته شد و آن مرد سر از خاک برداشت و بر انحضرت سلام
داده بزبان عجمی تکلم کرد انس پرسید که چرا لهجه تو تغییر یافته و حال آنکه لهجه تو عربی و از عرب بودی آن مرد گفت
یا امیر المؤمنین سبب تغییر لهجه من آنست که من بطریقه ابوبکر و عمر و عثمان از دنیا رفتم زبان مرا ابر گردانیدند
حرف لیست که روزی امیر المؤمنین ع نزد راهبی با مردی خیبری رفیق شده و در همراهی همراه امیر رفتند تا رسیدند برود
خانه عظیمی انحضرت دید که مرد خیبری عبا خود را برداشت و ابا نداخت و از آب گذشت که پاهایش تر نشد خیبری

بر اطراف رسید گفت اسم اکبر میدانستی انحضرا که من میدانم و بر زبان جاری کرده از آب میگذشتی پس خیبری دید
که امیر المؤمنین ع خطاب بر آب کرده آب چون سنگ شد انحضرت از روی آب گذشت و پای انحضرت تر نشد خیبری
متعجب شد پس انحضرت پرسید که ای خیبری تو چه اسم اکبر بر زبان جاری کردی و از آب گذشتی خیبری گفت من
نام وصی حضرت خاتم النبیین بر زبان جاری کرده بودم پس انحضرت فرمود که ای خیبری وصی حضرت رسالت
پناه صلعم منم خیبری چون این را شنید بدست و پای انحضرت افتاده ایمان آورد و بشرف اسلام مشرف شد **از**
یونس بن اسحق مرویست گفت شنیدم از حضرت صادق ع که چون حضرت رسالت پناه صلعم اراده غزوه
تبوک کرد امیر المؤمنین ع را خلیفه خود نشانیده رفت منافقان زبان طعن کشودند که گفتند که حضرت
رسالت ع چون علی را نمیخواست و مصاحبت او در طبع شریفش گران بود لهذا علی را در مدینه گذاشت ان
حضرت شماتت منافقان را شنید از مدینه برون رفت و در یکی از منازل انحضرت رسید پیغمبر رسید
اظهار شماتت معاندان بر پیغمبر آخر الزمان نمود حضرت رسالت او را امر بمراجعت داده بود در مدینه بر کرد با بیکدیگر
سفر بر لشکریان انحضرت شکست رسید لشکر از مدینه پیغمبر ع فرار نمودند جبرئیل نازل شده عرض کرد
یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و بشارت و نصرت بر تو داده و ترا مختیر کردانید خواهی جمعی از ملائکه
حاضر شوند و خواهی علی ابن ابیطالب را برای امداد اهل دین طلب نما تا حاضر شود و بزودی بیاری تو کفایت
کند لشکر مخالفان را از هم بدرد حضرت رسالت صلعم حضور علی را اختیار نموده جبرئیل عرض کرد یا رسول
الله رو بسمت مدینه کرده بکو یا ابا الغیث ادرکنی سلمان گوید من در آن روز در خدمت امیر المؤمنین
بودم در یکی از باغهای مدینه انحضرت در بالای درخت خرما و من در پای درخت خرما را جمع میکردم
ناگاه شنیدم که انحضرت گفت لبیک لبیک لبیک ابنک بسوی پس انحضرت پایین آمد اثار غضب در جبینش
مشاهده کردم و قطرات اشک در رخسار مبارکش جاری دیدم عرض کردم که یا امیر المؤمنین سبب چیست
فرمود که ای سلمان بلشکریان پیغمبر آخر الزمان صلعم شکست رسید حضرت رسالت صلعم مرا
میطلبد پس انحضرت داخل خانه فاطمه زهرا شده جریان مرا داد و بیرون آمد و فرمود ای سلمان من
هر جا قدم میگذارم تو نیز قدم بر آن قدم من گذار پس من نیز قدم از اثر قدم انحضرت بر میداشتم تا در کام
هفتم خود را در میان لشکریان دیدم انحضرت آواز بلند کرده حمله بر لشکر مخالف کرده جمیع مخالفان
و منافقین چون دو بهان از حمله شیر یزدان فرار بر قرار اختیار کردند بعد از شکست مخالف فرمود

بر لشکر اسلام روی داده باز آنحضرت بطریق سابق در هفده کام خود امید رستا از صاحب
کتاب مصابیح از سلمان روایت شده که کفت جمعی از شیعیان امیر المؤمنین ع بآنحضرت
رسانیدند که عمر بن الخطاب علیه اللعنه شیعیان و محبان ترا به بدی یاد میکند و استهزا برایشان مینماید روزی
من در خدمت آنحضرت بودم که ببیابانی از بلاد عمامدینه میرفتم در راه اتفاق افتاد عمر حاضر شد امیر مومنان ع
خطاب بعمر نموده کفت ای عمر بمن رسیده خبر که تو دوستان مرا به بدی یاد میکنی عمر در جواب آنحضرت سخن
بی ادبانه کفت پس بدم آنحضرت کمانی راکه در دست داشت بر زمین انداخت آن کمان بقدرت کامله الهی
و برکت حضرت رسالت پناهی اژدهائی شد بجثه شتر بزرک و دهان باز کرده بجانب عمر شتافت عمر با
اضطراب آمده زاری و تضرع نموده عرض کرد یا امیر المؤمنین برای خدا بفریاد من برس توبه کردم که
بعد از این چنین نکنم و دربارهٔ دوستان تو چیزی بد نکویم پس آنحضرت دست مبارک دراز کرده کلوی
اژدها را کرفت دیدم که همان کمان است که در دست آن سرور بود عمر ترسان و لرزان بخانهٔ خود رفت
چون شب شد امیر مومنان ع مرا طلب نموده فرمود برو بخانهٔ عمر و بکو که امشب مالی از ناحیهٔ مشرق بنزد تو آورده
اند بیرون آور و براهلش قسمت کن یا سلمان بدانکه امشب مال بسیاری از جانب مشرق آورده اند و هیچکس
مطلع نیست عمر میخواهد که پنهان کند و چیزی بکسی ندهد سلمان کوید بفرمودهٔ شاه ولایت بخانهٔ
عمر رفتم و پیغام آنسرور را بوی رسانیدم و کفتم ای عمر پیش از آنکه در میان مسلمانان رسوا شوی مال را
قسمت کن و بر صاحبانش برسان عمر کفت ای سلمان من ترا دوست دارم نصیحتی بر تو میکنم بیا از علی
مفارقت کن و با وی مپیوند که علی از جملهٔ ساحران است من در جواب کفتم ای عمر توبه کفتی مکر تو علی را نشناختی
بدانکه علی وارث اسرار نبوی و دانای علم لدنی و منبع انوار ربانی و مخزن اسرار الهی است و علی را کمالاتی
زیاده بر آنست که تو دیده و شنیده پس چون عمر از من مأیوس شد کفت یا سلمان برو بنزد مولای خود و بکو
سمعا و طاعة فرمان بردارم انچه امر نمود سلمان کوید چون بنزد شاه ولایت مدد آنسرور فرمود یا سلمان انچه
میان تو و عمر کذشت خود بیان میکنی یا آنکه من میکویم عرض کردم که یا امیر المؤمنین تو داناتری بانچه
کذشت پس آنحضرت انچه میان من و عمر کذشته بود بی تفاوت بیان فرمود پس آنحضرت فرمود که ای سلمان
سمعا و طاعة عمر از ترس اژدها بود و بهم از دل عمر تا هنکام مردن بیرون نخواهد رفت چون صبح شد
عمر از ترس آن مال را قسمت نمود در میان مسلمانان از کتاب بستان الکرام نقل

کرده بز

ص ۸۱ ۲

کرده اند که روزی جبرئیل امین در خدمت خاتم النبیین بصحبت مشغول بود که امیر المؤمنین ع پیدا شد چون
جبرئیل آنحضرت را دید برخاست شرایط تعظیم بجا آورد پس حضرت رسول ص فرمود یا جبرئیل تو از برای این
جوان تعظیم میکنی عرض کرد چون نکنم یا رسول الله که او را برمن حق تعلیم است چکونه بود در وقتیکه خالق بیچون
مرا خلق نمود از من پرسید که تو کیستی و من کیم و نام من چیست و نام تو چیز من در جواب متحیر شدم و ساکت ماندم
و مدتی در تحیر بودم که این جوان در عالم نور حاضر شد مرا تعلیم نموده کفت بکو تو پروردکار جلیلی و نام
تو جمیل است و من بندهٔ ذلیل و نام من جبرئیل است لهذا بجا آوردم تعظیم او نمودم پس آنحضرت از آن پرسید
که مدت عمر تو چند میباشد کفت یا رسول الله ستارهٔ ایست که در هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند و من آنستاره
را سی هزار بار دیده ام **و منقولست** که حضرت رسول ص فرمود که آفتاب و ماه و زهره و ستارهای درخشان روی
آسمان روشنی میدهد و دیکر اهل زمین را نور و ضیاء میبخشد بر آن رو که اهل آسمان را روشنی
دهد نوشته است که الله نور السموات و الارض خدا منور آسمانها است و بر آن رو که اهل زمین را روشنی
میدهد نوشته است که علی نور الارضین علی نور زمینها است **و بسند صحیح** از محمد بن سنان
منقولست که کفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع رفتم چون نشستم خبر آوردند که شخصی از اهل چین
برد را است فرمود که بطلبید او را و بر او اذن دخول دهید چون داخل شد سلام کرد آنحضرت از او استعلام
نمود که مکر تو و اهل تو بما امامان شناسید کفت ای فرزند پیغمبر خدا ص در بلد ما درختی است که در مجموع سال
هر روز دو بار کل میدهد یکی در اول روز یکی در آخر روز برکی که در اول روز شکفته میشود نوشته شده است
لا اله الا الله و برکی که در آخر روز شکفته میشود نوشته شده است که علی خلیفهٔ رسول الله و ما از این علامت
علم بحال رسول خدا ص و وصی او و فرزندان او علیهم السلام داریم و دوست میداریم ایشان را است و مرا از روی
زیارت و پابوس شما باینجا آورده **از رسول خدا ص** منقول است که فرمود حلقه باب بهشت من یاقوت
حمراء بر سبیکه طلا است و بر صفایح طلا نوشته است که باید در خود و از کسی
کوید یا علی **اهل سنت** از انس بن مالک روایت کرده اند که کفت از رسول خدا ص شنیدم فرمود که
روز قیامت قایم شود و نصب کرده شود پل صراط بر کنار دوزخ نمیتوانند کذار بر آن کردن و بر آن کذشتن مکر
کسی که با او باشد نوشته با رخصت نامهٔ از دوستی و ولاء امیر المؤمنین ع **و نیز مرویست** از رسول
خدا ص که بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی چون روز قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط مکر کسی که برائت

بولایة تو با او باشد و اشاره بر اینست قول الله تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشانرا اید ستیکه ایشان سؤال کرده شده اند از ولایة علی بن ابیطالب ع و ابن عباس از رسول خدا ص روایت کرده اند که فرمود لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن ابیطالب ع اگر درختان قلم باشند و دریا مداد و جنیان حساب کنند و انسان نویسند نمیتوانند شمرد فضایل و کمالات علی بن ابیطالب ع را **حرف لیست** که روزی امیر المؤمنین ع بر منبر بود که فرمود ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی سؤال کنید مرا پیش از انکه نیابید مرا سؤال کنید مرا از طرق اسمان ها بدرستیکه من اعرفم باینها از طرق زمین در ان حال مردی از میان قوم برخاست و گفت در این ساعت جبرئیل در کجاست انحضرت نظر مبارک بجانب اسمان انداخت و بعد از ان بجانب مشرق نظر انداخت و بعد از ان بجانب مغرب نظر انداخت و اطراف قبهٔ خضراء و اقطار کره غبرا را ملاحظه کرد جبرئیل را در هیچ مکانی نیافت پس متوجه ان مرد شد و فرمود ای شیخ تو جبرئیلی زیرا که در هوا پرواز کرد و حضار بناله و فریاد امدند و گفتند شهادت میدهیم که تو خلیفهٔ رسول خدائی حقا **و نیز منقول است** که چون حقتعالی موسی را فرمود که از خضر علم اموز در دانوقت که از پیش خضر باز گشت برادرش هارون پرسید که از عجایب چه دیدی گفت من و خضر در کنار دریا نشسته بودیم مرغی از هوا در امد منقار اب بر گرفت و بسوی مشرق انداخت و یکبار دیگر بر گرفت و بسوی مغرب انداخت و یکی دیگر بسوی هوا انداخت و یکی بسوی زمین انداخت پرواز کرد و ما از ان متعجب شدیم و بتحیر فرو ماندیم فرشته نیامد گفت چرا متحیرید گفتیم از کار این مرغ گفت معنی ان اینست که بان خدائیکه مشرق کرد اید مشرق را و مغرب کرد اید مغرب را و اسمان را بر داشت و زمین را بگسترد که بعد از شما پیغمبری بیاید که نام او محمد ص و برا وصی بود که نام او علی بود و علم و علم شما چون دریا بود نسبت بقطرهٔ که علم علی دریا بود و علم شما قطره **از عبد الله بن عمر حرف لیست** که او گفت از رسول خدا ص شنیدم که فرمود کسیکه دوست دارد علی را قبول میکند حق تعالی از او نماز او را و روزهٔ او را و اگر شب بعبادت حق تعالی و مستجاب میگرداند دعای او را بدانید که هر که دوست دارد علی را عطا میکند حقتعالی بهر رگی که در بدن اوست شهری در بهشت **و نیز از بعضی عامه** روایت کرده اند که رسول خدا ص خطاب بعلی نموده میفرمود لا یبالی من مات و هو یبغضک مات یهودیا او نصرانیا یا علی باک ندارد و پروا نیست انکه بمیرد و دشمن دارد ترا انکه بمیرد یهودی یا بمیرد نصرانی و روز قیامت

حشرش با انها باشد با انها **و عبد الله بن مسعود** روایت کرده که رسول خدا ص فرمود که اول کسیکه از ملئکهٔ اسمان که علی را برادر گرفت اسرافیل بود و بعد از ان میکائیل بود و بعد از ان جبرئیل و اول انکسانی که دوست داشتند علی را از اهل اسمان حملهٔ عرش بودند و بعد از ان رضوان خازن بهشت بود از ان و ملک الموت و بدرستیکه ملک الموت بدوستان علی رحم میکند چنانچه بر انبیا و پیغمبران رحم میکند **از کتاب بحار الانوار** ابن عباس گوید که رسول خدا ص در مسجد خود تشریف داشت و جماعتی از مهاجرین و انصار در خدمت ان بزرگوار بودند جبرئیل نازل شد عرض کرد که یا محمد ص حقتعالی ترا سلام میرساند و میفرماید حق ترا که حاضر کن علی را و بگردان روی خود را مقابل روی او و بعد رو بروی یکدیگر بنشینید پس جبرئیل باسمان بالا رفت و رسول خدا علی را طلب کرد و او را حاضر نمود و روی خود را مقابل روی او کرد انید پس دوباره جبرئیل نازل شد و با او طبقی که در ان رطب بود و انرا در میان ان دو بزرگوار نهاد پس گفت بخورید پس خوردند بعد از ان طشتی و ابریقی حاضر کرد و گفت ای رسول خدا صلوات خدا بر تو باد و ال تو بتحقیق که حقتعالی امر کرده است که اب بریزی بر دست علی بن ابیطالب ع و ان حضرت فرمود السمع والطاعة لله ولرسوله امر پروردگار سمع و طاعت مر خدا را و انچیز را که امر کرده است جبرائیل از پروردگار من است پس جبرئیل ابریق را گرفت و ایستاد و اب بر دست علی بن ابیطالب میریخت علی ع گفت یا رسول الله من سزاوارترم که اب بر دست مبارک تو بریزم حضرت رسول ص فرمود یا علی حقتعالی مرا امر کرده است باین و رسول خدا هرچند اب بر دست علی میریخت یکقطره از ان در طشت نمیریخت پس علی مرتضی ع عرض کرد یا رسول الله نمی بینم چیزی از اب را که در طشت واقع شود رسول خدا فرمود یا علی ان الملئکة یتسابقون علی اخذ الماء الذی یقع من یدیک ای علی بدرستیکه ملائکه سبقت میگیرند بر یکدیگر بر گرفتن ابی که از دست تو میریزد پس میشویند بان روی خود را و ترک میجویند بان **و عجب تر** از ان **حکایت** الجنابراد رد کاه احدیت کاه حضرت خیر البشر اب بر دست او میریزد کاه پای بر دوش پیغمبر گذارد **از عایشه حرف لیست** که شبی حضرت رسول در حجرهٔ من بود در اثنای شب بیدار شدم دیدم که حضرت در رختخواب نیست برخواستم و حجره را ملاحظه کردم در انجا نبود بیرون امدم و سایر حجرات را گردیدم در هیچ یک از حجرات نیافتم تشویش و اضطراب بر من غالب شد که مبادا امری رو داده باشد بر پشت بام امدم دیدم که حضرت در انجا ایستاده با پروردگار مناجات میکند من در گوشهٔ پنهان شدم که مناجات او را بشنوم ناگاه شنیدم که میگوید اللهم

اسالک بحق خلفائک علی بن ابیطالب ان تغفر امة محمد ص بخداوند مشغول میکنم ترا بمهربانی خلفاء
تو علی بن ابیطالب که امت محمد را بیامرزی الهی انشدک بالحب الناس الیک علی بن ابیطالب ع ان ترحم
عصاة امتی بخدا قسم میدهم ترا بمحبوب ترین مردم در نزد تو علی ابن ابیطالب که امتان عاصی مرا رحم کنی
و من مدت طویل مکث کردم و حضرت در اینمدت خدا را بعلی قسم میداد که امت او را ببخشد من چون اینحال را
مشاهده کردم نزدیک رفتم حضرت را دیدم فرمود ای عایشه کجا بودی عرض کردم که چون شما را در رختخواب
ندیدم خوف کردم که مبادا اهانت کرده امری روداده باشد لهذا در صدد تفحص شده بر پشت بام آمده حضرت
فرمود ای عایشه بمنزل خود رجوع کن عرض کردم یا رسول الله سؤالی دارم فرمود بگو گفتم الیس لله ملئکة
مقربون ایا برای خدا ملئکه مقربین نیستند فرمود بلی گفتم الیس لله الانبیاء المرسلون ایا خدا را
پیغمبران مرسل نیستند فرمود بلی گفتم الست سید المرسلین والست خاتم النبیین اما تو اقای پیغمبران نیستی
فرمود بلی مقصود خود را بگو گفتم با وجود انکه خدا را فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل و مثل تو باشد
چرا خدا را بعلی قسم میدهی حضرت فرمود در وقتیکه ببام آمدم که عاصیان امت را دعا کنم نظر بملکوت
کردم و بر جمیع مقربان مطلع شدم و بقدر رتبهٔ هریک در نزد خدا علم بهم رسانیدم مرتبهٔ هیچیک را
بالاتر از مرتبهٔ علی ندیدم و نیافتم و بخدا قسم که اگر مطلع بهتر از علی میشد خدا را قسم براو میدادم

ابن عباس روایت کرده که شنیدم از رسول خدا ص میفرمود معاشر المسلمین اعلموا ان لله بابا من
دخلها امن من النار و من فزع الاکبر بدانید که خدا را بابی و دریست که هرکس داخل آن در شود از آتش
جهنم و فزع اکبر ایمن گردد اما نشأ ابو سعید خدری برخاست و عرض کرد کدام است آن باب یا رسول الله نشان
ده بما فرمود که ان علی بن ابیطالب و سید الوصیین و امیر المؤمنین ع است پس فرمود یا معاشر الناس
من احب ان یستمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها فلیستمسک بولایة علی بن ابیطالب ع ای گروه
مردم هرکه میخواهد که چنگ زند بعروة الوثقی الهی که هرگز سست نمیشود پس چنگ بزند بولایت علی بن
ابیطالب ع که ولایت من است و طاعت من است بگروه مردم هرکه میخواهد بشناسد حجت خدا را بعد از من
علی را بشناسد پس جابر ابن عبد الله برخاست و عرض کرد و ما عدة الائمة چه عدد میباشد شما ائمه
بعد از تو فرمود سئلتنی یرحمک الله عن الاسلام یا جابر خدا رحمت کند ترا که سؤال کردی از تمام اسلام
عدتهم عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض شماره ایشان شماره

در فضایل جناب امیر

ماهها است که ان دوازده است در کتاب خدا و شماره ایشان شماره چشمه هائیست که از برای
موسی تمکا منفجر شده در زمانیکه عصا را بر سنگ زد فانفجرت منه اثنتی عشرة عینا و عدد ایشان
باعدد نقبای بنی اسرائیل است و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ای جابر ائمه نیز دوازده نقیبند اول ایشان
علی بن ابیطالب ع و اخر ایشان قائم است پس انحضرت این ایه را خواندند که والسماء ذات البروج پس فرمود
ای پسر عباس ایا خدا قسم خورد باسماء ذات البروج این آسمان و بروج آن را میخواهد گفتم یا رسول الله بیان
چیز را خواسته فرمود اما السماء پس منم و اما بروج پس ائمه بعد از من میباشند که اول ایشان علی بن ابی
طالب ع و اخر ایشان مهدی است **روی جحور الطبرسی** باسناد رفعه الی النبی انه قال لما فعل اولاد
یعقوب بیوسف ما فعلوه و عاد والیه فسالهم عنه فقالوا اکله الذئب فلم یصدقهم فخرجوا من عنده الی
الصحراء فاصابوا ذئبا فقبضوا علیه و احضروا بین یدی یعقوب فنطق الذئب بالسلام علیه فقال له یعقوب لم
اکلت ابنی فقال یا نبی الله والله ما اکلت لحم انسی قط و انک لتعلم ان لحوم الانبیاء و لحوم اولادهم محرم علی
الوحش و لست من بلادک هذه و انما قدمتها الساعة فقال له و من این انت و ما اقدمک هذه البلاد
فقال انا من ارض مصر جئت بهذه البلاد قاصدا الزیارة اخ لی بحرانسا فقال یعقوب و ما قصدک بهذه الزیارة فقال
الذئب کنت مع ابیک نوح فی السفینة فاخبرنی عن جبرئیل عن الله سبحانه و تعالی انه من زار اخا له فی الله لا للریاء و
سمعة و لا طلب جدوى کتب له بکل خطوة عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فقال یعقوب و ما ینفع
ایها الذئب هذه الزیارة و انتم معشر الوحوش لا یثابون علی طاعة و لا یعاقبون علی معصیة فقال الذئب اجعل
ثواب ذلک لعلی بن ابیطالب وصی سید المرسلین و شیعته فقال یعقوب لبنیه اکتبوا الخبر عن الذئب فقال الذئب
انا معشر البهائم لا نکلم الا نبیا او وصیا فاملاء علیهم لیکتبوا فقال یعقوب زودوا ذئبا فقال الذئب و الله ما
زودت زادا قط و لا حاجة لی الی الزاد فقال یعقوب و لم ذلک فقال الذئب لانی قد صحبت خالق الاجساد و
الارزاق و هو لا یترک جسدا بغیر رزق **حرق لیبت** در وقتیکه همای لوای فتح نشان امیر ع منادر هوای
عزیمت غزای صفین بال افشان بود در عرض راه انوار الاجنان بیابانی بی آب نزول فرمود مالک اشتر که بر
قرب ممات و بیسر سالار لشکر سرافراز بود بعرض رسانید که یا امیر المؤمنین اینجا آب نیست فرمود یا مالک اسم ما را
اینجا آب هست خوش از تشنگی بیم تراز مسکه و شیرین تراز برف و صافتر از یاقوت است آنگاه شمشیر در دست و در از دست
کشان تا بر زمین همواره ایستاد و مالک و اصحابش بکندن از زمین فرمان داد چو کندن سنگ سیاه عظیم پیدا شد در

در فضایل علی بن ابیطالب

معجزهٔ جنگ امیر المؤمنین

حلقهٔ بر آن نصب بود مانند سیم درخشان فرمود این سنگ را بردارید همه ایشان صاعد گردیدند هر چند خواستند
نتوانستند برداشتن پس حضرت امیر المؤمنین و آن میر ابن سر چشمه یمین دست بود اشتر ع ابر زبان مبارک
ساخت و آن سنگ را کشید چهل کرد و آن دانجا بچی چنانکه انحضرت وصف کرده بود از زیر سنگ ظاهر شد مردمان
از آن آب آشامیدند و چهارپایان را سیراب کردند باز سنگ را بجای خود گذاشت فرمود تا خاک بر آن ریختند
و از آنجا کوچ فرمود چون اندک مسافتی رفتند پرسید که کیست از شما که موضع آن چشمه را شناسد گفتند
ما همه میدانستیم پس شتابان بجانب آن چشمه رفتند هر چند جستند اثری از آن نیافتند پنداشتند که آن
حضرت تشنه است بطلب آب در اطراف و جوانب میگردیدند ناگاه بصومعهٔ راهبی رسیدند که از پیری
ابروانش بر چشمها افتاده بود گفتند هیچ آب داری که صاحب ما از تشنگی رسیده گفت آب شیرینی ندارم که از دو روز نگاه
داشته‌ام و چون او را بدو تلخ و ناخوش گفتند که این آب شیرین میگوئی اگر آبی که صاحب ما را بهم رسید دیده
بودی که چه اثری از آن نمی‌یافتیم و قصهٔ آن چشمه را گفتند گفت صاحب شما پیغمبر است گفتند وصی پیغمبر است
پس راهب از صومعه فرود آمد و التماس نمود که او را بخدمت انحضرت برند چون بخدمت امیر المؤمنین ع رسید انحضرت
او را دید فرمود شمعون هستی راهب گفت آری شمعون نام این نامی است که مادرم بر من نهاده است جز خدا هیچ کس بر
آن اطلاع نیافته تو از کجا دانستی آنگاه احوال آن چشمه را از آن پرسید فرمود چشمه راحوما است و از بهشت است
سیصد و سیزده وصی از آن آب خورده اند و من آخرین ایشانم راهب گفت چنین یافته‌ام در همه کتب انجیل
گواهی میدهم که جز خدا خدائی نیست و محمد ص رسول اوست و تو وصی محمدی پس اظهار دین اسلام نمود و ملازمت انحضرت
جناب در آن سفر اختیار کرد و در سعادت ملازمت نمود و در معرکهٔ جهاد صفین اول کسیکه بسعادت فایز گردید او بود
از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که حضرت ابراهیم ع در شبی از شبهای ظلمانی که هفت
ساعت از آن گذشته بود از خانه بیرون آمد و گفت یا رب بنیت لک بیتا و سبعین مسجدا ای پروردگار من
بجهت تو خانهٔ کعبه و هفتاد مسجد بنا کرده‌ام ندا آمد که لک الاجر عندنا مزد تو نزد منست ابراهیم باطراف و فوق
و تحت و یمین و یسار و خلف و قدام نظر کرد هیچکس را ندید بار دیگر السخن را اعاده کرد همان جواب شنید عرض کرد الهم
ترزقنی علیٰ الاجر شیئا الهی چیزی بر اجر من زیاد نمیشود ندا رسید یا ابراهیم اما اشکر شیعه از شیعیان علی را
کرده‌ای و زینت داده‌ای از شیعیان علی را بهم رسانید که زیاد تر عزت عرض کرد یا رب الهی علی موجود شد و بهم جواب دمید
با موجود خواهد شد ندا رسید که بعد از این از مکمن غیب بهم رساند و منم خواهد شد همه ... که او از ابرهیم گفت

نعم یا رب حقتعالی رفع حجاب از پیش چشم او نمود و سرادق عرش بنظر او در آمد و اینکه ابراهیم از آیهٔ شریفه که
حقتعالی میفرماید و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض پس قندیل بزرگ از قنادیل عرش را دید
گفت این چه قندیل است حقتعالی فرمود این قندیل روح دوست من محمد است گفت این قندیل دیگر چیست خطاب
آمد که او روح علی بن ابیطالب است گفت این قندیل دیگر چیست خطاب آمد که در او روح فاطمه زهرا است
دختر سید انبیا احمد المصطفی ص گفت این دو قندیل دیگر چیست خطاب آمد که هذان فیهما روح الحسن و الحسین
در آنها روح حسن و حسین است که از اولاد کرام ایشانند گفت قندیل دیگر چیست خطاب آمد که در آن
روحهای نه فرزندان محمد و علی اند سلام الله علیهم گفت ما هذه القنادیل المشبکة التی لا یعلم عدها
غیر الله چیست این قندیلهای پیوسته بیکدیگر که عدد آنها غیر از تو کسی نمیداند ندا آمد که در اینها ارواح
بندگان صالح از شیعهٔ علی اند ابراهیم عرض کرد بار خدایا مرا از شیعهٔ علی گردان و اینست قول حقتعالی
و ان من شیعته لابراهیم و از کتاب احسن الاخبار نقلست که روزی سلمان ع را در زمان
هدایت دو سه هفت سالگی بر غرفهٔ بام نشسته طلب تناول میوه و سلمان در پایین غرفه خرقه
میدوخت و قواعد فقر و قناعت میاندوخت شاهزاده بیبانیکه هستی خرما برای او نا ... در
بدان مشرف سلمان گفت من پیر سالخورده‌ام و ... باخرت آورده‌ام و تو خورد سالی مناسب نیست که با من
چنین پیش مباحی امیر المؤمنین ع فرمود ای سلمان تو خود را بزرگ میدانی و مرا خورد سال میخوانی مگر
روز دیگر فراموش شده او ورده و از احوال آن دشت ارژن فراموش کرده و گاه فرستادی از اینکه چه کسی ترا بنجات برد و تو
کشته که ترا از شر شیر محفوظ داشت از سر تو حجاب از داد سلمان متحیر گردید عرض کرد یا علی از قصهٔ دشت
ارژن و شیر بیان نمائید بصیقل تقریر زنگ غفلت از ذکر بزدایند فرمود تو در بیابان بودی و از بیم
شیر جزع و فزع مینمودی در آن حال دو بیتی و از برای نجات خود و شاهی تو به اجابت مقرون گردید
من در آنجا دکه بودم و در آنجا بودم عبور میکردم من بودم آن سوار که زره در کرده داشت و تیغ بر کشیده
شیر را دو نیم کردم و ترا بسر منزل نجات رسانیدم سلمان گفت نشان دیگر هست از این بیان نمائی
و ابواب حیرت بر روی من بکشائی امیر المؤمنین ع دسته گل تر و تازه با طراوت و بهجت و اندازه از آستین
برآورده فرمود هدیه تو که بآن سوار دادی و از مساعدت او منت برنهادی سلمان بیشتر متحیر شد سلمان
راه تفکر پیمود ناگاه هاتفی آواز داد و نقاب از روی خطاب بکشاد که ای برگزیدهٔ پیشوای انبیا و مقتدای

اصفهان راه بیمای و بعرض حال زبان بگشای سلمان متوجه ملازمت سید الثقلین گردیده وماجرا را
بر این منوال بموقف عرض رسانید که من در انجیل نعت تو خوانده ام و در عرصه محبت تو توسن اقبال
رانده ام و دست توجه از جمیع ادیان فشانده ام و دین ترا از یک خوی پنهان نموده و پیش او از این معنی لب نگشوده
اما پدرم از حال اگاه گردید و در مقام کشتن من امده بحراری بجا نیاید لکن از ملاحظه مادرم از کشتن من حذر
مینمود و حیلها میکرد که مرا بقتل رساند و دل خود را از غم من فارغ گرداند بنابر این بمن کارها مشکل
میفرمود و مرا بحل مشکلات امر مینمود از این سبب روی بغربت نهادم و در دشت ارژنه افتادم چون
ساعتی خوابیدم قضا را محتلم شدم بعد از بیداری بر سر چشمه رسیدم که غسل کنم شیر دیدم خواری پیدا
شده روی بمن نهاد و بر کنار چشمه بر سر راه من ایستاده و من از هول او روی بسوی قاضی الحاجات اورده
زبان بتضرع و ابتهال کردم و از شر این شیر نجات مسئلت نمودم ناگاه سواری پیدا شده این شیر را به تیغ ابدار
دو نیم کرد این من از آب برامدم و کالبد بوسیدم چو فصل بهار بود صحرای ارژنه دسته گل چید هدیه
سوار کردم ای رسول این سخن بوده کو هر وجود انسو انابابکرد ید هر سو شتافتم اثری نیافتم مدت سبعین
چند سال از این واقعه گذشته و من در این مدت بکسی اظهار نکردم الحال ابن عم تو بمن اظهار این قصه و
ان دسته گل بداد و ده ابواب بحر بزرگ من کشاد یا رسول الله او علم غیب دارد از کجا موخت و اسرار
را چگونه اندوخت السرور در هو البستان این چنین چیزها از برای ابن عم من عجب ندارد که از او عجیب تر
از اینها دیده ام ای سلمان چون بمعراج رفتم از سدرة المنتهی گذشته بمقامی رسیدم که جبرئیل از همراهی من
فرو ماند یک تنه بسوی عرش مجید رانده و دامن از کون و عالم و جود افشاندم با خدای راز میگفتم و جواب
میشنفتم در ان حال شیری در مقابل خود ایستاده دیدم چون نظر بر او انداختم دیدم اسد الله الغالب
علی بن ابیطالب ع است چون از معراج باز گردید بمضجع خود علی با تحیت و سلام و احترام ما لا کلام در
امد گفت ای خیر الانام مبارک باد ترا عنایات ملک علام پس زبان بگشود و رازی که در میان من و
پروردگار گذشته لفظ بلفظ بیان نمود ای سلمان از زمان ادم تا حال هر کس از انبیا و اولیاء و
اوصیاء ببلاء و محنتی گرفتار میشد علی ایشان را نجات میداد و ابواب خلاصی بروی ایشان میگشود
چنانچه در حدیث قدسی مختصر این معنی است یا احمد ارسلت علیا مع کل نبی سرا و معک سرا و علانیة
شعر چو بعد نبی علی هر کس که کارد در زمین دل ندارد قصه سلمان و دشت ارژنه باور تمام

شد کتاب مفتاح الجنة و ان پنجاه مجلس است و هر مجلسی مشتمل بر چهار مطلب و ملحق بر سه
بعد از اتمام و پس از خطبه پنجاه حدیث در فضیلت صلوات و بعد از ان پنجاه حدیث و حکایت
عجیبه و در اخر کتاب پنجاه حدیث در فضیلت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام

الحمد لله اولا و اخرا و ختم تحریره بفضل الله علی ید مؤلفه من فی
سنة خمس و ثمانین و مائتین بعد الالف من الهجرة
النبویة علیه و علی عترته الاف ثناء و
تحیة امید از کرم خداوند کریم و
بمنزلة وصبه و سیدله
الکریم این کتاب
کویرا

سبب مغفرة سیئات و رفع درجات
گرداند انه ذو فضل عظیم و جواد
کریم
یا کریم
تمت
تم



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاول والآخر بلا اول وبلا آخر حمداً یکون سبباً الی رضوانه وطریقاً الی جنته وامناً من غضبه اللهم فصل علی محمد امینک علی وحیک من عبادک الذی امرتنا بالصلوة علیه فی کتابک بقولک ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما وصل اللهم علی آله الذین من لم یصل علیهم لا صلوة له ولعنة الله علی اعادیهم وظالمیهم اجمعین الی یوم الدین

فبعد . ازابو حمزه در تفسیر لباب آورده اند بعد از نزول آیه صلوات صحابه عرض کردند هنیئاً لک یا رسول الله میخواهیم که از حقیقت این آیه ما را واقف کرد انی فرمود سؤال کردید از علم پوشیده و سری مخزون پس فرمود بدرستیکه خدای برمن یعنی برای صلوات برمن دو ملک موکل کرده است پس من یاد کرده نمیشوم نزد هیچ بنده مسلمانی واو برمن صلوات فرستد مگر آنکه دو فرشته او را دعا کنند وگویند غفر الله لک وخداوند جل ذکره آن فرشتگان در جواب اند وملک گویند آمین ومرا یاد نکنند نزد بنده مسلم واو برمن صلوات نفرستد مگر آنکه آن دو ملک او را نفرین کنند وگویند لا غفر الله لک وحق تعالی با ملائکه آمین گویند بدانکه صلوات از جانب حق تعالی رحمت است واز ملائکه استغفار واز مؤمنان دعا وگفته اند که معنی اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء دین واظهار دعوت بطریق یقین واعظام ذکر وابقاء شریعت ودر آخرت بقبول شفاعت در شان امت وتضعیف ثواب اظهار فضل بر اولین وآخرین وتقدیم او بر کافه انبیاء ومرسلین

وعن ابی المغیرة قال سمعت عن ابی الحسن یقول من قال فی دبر صلوات الفجر وصلوات المغرب قبل ان یثنی رجلیه او یکلم احداً ان الله تعالی وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اللهم صل علی محمد وآل محمد قضی الله مائة حاجة سبعون فی الدنیا وثلثون فی

الآخرة **از امیر المؤمنین** مرویست که قوت سمع اصوات عباد را بچهار مخلوق داده اند و آنها رسول خدا صلوات الله علیه وآله وجنت ونار وحور عین پس هرگاه بنده فارغ شود از نماز باید که صلوات بر آنحضرت فرستد وسؤال جنت کند از حضرت عزت واستعاذه نماید از نار وسؤال تزوج کند بحور عین که هرگاه بر رسول وآل او صلوات فرستد دعای او مستجاب شود وهرکه سؤال جنت کند جنت گوید بار خدایا آنچه بنده ات میطلبد با او ده وهرکه از آتش دوزخ زنهار خواهد آتش دوزخ گوید خداوندا آنچه بنده ات زنهار میخواهد ویرا از آن زنهار ده وهرکه سؤال حور عین کند گوید بار خدایا عطا کن آنچه از تو طلبیده **از حضرت صادق** منقولست که هرکه صد مرتبه بگوید یا رب صل علی محمد وآل محمد صد حاجت او برآورده شود که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان لله ملکاً جناح له بالمشرق وجناح له بالمغرب ورأسه تحت العرش ورجلاه تحت الارض السابعة وعلیه بعدد خلق الله ریش ورغب اذا صلی رجل وامرأة من امته علی امر الله بان یغمس نفسه فی بحر من نور تحت العرش فیقطر من کل ریش قطرة فیخلق الله من کل قطرة ملکاً یستغفرون له الی یوم القیمة وقال کعب ما من فجر الا وینزل سبعون الف ملک یحفون قبره ویصلون علیه واذا عرجوا لا یجیئ لهم نوبته الی یوم القیمة **وحضرت** رسول صلی الله علیه وآله فرمود که صلوات برمن واهل بیت من نفاق را زایل میکند **واز حضرت صادق** منقول است که هرکه باین نحو صلوات بر محمد وآل محمد نفرستد که صلوات الله وصلوات ملئکته وانبیائه ورسله وجمیع خلقه علی محمد وآل محمد والسلام علیه وعلیهم ورحمة الله وبرکاته از گناهان پاک میشود مانند روزیکه از مادر متولد بوده است **از حضرت صادق** از حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هرکس صلوات برمن فرستد خداوند عالم وملئکه بر او صلوات میفرستند پس هرکه خواهد بسیار صلوات بفرستد وهرکه خواهد کم صلوات بفرستد بر آنجناب **از شیخ طوسی** ره روایت کرده اند که در روز قیامت نامه اعمال مردی از این امت بسبب گناهای خیرا و سبک آید فرمان الهی رسد او را بدوزخ برند چون بانبه او را بکنار دوزخ رسانند گوید که یا ملائکة الرحمن مرا بکجا حکم کرده اند جواب گویند بسجن سجین وزندان جهنم پس گریه وزاری بر او غلبه نموده گوید که مرا واگذارید تا زمانی بر حال خود بگریم گویند ای بنده ما را سود نمیباشد که این گریه وزاری نادر دار دنیا کنی تا فایده از آن ببینی آن بنده گوید که ای فرشتگان من هرگز خداوند

خواهی بخوان نداشتم که مرا با یهود و نصاری در جهنم بسوزانند زیرا که من از امت محمد مصطفایم ملئکه
گویند که اینک محمد مصطفی در سایه عرش الهی بر کرسی کرامت نشسته به آنجناب استغاثه نما شاید بفریادت
رسد آن بنده بشتاب اضطراب آواز برکشد که السلام علیک یا رسول الله اغثنی یا مولای آنحضرت
آواز او را بشنود از عقب آن آواز روانه شود در کنار دوزخ او را ببیند چنانکه زبانه در ماند و زبانیه
بر لب دوزخ رسیده ملئکه آنجناب را تعظیم نمایند حضرت فرماید که این را بمن سپارید تا من تدبیر کار
اعمال او را بسنجم پس بفرمان الهی حضرت آن بنده را بمقام میزان برد و اعمال او را سنجد کفه سیئات او
باشد آنجناب عطا فرموده و صحیفه بیضائی که در آن کتابتی از نور باشد بیرون آورد
و در کفه حسنات نهد بر آن کفه دیگر رجحان یابد پس فرمان الهی رسد که او را به بهشت برید پس او را
بدر بهشت رسانند حبیب خدا بگیرد پرسد که تو کیستی که باعث نجات من گردیدی و آن رقعه سفید چه بود
که کفه حسنات مرا سنگین نمود حضرت فرمایند منم پیغمبر تو محمد بن عبد الله که بمن استغاثه نمودی و آن رقعه
سفید صحیفه صلوات بود که در دار دنیا بمن فرستاده بودی **و بسند** معتبر منقولست که حضرت
صادق ع بصباح بن سیابه فرمود که میخواهی ترا چیزی تعلیم کنم که خدا بسبب آن روی ترا از آتش جهنم
نگاهدارد گفت بلی فرمود که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد تا خدا روی ترا از آتش
جهنم نگاهدارد **و حضرت** امام علی النقی ع فرمود که حقتعالی ابرهیم را خلیل خود کردانید برای آنکه
صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد **و از حضرت** امام محمد باقر ع بسندهای معتبر منقول است
که چون عطسه کنید بگوئید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته **و بسند** بما
معتبر دیگر منقولست که کسی که عطسه کسی را بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد
هرگز بدرد دندان و درد چشم نرسد **قال** رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی علی مرة صلی الله علیه
عشرا و من صلی علی عشرا صلی الله علیه مائة مرة و من صلی علی مائة مرة صلی الله علیه الف مرة و من صلی
علی الف مرة لا یعذبه الله فی النار ابدا قال من صلی علی مرة لم یبق من ذنوبه ذرة **و عن النبی** صلی الله علیه
و آله ما من احد من امتی یذکرنی ثم صلی علی الا غفر الله له ذنوبه و ان کان من رمل عالج **قال** صلی
الله علیه و آله ما من احد صلی علی و اسمع حافظیه الا ان یکتباه لیس له ذنب ثلثة ایام **و از حضرت**
رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود در روز قیامت اول کسیکه بر او حله بهشت پوشانند

شود

در فضیلت صلوات

شود پدرم حضرت ابراهیم باشد پس کرسی در طرف راست عرش گذارند و او را بر آن جای نشانند و بعد از آن
حله پوشند و کرسی بطرف چپ عرش بگذارند و مرا بر آن نشانند و برادرم علی بن ابیطالب پیش روی من بایستد
و تمام امت در عقب سر من بایستند بالتفاوت درجات و هر بنده که بعد از هر نماز فریضه بر من و آل من ده
مرتبه صلوات بفرستد او را در نزد من جائی دهند که من او را ببینم و او مرا ببیند و روی او مانند شب
چهارده بدرخشد **و از تفسیر** امام حسن عسکری ع منقولست که آل فرعون بنی اسرائیل را عذاب میکردند
که فرعون تکلیف میکرد ایشان را که در بناها و عملها کار کنند میترسید که از عمل بگریزند پس امر کرد که
زنجیرها در پای ایشان ببندند که نگریزند و باز زنجیر کل را با نردبانها بالا برند بامها پس بسا بود که یکی از آنها از
نردبان بزیر میافتاد و میمرد یا زمین میشد و هیچ پروا نمیکردند تا آنکه حقتعالی وحی نمود بموسی که بگو
بایشان که ابتدا هیچ عمل نکنند تا صلوات نفرستند بر محمد و آل محمد تا سبک شود بر ایشان پس این را میکردند
سبک میشد و امر میکرد که هر که صلوات را فراموش کند و از نردبان بیفتد و مزمن شود صلوات بر محمد
و آل طیبین او بفرستد اگر تواند و اگر نتواند دیگری صلوات برای او بخواند که اگر چنین کنند در ساعت صحت
یابند و چون بفرعون گفتند که در بنی اسرائیل فرزندی متولد شد که بر دست او خواهد شد هلاک تو و زوال
پادشاهی تو امر کرد بذبح پسران ایشان پس یکی از ایشان رشوه میداد بقابلها که نمامی نکنند و چون حمل
تمام شود پس میانداخت فرزند خود را در صحرائی یا در غاری یا در کوهی و ده مرتبه صلوات بر محمد و آل
محمد برای او میخواند پس حقتعالی ملکی را بر او میانگیخت که او را تربیت میکرد و از یک انگشت طفل شیر جاری میشد
که او میمکید و از انگشت دیگر طعام نرم بیرون میآمد که غذای او میشد تا آنکه نشو و نما کردند بنی اسرائیل
و آنچه سالم ماندند زیاده بودند و در حدیث دیگر هست زیاده از بیست هزار فرزند از بنی اسرائیل کشت
عجوزها را باقی میگذاشتند بکنیزی برده نداشتند پس استغاثه کردند نزد حضرت موسی که ایشان
دختران و خواهران ما را بکنیزی میبرند بکارت ایشان را میبرند پس خدا وحی فرمود که بگو به ایشان که هر که
چنین اراده نسبت بایشان نمود صلوات بر محمد و آل طیبین او بفرستد چون چنین کردند خدا دفع کرد از
ایشان ضرر قوم فرعون را و هرگاه چنین اراده میکردند یا مشغول کار میشدند یا بیمار میشدند یا مرض مینمی
بایشان عارض میشد پس حقتعالی برکت صلوات بر محمد و آل او دفع این بلیه از ایشان کرد **و از کتاب**

در فضیلت صلوات

روضة العلماء روایت شده است که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که یا موسی میخواهی من بتو نزدیکتر
باشم از کلام تو بزبان تو و از دیدن تو بچشم تو و از شنیدن تو بگوش تو و از روح تو ببدن تو و از اندیشه و
خیال تو بدل تو حضرت موسی عرض کرد که چه دولتیست طالب اینمقام و کیست که خواهان چنین قربی
خطاب الهی در رسید که اگر چنین کرامتی را طالبی دائماً بگو سعادت ترا غنیمت بر حبیب من جناب محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله بسیار صلوات بفرست زیرا که صلوات ابر رحمت و نور هدایت است
عبد الله بن نعیم روایت کرده که بابی عبد الله ع گفتم که من در خانه خدا امروز بغیر از صلوات
چیزی دیگر نگفتم فرمود از تو افضلی نبوده نیامد از مالک بن جهنی بسند معتبر منقولست
که کف من گلی بدست حضرت امام جعفر صادق ع دادم حضرت گرفتند و بو کردند و بر دیدها خود گذاشتند
بعد از آن فرمودند که هر که گلی بگیرد و بو کند و بر چشمها گذارد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
آنگل را بر زمین نگذاشته خدا او را بیامرزد بسندهای بسیار از حضرت رسول ص منقولست که فرمود
هر که صلوات بفرستد بر من و بر آل من بوی بهشت را بشنود با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود
و بسند معتبر باز از آنحضرت منقولست که بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بشارت میدهم ترا که
جبرئیل مرا خبر داد که کسی از امت من بر من صلوات بفرستد بعد از آن بر آل من بفرستد درهای آسمان از برای
او گشاده میشود و ملائکه هفتاد صلوات بر او فرستند و اگر گناهکار باشد گناهان او میریزد چنانچه
برگ از درخت میریزد و حقتعالی میفرماید که لبیک ای بنده من و سعدیک ترا اجابت کردم و مدد و اعانت
تو مینمایم و بملائکه میفرماید که ای ملائکه من شما هفتاد صلوات بر او فرستادید من هفتصد صلوات بر او
میفرستم و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت من نفرستد میان او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و
حقتعالی فرماید که لا لبیک و لا سعدیک اجابت نمیکنم و ترا مدد و اعانت نمینمایم ای ملائکه من دعای
او را بالا مبرید مگر آنکه بعترت من و عترت او را ملحق گرداند پس دعای پیوسته در حجابست تا ملحق
گرداند بمن اهل بیت مرا عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اقربکم منی یوم
القیمة فی کل موطن اکثرکم علی صلوات فی دار الدنیا و من صلی علی فی یوم الجمعة و فی لیلتها مائة مرة
قضی الله له مائة حاجة سبعین من حوائج الآخرة و ثلثین من حوائج الدنیا ثم یوکل الله بکل صلوة
ملکا یدخل علی قبری کما یدخل علی احدکم الهدایا یخبرنی من صلی علیه باسمه و نسبه الی عشیرته فاثبته

عنه

عندی فی صحیفة بیضاء از حضرت صادق ع بسند معتبر منقولست که چون شب جمعه میشود
نازل میشوند از آسمان ملائکه بعدد ذرات هوا با قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست
دارند و نمینویسند تا روز شنبه غیر از صلوات بر محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات
بفرستید فرمود که سنت مؤکد است که در هر روز جمعه بر محمد و آل محمد هزار مرتبه صلوات بفرستند و در
روزهای دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست
از صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله جائنی جبرئیل
وقال انه لا یصلی علیک احد الا و یصلی علیه سبعون الف ملک و من صلی علیه سبعون الف ملک کان
من اهل الجنة و از آنحضرت منقولست که هر که روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حقتعالی
شصت حاجت او را برآورد سی حاجت او را در دنیا و سی حاجت در آخرت قال الصادق ع الصدقة یوم
الجمعة و لیلة الجمعة بالف حسنة وان الصلوات علی محمد و آل محمد لیلة الجمعة بالف حسنة و یحط بها الف
سیئة و یرفع بها الف درجة وان المصلی علی محمد و آله لیلة الجمعة یزهر نوره فی السموات الی یوم القیمة و ملئکة
الله فی السموات یستغفرون له و الملک الموکل بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله الی ان تقوم الساعة و بسند
معتبر مرویست که هر که بعد از نماز عصر روز جمعه هفت مرتبه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین
بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک والسلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته حقتعالی برای او
صد هزار حسنه ثبت نماید و صد هزار سیئه محو فرماید و صد هزار درجه بلند گرداند و صد هزار حاجت
او را برآورد و بعدد هر کس او را حسنه باشد و اعمال او را مقبول گرداند و چون روز قیامت شود در پیش چشم
نور درخشان باشد عن النبی صلی الله علیه و آله من صلی علی فی کتاب لم تزل الملائکة مکتوبا الی یوم القیمة ثم
الحکمة فی تخصیص من الصلوة علی ابرهیم من بین سایر الانبیاء و هو ان ابراهیم لما بنی الکعبة دعا ابرهیم
فقال اللهم من حج هذا البیت من الکهول من امة محمد صلی الله علیه و آله فشفعه منی فامن اهل بیته علی ذلک
ثم دعا اسمعیل فقال اللهم من حج هذا البیت من الشبان من امة محمد صلی الله علیه و آله فشفعنی فیهم فامن
کلهم ثم دعت سارة فقالت اللهم من حج هذا البیت من النساء من امة محمد فشفعنی فیهن ثم دعت هاجر
فقالت اللهم من حج هذا البیت من الموالی والموالیات فشفعنی فیهم فلما کان من ابراهیم و من اهل بیته
دعوة لهذه الامة خصوصا امرت هذه الامة بالصلوة علیه و علی اهل بیته خصوصا من سایر الانبیاء

وصلوات

وصلوات بر آن سید کاینات باعث قبول نمازهای پنجگانه و رفع درجات و محو سیئات و اجابت دعوات است
و فی الحقیقه ذکر حق تعالی است چنانچه منقولست. موقعی که حق تعالی گرد عرش عظیم را هفتاد هزار ملک بیافرید
و فرمود طواف کنید بعرش نور و تسبیح بگوئید مرا و بردارید عرش مرا این ملائکه طواف بعرش پروردگار خود
کردند و تسبیح حضرتش گفتند خواستند عرش را بردارند نتوانستند حق سبحانه و تعالی فرمود طواف کنید بعرش
نور و صلوات بفرستید بر نور جلال و بزرگواری من که آن نور محمد است صلی الله علیه و آله حبیب من
است و بردارید عرش مرا پس ملائکه بعرش جلال طواف کردند و بر آنحضرت صلوات فرستادند عرش را
از جای برداشتند اما متعجب شدند و رو بنیاز بدرگاه بی نیاز آورده حقیقت حال را از حضرت ذو
الجلال درخواست نمودند وحی رسید که ای ملائکه من هرگاه صلوات بر حبیب من فرستید پس بدرستیکه
تسبیح و تقدیس کرده اید مرا و تهلیل گفته اید مرا و در روایت دیگر ملائکه عرض کردند خدایا ما را امر کردی
که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوئیم ترا پس فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب تو آیا اگر کنیم تسبیح ترا و
بجای آن صلوات بر حبیب تو بفرستیم نقصی رسد با ایشان هرگاه شما صلوات بر حبیب من
فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که از برای
حق تعالی عمودیست در زیر عرش پیش از اینکه بیافریند عرش را پس هنگامیکه آفرید عرش را گذاشت سر آن
عمود را در زیر عرش و ته او را در زیر اسفل طبقه از طبقات زمین و بر سر آن عمود هفتاد هزار شاخ
است بر هر شاخی هفتاد هزار ملک بجثه هر ملکی هفتاد هزار روی و بر هر روئی هفتاد هزار دهن و در
هر دهنی هفتاد هزار زبان و بهر زبانی طلب آمرزش کند هفتاد هزار بار برای کسیکه صلوات بفرستد بر من
منقولست که شخصی ماهی مرده را از بازار گرفته بخانه آورد بار نخست آتش افروخته ماهی را
میان آتش انداختند تا کباب کنند آتش بماهی تأثیر نکرده اصلا و ذره از ماهی نسوخت تا یکساعت ماهی
در میان آتش مشتعل بهمان صورت که بود بود مطلقا کباب نپخته و سوخته نشده بود هر دو تعجب
بنا و حیرت بیشمار نمودند پس آن شخص ماهی را بدست ما لیجه بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
آورد و ماجرا را عرض کرد حضرت بآن ماهی خطاب فرمود که بچه سبب آتش بتو تأثیر نمیکند و ترا کباب
نمیکند آن ماهی بقدرت کامله الهی و از معجزه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بتکلم در آمد
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله از برکت تو و آل تو آتش مرا نمیسوزاند زیرا که من در فلان دریا

بودم از شنا روی کشتی از دریا میگذشت و شخصی در میان کشتی بر تو و عترت تو صلوات میفرستاد و
من نیز او را و لادت ترا صلوات فرستادم ندا رسید بمن که جسد تو بر آتش حرام شد و آتش بتو تأثیر
نخواهد کرد و نیز فرمودند کسیکه بگوید صلی الله علی محمد و آل محمد عطا کند خدای تعالی او را مزد
هفتاد و دو شهید و بیرون آید از گناهان خود مانند روزیکه زائیده است از مادر او و هر کس که از حق تعالی
حاجتی بخواهد صلوات بفرستد که حاجتش روا میشود و ثواب آن صلوات را نیز داشته باشد و نیز هر کس
از خدا تعالی حاجتی بطلبد اول صلوات بفرستد و حاجت خود را بخواهد و بعد باز صلوات بفرستد که
کریم بخشنده نه آنست که اول و آخر را قبول نموده و وسط را رد کند بلکه از برکت صلوات اول و آخر
بی شبهه وسط آنرا که حاجت باشد اجابت نماید و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که هرگاه مذکور شود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بسیار صلوات بفرستید بر ایشان بجهت
آنکه هر کس یک مرتبه صلوات بفرستد بر آنحضرت خداوند عالم هزار مرتبه صلوات بر او میفرستد در هزار
صف از ملائکه حاصل احتمال آنکه خداوند عالم خلق هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف از
ملائکه یعنی بعد از آنکه هزار صف ملائکه مطلع بر صلوات الهی میشوند هزار صف ملائکه نیز صلوات
میفرستند از امالی روایت شده که روزی سید عالم صلی الله علیه و آله در سایه نخلی نشسته
بود و امیر مؤمنان در خدمت آنحضرت بود صلی الله علیه و آله ناگاه زنبوری پیدا شد و پروانه وار گرد آن
شمع رسالت را آغاز طواف میکرد و بزبانی که آنحضرت محرم آن بود تکلم نمود امیر مؤمنان استهزاء مبادا
تا آن مگس را دور کرد پس آن بزرگوار تبسم فرمود گفت یا علی هیچ میدانی که این زنبور چه میگوید یا نه
فرمود شاید ایست که ما را امروز مهمانی کند میگوید که در فلان موضع قدری شهد نهاده ام امیر المؤمنین ع را
بفرما تا بیاورند و عذرخواهی بسیاری نماید که سلیمان پیغمبر را موضعی بیابان ملخ مهمانی نمود اگر زنبوری
بینوایی خواجه دو سرا را بقدر کمتر عسل مهمانی کند عجب نخواهد داشت جمعا امیر المؤمنین ع آن شهد را
حاضر نموده و آنجناب باز همان زنبور احوال پرسید که خوراک شما شکوفه تلخ نباتست چگونه میشود که در
شما شهد صافی میگردد عرض کرد یا رسول الله هرگاه قدری شکوفه بدرون ما داخل شود بحال الهام
الهی رسد تا سه نوبت بر جناب شما صلوات فرستیم و بسبب آن شکوفه تلخ را در شکم خود شهد شیرین
سازیم و از کتاب جامع الاخبار از حضرت [illegible] روایت فرمود که هر کس بگوید

لا اله الا الله وحده لا شریک له اللهم صل علی محمد و آل محمد پس مرغی سبزی از دهان وی بیرون آید او را دو بال باشد مکلل باشد بمروارید و یاقوت و چون بال ها را پهن کند بمشرق و بمغرب رسد پس پرواز کند تا بعرش آید و او را صوتی باشد همچون صوت انگبین که صاحب خود را یاد کرده باشد پس حق تعالی گوید ای مرغ آرام گیر چگونه ساکن شوم پروردگارا و چگونه ساکن شوم که گوینده این کلمات را نیامرزیدی پروردگار فرماید که ساکن شو که او را آمرزیدم و آن مرغ را هفتاد زبان دهد تا استغفار کند صاحب خود را تا قیامت و دلیل او باشد تا به بهشت **و مرویست** که هر کس ده بار و یا صد بار یا هزار بار صلوات فرستد حقتعالی فرماید که بعدد هر صلوات ثواب هزار حج بدیر فتند در نامهٔ اعمال او ثبت نمایند و هر روز سیصد و شصت مرتبه نظر رحمت بر او افکند و هزار قصر از یاقوت برایش در بهشت بنا کند و از دنیا بیرون نرود مگر آنکه مقام خود را در بهشت ببیند **مروی ایست** که هر که قادر بکفارهٔ گناهان نباشد صلوات بر آنحضرت و آلش فرستد که صلوات بر ایشان گناهان را برد و هر کس نام نامی و اسم گرامی آنحضرت در پیش او مذکور شود و صلوات نفرستد راه بهشت نیابد و هر کس دعا کند بی صلوات دعائش محجوب بماند و بالا نرود تا صلوات فرستد **در حدیث** آمده که نیست بنده که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد علیهم السلام مگر آنکه خدا بفرستد ملکی فرو فرستد که آن صلوات را ببرد در قبر مطهر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله ببرد و گوید ای محمد صلی الله علیه و آله فلان ولد فلان بر تو صلوات فرستاده آنجناب فرماید که از من باد بر او ده سلام و بگو که با و صلوات کردم شفاعت خود را پس آن فرشته بالا رود تا نزدیک عرش و گوید پروردگارا فلان ولد فلان بر پیغمبر تو بکثرت صلوات فرستاده جناب ایزدی فرماید که برسان از من باو ده سلام و عملا نکه فرماید که تعظیم نمائید صلوات بنده مرا بر پیغمبر من و ثبت کنید آنرا در علیین پس خلق فرماید بهر حرفی از آن صلوات ملکی را که از برای او سیصد و شصت سر باشد و در هر سری سیصد و شصت صورت و در هر صورتی سیصد و شصت دهان و در هر دهانی سیصد و شصت زبان و از هر زبانی سیصد و شصت لغت ذکر حقتعالی کند تا روز قیامت و همهٔ این ثوابها از برای آن کسی است که یکبار صلوات فرستاده باشد **از ریاض الازهار**

اورده اند که زنی دختر خود را بعد از مردن در واقعه دید که بعقاب الیم گرفتار است بیدار گشت ناله و زاری از حد گذرانید بعد از یکچند روز در خواب دید که خوش دل و شادان در روضهٔ رضوان مجرا میدید

ترغیب صلوات

پرسید که ای دختر چه حال بود که دیدم و این چه صورت است که مشاهده میکنم جواب داد که ای مادر بجهة جرایم خود در عذاب افتاده بودم این روزها عزیزی را بمقبرهٔ ما گذار افتاد و چند نوبت صلوات فرستاد و ثواب آنرا باهل قبرستان بخشید حقتعالی ببرکت آن صلوات عذاب اهل قبور را عفو و مقصود حاصل گردانید **از حضرت صادق** منقولست و قتیکه حقتعالی حضرت آدم را خلق فرمود اول چیزی از طعام بهشت خورد خوشهٔ انگور سفید بود بعد از آن خواب بر آن مستولی شد بعلت اینکه راحت نیست برای بدنی که چیزی خورده و نخوابد وقتیکه خواب بر حقتعالی حوا را از رگی که از استخوان چپ آدم زیاد مانده بود خلق فرمود و نمود او را در خواب بصورت آدم و محبت او در دل آدم جا گیر شد از خواب بیدار شد نظرش بر حوا افتاد عرض کرد پروردگارا کیست اینکه انس گرفتم بقرب او و قلب من میل کند بر او حقتعالی فرمود آفریدم او را برای تو گفت عقد نما او را بمن فرمود حوا استکابین نما حوا را از من و مهرش را بده آدم عرض کرد که چیست مهر این خطاب الهی رسید که مهر این ده مرتبه صلوات فرستادن بر حبیب من محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله پس حوا را خواستگاری نمود **و مرویست** که خداوند عالم در فردوس اعلی مرغی آفریده که آنرا مرغ صلوات نامند و بر درختی است که آن درخت تحیات نبتها و شاخ و برگ آن درخت بهر قصر و خانه سر کشیده و در زیر آن درخت حوضی است هر کس صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله و آله فرستد آن مرغ از درخت بزیر آید و در آن حوض غوطه بر خورد و چون برآید منقار و پر و بال خود را بیفشاند و از هر قطرهٔ آب که از او بچکد حقتعالی ملکی بیافریند که از برای گویندهٔ صلوات آمرزش خواهد استغفار و زمینها **از حکایت الصالحین** روایت نموده اند که مردی درویش محتاج بطلب کفن از خانه بیرون آمد قصد آنست بکجا رود ناگاه بکنار مجلس واعظی رسید و او اهل مجلس را بگفتن صلوات ترغیب نمود و از جملهٔ کلامش این بود که ای عزیزان در صلوات پیغمبر آخر الزمان تقصیر منمائید اگر توانگر باشید برکت یابید و اگر فقیر باشید از آسمان روزی یابید درویش بمجرد این سخن قناعت نموده از مجلس بیرون رفت و ترک طلب نموده بگفتن صلوات مشغول شد بعد از سه روز عبور وی بویرانه افتاد اتفاقا پایش به سنگی آمده و سنگ از جا حرکت نموده سبوئی پر از شرفی دید از جا کندیه با خود گفت که و معمور از من بیجنی ولعطا از آسمان و نور زمین چه یاد بگذا بینیم همان سنگ را بر سر سبو نهاده بخانه خود رفت شب آمد صورت را باز عیان در مینا نهاده قضا را همسایه یهودی داشت که او را با نخل بر بام بود و قصهٔ سبو در را استماع نموده

ترغیب صلوات
ثواب صلوات
حکایت قصه صلوات

فی الحال از بام فرود آمده روانه و برای شد سبو را برداشته با کمال خوشوقتی بخانهٔ خود رسانید چون سر آن را
کشود پر از عقرب و مار دید با اهل خانهٔ خود گفت که این همه از مسلمان دشمن جان ماست زیرا که چون مرا در بام
دید این سخن را برای تطمیع من آغاز نمود که شاید هلاک تواند ساخت و چیزی بهتر از این نیست که این سبو
بر بام برده از روزنهٔ خانهٔ خودش بریزم تا آن ضرری که از برای من خواسته بود بخودش رسانم پس بر بام آمد و قضا
که زن و شوهر در نزاع بودند زن میگفت که روا باشد که تو زن را بی در بخانه خود گذاری عیال خود را چنین
خالی بینی درویش در جواب میگفت که من مترصدم و منتظرم برکت صلوات ابواب رزق من از سموات
مفتوح گردد که ناگاه یهودی سر سبو را کشوده در خانهٔ ایشان سرنگون نمود درویش آوازی شنید سر بالا کرد
دید که از روزنهٔ خانه زر میبارد و فریاد برکشید گفت ای زن اینک از آسمان رسید پس زرها را برچید
و صلوات میفرستادند یهودی چون دید که زر از سبو میریزد باز گرفت و در سبو نظر کرد همان مار و عقرب
دید بیکباره بخانهٔ درویش رفت و باز و شرح ذالک آنست که سرگذشت از اسرار خویش فی الحال نیز آمده درویش را
طلبید و بشرف اسلام مشرف شد و برکت صلوات مسلمان بثروت و غنا و یهودی بشرف اسلام از عذاب نجات
عقبی رسید حدیث است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در شب معراج فرشته دیدم که ویرا
چند هزار دست بود و بهر دستی چند هزار انگشت و با انگشتان حساب میکرد از جبرئیل پرسیدم سبب آنرا
گفت حساب قطرات باران میکند پیش آن فرشته رفتم گفتم دانی از آن روز که خدا عالم دنیا را آفریده است
تا امروز چند قطرهٔ باران باریده است گفت هم از ابتدا تا انتها حساب آنها هست که من از شمارهٔ آن عاجزم فرمودم
آن کدام است گفت در مجمعی که نام تو برند و بر تو صلوات فرستند از حساب آن عاجزم و بقول هرگاه کسی ده
مرتبه صلوات بر تو فرستد من از ثواب آن عاجزم حدیث است که روزی جبرئیل نزد رسول
جلیل آمد و عرض کرد که امروز امر غریبی مشاهده کردم و آن اینست که در وقت نزول از آسمان گذارم
بکوه قاف افتاد در آنجا آواز ناله و گریه و زاری شنیدم و دانستم که محنت زده ایست که بآن زبان مبتلا و
درمانده ایست که بآن نیاز مندی مجروح شده از عقب آن ناله رفتم فرشته را دیدم که پیش از آن او را در آسمان
بعظمت هرچه تمام تر دیده بودم که بر تختی از نور نشسته و هفتاد هزار فرشته در خدمت او صف زده
[illegible]
شکسته بر زمین افتاده چون از حال او استفسار نمودم گفت در شب معراج بر تخت خود نشسته بودم که

فضیلت صلوات

فی فضیلت صلوات

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر من گذشت و من از برای او تعظیم لایق و تکریم شایسته
بجا نیاوردم لهذا باین عقوبت گرفتار شدم و از بلندی افلاک به پستی خاک افتادم و الحال تو شفیع
من شو و نزد حضرت ذو الجلال مرا شفاعت کن پس من بدرگاه احدیت تضرع بسیار کردم و عفو مغفرت
او را درخواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که اگر مغفرت
خطیئه خود را میخواهد بر حبیب من صلوات فرستد تا بمقام قرب خود بر
گردد پس من صورت حال را بآن شکسته بال گفتم او بر جناب شما
از روی اخلاص صلوات فرستاد فی الحال بال های
اقبال کرامت او روییده و از برکت صلوات فرستادن
بر جناب شما از پستی خاک به
بلندی افلاک و بقا
قرار رسید

تمت الکتاب فی شهر جمادی الثانی بعون الله تعالی

سنه ۱۳۲۱

فهرست

فهرست این
کتاب مسمی بمفتاح الجنة
مشتمل بر یک مقدمه و چهار مجلس
و ندا و هر مجلس محتوی بر چهار
مطلب است

مجلس دویم

مجلس سیم

مجلس چهارم

مجلس پنجم

مجلس ششم

فهرست

فهرست

فہرست

مجلس هجدهم

مجلس نوزدهم

فهرست

مجلس سی و ششم

مجلس سی و هفتم

مجلس سی و هشتم

مجلس سی و نهم

درگفتگوی

فهرست

مجلس چهلم

مجلس چهل و یکم

مجلس چهل و دوم

مجلس چهل و سوم

فهرست

قبل از شروع بمراثی بخوانند از ابتدای ذکر نمایند که اگر در انتهای تفصیل
دهم بطول مجالس انجامد و ملحق نمودم بعد از اتمام کتاب پنجاه حدیث در فضیلت
صلوات و در آخر کتاب پنجاه حدیث در فضیلت و ولای متقیان
امیر مؤمنان علیه السلام الله الملک المنان الحمد لله ختامه
مسک همه انتهای ابا بکجان و شیعیان بنظر
التفات ملاحظه و مطالعه فرمایند برا
که مقصود ذکر مصیبت امام حسین

حسب خواهش خیر الحاج حاجی احمد آقا تاجر

علیه السلام است و غرض دیگر و التسلیم ختام فی شهر جمادی الثانیه ١٢٨٩

کار بنا خوب متنا الیه باتمام رسید الله مرهم اغفر له

حرره ابن عبد الرزاق میرزا عبد المطلب فی شهر جمادی الثانی سنه ١٣٢١

و قد صحح هذه النسخة بالدقة التامة الاماز اخ هنا [illegible] فی [illegible] اناآقا الاعظم محی بن محمد





